

سه روز

ویژه نامه
مجازی

سه روز

به مناسبت سالگرد نماز جمعه تاریخی
رهبرانقلاب اسلامی در ۲۷ دی ۱۳۹۸

مکتبی که سلیمانی را ساخت
استاد رحیم پورازغدی



دلسوز عراق مقتدر
نخست وزیر اسبق عراق



باید دستاوردهای نظامی حاج قاسم را حفظ کنیم
سرلشکر غلام علی رشید



استراتژی های جدید خلق می کرد
رئیس شورای اجرایی حزب الله لبنان



مطالبی از آقایان سردار حجازی، سردار اسدی، سردار چهارباغی، دکتر امیر عبداللهمیان، کاظمی قمی، شریعتمدار، حجت الاسلام والمسلمین شیرازی، دکتر دهقانی فیروزآبادی، دکتر اسداللهی

+ دست نوشته ای از حاج قاسم سلیمانی «چرامی جنگم»

■ تلفن:

۶۱۰۱۴۱۰۷

■ شماره پیامک:

۱۰۰۰۱۰۲۸

■ تلفن مرکز فروش نسخه چاپی:

۰۲۱-۶۶۴۱۰۶۴۹

■ رایانامه:

masir@khamenei.ir

■ نشانی:

تهران، خیابان فلسطین جنوبی

خیابان هلالی، شماره ۳۱

■ صاحب امتیاز:

مهندس پرورش فرزینی



مفروضه و مضمون حضرت آیت الله العظمی خاتمی‌آبادی



۴ | چرا می جنگم؟

روایتی از جلوه‌های مکتب سلیمانی به قلم حاج قاسم



۷ | «دست قدرت خدا»

نگاهی به خطبه‌های رهبرانقلاب در نماز جمعه ۲۷ دی ۹۸



۱۰ | مکتبی که سلیمانی را ساخت

تحلیل استاد رحیم پورازغدی از شهادت سردار سلیمانی و رویدادهای پس از آن



۱۸ | استراتژی‌های جدید خلق می کرد

مروزی برتدابیر هوشمندانه سردار سلیمانی در گفت‌وگو با رئیس شورای اجرایی حزب الله لبنان



۳۴ | خطبه فرمانده در نکوداشت سرباز

محمد مهدی شریعتمدار، دیپلمات و تحلیلگر ازشد مسائل منطقه
+ تصویر دست‌نوشته رهبرانقلاب برای متن خطبه‌های عربی نماز جمعه ۲۷ دی ۹۹



۳۸ | اطلاع نگاشت ایام الله

مروزی بر مسئله ی ایام الله در بیانات حضرت آیت الله خامنه ای



۴۰ | تصاویری از نماز جمعه تاریخی ۲۷ دی ۹۸

گزارش تصویری از نماز جمعه ۲۷ دی ۹۸ به امامت رهبرانقلاب و حضور پر شور مردم بصیر و انقلابی



۴۶ | دلسوز عراق مقتدر

گفت‌وگو با نخست‌وزیر سابق عراق درباره شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی



۵۴ | هم استراتژیست نظامی بود هم دیپلمات حرفه‌ای

ویژگی‌های سیاست‌ورزانه و دیپلماتیک شهید سلیمانی در گفت‌وگو با دکتر حسین امیرعبداللهیان



۷۰ | استراتژیک فکری کرد؛ تاکتیکی عمل می کرد

تحلیل روش‌های نوین مجاهدت سپهبد سلیمانی در گفت‌وگو با دکتر مسعود اسداللهی



۸۲ | از دره پنجشیر تا آمرلی، صفحات کتاب حاج قاسم است

گفت‌وگو با حسن کاظمی قمی، سفیر سابق جمهوری اسلامی در عراق



۹۴ | باید دستاوردهای نظامی حاج قاسم را حفظ کنیم

گفتاری از سرلشکر غلام‌علی رشید



۹۶ | همه را زیر پرچم ولایت جمع می کرد

گفتاری از سردار اسدی، درباره سلوک اخلاقی و سبک مدیریتی سردار سلیمانی



۱۰۰ | حاج قاسم سلیمانی شاگرد مکتب امام بود

مروزی بر ویژگی‌های شهید سلیمانی در خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین علی شیرازی



۱۰۸ | هم در رزم فرمانده بود و هم در تقوا

بررسی ابعاد شخصیتی و سبک مدیریتی شهید سلیمانی در گفت‌وگو با سردار حجازی



۱۱۴ | روس‌ها از فتوحات بدون تیراندازی ما متعجب بودند

گفت‌وگو با سردار محمود چهارباغی



۱۲۴ | غروب هژمونی آمریکا در غرب آسیا

دکتر سید جلال دهقانی فیروزآبادی، استاد و نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل



۱۳۲ | هرگز نقش تواضع دل و جان نرود

گزیده‌ای از تصاویر کتاب عکس‌انتشارات انقلاب اسلامی؛ شهید سلیمانی در کنار رهبرانقلاب


تأسیس و انتشار: انجمن تبیین

بسم الله الرحمن الرحيم

«شهید سلیمانی به هر دو حُسنین رسید؛ هم پیروز شد - چند سال است که در منطقه، پیروز میدان شهید سلیمانی است - هم به شهادت رسید.» ۹۸/۱۱/۲۹ «شهید سلیمانی، هم در زمان زنده بودنش استکبار را شکست داد، هم با شهادتش شکست داد... همه‌ی دنیا قبول کردند که آمریکا در عراق و سوریه به مقاصد خودش نرسیده. قهرمان این کار سلیمانی بود. پس از شهادت هم دشمنان را شکست داد. این تشییعی که در ایران و عراق شد... ژنرال‌های جنگ نرم استکبار را متحیر کرد... این چه حرکت عظیمی بود که آنها را شکست داد.» ۹۹/۹/۲۶

۲۷ دی سال ۱۳۹۸، درست دو هفته پس از شهادت حاج قاسم سلیمانی و یوم‌الله «تشییع معجزه‌گون پیکر مطهر حاج قاسم سلیمانی»، نماز جمعه تهران در مصلا‌ی امام خمینی علیه السلام به امامت رهبر انقلاب برگزار شد.

به مناسبت سالگرد برگزاری این نماز جمعه، ویژه‌نامه نشریه مسیر با عنوان «شهید پیروز» در پایگاه اطلاع‌رسانی KHAMENEI.IR منتشر می‌شود.



روایتی از جلوه‌های
مکتب سلیمانی
به قلم حاج قاسم

چرا می‌جنگم؟

در قبیله جوانمردان رسم بود اصلاً، از هزار سال پیش سینه به سینه سوخته و چشم به چشم گریسته بودند؛ در حکایت مردی که محض خاطر عطش کودکان، مشک را همپای علم گرمی داشت... برای او اما بزرگترین اتفاق عالم، اضطراب کودکی بود که بی پناه و حیران صدای گام‌های ناآشنایی را می‌شنید که پدر، مادر، خانه و هر آنچه را که به آن انس داشت از او می‌گرفت و لابد کمی بعدتر جانش را، به جرمی که هیچکس نمیدانست. از این همه تنها می‌ماند رد خونی و پژواک فریاد وحشتی که به گوش کسی نمی‌رسید. اما او می‌شنید. اصلاً او فریادهای شکسته در گلورا، بغض‌های دو قدم مانده به اشک را می‌شنید.

او مسافراهایی بود که در انتهای آن، مظلومی زیر آسمان خدا، پناهی می‌جست و شاید در خاطر آرزو می‌کرد، قصه سواران جوانمردی که از راه می‌رسند، این بار پیش چشم همه آشکار شود. آنچه می‌خوانید، ماجرای «سرباز قاسم» است در نامه پدر به دخترش. نامه‌ای به قلم شهید سردار سپهبد حاج قاسم سلیمانی یا اگر آنطور که خودش دوست داشت صدایش کنیم قاسم بدون پیشوند و پسوند. نامه شرح ماجرای است که او را مسافراهایی کرد که با برگشت غریبه‌اند، ماجرای آنچه یک انسان را به یک مکتب تبدیل می‌کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

آیا این آخرین سفر من است یا تقدیرم چیز دیگری است که هر چه باشد در رضایش راضی ام. در این سفر برای تومی نویسم تا در دل تنگی های بدون من یادگاری برایت باشد. شاید هم حرف به درد بخوری در آن یافتی که به کارت آید.

هر بار که سفر را آغاز می کنم احساس می کنم دیگر نمی بینمتان. بارها در طول مسیر چهره های پراز محبت تان را یکی یکی جلوی چشمانم مجسم کرده ام و بارها قطرات اشکی به یادتان ریخته ام. دلتنگتان شده ام، به خدا سپردم تان. اگر چه کمتر فرصت ابراز محبت یافته ام و نتوانستم آن عشق درونی خودم را به شما برسانم. اما عزیزم هرگز دیده ای کسی جلوی آئینه خود را ببیند و به چشمان خود بگوید دوست تان دارم، کمتر اتفاق می افتد اما چشمانش برایش با ارزش ترینند. شما چشمان منید. چه بر زبان بیاورم و چه نیاورم برایم عزیزید. بیش از بیست سال است که شما را همیشه نگران دارم و خداوند تقدیر کرده این جان پایان نپذیرد و شما همیشه خواب خوف ببینید.

دخترم هر چه در این عالم فکر می کنم و کرده ام که بتوانم کار دیگری بکنم تا شما را کمتر نگران کنم، دیدم نمی توانم و این به دلیل علاقه ای من به نظامی گری نبوده و نیست. به دلیل شغل هم نبوده و نخواهد بود. به دلیل اجبار یا اصرار کسی نبوده است و نیست. نه دخترم من هرگز حاضر نیستم به خاطر شغل، مسئولیت، اصرار یا اجبار حتی یک لحظه شما را نگران کنم، چه برسد به حذف یا گریاندن شما.

من دیدم هر کس در این عالم راهی برای خود انتخاب کرده است یکی علم می آموزد و دیگری علم می آموزاند. یکی تجارت می کند کسی دیگر زراعت می کند و میلیون ها راه یا بهتر است بگویم به عدد هرانسان یک راه وجود دارد و هر کس راهی را برای خود برگزیده است. من دیدم چه راهی را می بایست انتخاب کنم. با خود اندیشیدم و چند موضوع را مرور کردم

و از خود پرسیدم اولاً طول این راه چقدر است انتهای آنها کجاست، فرصت من چقدر است. و اساساً مقصد من چیست. دیدم من موقتم و همه موقت هستند. چند روزی می مانند و می روند. بعضی ها چند سال برخی ها ده سال اما کمتر کسی به یکصد سال می رسد. اما همه می روند و همه موقتند.

دیدم تجارت بکنم عاقبت آن عبارت است از مقداری سکه براق شده و چند خانه و چند ماشین. اما آنها هیچ تأثیری بر سرنوشت من در این مسیر ندارد. فکر کردم برای شما زندگی کنم دیدم برایم خیلی مهم آید و ارزشمندید به طوری که اگر به شما درد برسد همه ی وجودم را درد فرا می گیرد. اگر بر شما مشکلی وارد شود من خودم را در میان شعله های آتش می بینم. اگر شما روزی ترکم کنید بند بند وجودم فرو می ریزد. اما دیدم چگونه می توانم حلال این خوف و نگرانی هایم باشم. دیدم من باید به کسی متصل شوم که این مهم مرا علاج کند و او جز خدا نیست. این ارزش و گنجی که شما گل های وجودم هستید با ثروت و قدرت قابل حفظ کردن نیست. وگرنه باید ثروتمندان و قدرتمندان از مردن خود جلوگیری کنند و با ثروت و قدرت شان مانع مرض های صعب العلاج شان شود و از در بسترفتادگی جلوگیری نمایند.

من خدا را انتخاب کرده ام و راه او را. اولین بار است که به این جمله اعتراف می کنم؛ هرگز نمی خواستم نظامی شوم، هرگز از مدرج شدن خوشم نمی آمد. من کلمه ی زیبایی قاسم را که از دهان پاک آن بسیجی پاسدار شهید برمی خاست بر هیچ منصبی ترجیح نمی دهم. دوست داشتم و دارم قاسم بدون پسوند یا پیشوندی باشم. لذا وصیت کردم روی قبرم فقط بنویسید سرباز قاسم، آن هم نه قاسم سلیمانی که گنده گویی است و بار خورجین را سنگین می کند.

عزیزم از خدا خواستم همه ی شریان های وجودم را و همه ی مویرگ هایم را مملو از عشق به خودش کند. وجودم را لبریز از

عشق خودش کند. این راه را انتخاب نکردم که آدم بکشم، تومی دانی من قادر به دیدن بریدن سر مرغی هم نیستم. من اگر سلاح به دست گرفته ام برای ایستادن در مقابل آدمکشان است نه برای آدم کشتن. خود را سرباز در خانه هر مسلمانی می بینم که در معرض خطر است و دوست دارم خداوند این قدرت را به من بدهد که بتوانم از تمام مظلومان عالم دفاع کنم. نه برای اسلام عزیز جان بدهم که جانم قابل آن را ندارد، نه برای شیعه ی مظلوم که ناقابل تر از آنم، نه نه... بلکه برای آن طفل وحشت زده بی پناهی که هیچ ملجایی برایش نیست، برای آن زن بچه به سینه چسبانده هراسان و برای آن آواره در حال فرار و تعقیب، که خطی خون پشت سر خود برجای گذاشته است می جنگم.

عزیزم من متعلق به آن سپاهی هستم که نمی خوابد و نباید بخوابد. تا دیگران در آرامش بخوابند. بگذار آرامش من فدای آرامش آنان بشود و بخوابند.

دختر عزیزم شما در خانه من در امان و با عزت و افتخار زندگی می کنید. چه کنم برای آن دختری پناهی که هیچ فریادرسی ندارد و آن طفل گریان که هیچ چیز... که هیچ چیز ندارد و همه چیز خود را از دست داده است. پس شما مرا نذر خود کنید و به او واگذار نمایید. بگذارید بروم، بروم و بروم. چگونه می توانم بمانم در حالی که همه قافله من رفته است و من جا مانده ام.

دخترم خیلی خسته ام. سی سال است که نخوایده ام اما دیگر نمی خواهم بخوابم. من در چشمان خود نمک می ریزم که پلک هایم جرأت برهم آمدن نداشته باشد تا نکند در غفلت من آن طفل بی پناه را سر ببرند. وقتی فکر می کنم آن دختر هراسان تویی، نرجس است، زینب است و آن نوجوان و جوان در مسلخ خوابانده که در حال سربریده شدن است حسینم و رضایم است از من چه توقعی دارید؟ نظاره گر باشم، بی خیال باشم، تاجر باشم؟ نه من نمی توانم اینگونه زندگی بکنم.

والسلام وعلیکم ورحمت الله



پاسداشت ایام الله | شهید پرور

بیست و هفتم دی ماه ۱۳۹۸، دو هفته بعد از شهادت سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی، رهبر انقلاب در نماز جمعه تهران حاضر شدند و با مردمی که داغدار سردارشان بودند، سخن گفتند. ایشان از «مکتب حاج قاسم» سخن گفتند، روزهای حضور کم نظیر مردم در تشییع این شهید را یوم الله خواندند و نقشه راه مقاومت در شرایط جدید را بیان کردند. ویژه نامه مجازی مسیر، در پرونده «پاسداشت ایام الله» به تحلیل خطبه های حضرت آیت الله خامنه ای و بازتاب و نتایج آن در جغرافیای مقاومت می پردازد. سخنان حجت الاسلام والمسلمین صفی الدین، رئیس شورای اجرایی حزب الله لبنان، استاد حسن رحیم پور ازغدی و محمد مهدی شریعتمدار را در این بخش می خوانید.

نگاهی به خطبه‌های رهبر انقلاب در نماز جمعه ۲۷ دی ۹۸

دست قدرت خدا

۱ یکم: ایام الله

رهبر انقلاب مجموعه مباحث خود را ذیل یک بحث قرآنی مطرح کردند. ایشان با استناد به آیه ۵ سوره ابراهیم، واقعه حضورده‌ها میلیونی مردم ایران در بدرقه پیکر حاج قاسم سلیمانی و نیز حمله موشکی سپاه به پایگاه آمریکایی را «یوم الله» دانستند: «یوم الله یعنی چه؟ یعنی آن روزی که دست قدرت خدا را انسان در حوادث مشاهده می‌کند؛ آن روزی که ده‌ها میلیون در ایران، و صدها هزار در عراق و بعضی کشورهای دیگر به پاس خون فرمانده سپاه قدس به خیابان‌ها آمدند و بزرگ‌ترین بدرقه جهان را شکل دادند، این یکی از ایام الله است. آنچه اتفاق افتاد، کار هیچ عاملی جز دست قدرت خدا نمیتوانست باشد. آن روزی هم که موشک‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، پایگاه آمریکایی را در هم کوبید، آن روز هم یکی از ایام الله است... اینها روزهای نقطه عطف تاریخند، روزهای تاریخ سازند، روزهای عادی نیستند اینها.» ۱۳۹۸/۱۰/۲۷ تحلیل این قضایا ذیل کلیدواژه «ایام الله»، این حوادث را فراتر از معادلات و محاسبات مادی و در مقیاس نگاه کلان معنوی و ایمانی معنا و تفسیر می‌کند.

۲ دوم: ملت صبار و شکور ایران

یکی دیگر از نکات جدید مطرح شده در سخنان رهبر انقلاب که پیش از این از سوی ایشان مطرح نشده بود

اشاره به خصوصیت «صبار و شکور» بودن ملت ایران است. ایشان هرچند همواره ویژگی‌ها و اعمال صالح مردم ایران را مورد توجه و تأکید و تشریح قرار داده‌اند اما تاکنون در تبیین خصوصیات ملت ایران از تعابیر «صبار و شکور» استفاده نکرده بودند. ایشان این عبارات را اینچنین معنا کردند: «صبارند یعنی یکپارچه اهل استقامت و صبرند، به اندک چیزی از میدان خارج نمیشوند، ایستادگی میکنند. شکورند، یعنی اولاً نعمت را می‌شناسند، ابعاد پنهان و آشکار نعمت را می‌بینند؛ ثانیاً قدرشناس نعمتند، یعنی ارزش این نعمت را، وزن این نعمت را، قیمت این نعمت را میدانند؛ ثالثاً بر اساس آن احساس مسئولیت میکنند، بر اساس این نعمتی که خدا داده، احساس مسئولیت میکنند؛ ملتی، جمعیتی، قومی که بی صبر نیستند، مسئولیت‌ناشناس نیستند.» ۱۳۹۸/۱۰/۲۷ و سپس ملت ایران را دارای این صفات برشمردند: «جامعه ایرانی به نظر ما یک جامعه صبار و شکور است؛ ملت ما ملت پراستقامتی است و ملت شکرگزاری است. در طول این سالهای متمادی، ملت ایران همواره سیاستگذار الطاف الهی در طول این سالها بوده است.» ۱۳۹۸/۱۰/۲۷

در همین زمینه رهبر انقلاب با اشاره به شأن نزول آیات سوره ابراهیم به موضوع «ایستادگی و مقاومت

در مقابل جریان کفر» پرداختند و بر ضرورت شکرگزاری نسبت به این حوادث تأکید کردند: «این آیات، آیات سوره ابراهیم است، مکی است؛ یعنی در آن وقتی که مسلمانها در اوج مبارزات و ایستادگی و مقاومت در مقابل جریان کفر قرار داشته‌اند، در آن وقت این آیات نازل شده است، به آنها مژده میدهد، به مردم میگوید که بدانید که خدای متعال ایام الهی دارد، آن ایام الله را به شما نصیب خواهد کرد؛ باید شما شکرگزار ایام الله باشید. اگر واکنش درست و شاکرانه نشان دادید از آنچه که خدای متعال به شما داده است، خدای متعال به شما پیروزی‌های بیشتری را در آینده خواهد داد.» ۱۳۹۸/۱۰/۲۷

۳ سوم: سپاه قدس، رزمندگان بدون مرز

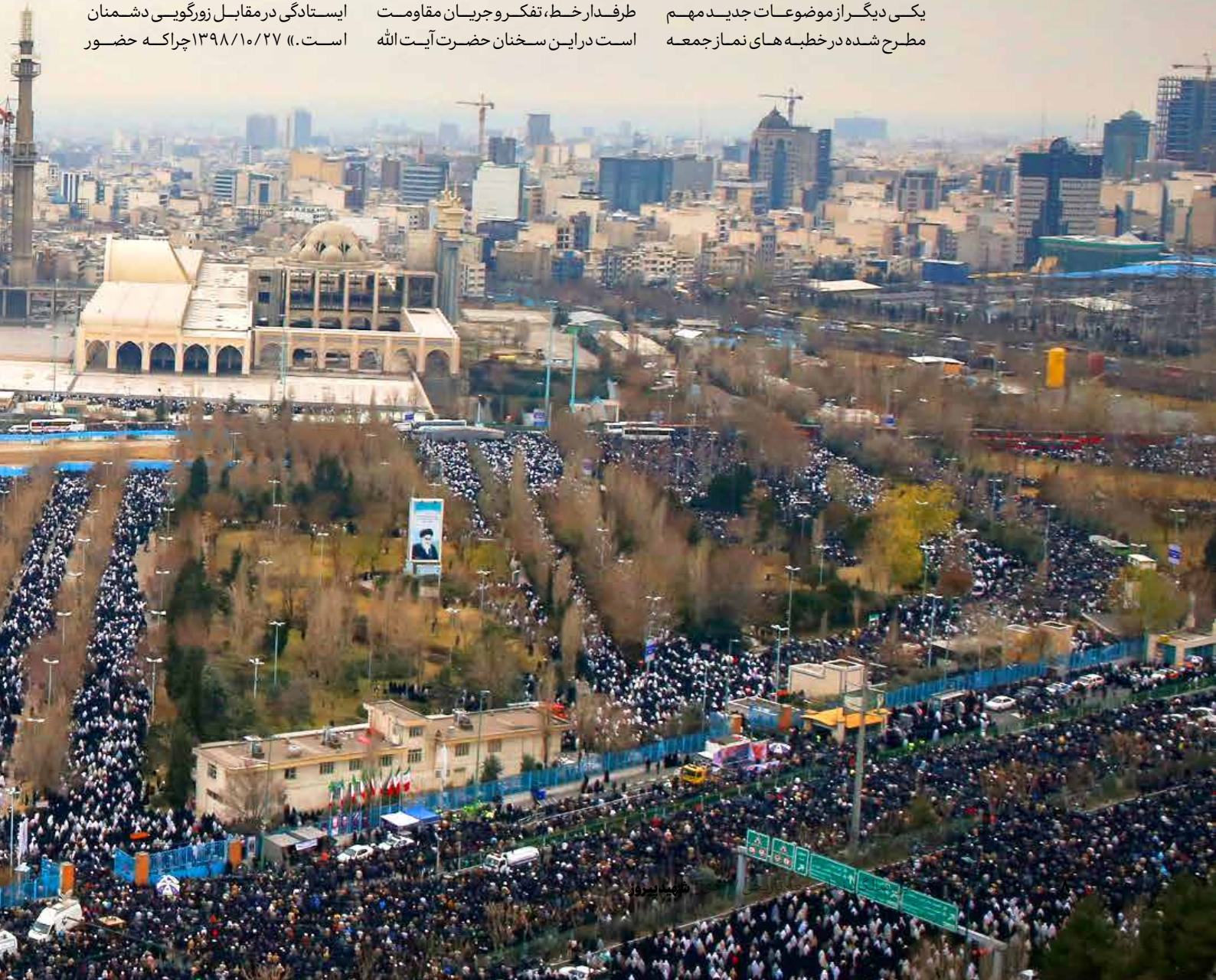
تا پیش از این حضرت آیت الله خامنه‌ای به صورت عمومی درباره مجموعه سپاه قدس سخن نگفته بودند، اما در یکی از فرازهای این سخنرانی درباره هویت و نقش این بخش سپاه پاسداران سخن گفتند. ایشان سپاه قدس را «نهاد انسانی دارای انگیزه‌های بزرگ» و «حافظ کرامت مستضعفان و بلاگردان مقدسات» معرفی کردند: «سپاه قدس را به عنوان یک مجموعه و سازمان اداری صرفاً نبینیم؛ بلکه به عنوان یک نهاد انسانی و دارای انگیزه‌های

بزرگ و روشن انسانی مشاهده کنیم... سپاه قدس یک نیرویی است که با سعه صدر به همه جا و همه کس نگاه میکند. رزمندگان بدون مرزند؛ رزمندگان بدون مرز. رزمندگانی که هر جا نیاز باشد، آنها در آنجا حضور پیدا میکنند؛ کرامت مستضعفان را حفظ میکنند، خود را بلاگردان مقدسات و حریمهای مقدس میکنند.»
۱۳۹۸/۱۰/۲۷

چهارم: ملت طرفدار مقاومت

یکی دیگر از موضوعات جدید مهم مطرح شده در خطبه های نماز جمعه

۲۷ دی، بحث طرفداری همه جانبه و قاطعانه مردم ایران از «خط مجاهدت و مقاومت» بود. در سخنان پیشین رهبر انقلاب بارها موضوع مقاومت و ابعاد و زوایای گوناگون آن مورد بحث و تبیین قرار گرفته بود. از جمله هزینه های سازش و چالش با دشمنان، منطق مقاومت و راهبرد مقاومت همچنین جهتگیری ملت ایران که بر اساس چهارچوب انقلابی و مقاومت و ایستادگی است، بارها از سوی ایشان مورد تأکید قرار گرفته بود، اما ملت ایران در دوگانه مقاومت یا سازش طرفدار خط، تفکر و جریان مقاومت است در این سخنان حضرت آیت الله خامنه ای مورد تصریح قاطعانه واقع شد: «ملت ایران نشان داد که از خط مجاهدت شجاعانه دفاع میکند، ملت ایران نشان داد که به نمادهای مقاومت عشق می ورزد، ملت ایران نشان داد که طرفدار مقاومت است، طرفدار تسلیم نیست. آن کسانی که سعی میکنند چیز دیگری را از ملت بزرگ ما به مردم و به افکار بیگانگان یا افکار عمومی داخل نشان بدهند، با صدق و صفا با مردم رفتار نمیکنند؛ ملت این است، ملت طرفدار ایستادگی است، ملت طرفدار مقاومت است، ملت طرفدار ایستادگی در مقابل زورگویی دشمنان است.» ۱۳۹۸/۱۰/۲۷ چرا که حضور



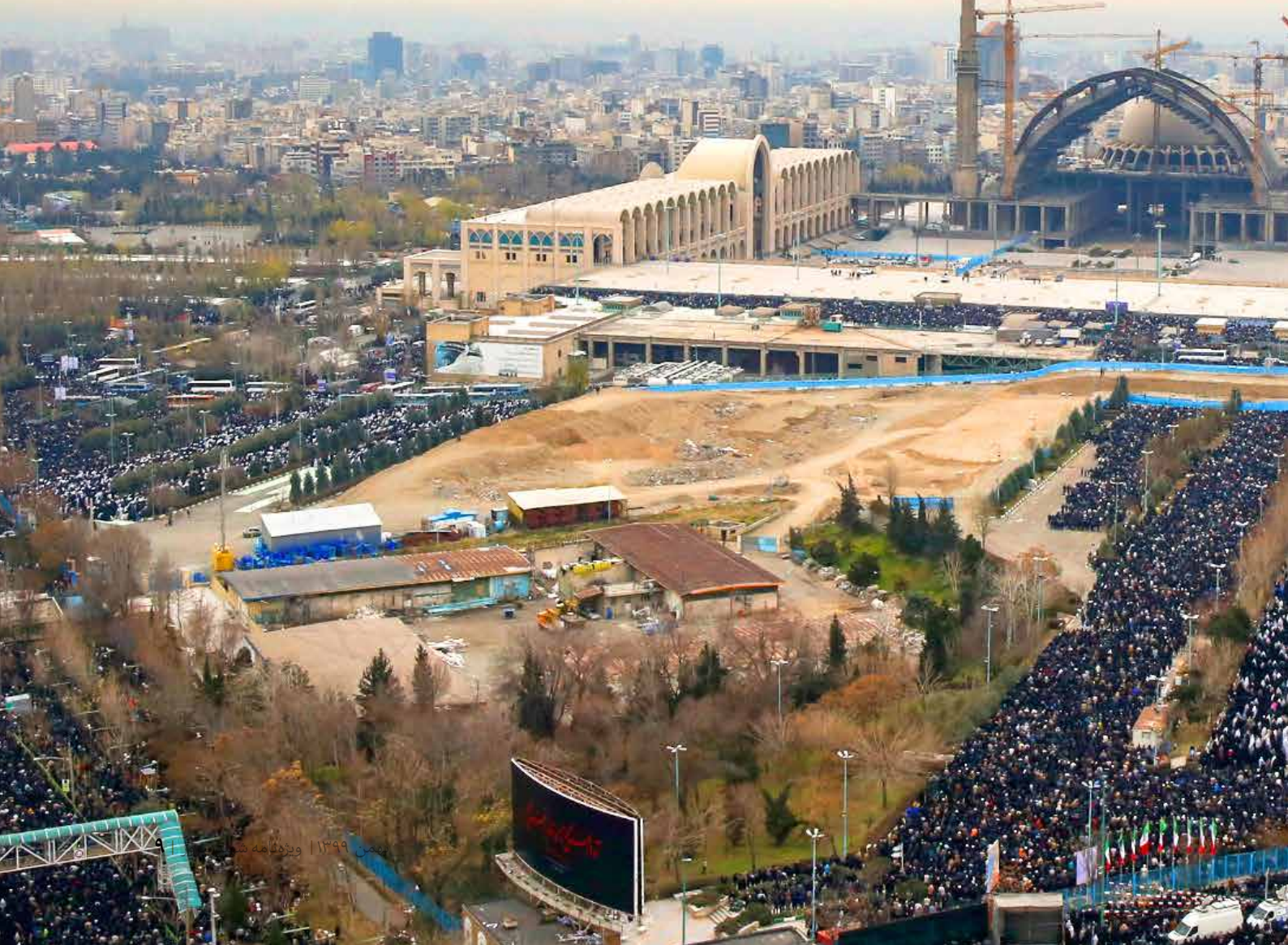
نشان بدهد جز دست قدرت الهی؟ آن کسانی که دست قدرت خدا را نمیتوانند در این حوادث ببینند و تحلیل های مادی در این مسائل میکنند، عقب میمانند. باید دست قدرت خدا را دید. بعد معنوی و بسیار مهم این حادثه همین است که خدای متعال این کار را میکند. وقتی خدای متعال یک چنین حرکتی را در ملت به وجود می آورد، انسان باید احساس کند که اراده الهی بر پیروزی این ملت است. این نشان دهنده این است که اراده الهی بر این است که این ملت در این راه و در این خط حرکت کند و پیروز شود.» (۱۳۹۸/۱۰/۲۷)

حزب، از هر مجموعه، از هر قوم، از هر خصوصیت جغرافیایی، در این جهت مثل همنند؛ طرف دار انقلابند، طرف دار حاکمیت اسلامند، طرف دار ایستادگی در مقابل ظلمند، طرف دار «نه» گفتن به همه مظاهر دولتهای استکباری و استعماری اند.» (۱۳۹۸/۱۰/۲۷)

و سخن آخر تصریح رهبر انقلاب اسلامی بر «اراده الهی» بر پیروزی ملت ایران قرار گرفته است و «دست قدرت خدا» را باید در این حوادث دید، خودمژده ای به مردم ایران و اهالی جبهه حق بود: «کدام عاملی میتواندست یک چنین معجزه ای را

میلیونی و عظیم و دشمن شکن مردم در مراسم تشییع پیکر شهید قاسم سلیمانی به عنوان نماد مقاومت خود سندا این سخن است: «این کسانی که به خیابان آمدند، میلیون ها انسانی که در تهران و در قم و در کرمان و در خوزستان و دیگر شهرها آمدند زیر جنازه این عزیزان راه رفتند، و کسانی که از دور دیدند و اشک ریختند، و کسانی که در شهرهای مختلف توانستند از دور برای اینها عزاداری بکنند - که واقعا ده ها میلیون جمعیت ملت ما در این آزمون بزرگ شرکت کردند -

میشود باطن اینها را، حقیقت اینها را تشخیص داد. ملت از هر جناح و





بدون توقع مادی خدمت کنند؛ بنابراین خود شخص موضوعیت ندارد. اصلاً این جور اشخاص اگر برای خود موضوعیت قائل بودند و خود را هدف می دانستند، الگو نمی شدند. به تعبیر حضرت امام که می گفت بگویند مکتب من، نگویید من؛ کسانی که محبوب مردم و جامعه دینی می شوند و تبدیل به الگو و قدیس می شوند و خواسته یا ناخواسته برایشان اشک می ریزند و به یادشان هستند، وجه ممیز و اصلی شان این است که گفتند مکتب من، نگفتند من. وقتی رهبر انقلاب تعبیر به مکتب سلیمانی می کنند، منظورشان صرفاً دعوت به شخص پرستی، حتی قهرمان پرستی نیست. ارزش چنین اشخاصی به این است که فانی در مکتب اند. در واقع این همان مکتب انبیا و توحید و همان مکتبی است که امام در این عصر احیا کرد و امثال سلیمانی محصول و فارغ التحصیل این مکتب اند.

بنابراین، مکتب سلیمانی مکتبی است که سلیمانی را ساخت، نه مکتبی که سلیمانی ساخته باشد. ایشان چنین ادعایی نداشت و چنین آدم هایی هیچ وقت نگفتند من، بلکه همیشه گفتند مکتب من. این نکته مرز مشخصی بین دیدگاه ما با دیدگاه های شخص پرستی و شخص محوری است. در نگاه توحیدی، هر شخصی در محضر خداوند و نسبتش با حق و توحید و عدالت هیچ است. آنها که واقعاً باور داشتند هیچ کس اند، همه کس اند؛ چون به خداوند تکیه می کنند. قوی، زیبا و دوست داشتنی می شوند. آنها آگاه می شوند؛ چون به علم، قدرت و جمال مطلق وصل می شوند و هر کس هر مقداری وصل بشود، همان مقدار جمال و قدرت و علم در او متجلی می شود و یک مرتبه همه دوستش دارند. بسیاری از کسانی که برای شهید سلیمانی اشک ریختند و بزرگ ترین تشییع جنازه دنیا را راه انداختند، خیلی هایشان نمی دانستند چرا این جور اشک می ریزند. این نقی است از فطرت به فطرت ها و این راه دل است.

بعضی ها بیشتر به عظمت شهید سلیمانی پی بردند، ولی من این تشییع و اشک ها و

تحلیل استاد رحیم پور ازغدی از شهادت سردار سلیمانی و رویدادهای پس از آن

مکتبی که سلیمانی را ساخت

بیست و هفتم دی ماه ۱۳۹۸ در حالی که دو هفته از شهادت سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی می گذشت، رهبر انقلاب در نماز جمعه تهران حاضر شدند تا با مردمی که داغدار سردارشان بودند، سخن بگویند. حضرت آیت الله خامنه ای در خطبه های این مراسم باشکوه از «مکتب حاج قاسم» سخن گفتند و روزهای حضور کم نظیر مردم در تشییع این شهید عزیز را یوم الله خواندند. از استاد حسن رحیم پور ازغدی درباره ویژگی های مکتب حاج قاسم پرسیدیم و از او خواستیم تا این حضور مردمی را از منظر مبانی انقلاب اسلامی تحلیل کند.

۱ دیده می شوند و خداوند آنها را پیش چشم نسل ها قرار می دهد؛ چون غالب توجه به ارزش های انتزاعی و غیر مجسم برایمان سخت است، ولی وقتی الگو داشته باشیم درک آنها برایمان راحت تر می شود. اشخاصی تبدیل به الگو می شوند که به لحاظ اخلاقی، علمی، عملی، خدمات اجتماعی، فداکاری، خودسوزی در راه حق و خدمت به خلق

۱ چرا رهبر انقلاب از شهید سلیمانی به عنوان مکتب نام بردند؟ در واقع نسبت بین فرد، مکتب، شاخص ها و ستون فقرات با این مکتب چیست؟ تعبیر مکتب در برابر فرد چند نکته دارد. اولاً این بحث گرچه به طور مصداقی متمرکز و معطوف به شخص یا اشخاص خاصی است، ولی همیشه الگوهای برتر از بقیه

سلیمانی گرفتند. این عادی نیست. یادم هست رهبر انقلاب فرمودند این مساله، اصلاً طبیعی و مادی نیست و من این را یک عنایت الهی برای ملت، انقلاب، شهید سلیمانی و سایر شهیدایی که در گمنامی شهید می شوند، می دانم. این را هم دوستان بدانند ما ده ها قاسم سلیمانی در جبهه ها و کشورهای مختلف داریم که مشغول مبارزه و دفاع هستند و هر روز شهید می شوند و فدای ملت ها و مستضعفین جهان می شوند و کسی هم اسمشان را نمی داند. همان طور که تا چند سال پیش شهید سلیمانی را جز افراد خاص، اغلب مردم نمی شناختند. ایشان فرمودند در نمازی که بر شهدا داشتم می خواندم، صدای گریه مردم را از پشت سر شنیدم که چه جور اشک می ریزند و گریه می کنند. این گریه ها، گریه های عادی و برنامه ریزی شده نیست و غیر طبیعی و دست خداست. من عقیده دارم و به ایشان هم عرض کردم دشمن قطعاً گیج شد و ما هم گیج شدیم و توقع چنین چیزی را نداشتیم و مردم هم گیج شدند. اصلاً یک مغناطیس غیر عادی بود.

یکی از کلید واژه های خطبه رهبر انقلاب، صَبْر بودن مردم ایران است. مؤلفه های صبار و ظرفیت مقاومت در آیه کریمه «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» چیست که ایشان در مورد این مردم در آن شرایط خاص به کار بردند؟

ببینید این آیه در مورد حضرت موسی علیه السلام است. شاید ایشان اولین پیامبری است که توانست به یک معنا تمدن سازی بکند. هجرت بزرگ اجتماعی و درگیری با فرعون به عنوان ابر قدرت جهان، یک نوع تمدن سازی و هجرت بزرگ سیاسی و اجتماعی است. به همین دلیل نام حضرت موسی علیه السلام از همه پیامبران در قرآن بیشتر آمده و توجه شده است. خداوند در این آیه می فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى

من این تشییع و اشک ها و علاقه مردم را که دیدم، پیش از او، بیشتر به عظمت مردم مان پی بردم. هیچ کس چنین وضعیتی را تصور نمی کرد. این نشان می دهد مردم ما چقدر جوهر شناس و آدم شناس اند و معیارهای واقعی شان چیست

که الگوی ما باشند، ولی مشهورند. در واقع سلبریتی سازی که در غرب و شرق عالم می شود. یک مرزی هم بین آدم های معمولی که فقط تخصص و تکنیک مشهور شدن را بلدند با کسانی مثل سلیمانی هست. هزاران نفر از این چهره ها، هزار بار هم بمیرند، هرگز چنین جمعیتی با اخلاص و با اشک ریختن در تشییع جنازه شان نمی آیند. این تفاوت امام و الگو بودن و مکتبی بودن با سلبریتی بودن و قهرمان قلابی بودن است.

شما بعد از شهادت حاج قاسم و آن تشییع عظیم میلیونی، در دیداری با رهبر انقلاب حضور داشتید. ایشان درباره این حادثه و حضور مردمی چه فرمودند؟

مضمون فرمایش ایشان این بود که: این قضیه عادی نبود. تشییع هایی که با آن جمعیت در شهرهای مختلف شد، با این وضعیت و مشکلات اقتصاد برجامی و گرفتاری ها، توجیه عادی و مادی نداشت. ایشان به تعبیری فرمودند این تشییع کاملاً امر و نمایش الهی بود و علت اصلی اش هم اخلاص، توحید و جهاد دائمی شهید بود و خدا خواست. خدا می خواهد اینها الگو بشوند. خداوند کسانی را از بین صالحین انتخاب می کند که در عمل صلاحیتشان را نشان دادند و تبدیل به الگو می کند. با این که معصوم نیستند و در ظاهر تحصیلات و تخصص فوق العاده دانشگاهی و حوزوی ندارند و از بقیه برجسته تر نیستند، اما در انسانیت قله اند. خداوند می خواهد بعضی ها را این جوری مطرح و در قلب ها وارد کند. فقط هم مختص ایران نیست. همه جا این طور است. در چند ایالت آمریکا تظاهرات کردند و تصاویر شهید سلیمانی در دست معترضان آمریکایی بود و می گفتند رئیس جمهور آمریکا تروریست است، نه فرمانده سپاه قدس که رهبر جنبش آزادی بخش است.

سال گذشته شنیدم در هند نزدیک به پانصد ششصد مجلس عزا و یادبود برای شهید

علاقه مردم را که دیدم، بیش از او، بیشتر به عظمت مردم مان پی بردم. هیچ کس چنین وضعیتی را تصور نمی کرد. این نشان می دهد مردم ما چقدر جوهر شناس و آدم شناس اند و معیارهای واقعی شان چیست.

اما چرا شهید سلیمانی با این که یک فرد بسیار متشخص، کم نظیر، انسان بزرگ و شریفی بود، ولی نباید به عنوان یک فرد به او اصالت داد. قرآن کریم در مورد پیامبر می فرماید: «مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ»؛ محمد هم که انسان کامل و بزرگ ترین واسطه خدا و خلق است، هیچ استقلال از خدا ندارد و در برابرش هیچ کس است، اما در برابر ما همه کس است، چون در برابر خدا هیچ کس است. قرآن می فرماید محمد مرکز نیست و قبل از او هم پیامبرانی آمدند. اسلام محمدیزم نیست. تشییع علوی گری، علی گری و علی پرستی نیست. این نکته را در جواب کسانی عرض می کنم که می گویند ما هر چند وقت یک قدیس و قهرمان درست می کنیم. نه ما درست نکردیم، بلکه خدا درست می کند و خودشان تلاش کردند و به این مقام می رسند.

البته ما قهرمان داریم. بعد از انقلاب، در دوره جنگ، شهدا، مجاهدین، اولیاء و صالحان زیادی دیدیم که با دیدن آنها فهمیدیم مؤمنین صدر اسلام که در قرآن و روایات آمده اند، چه جور آدم هایی بودند. بخشی از آنها در ذهن ها اسطوره بودند، ولی ما در چهل سال گذشته از این اسطوره ها دیدیم. بنابراین معیار مکتب سلیمانی است که شهید سلیمانی یکی از آثار این مکتب است. ثانیاً، مردم مکتب شناس و سلیمانی شناس اند، و گرنه ممکن است این جور آدم ها باشند، ولی مردمی باشند که اصلاً قدر و ارزش شان را ندانند؛ اما این مردم ارزش این آدم ها را می فهمند.

ثالثاً کسانی هم هستند که قهرمان سازی و قهرمان پرستی می کنند، ولی این قهرمان ها ارزش قهرمان بودن ندارند و پوک و توخالی اند. انواع و اقسام آدم هایی که به لحاظ علم، عمل، اخلاق و سبک زندگی شان به هیچ وجه صلاحیتی ندارند

الثُّور...))؛ یعنی ما به ایشان فرمان دادیم که بنی اسرائیل را از تاریکی‌ها و ظلمت‌ها رهایی ببخش و خلاصشان کن. بعد می‌فرماید: «وَدَكُرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»؛ یعنی روزهای خدا را به یادشان بیاور که در این قضیه نشانه‌های زیادی برای کسی است که صبار و شکور باشد و قدرت مقاومت زیادی داشته باشد و بتواند واکنش متناسب با نعمت‌ها، پیروزی‌ها و امکانات از خودش نشان بدهد. این برای کسانی است که ظرفیت و قدرت تحمل مشکلات و تهدیدها و فشارهای بیش از اندازه را دارند؛ یعنی ظرفیت برخورداری از نعمت پیروزی و شکست را دارند و در هر دو شرایط محکم و متین و آرام‌اند و مسیر را ادامه می‌دهند. این برای آنها نشانه است.

این آیه‌ای که ایشان در این خطبه انتخاب و قرائت کردند بعد از آن بود که برای اولین بار در تاریخ بعد از جنگ‌های جهانی رسماً یک کشوری به پایگاه آمریکاییها حمله می‌کند. ایران بزرگترین پایگاه نظامی آمریکا را در منطقه با ده پانزده موشک سنگین به آتش کشید، آن هم با وجود تهدیدهایی که آن مردک رئیس جمهور آمریکا کرد که اگر کوچک‌ترین واکنشی به ترور سلیمانی نشان بدهید ما دهها منطقه در ایران را همزمان بمباران می‌کنیم.

اینجا ایشان با پشتوانه خدا و اعتمادش به مردم نترسید. اگر رهبر انقلاب به مردم اعتماد نداشت، چنین دستوری صادر نمی‌کردند. این خیلی معنادار بود. چون کاری بود که هیچ حکومتی در جهان امروز جرأت نمی‌کند انجام دهد و بعد هم اعلام کند که انتقام انجام نشده و این ادامه دارد. حالا هم که ترامپ و پمپئو و کسانی که این ترور را انجام دادند دیگر از اینکه قدرت پایین آمده‌اند انشاالله رزمندگان بدون مرز و انقلابیون جهان حساب اینها را باید برسند. این اولین باری است که آمریکا دارد رسماً تهدید می‌شود. این انتقام ادامه دارد و هدف اصلی اخراج آمریکا از کل منطقه است.

به این نکاتی که در این آیه کریمه وجود دارد، توجه کنید. خداوند در این آیه به صراحت می‌فرماید ما فرستادیم. بعضی‌ها می‌گویند

استناد نهضت‌های توحیدی و عدالت‌خواه انبیاء و پیروان و سربازان خط انبیاء ربطی به خدا ندارد. اینها خودشان ادعا می‌کنند خدایی‌اند یا از طرف خدا حرف می‌زنند. اولین پیام این آیه لقا ارسالنا است؛ یعنی شک نکنید و مطمئن باشید ما انبیاء را فرستادیم و آنها از طرف ما مأموریت دارند. پس استناد این نهضت، این حرکت و این مقاومت‌ها به خدای متعال است و یک واکنش عادی غیرالهی، غریزی، بشری و مادی نیست که همه حیوانات و موجودات از خودشان نشان بدهند.

معجزات و اتفاقاتی مثل پیروزی انقلاب که روی می‌دهد و عادی نیست، اینها جزو آیات و بینات الهی است. قضایای هشت سال مقاومت در جنگ تحمیلی در برابر ده‌ها کشور و بعد آن وضعیت صدام و منطقه عادی نیست. این اتفاقات غیرعادی که در جبهه مقاومت و سپاه قدس و تشییع شهید سلیمانی افتاد و حمله موشکی به پایگاه آمریکا و وضعیت الان ترامپ و کرونا، نمی‌خواهم بگویم تفسیر و توضیح طبیعی ندارد، اما برای تمام آیات الهی و اتفاقات ماورای طبیعی که می‌افتد، یک توضیح طبیعی هم برایش پیدا می‌شود. اصلاً طبیعت و ماوراء الطبیعه از هم جدا و متقابل با هم نیستند. وقتی ماوراء الطبیعه در عالم دخالت می‌کند، این جوری نیست که کلاً مرز صد درصد با طبیعت داشته باشد. کافر کسی است که همه اتفاقات غیرطبیعی و معجزات را یا انکار یا تردید و تشکیک می‌کند یا اگر بپذیرد توجیه طبیعی می‌آورد و می‌گوید اینها هم طبیعی است و معجزه نیست.

نکته دیگر این است که اتفاقات غیرعادی که می‌افتد از دست بشر عادی بر نمی‌آید و خودتان می‌فهمید کار شما نیست و کار ماست. البته همان کار طبیعی هم که شما می‌کنید کار ماست؛ اما به‌طور خاص ما خداوند را در ایام الله واضح‌تر می‌توانیم ببینیم. خداوند در این آیه می‌فرماید اگر صبار و شکور نباشید، مفهوم ایام الله و آیات الهی را نمی‌فهمید و درست درک نمی‌کنید و توجیه عادی می‌کنید.

امام فرمود این انقلاب کار ما نیست و خداوند

دارد این انقلاب را رهبری می‌کند. تا وقتی مردم خالص در صحنه باشند خدا رهایشان نمی‌کند. امام فرمود تا در صحنه باشید خداوند این انقلاب را جلو می‌برد. این همه پیروزی پشت پیروزی و شکست قدرت‌ها از ابتدای انقلاب تا الآن و شکست‌های پی‌درپی آمریکا و غرب در منطقه، به خاطر نهضت اسلامی است که از مردم ایران شروع شد و عادی نیست. امام می‌گفت گاهی ما برنامه‌ریزی می‌کنیم که یک کاری بشود، ولی آن برنامه‌ای که ما ریختیم نمی‌شود و یک کار دیگری می‌شود، بعداً می‌فهمیم آن کاری که شد درست بود و اگر برنامه ما می‌شد، خیلی بدتر بود. کسی مثل امام دست خدا را می‌بیند و ما نمی‌بینیم و شروع می‌کنیم توجیه مادی برایش پیدا می‌کنیم.

وقتی خداوند می‌فرماید حق و پرچم توحید و عدالت را باری کنید من کمکتان می‌کنم؛ یعنی فراتر از قوانین عادی، قوانین فرامادی کمکتان می‌فرستم، ظاهراً باید شکست بخورید، اما ده بار پیروز می‌شوید. هر کس برای رهاسازی و خارج کردن ملت‌ها از تاریکی به سمت نور تلاش بکند، دارد مأموریت الهی را انجام می‌دهد.

نکته بعدی در آیه این است که ملت‌ها و جوامع بشری در انواع و اقسام تاریکی‌ها دارند زندگی می‌کنند. ملت‌ها دارند در تاریکی ظلم، فساد اخلاقی، جنایت و خشونت، گناه، جهل و بی‌معرفی نسبت به خداوند و آخرت زندگی می‌کنند. پیام آیه این است که هم بنی اسرائیل در آن موقع، هم تمام جوامع بشری الآن حواسشان نیست که دارند در تاریکی کورمال کورمال زندگی می‌کنند. در ظلمات بودن، یعنی هیچ چیز نمی‌بینی و داری می‌روی و نمی‌دانی چه کار داری می‌کنی. ظلمت هم یکی نیست و انواع و اقسام ظلمات هست، اما نور و حق یکی است و کل تاریکی‌ها را از بین می‌برد. همه بشریت بدون تعالیم انبیاء و توحید و عدالت در تاریکی زندگی می‌کنند؛ یعنی چشم بسته تمام افعال ما، رفتار خانوادگی و سبک زندگی مان، سیاست ورزی، اقتصاد، مناسبات جنسی، مناسبات مالی، مناسبات خانوادگی، تفریحات و روابط مان با دیگران



در تاریکی است، ولی نور وجود دارد. البته ملت‌ها می‌توانند از این تاریکی بیرون بیایند و وارد نور بشوند و این امکان وجود دارد. نمونه‌اش همان مأموریتی است که خدا به حضرت موسی علیه السلام می‌دهد و می‌فرماید بنی اسرائیل را از تاریکی خارج کن. پس امکان خروج دسته جمعی وجود دارد، ولی این مأموریت از طرف خداست و کمک می‌کند. این آیه از نجات قوم صحبت می‌کند. کسانی که فقط از رهایی فردی صحبت می‌کنند و می‌گویند دین یک امر شخصی و خصوصی است، همان طور که ظلمات و نور فردی است، اجتماعی نیز است. این که خودت در نور باشی و جامعه در ظلمات کافی نیست. این آیه فرمان انقلاب علیه فرعون است. این فرمان حکم دینی است؛ یعنی این سیستم و نظم موجود را بشکن. امروز هم فرعون‌ها بر جهان حاکم‌اند و فرمان همان اخرج قومک و کل اقوام بشری از ظلمات به سوی نور است. این حکم همان اندازه که شرعی و الهی و مقدس است، همان اندازه عمل نکردن به آن معصیت و گناه است؛ چون ملت‌ها قربانی می‌شوند نه افراد.

به نظر می‌رسد رهبر انقلاب چنین آیه‌ای را به این دلیل مطرح کردند که بگویند نور و ظلمات؛ یعنی دیدن و ندیدن و جهل و آگاهی. یعنی اگر شما بتوانید ملت‌ها را آگاه بکنید، خودشان همراه با شما می‌آیند. اخرج، معنی‌اش این نیست که مردم را با زور زنجیر به سمت نور ببر. ملت را نمی‌شود به زور نجات داد. خود مردم و ملت‌ها هستند که باید قیام کنند. قرآن می‌فرماید انبیاء را برای ليقوم الناس بالقسط فرستادیم تا خودشان قیام به قسط کنند و قسط و عدالت را اجرا کنند. عدالت بخشنامه‌ای نیست. حکومت و رهبران آزادی بخش مسئولیتی دارند، ولی این ملت‌ها هستند که باید اقدام بکنند. اگر ملت‌ها را آگاه بکنید و حق و باطل، عدل و ظلم، جبهه استکبار و جبهه مقاومت برایشان روشن بشود، زمینه خروج قوم را فراهم کرده‌اید. بخشی از صدور انقلاب، پروژه حاج قاسم سلیمانی و سپاه قدس برای نجات مستضعفین و به داد ملت‌های

مظلوم رسیدن است. با پول این کارها انجام نشده، بلکه با خون، ایدئولوژی، اخلاص، تجربه، سازماندهی و جهاد انجام شده است. آمریکا هفت هزار میلیارد دلار در این منطقه خرج کرد، ولی شکست خورد. پروژه پیروزی در منطقه و صدور انقلاب، پروژه پولکی نیست. عده‌ای در عراق، سوریه و کشورهای منطقه می‌گویند ایران ما را فدای خودش کرد و با جنگ نیابتی دارد حساب‌های خودش را با آمریکا تسویه می‌کند و ما قربانی‌اش شدیم. آنجا این جوری تبلیغ می‌کنند. در ایران هم عده‌ای می‌گویند همه پول‌هایتان را به قاسم سلیمانی دادند و او در عراق، سوریه، فلسطین و یمن خرج کرد. خب همه این حرف‌ها دروغ است. اگر مساله با پول حل می‌شد، آمریکا، عربستان، قطر و امارات که هزاران میلیارد پول خرج کردند و می‌کنند، چرا همه‌شان شکست خوردند؟ بنابراین، همان طور که خداوند به پیغمبر اکرم فرمود: «لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ یعنی ما به تو مأموریت دادیم بشریت را از تاریکی به سوی نور بیاوری. این خط و مکتب همه انبیاء، امام خمینی و حالا مکتب سلیمانی است. همه شاگرد همان

مکتب‌اند. این همان مکتبی است که نباید نسبت به ملت‌ها بی تفاوت باشی و بگویی مهم نیست جوامع دارند در تاریکی، ظلمت، بیچارگی، نکبت، جهل، تحقیر و ظلم زیر سایه استبداد و استعمار زندگی می‌کنند و به ما ربطی ندارد. عده‌ای در ایران می‌گفتند به ما چه ربطی دارد که مردم ایران تحت سیطره باشند. به من چه و به تو چه نداریم و وظیفه این است که قیام کنید. هر ملتی که می‌تواند به خودش و به بقیه کمک کند باید اقدام کند. نباید نسبت به نور و ظلمات بی تفاوت بود. اصلاً پیام انقلاب این است. اخرج قومک؛ یعنی نسبت به جامعه بی تفاوت نباش و مردم را حرکت بده و بیدار کن. نور را نشان بده و خودت هم جلو بیفت تا بیایند. این اتفاق الآن در سطح وسیعی در ایران و منطقه دارد می‌افتد.

در اینجا نکته‌ای که در مساله رهبری نهضت‌ها، حرکت‌ها، جنبش‌های آزادی بخش، انقلاب‌ها و حکومت‌ها وجود دارد این است که هر کسی نمی‌تواند ملت‌ها را نجات بدهد. کسانی که در بند خود، دنیا، قدرت، شهرت و شهوت‌اند، نمی‌توانند ملت‌ها را از تاریکی‌ها به سمت نور ببرند و



ایران بزرگترین پایگاه نظامی آمریکا را در منطقه باده پانزده موشک سنگین به آتش کشید، آن هم با وجود تهدیدهایی که آن مردک رئیس جمهور آمریکا کرده اگر کوچک‌ترین واکنشی به ترور سلیمانی نشان بدهید ما دهها منطقه در ایران را همزمان بمباران می‌کنیم. اینجارهبر انقلاب با پشتوانه خدا و اعتمادش به مردم نترسید. اگر رهبر انقلاب به مردم اعتماد نداشته، چنین دستوری صادر نمی‌کردند. این خیلی معنادار بود. چون کاری بود که هیچ حکومتی در جهان امروز جرأت نمی‌کند انجام دهد

انقلاب‌های درستی را رهبری کنند و بعد از مدتی تبدیل به ضدانقلاب و یک استکبار و استبداد جدید می‌شوند. انقلاب فرانسه به عنوان نجات بخش و آزادی بخش شکل گرفت، ولی از زمان ناپلئون تا اوایل قرن بیستم، قبل از جنگ‌های جهانی اول و دوم تبدیل به استعمارگر و وحشی جنایتکار شد. حالا هم دیگر قدرت برتری نیست.

نکته دیگر آیه، مفهوم ایام‌الله است. همه روزها، روزهای خدا هستند، ولی روزهای خاص خدا چگونه شمرده می‌شوند؟ چرا مکان‌ها، روزها، اشخاص و اتفاقات خاص عنوان اضافه و نسبت پیدا می‌کنند و خداوند آنها را به خودش مستقیم تر نسبت می‌دهد؟ همه روزها ایام‌الله هستند، ولی چرا معجزات و پیروزی‌های حضرت موسی ﷺ ایام‌الله نامیده شدند؟ چرا پیروزی‌های بزرگ جبهه حق به شکل غیرعادی به وجود آمد یا پیروزی‌های بزرگ دشمن را به شکست تبدیل کرد؟ به خاطر این که نجات دادن مردم، امکان‌هایی جوامع بشری و حل مشکلات جامعه و از تاریکی‌ها بیرون آمدن شرطش توجه به ایام‌الله است. ایام‌الله روزهایی‌اند که به خاطر اتفاقات خاصی که در آن روزها یا مکان‌ها افتاده، اهمیت بیشتری دارند و نسبتشان با خداوند برای ما محسوس تر می‌شود. مثلاً واقعه کربلا، نسبت خاصی با خداوند دارد. کربلا یک اتفاق عادی نبود و یک نسبت ویژه‌ای بین خدا، خلق، ملک و ملکوت عالم اتفاق افتاد. استفاده دیگری که از این آیه می‌شود کرد این است که بفهمیم ایام‌الله روزهایی‌اند که قبل از ما، الآن و در آینده اتفاق خواهد افتاد، ولی پیشامدها به گونه‌ای است که طبق محاسبات عادی و مادی قابل توضیح و توجیه نیست. به رغم این که ظاهراً باید شکست می‌خوردید، پیروز شدید و باید پیروزی می‌شدند شکست خوردند. خلاف همه پیش‌بینی‌ها و مقدمات مادی اتفاقاتی می‌افتد. در مورد انبیاء همه اتفاقات بزرگ است. زمان پیامبر فتح مکه یوم‌الله بود. زمان حضرت موسی ﷺ و حضرت عیسی ﷺ تعبیر ایام‌الله به این معنا به کار رفت که نشان دهنده اتفاق بزرگی بود که با توجیه

۲۲

ایام‌الله روزهایی‌اند که آیات و نشانه‌های خاص خدا پدیدار می‌شود، ولی همه به یک معنا و اندازه نمی‌فهمند که این اتفاقی عادی نیست و کار الهی است. همه تشییع شهید سلیمانی را دیدند، ولی عده‌ای هم توجیه مادی کردند و نفهمیدند دست خدا بود

مادی قابل تفسیر نیست. گرچه توجیه مادی و طبیعت و قوانین طبیعت هم الهی است، اما این توضیح خاص دیگری دارد. قضایایی که در ایام‌الله اتفاق می‌افتد به طور عادی رایج نیست و همه می‌فهمند اینها غیرعادی است، ولی فقط آنها که صبار و شکور هستند اهمیت و معنای این اتفاقات را می‌فهمند و بقیه درست نمی‌فهمند. این نکته خیلی مهمی است. ایام‌الله روزهایی‌اند که آیات و نشانه‌های خاص خدا پدیدار می‌شود، ولی همه به یک معنا و اندازه نمی‌فهمند که این اتفاقی عادی نیست و کار الهی است. همه تشییع شهید سلیمانی را دیدند، ولی عده‌ای هم توجیه مادی کردند و نفهمیدند دست خدا بود. در واقع این آیه می‌فرماید آنها که صبار و شکورند، می‌فهمند. صبار و شکور؛ یعنی اولاً کسانی که در برابر مشکلات، سختی‌ها و خطرات زانو خم نمی‌کنند، قوی‌اند و تحمل می‌کنند و از خودشان ضعف نشان نمی‌دهند. ثانیاً در مورد پیروزی‌ها، نعمت‌ها و پیشرفت‌ها از خودشان بی‌ظرفیتی نشان نمی‌دهند، خداوند را فراموش نمی‌کنند، حق و باطل را زیر پا نمی‌گذارند و عدالت را پس از پیروزی رعایت می‌کنند. این یک قاعده عام است که خداوند در این آیه می‌فرماید. این آیه هم انسان‌شناسی، هم تعلیم و تربیت است.

آیات الهی یوم‌الله است. بعضی از مسئولان، روشنفکران، علما و مردم نمی‌فهمند و همه اینها را فقط تفسیر مادی می‌کنند. می‌بینند، ولی نمی‌فهمند آیه است و نسبت اینها را با خدا نمی‌فهمند. این هم بحث خیلی مهمی است. می‌فرماید اگر قدرت صبر و شکرستان بالا باشد و ظرفیت داشته باشید، این نحو تربیت ملی و فردی بدون استثناء همیشه و همه وقت باعث می‌شود شما مسائلی را درک کنید و بفهمید و آن وقت آرامش پیدا می‌کنید، قوی می‌شوید، توکل می‌کنید و مطمئن‌تر جلو می‌روید. بقیه هم همین صحنه را می‌بینند، ولی برداشتی که تومی‌کنی را نمی‌کنند و نمی‌فهمند. اینها آیه است، اما نه برای همه. اینجا عمل دخالت می‌کند در نظر؛ یعنی اهل صبر انقلابی و

شکر دائمی باشید. شکر هم همان واکنش درست زبانی و عملی نشان دادن نسبت به امکاناتی که داری و خداوند داده است. درست استفاده کردن از هرچه داری و ارتباط آنها را با خداوند بفهمی و خودت را سپاسگزار و مدیون بدانی. این دو عمل به اصطلاح تربیتی و اخلاقی، دو سبک وجود انسانی است، ولی قرآن می‌فرماید اینها آثار معرفتی دارد و باعث می‌شود کسانی که این جوری هستند چیزهایی را علامت خدا ببینند که بقیه همان صحنه‌ها و اتفاقات را می‌بینند، ولی از آن تفسیر الهی نمی‌کنند.

بعضی از مسئولان ما دائم از قدرت‌های بزرگ می‌ترسند و مرتب باج می‌دهند و هرچه بیشتر تحقیر و تهدید می‌شوند، تحريم‌ها بیشتر می‌شود؛ چون صبار و شکور نیستند و ایام‌اللهی که پیش چشم خودشان اتفاق افتاده را نفهمیدند و نمی‌فهمند اینها آیات الهی است و نگاه الهی و توحیدی ندارند. امام می‌فرمود کسانی که از آمریکا می‌ترسند، علتش این است که به قدر کافی تهذیب نفس نکردند. کسی که تهذیب نفس کند و توحید داشته باشد، به این کشورها قدرت‌های بزرگ نمی‌گوید و حرف از آشتی با جهان نمی‌زند. جهان چه کسانی‌اند؟ این سه کشور جهان‌خوا را جهان می‌گویند؟

صبار بودن، یعنی در برابر مشکلات خم به ابرو نیاوردن، با چندتا مشکل، تهدید و ترور نترسیدن، تردید نکردن، و اندادن، عقب‌نشینی نکردن و باج ندادن. این آیه می‌فرماید اگر صبار و شکور باشید به شما آگاهی‌های جدید و درکی بهتر از اتفاقات جهان و سیاست و غیرسیاست و معرفت بیشتر می‌دهد؛ یعنی این قدرت روحی باعث می‌شود معرفت ذهنی و آگاهی‌های خاصی پیش بیاید و معلوم می‌شود دانستن همه چیز به همه نمی‌رسد و همه نمی‌توانند همه چیز را بفهمند. اگر ظرفیت‌ها و قدرت‌های روحی را در خودمان به وجود بیاوریم، حقایق متعالی‌تری را می‌فهمیم. هزینه درک و معرفت بخشی از آیات الهی خصوصاً ایام‌الله این است که اهل مقاومت و سعه صدر باشیم. اگر صبر و شکر را در خودمان ایجاد کردیم، نسبت به

سختی‌ها و راحتی‌ها در شکست و پیروزی چشممان باز می‌شود و مسائلی را می‌بینیم که بقیه نمی‌بینند. در سخت‌ترین شرایط همه می‌ترسند، ولی ما دیگر نمی‌ترسیم. صبار و شکور دچار اشتباه و خطای معرفتی نمی‌شود.

نکته دیگری که وجه انتخاب این آیه و بحث ایام‌الله در این خطبه است، فهمیدن باطن قضایا و اتفاقاتی است که دارد می‌افتد و احتیاج به صبر دارد. فهمیدن بعضی از مسائل با شتاب‌زدگی و نگاه‌های یک‌بعدی به دست نمی‌آید. گاهی یک اتفاقی می‌افتد و ما همان لحظه زود قضاوت می‌کنیم یا یک پیروزی موقتی رخ می‌دهد و خوشحال می‌شویم. هر دو اشتباه است. در معنایی دیگر پیامی در این آیه هست که می‌گوید صبر انقلابی و صبر کامل داشته باشید، کم تحمل نباشید، واکنش‌های سریع از خودتان نشان ندهید، زود اظهار ضعف و شکست نکنید. زود، اظهار برتری و غفلت نکنید و کمی تحمل بکنید. این مسائل پرده‌های بعدی دارد؛ یعنی صبر انقلابی داشته باشید. ممکن است همان لحظه‌ای که ایام‌الله اتفاق می‌افتد، بعضی‌ها پیش‌را نفهمید، اما کمی صبر کنید ببینید چه می‌شود. وقتی امام فرمود شوروی سقوط می‌کند، هیچ‌کس باور نکرد. ما هم به امام اعتماد کردیم. معیارهای دیگری علاوه بر معیارهای مادی بود و طبق معیارهای مادی نباید این جوری سقوط می‌کرد. صبر انقلابی، یعنی زود قضاوت و عجله نکنید، زود دست‌پاچه و ذوق زده و مأیوس نشوید.

به نظر من رهبر انقلاب نسبت به مردم چنین نگاهی دارند که این مردم صبار و شکورند. این همان خروج از ظلمات به سوی نور است و هزینه‌اش را هم داریم می‌پردازیم و گام به گام جلو می‌رویم. این نکات مهمی که در این آیه کریمه و در خطبه رهبر انقلاب به آن اشاره شد، فوق‌العاده مهم‌اند.

رهبر انقلاب در بیان‌اتشان به دو نظام محاسباتی توحیدی و لیبرال اشاره کرده‌اند. ایشان در همین آیه در خطبه‌شان فعال شدن دست خداوند

در تاریخ را هم مطرح کردند. ابعاد این حوادث و این تعبیر در چهارچوب دو نظام محاسباتی چگونه تحلیل می‌شود؟

یکی از تحولات مهم بعد از شهادت شهید سلیمانی و ابومهدی، به‌رغم همه تهدیدات حمله موشکی به عین‌الاسد بود. خسارات بسیار سنگینی به آمریکایی‌ها وارد شد و اعلام نکردند؛ ولی مهم‌تر از کشته‌هایشان، این حرکت بود که غرور آمریکا و غرب را در دنیا شکست. اینها دنیا را با ملیتاریزم و نظامی‌گری خودشان می‌ترسانند، ولی برای اولین بار با این حمله خودشان ترسیدند. برای اولین بار کسی جلوی‌شان ایستاد که نترسید و پیش چشم همه دنیا این اتفاق افتاد. مقالاتی که در مجلات مختلف نوشتند و در تلویزیون‌ها تحلیل کردند، نشان از تعجب آنها بود. روسیه و چین و هیچ‌کس در دنیا جرأت نمی‌کند به آمریکا بگوید انتقام می‌گیرم. هیچ‌کس جز ایران چنین جرأتی ندارد. همه دیدند طالوت چگونه بر جالوت غلبه کرد. یک جوان لاغر اندامی که همه مسخره‌اش می‌کردند با یک ضربه جالوت، ابرقدرت را از پا انداخت و ابهت و غرورش را در هم شکست.

ما دو نظام محاسباتی داریم. یک نظام محاسباتی مادی که می‌گوید جالوت برنده است و طالوت حتماً شکست می‌خورد. موسی از پس فرعون بر نمی‌آید. امام نمی‌تواند از پس شاه و آمریکا و ابرقدرت‌ها بر بیاید. این نظام محاسباتی مادی می‌گوید حزب‌الله، جهاد اسلامی و حماس محال است بتوانند اسرائیل را شکست بدهند، ولی در چهار جنگ شکست می‌دهند. نظام محاسباتی مادی می‌گوید بچه‌های مجاهد یمن نمی‌توانند جلوی آل‌سعود و امارات و قدرت‌های غربی و جهانی بایستند، ولی می‌ایستند.

کسانی که ممکن است مذهبی، مسلمان و اصلاً آخوند باشند، اما نگاه نظام محاسباتی‌شان مادی و ماتریالیستی است و الهی و توحیدی نیست، نمی‌توانند صبار و شکور باشند. ایام‌الله در پیش چشمشان اتفاق می‌افتد، ولی نمی‌فهمند؛ چون به



مادونظام محاسباتی داریم. یک نظام محاسباتی مادی که می‌گوید جالوت برنده است و طالوت حتماً شکست می‌خورد. کسانی که ممکن است مذهبی، مسلمان و اصلاً آخوند باشند، اما نگاه نظام محاسباتی‌شان مادی و ماتریالیستی است و الهی و توحیدی نیست، نمی‌توانند صبار و شکور باشند. ایام‌الله در پیش چشمشان اتفاق می‌افتد، ولی نمی‌فهمند؛ چون به دشمن طمع می‌کنند، به او اعتماد می‌کنند

دشمن طمع می‌کنند، به دشمن امیدوار می‌شوند و به او اعتماد می‌کنند. اینها از دشمن می‌ترسند و در برابر تهدیدات عقب‌نشینی می‌کنند. صبار و شکور در برابر دشمن نه می‌ترسد، نه به دشمن طمع می‌کند، نه امیدوار می‌شود و نه اعتماد می‌کند. تفاوت این دو دستگاه در اینجاست.

در سطوح مدیریتی، کشور ما مسائل و مشکلاتی در نحوه اداره کشور و اقتصاد کشور دارد. آیا امتداد مکتب سلیمانی در حوزه مدیریت کشور و اقتصاد در عرصه‌های مختلف ظرفیت حل مشکلات مردم را دارد؟ حتماً همین طور است. کسانی مثل شهید سلیمانی محصول انقلاب و هشت سال دفاع مقدس‌اند. اگر مکتب سلیمانی نبود، شهید سلیمانی و ابومهدی و هزاران انسان شریف هم نبودند. اینها آدم‌هایی‌اند که در هر رشته‌ای وارد شوند، با اخلاص، توکل، عقل، تجربه و دقت عمل می‌کنند و در همان رشته شاگرد اول می‌شوند. این تیپ آدم‌ها اگر در حوزه شیمی، فیزیک، سلول‌های بنیادین و علوم هسته‌ای بروند، در دنیا شاگرد اول می‌شوند. در اقتصاد، اردوهای جهادی و خدمت‌رسانی هم بیابند، رکورد می‌زنند. در حوزه‌های دیگر هم همین‌طورند؛ چون هدفشان خدمت به خلق و برای خدا و بدون چشمداشت است. این جور آدم‌ها اگر با مکتب سلیمانی در هر رشته‌ای از اقتصاد، مدیریت، صنعت و... بیابند، با اخلاص، عقلانیت، تجربه، ساده‌زیستی، خستگی‌ناپذیری و رعایت حقوق دیگران به خصوص محرومان که دارند قطعاً پیروز می‌شوند.

ارزیابی شما از آینده غرب آسیا در مصاف جبهه مقاومت با آمریکا، رژیم صهیونیستی و ارتجاع منطقه و اخراج آمریکایی‌ها از منطقه چیست؟

ما اگر در همین مسیر توحیدی انقلابی حرکت کنیم، بدون هیچ شک و تردیدی

که در سطح جهان بی نظیر بود، دیده شد. این مساله عادی نبود و یک حماسه بزرگ بود. آیا این اتفاق را می‌شود با توجیحات عادی مثل ملی‌گرایی یا احساساتی شدن تفسیر کرد؟

اگر می‌شود چنین تفسیری کرد، نمونه‌های دیگر را نشان بدهند. رهبران انقلاب فرمودند تشییع شهید سلیمانی یوم‌الله بود، زدن پایگاه آمریکا هم یوم‌الله بود. کسانی که می‌گویند یوم‌الله نیست، برای فهم اینها احتیاج نیست ما اهل صبر انقلابی و اهل مقاومت، قدرت و ظرفیت تحمل پیروزی و مواجهه درست باشکست و پیروزی داشته باشیم. اینها نقشی در آگاهی و معرفت ما ندارند. اگر عقیده دارند این دو اتفاق یوم‌الله نبود، نمونه‌های دیگری را بگویند. اینها اسمشان روشنفکر است، ولی فقط مادیات و منافع خودشان را می‌بینند. اصلاً نمی‌توانند همه ابعاد مادی و معنوی قضایا را ببینند.

این تیپ روشنفکری‌شان توجیه ظلم و وضع موجود جهان است. همیشه این تیپ روشنفکرها می‌گویند واقع‌گرا و واقع بین باشید. می‌گویند وضعیت همین است. این علمی و عملی است و تغییر این وضع امکان ندارد. وقتی شوروی بود، بخشی از همین‌ها کمونیست بودند. بعد که کمونیسم سقوط کرد، خیلی‌هایشان لیبرال و طرفدار سرمایه‌داری و لیبرال دموکراسی شدند. همین کارهایی که پیش چشم خود ما انجام شده را می‌گویند نمی‌شود، ولی شد. حالا هم می‌گویند نمی‌شود، ولی در واقع می‌شود. وقتی خداوند در این آیه می‌فرماید اگر توان و روح مقاومت در تو نیست و صبار و شکور نیستی؛ یعنی به پیشرفت‌ها و پیروزی‌ها و امکاناتی که داده شده

در پایان گام دوم این منطقه آزاد خواهد شد و ارکان اصلی تمدن اسلامی شکل خواهد گرفت. آمریکا در چند دهه آینده مثل آمریکای چند دهه گذشته نخواهد بود و اگر مثل شوروی دچار فروپاشی و تجزیه هم نشود که این احتمال خیلی زیاد است، قطعاً تبدیل به یک قدرت درجه دو در جهان خواهد شد و ایران و جهان اسلام تبدیل به یک پتانسیل عظیم می‌شوند و قوه‌هایی که به سرعت فعلیت پیدا خواهد کرد و من شکی در این قضیه ندارم. ما با همین کم و کیفی که در این چهل سال گذشته آمدیم، نسل آینده کارهای بسیار عظیم و عظیم‌تری خواهند کرد.

4 در سال‌های گذشته عده‌ای از خواص و روشنفکران می‌گفتند دوره انقلابی و مقاومت تمام شده است و مردم دیگر در صحنه نیستند؛ اما در تشییع شهید سلیمانی یک رستاخیز عظیم مردمی



این جوری انقلاب و نهضت می ماند. تعبیر ایشان این بود که مثل پروانه خودتان را به شمع بزیند تا روشن بشود. خیلی حمایت کرد و گفت من عقیده دارم ادبیات انقلابی و صراحت و صداقت انقلابی توأم با عقلانیت باید حفظ شود و نباید دچار خوف و رجاهای مادی و حیوانی بشویم.

نکته دیگری نیز ایشان به من گفت. آمریکا، انگلیس و فرانسه به شدت پوشالی اند. یک وجه آن جلساتی که ما با ایشان داشتیم این بود که می گفت راجع به مباحث فرهنگی در کشورهای منطقه چه کار باید کرد. ایشان در بحث فرهنگی و گفت و گوی فرهنگی با نخبگان و روشنفکران و افکار عمومی در منطقه می گفت ما باید با ملت ها حرف بزیم. من نکات ایشان را به بعضی مسئولان و غرب زده ها و روشنفکرانها یادآوری کردم و گفتم شهید قاسم سلیمانی می گفت افسران و سربازان آمریکایی ترسو هستند و مطلقاً ارتش آمریکا، ارتش جنگ نیست و ابداً نمی توانند بجنگند. اینها فقط یک تصویر هالیوودی از خودشان ساختند. ایشان می گفت رسماً افسران و سربازهایشان پوشک می بندند. ایشان می گفت ما در داخل پایگاه های آمریکا نیروهای نفوذی داریم و وقتی مثلاً ۵۰ کیلومتر آن طرف تر درگیری می شود، اینها در یادگان هایشان از صدای گلوله ای که نزدیکشان می آید خیلی می ترسند. شهید سلیمانی می گفت من فیلم های متعددی از داخل پایگاه های آمریکایی، اسرائیلی و انگلیسی دارم که اینها چقدر ترسوند و از مرگ و درگیری و مجروح شدن می ترسند. اینها فقط با ترساندن مسئولان، تأثیرگذاری روی فکر روشنفکرانها، تبلیغات هالیوودی، بمب اتم، کارروی ذهن مخاطب و رسانه و خریدن آدم های فاسد در حکومت ها و ملت ها کارشان را جلو می برند.

شهید سلیمانی می گفت فیلم هایی از درگیری هست که افسران آمریکایی فرار می کنند و در اتاق مثل بچه های کوچک دورهم نشسته اند و از ترس بعضی هایشان گریه می کنند یا مافوقشان دستور می دهد فلان کار را بکنید و نمی روند. ایشان می گفت اینها به شدت پوشالی و ضعیف اند. می گفت اگر عده ای محکم و مؤمن جلوی اینها بایستند و صبار و شکور باشند، به سرعت شکست می خورند و عقب نشینی می کنند.

بگیریم.

غربی ها در حوزه سیاست بین الملل و بحث های دیپلماسی شان یک ایده دارند و می گویند موقعیت زیست شناختی، اهمیت ایدئولوژی، اشراق، روان شناسی و دادن معنا و معنویت به یک فعالیت سیاسی و نظامی به اندازه هزاران میلیارد دلار پول و اسلحه و تانک و بمب اتم کار می کند. می گویند نقطه قوت انقلاب اسلامی این است که ایدئولوژی، هدف و برنامه دارد. وقتی ایدئولوژی و هدف نداشته باشی، نمی دانی چه باید و نباید انجام داد. البته ایدئولوژی به مفهومی که مورد نظر ماست؛ یعنی یک مکتب منسجم به لحاظ نظری و عملی که ذهن و عین با هم مرتبط است و برای انسان در ساحت فردی و اجتماعی حقوق و مسئولیت و اولویت مطابق با واقع تعریف می کند، نه ایدئولوژی به مفهوم علم و آگاهی کاذب که محصول ایدئولوژی های سکولار و مادی چپ و راست خود غرب است.

در پایان عرایض یکی دو خاطره هم از شهید سلیمانی برایتان بگویم. من چند جلسه خدمت ایشان بودم. در یکی از جلسات که فرماندهان سپاه هم بودند، شهید سلیمانی با آن همه لطف و محبت و سعه صدری که داشت می گفت معیار اسلام، امام، ولایت فقیه، رهبری، شعارها، ارزش های انقلابی، مبارزه با آمریکایا و ظلم است. خط مبارزه و سازش و فساد اقتصادی و ساده زیستی جداست. ایشان جاذبه حداکثری و دافعه حداقلی داشت. به عنوان یک مؤمن مسلمان همه باید همین طور باشند. امثال بنده دافعه حداکثری و جاذبه حداقلی داریم. ایشان در آن جلسه خیلی به من محبت کرد و شاید هفت هشت دقیقه آخر صحبتشان به من اظهار محبت کرد که بنده لایقش نبودم و این را حمل بر اخلاق اسلامی ایشان می دانم. بعد از این که سخنرانی شهید سلیمانی تمام شد، نوبت من بود که صحبت کنم. ایشان به من گفت دلم می خواست بمانم، ولی کار فوری دارم و باید بروم و نمی توانم بمانم.

من همان اول بسم الله گفتم و اورفت. در آخرین نماز جمعه تهران و فیضیه قم که سخنرانیم با واکنش عده ای مواجه شد، بعد که ایشان را دیدم با لبخند من را بغل کرد و صحبت هایم را تأیید و تشویق کرد و گفت این صحبتی که در فیضیه و نماز جمعه کردی، انقلاب با این حرف ها می ماند، ولو آخرین صحبتت باشد.

نگاه نمی کنی و واکنش درست نشان نمی دهی. این روح خراب، مریض و معیوب است. تو اصلاً نمی توانی بفهمی این یوم الله بود. تشییع جنازه سلیمانی را می بینی، ولی نمی بینی و نمی فهمی. این روشنفکری به این معنا نابینایی است. اینها قدرت بینش معنوی و باطنی ندارند. تعبیری در کتاب های رسمی تجربه شده در حوزه دیپلماسی غربی است، دیپلمات های ما و همه دنیا را آموزش می دهند که سیاست خارجی این است و چه کسانی ابرقدرت و توسعه یافته اند، شما بدبختید و آنها می توانند و شما نمی توانید. واقع بین هم نیستند. معلوم می شود همین واقعیت مادی را هم درست نمی بینند، چه برسد به آن ملکوت و باطن واقعیات. تمام محاسبات و پیش بینی هایشان هم غلط است. آنها واقعیات را نمی بینند. اتفاقاً ما باید به آنها بگویم واقع بین باشید.

روشنفکرانها و غرب زده ها بی شخصیت اند و می خواهند همه را بی شخصیت بکنند. اینها خودشان می ترسند و همه را می ترسانند. خودشان پوسیده و فاسد شدند و می خواهند بقیه را هم فاسد کنند. خودشان ضعیف شده اند، فکر می کنند ملت هم ضعیف شده است. بعضی هایشان، قیاس به نفس می کنند و در این چهل سال به مسائل دنیوی آلوده شدند و از گذشته خودشان فاصله گرفته اند. اینها به جای خداپرستی، دلارپرست و طلاپرست شدند و دیگر قبله شان کعبه نیست. قبله جسم شان کعبه است، ولی قبله روحشان واشنگتن، لندن و پاریس است. این تعبیر شبه روشنفکری که دوگانه سازی و دوگانه بینی سنتی که خیر مطلق و شر مطلق بود، گذشته است. دشمن فهمیده مقدرات عینی و موقعیت زیست بومی مهم و مؤثر است و به همان اندازه روی ذهن آدم ها کار می کند. می گویند اگر بتوانید ذهن تصمیم گیران، نخبگان، رهبران و مسئولان یک کشور را مهندسی کنید، به جای احتیاج به توپ، تانک و هزار میلیارد پول خرج کردن، کاری که می خواهید را آنها به دست خودشان انجام می دهند. کسانی این کارها را می کنند که صبار و شکور نیستند. آنها ایام الله را نمی توانند ببینند و بفهمند. آنها به دشمن طمع و امید می بندند و از دشمن می ترسند. صبار و شکور به دشمن امید کاذب نمی بندد و از دشمن نمی ترسد. این دیدگاه را بشناسیم و از آنها فاصله



ابتدا می‌خواهیم درباره نماز جمعه روز ۲۷ دی ۹۸ که رهبر انقلاب دو هفته پس از شهادت «سردار سلیمانی» اقامه کردند، صحبت کنیم. ایشان یک موضوع قرآنی را به عنوان محور اصلی بیانات خود قرار دادند. آیه‌ای که در آن به حضرت موسی ﷺ دستور داده می‌شود که ایام الله را به قوم خود یادآوری کند. حضرت عالی به عنوان مسئول ارشد یکی از ارکان جریان مقاومت در منطقه و جهان اسلام این سخنان را چگونه تبیین می‌کنید؟

این آیه‌ای که در ارتباط با حضرت موسی ﷺ نازل شد، به طور کامل، شفاف و روشن رسالتی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باید نزد مردم به جای آورد، تشریح کرده است. خلاصه این رسالت در «أُخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ یعنی قوم خود را از تاریکی به سمت نور خارج کن، نهفته است. به عبارت دقیق‌تر، یعنی قوم خود را از تاریکی‌های جهل، تاریکی‌های ترس و وحشت از مستکبران، تاریکی‌های گمراهی و... خارج و به سمت نور علم، نور ایمان، نور تقوا، نور قدرتمندتر شدن در راه خدا، نور عدالت اسلامی و... هدایت کن. چنین چیزی به این معناست که خداوند عزوجل زمانی که پیامبری را برمی‌گزیند، او باید به این راه و روش و خط مشی پایبند باشد. از جمله امور مهم برای پایبند ساختن مردم به اطاعت و پیروزی از خداوند و خارج کردن آنها از ظلمات و تاریکی‌ها و رهنمون ساختنشان به سمت نور، یادآوری ایام الله است.

درواقع، هدف اصلی و اساسی از یادآوری ایام الله، روشن شدن راه برای کسی است که در این مسیر قرار می‌گیرد. مقصود، راه عبور از تاریکی‌ها به سمت نور است. افرادی که در این مسیر قدم می‌گذارند، به کسی نیاز دارند که آنها را هدایت و به سمت نور رهنمون کند. درست مانند فردی که می‌خواهد از پلی عبور کند یا فردی که می‌خواهد از شهری به شهر

مروری بر تدابیر هوشمندانه سردار سلیمانی

در گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین صفی‌الدین

استراتژی‌های جدید خلق می‌کرد

از اولین آشنایی رئیس شورای اجرایی حزب الله لبنان با شهید سلیمانی بیست و دو سال می‌گذرد. اشراف کامل حجت الاسلام والمسلمین سیدهاشم صفی‌الدین بر زوایای شخصیتی سردار سلیمانی و شیوه مدیریت و فرماندهی او در جنگ با تکفیری‌ها و گروه‌های معاند، بسیار دقیق و تحلیل‌هایش از شرایط منطقه و جهان اسلام در چند دهه اخیر، موشکافانه است. همچنین تحلیل ایشان درباره نماز جمعه تاریخی رهبر انقلاب - که پس از شهادت سردار مقاومت ایراد شد - و جنبه‌های محتوایی بخش عربی خطبه شنیدنی است.

لفسدت الأَرْض))؛ یعنی اگر خداوند فساد بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرامی گرفت. این آیه شریفه از وجود یک قاعده دینی سخن می گوید که اگر باطل بیاید و حق به مواجهه و رویارویی با آن نرود، باطل مستحکم تر می شود. این آیه شریفه همچنین می گوید اگر باطل بیاید و مستکبران و مستبدان رهبری آن را به عهده داشته باشند، حق نیز باید رهبرانی داشته باشد که نقش هدایتگر و تبیین کننده را ایفاء کنند. این وظیفه، مسئولیت و رسالت یک رهبر است که تبیین کننده و هدایتگر بوده و مردم را در مسیر هدایت قرار دهد. گاهی یک رهبر اگر ضعیفی را در مردم مشاهده کند یا اگر هدایتش در نزد مردم مورد پذیرش قرار نگیرد، غمگین می شود. این مسئله در آیه شریفه: «فلا تذهب نفسك عليهم حسرات»؛ یعنی جان خود را در حسرت و اندوه عدم هدایت مردم هلاک مکن که خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله بیان شد، دیده می شود. یک پیامبر، یک ولی و یک رهبر از شدت محبتی که دارد، قلبش برای مردم می سوزد و از همین روی، همواره نقش تبیین کننده و هدایتگر را در عرصه عمل نسبت به آنها ایفاء می کند. در همین راستا، امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «ما امرتكم بشيء الا وقد سبقتكم بالعمل به، ولا نهيتكم عن شيء الا وقد سبقتكم بالنهي عنه»؛ یعنی هرگز شما را به چیزی امر نکردم، مگر قبلاً خودم به آن عمل کردم و هرگز شما را از چیزی نهی نکردم، مگر خودم پیش از شما آن را ترک کردم.

در این میان، مردم وظیفه و مسئولیت متفاوتی دارند. مردم یا هدایت از سوی پیامبر، ولی و رهبر را می پذیرند یا آن را رد می کنند. خداوند متعال در خصوص پذیرش دعوت و هدایت می فرماید: «يا أيها الذين آمنوا استجبوا لله ولرسوله إذا دعاكم لما يحيبكم»؛ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید، دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید وقتی شما را به سوی چیزی

۵۵
امروز جبهه مقاومت
قدرتمند شده است
و مسیر را در برابر
خود باز می بیند.
مردم منطقه و جهان
اسلام نیز روزه روز
بیشتر این مسائل
را می فهمند و درک
می کنند. تجربه ما
هم در لبنان نشان
می دهد که این
آگاهی و معرفت در
نزد مردم روزه روز در
حال افزایش است

وسیله، فرصت و مناسبتی برای ایفای این نقش مهم و راهبردی استفاده می کنند. از همین روی، ما در سلسله بیانات ایشان به ویژه در طول سنوات گذشته به خوبی دیده ایم ایشان بر آیات قرآن کریم تأکید، مفاهیم را تشریح و مسیر را تبیین می کنند. به عنوان مثال، در جریان دیدار با خانواده های شهدا، مقامات نظامی، شخصیت های اقتصادی، مسئولان سیاسی و دیدارهایشان در مناسبت های مختلف، از ارزش های قرآنی و دینی سخن می گویند. لذا ایشان به دنبال عمل کردن به وظیفه و رسالت شرعی خود هستند تا به این ترتیب، حجت را بر مردم تمام کرده باشند. یکی از مهم ترین وظایف و مسئولیت های یک رهبر این است که مردم را در عرصه های مختلف عقیدتی، سیاسی و عملی به سمت مسیر هدایت و معرفت رهنمون کند. ما چنین چیزی را به خوبی و با قدرت در کلام حضرت امام خامنه ای مشاهده می کنیم. این نشان می دهد ایشان یک رهبر دینی، الهی و قرآنی هستند. این خط مشی همچنین نشان از آن دارد که خداوند عزوجل، حکمت را از زبان ایشان جاری می سازد و این حکمت در واقع نشأت گرفته از تقوای ایشان است. به طور کلی، تمامی آنچه السیدالقائد در این زمینه ها بیان می کنند، جملگی کاملاً درست و صواب است.

۱ رهبر انقلاب فرمودند ایام الله را برای امت خود تشریح و ذکر کنید، مردم اگر صبار و شکور باشند، خداوند متعال پیروزی نهایی را برای آنها رقم می زند. جدای از مردم ایران، مردم منطقه و به طور کلی امت اسلامی که شما با آنها در تعامل هستید، در شرایط فعلی و در سایه جغرافیای سیاسی و التهابات موجود چگونه می توانند نسبت به حوادث کنونی، در عرصه عمل صبار و شکور باشند؟

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «ولو لا دفع الله الناس بغضهم ببغض

دیگری برود و نیاز به یک هدایتگر دارد. ایام الله نقش هدایتگری را ایفا می کند که راه و مسیر را برای ما روشن می کند. یعنی اگر شما توانستید به خوبی ایام الله را بشناسید و آن را درک کنید، می توانید به آنچه می خواهید، دست یابید. این چیزی است که آیه شریفه در رابطه با حضرت موسی علیه السلام از آن سخن می گوید.

حضرت امام خامنه ای به فضل علم خود و نیز به فضل قدرتی که خداوند متعال برای رهبری ایران و امت اسلامی به ایشان عنایت کرده است، در حال عمل کردن به چنین رسالتی هستند. هرچند السیدالقائد به دلیل جایگاهی که دارند، مسئولیت هایی نظیر رسیدگی به جزئیات مسائل سیاسی، نظامی، معیشتی و... را عهده دار هستند، اما رسالت خارج کردن مردم از ظلمات و تاریکی ها به سمت نور، رسالت اول و اساسی ایشان محسوب می شود. چرا؟ چون ایشان پیش از آن که یک رهبر سیاسی باشند، رهبر الهی و دینی هستند. این مفهوم ولایت و مفهوم رهبری برای ماست. برای ما رهبری بدون ولایت معنا و مفهوم ندارد. برای ما رهبری و ولایت بدون هدایت معنا و مفهوم ندارد. وظیفه و رسالت یک ولی و رهبر، هدایت مردم از تاریکی ها به سمت نور است. رسالت یک ولی و رهبر، تبیین ایام الله عزوجل برای مردم است تا به این وسیله آنها در هر حال و هر روز به یاد خدا باشند و خود را تسلیم پیشگاه خداوند ببینند.

امیر المؤمنین علیه السلام این رسالت را که امروز السیدالقائد به آن عمل می کنند، تبیین کرده اند. امیر المؤمنین علیه السلام در این خصوص می فرمایند: «الأ و إن لكل مأموم إماماً يقتدى به و يشتمىء بنور علمه»؛ یعنی آگاه باش که هر مأمومی را امامی است که به او اقتدا می کند و از نور علمش بهره می گیرد. وظیفه و رسالت یک امام و رهبر این است که از علم خود برای اعطای معرفت و آگاهی به مردم استفاده کند؛ حال چه معرفت و آگاهی در بعد نظری و چه معرفت و آگاهی در بعد عملی. امام خامنه ای از هر

۲۲

زمانی که حضرت امام خامنه‌ای در روز جمعه آن خطبه‌ها را ایراد کردند، پاسخی صریح و سریع به پیام آمریکایی‌ها دادند. پیام ایشان این بود که «ما متوقف نمی‌شویم و همچنان به مسیر خود ادامه می‌دهیم.» از همین روی، ما شاهد شکل‌گیری و آغاز یک مرحله جدید بودیم

می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد. لذا واضح است که دعوت یک رهبر دینی و شرعی در واقع دعوت برای حیات واقعی است؛ چه زندگی و حیات آخرت و چه زندگی و حیات دنیا که باید سرشار از عزت و کرامت باشد. این معنا و مفهوم حیات و زندگی حقیقی و واقعی است. زمانی که مردم این دعوت و هدایت را می‌پذیرند و به دستورات و رهنمودهای رهبر و ولی خود گوش فرامی‌دهند، اینجاست که خداوند متعال این مردم را هدایت می‌کند.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيِّمِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»؛ یعنی ایام‌الله و روزهای خدا را به قوم خود یادآوری کن، چرا که در این یادآوری، برای کسانی که صبر و شکرگزار باشند، نشانه‌های روشنی نهفته است. یادآوری ایام‌الله برای کسانی که صبور و شکرگزار باشند، نتیجه بخش خواهد بود. این صبر و شکرگزاری موجب می‌شود مردم به ساحل امن برسند. طبیعتاً مفاهیم «صبر» و «شکر» مفاهیم بسیار بزرگی هستند که تمامی ابعاد زندگی انسان را شامل می‌شوند. تمامی مفاهیم، ارزش‌های حق و نیز ایمان به خداوند عزوجل در مفاهیم «صبر» و «شکر» خلاصه می‌شوند.

مردم برای پذیرش دعوت و هدایت، به زمان نیاز دارند و نمی‌توان از آنها توقع و انتظار داشت که این دعوت و هدایت را خیلی سریع بپذیرند. به‌ویژه آن هم در شرایطی که اقدامات مستکبران و مستبدان بسیار سخت بوده و جراحات‌های عمیقی ایجاد کرده است. شما نگاه کنید، امروز کسانی هستند که می‌خواهند مردم در خواب باشند تا با دشمن اسرائیلی ارتباط برقرار کنند و جنایت‌های آمریکایی‌ها را به دست فراموشی بسپارند. از جمله جنایت‌هایی که ایالات متحده آمریکا مرتکب شده است، قتل حاج قاسم سلیمانی، ابو مهدی المهندس و دیگر همراهانشان در مقابل دیدگان جهانیان است. آیا ظلمی



عمومی امت اسلامی چه تأثیری داشتند؟

دشمن آمریکایی زمانی که فرمانده بزرگ، حاج قاسم سلیمانی را هدف قرار داد، می‌خواست پیامی مخا‌بره کند. مقصود چه پیامی؟ دشمن آمریکایی می‌خواست خطاب به جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت در منطقه بگوید: «متوقف شوید!»؛ طرف آمریکایی می‌خواهد به السیدالقائد، جمهوری اسلامی ایران، نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، حزب‌الله لبنان، گروه‌های مقاومت در فلسطین، مقاومت در یمن، نیروهای مقاومت الحشد الشعبی و نیز به نیروهای مقاومت سوریه این پیام را برساند که «متوقف شوید! من سمبل مقاومت شما را به قتل رساندم.»

زمانی که حضرت امام خامنه‌ای در روز جمعه آن خطبه‌ها را ایراد کردند، پاسخی صریح و سریع به پیام آمریکایی‌ها دادند. پیام ایشان این بود که «ما متوقف نمی‌شویم و همچنان به مسیر خود ادامه می‌دهیم.» از همین روی، ما شاهد شکل‌گیری و آغاز یک مرحله جدید بودیم. در حقیقت، ایالات متحده آمریکا

بالاتر از این وجود دارد؛ ما مشاهده کردیم ایالات متحده آمریکا افرادی که تروریسم را شکست و جهان را از شر تروریسم تکفیری نجات دادند، به قتل می‌رساند. این یک ظلم بزرگ است. در سایه چنین شرایطی بدیهی است پذیرش دعوت و هدایت از سوی مردم، نیازمند زمان است تا مردم بتوانند از تمامی موانعی که دشمن آمریکایی در مسیر آنها قرار داده است، عبور کنند.

من با اطمینان کامل به شما می‌گویم به این مسئله اعتقاد دارم. مردم منطقه و جهان اسلام روزه روز بیشتر این مسائل را می‌فهمند و درک می‌کنند. تجربه ما هم در لبنان نشان می‌دهد این آگاهی و معرفت در نزد مردم روزه‌روز در حال افزایش است.

شما از داخل لبنان خطبه‌های نماز جمعه رهبر معظم انقلاب در روز ۲۷ دی ماه ۹۸ به‌ویژه بخش عربی آن را دنبال کردید و از زاویه دید خود و نه زاویه دید ایرانی‌ها به آن توجه کردید. به نظر شما این خطبه‌ها در آن شرایط، روی افکار

۵۵
اگر خطبه‌های
امام خامنه‌ای
قدرت تأثیرگذاری
بر جهان اسلام
و جهان عرب
ندارند، پس چه
نیازی به این
هجمه‌های وسیع
از سوی صدها
رسانه عربی تحت
حمایت آمریکا و
اسرائیل است؟
این هجمه‌ها
نتیجه ترس و
وحشت آنها از
میزان تأثیرگذاری
السید القائد است

منافقین و مزدوران که برای تحقق منافع و مصالح برخی حکام و شخصیت‌های مرتبط با سران استعمار و استکبار غربی، مسائل دیگری را مطرح می‌کنند که ملت‌های عربی اساساً با آن مخالف هستند. ملت‌های عربی و ملت‌های جهان مانند این مزدوران، معاندان و منافقین نیستند. ملت‌های جهان می‌خواهند بشنوند، بدانند و بشناسند. سؤال مهم و اساسی این است که چرا این قدر هجمه‌های غربی-عربی علیه السید القائد ترتیب داده می‌شود؟ اگر شما امروز ده‌ها و صدها رسانه عربی در حمایت آمریکا و اسرائیل را، از جمله شبکه ارتباط جمعی، شبکه‌های تلویزیونی و... -رصد کنید، می‌بینید آنها از هر وسیله‌ای برای خدشه واردن کردن به چهره ایشان استفاده می‌کنند.

علت این هجمه‌های گسترده چیست؟ اگر حضرت امام خامنه‌ای قدرت تأثیرگذاری بر جهان اسلام و جهان عرب ندارند، پس چه نیازی به این هجمه‌های وسیع وجود دارد؟ بنابراین، پرواضح است که این هجمه‌ها در نتیجه ترس و وحشت آنها از میزان تأثیرگذاری السید القائد صورت می‌پذیرد. آنها به خوبی می‌دانند این تأثیرگذاری از سوی ایشان روزبه‌روز بیشتر و بیشتر می‌شود و دایره گستردگی‌اش امتداد پیدا می‌کند. آنها همواره سنگ اندازی و مانع‌تراشی می‌کنند. گاهی می‌گویند ایشان رهبر «ایران فارسی» و «امپراطوری فارسی» هستند. هدف اصلی آنها از مطرح کردن چنین القائاتی این است که به ملت‌ها بگویند به سخنان و بیانات حضرت امام خامنه‌ای گوش ندهند. گاهی نیز می‌گویند مسائل خاصی وجود دارد که با روابط ایران، آمریکا و اروپا مرتبط است. این هجمه‌ها، تبلیغات و شایعات همه از آن حکایت دارند که بیانات السید القائد مؤثر و مهم هستند. من بر این باورم که بیانات و سخنان ایشان حتی فراتر از یک تأثیرگذاری است. من همواره دوست دارم ایشان بیشتر به زبان عربی سخن بگویند؛ زیرا ایراد سخنانشان به زبان عربی تأثیر



از همین رو السید القائد در خطبه‌های عربی خود این پیام را به ملت‌های عربی مخابره کردند که «ما نه ترسیده‌ایم و نه متزلزل شده‌ایم و شما نیز پایدار و استوار باشید، زیرا در جبهه حق قرار دارید.»

از زمان پیروزی انقلاب اسلامی
تاکنون، رهبر انقلاب جزو اولین
شخصیت‌هایی هستند که در
خطبه‌های رسمی خود، بخش
مجزایی را به منظور ایراد خطبه به
زبان عربی خطاب به مردم منطقه و
امت اسلامی اختصاص داده‌اند.
شما تاثیر خطبه‌های عربی
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را بر مردم
منطقه چگونه می‌بینید؟

من این مسئله را به شکلی دیگر برای شما بازگو می‌کنم. من بسیاری از رهبران جهان عرب را می‌شناسم که منتظر شنیدن بیانات السید القائد هستند تا همزمان ترجمه عربی آن را گوش دهند. این نشان از اهتمام آنها به بیانات ایشان دارد. امروز امام خامنه‌ای در واقع رهبر تمامی منطقه و رهبر تمامی امت اسلامی هستند. در این میان، برخی از دشمنان، معاندان،

از رهگذر جنایتی که مرتکب شد، تلاش کرد ما را گمراه کند. آمریکایی‌ها تلاش کردند تا ترس و وحشت از تروریسم را در صفوف ما حاکم کنند و ما را نسبت به آینده هراسان کنند. این هدف اصلی و اساسی ایالات متحده آمریکا بود. با تمامی اینها، السید القائد با ایراد خطبه‌های روز جمعه پاسخ دادند: «نه، ما آنچه را که اتفاق افتاد در زمره ایام الله عزوجل قرار می‌دهیم.» ایشان این پیام را به آمریکا مخابره کردند که نوع نگاه و نگرش ما به آن رویداد با نوع نگاه و نگرش آمریکایی‌ها کاملاً متفاوت است. ایشان به طرف آمریکایی این پیام را رساندند که «شما دچار توهم و خیالات شدید؛ ما با نگاهی واقع‌بینانه به رویدادها می‌نگریم و این در حالی است که شما با توهم و خیال پردازی به آنها نگاه می‌کنید. لذا اقداماتی که شما انجام می‌دهید، تأثیری روی ما نمی‌گذارد.» واقعیت آن است پیام امام خامنه‌ای به ویژه در خطبه عربی که ایشان ایراد کردند، در جهان اسلام و جهان عرب انعکاس پیدا کرد. همان‌طور که می‌دانید، بخش عمده‌ای از محور مقاومت را جهان عرب تشکیل می‌دهد،

حاج قاسم در ۳۰ سال با رهبر انقلاب در ارتباط بوده است. به نظر شما رهبر انقلاب چه تأثیری در شکل‌گیری شخصیتی نظیر حاج قاسم داشته‌اند؟ در واقع نقش ایشان در تربیت حاج قاسم را چگونه ارزیابی و تبیین می‌کنید؟

می‌خواهم ابتدایک سؤال مطرح کنم. اگر حضرت امام خامنه‌ای در همان مسیر امام خمینی علیه السلام گام بر نمی‌داشتند، آیا راه و مسیر ایشان در ایران اسلامی تثبیت می‌شد؟ اگر راه و مسیر امام خمینی علیه السلام از بین می‌رفت، آیا حاج قاسم سلیمانی از رهگذر توانمندی‌های خود می‌توانست از چنین قدرت و استقامتی در پیروی از مسیر و خط مشی امام خمینی علیه السلام برخوردار باشد؟ قطعاً نمی‌توانست. اهالی فلسفه و منطق می‌گویند هر پدیده‌ای برای علنی شدن و به نمایش درآمدن، نیازمند وجود عواملی از جمله «مقتضی»، «شرط» و «عدم مانع» است. «مقتضی» در اینجا همان افکار اساسی نزد حاج قاسم است؛ یعنی همان افکار ایمانی که او از دوران جوانی با آن پرورش یافته است؛ اما شرایط پیرامونی و تجربه کاملی که امام خامنه‌ای در امتداد مسیر و خط مشی امام خمینی علیه السلام به وجود آوردند، موجب شد تا شخصی مانند حاج قاسم بتواند قدرت و توانمندی خود را به نمایش بگذارد و علنی کند. این یعنی اگر السید القائد به خط و مسیر امام اهتمام نمی‌ورزیدند، حاج قاسم پنهان باقی می‌ماند و هیچ‌کس از او یاد نمی‌کرد و کسی او را نمی‌شناخت. کسی که چنین فرصتی را در اختیار حاج قاسم قرار داد، السید القائد بود. باید این نکته را نیز در نظر گرفت که این یک فرصت شخصی نبود؛ یعنی این‌طور نبود که وجود یک رابطه خاص موجب شده باشد فرصتی از سوی حضرت امام خامنه‌ای در اختیار حاج قاسم قرار گیرد. این فرصتی است که ایشان در اختیار همگان قرار می‌دهند و به من، شما و همگان این فرصت را داده‌اند. من به خوبی به یاد دارم السید القائد هر ساله در سالروز رحلت امام خمینی علیه السلام



هستند که گاهی از «امپراطوری فارسی» سخن می‌گویند. این در حالی است که ایشان سیدی است که به زبان عربی فصیح و قابل فهم سخن می‌گویند و همواره در بیاناتشان به آیات قرآن کریم و نیز احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام استناد می‌کنند. این چیزی است که فرهیختگان و نخبگان آن را می‌فهمند و مردم نیز آن را تشخیص می‌دهند. حکامی که نمی‌توانند به درستی به زبان عربی صحبت کنند از اعراب هستند در حالی که السید القائد که سید رسول الله صلی الله علیه و آله است، ملبت عربی ندارند. در مقابل ایشان، کسانی هستند که اندک کرامت و شرافت باقی مانده خود را به اسرائیل و آمریکا می‌فروشند. مردم تفاوت را تشخیص می‌دهند. این تشخیص از سوی مردم مستلزم وجود برخی مظاهر است. مهم‌ترین این مظاهر، زبانی است که ایشان به وسیله آن با جهان عرب و جهان اسلام سخن می‌گویند.

➤ رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند که «مکتب حاج قاسم» امتداد «مکتب امام خمینی» است. خود شهید سلیمانی از یک نبوغ شخصی برخوردار بود اما از سوی دیگر،

زیادی بر شهروندان جهان عرب دارد. کلام السید القائد در خصوص مسئله فلسطین و مسائل مربوط به جهان اسلام، مواجهه با استکبار آمریکایی و نیز مطامع ایالات متحده در منطقه ما، امروز کلام اول در جهان عرب محسوب می‌شود. کلام ایشان دارای یک تأثیرگذاری بسزا و مستقیم بر جهان عرب و جهان اسلام است. ما به خوبی می‌دانیم که زبان در نهایت یک وسیله است. وقتی ایشان به زبان عربی سخن می‌گویند، افکار عمومی جهان عرب می‌توانند سخنان یک مرجع و عالم بزرگ که نقشه راه را به درستی مشخص می‌کند، به صورت مستقیم و بدون نیاز به ترجمه گوش دهند. افزون بر تمامی آنچه گفته شد، من معتقد هستم بسیاری از فرهیختگان و نخبگان در جهان عرب بیانات حضرت امام خامنه‌ای به زبان عربی را با نوع بیان برخی حکام عرب مقایسه می‌کنند. به رغم اینکه آنها نام حکام عرب را یاد می‌کشند، اما به زبان عربی سخن نمی‌گویند. برخی از آن‌ها حتی قادر به تلفظ بعضی حروف عربی هم نیستند تا جایی که سخن گفتنشان به زبان عربی کاملاً مضحک است. حکامی که حتی نمی‌توانند به زبان عربی صحبت کنند، همان‌هایی

22

من بسیاری از رهبران در جهان عرب را می‌شناسم که منتظر شنیدن بیانات السید القائد هستند تا هم‌زمان ترجمه عربی آن را گوش دهند. این نشان از اهتمام آنها به بیانات ایشان دارد. امروز امام خامنه‌ای در واقع رهبر تمامی منطقه و رهبر تمامی امت اسلامی هستند

آگاهانه از برخی خصائص و ویژگی های مسیرو خط مشی امام علیه السلام سخن می گویند تا این نکته را یادآور شوند که این خط مشی چگونه تثبیت و مستحکم می شود. ما در حزب الله لبنان به طور عام و من به طور خاص، بیانات ایشان و نیز سخنان امام خمینی علیه السلام را پیگیری کرده ایم و در نهایت هیچ تفاوتی میان سخنان آن ها نیافتیم. اساسا راه، روش و خط مشی السید القائد همان راه، روش و خط مشی امام خمینی علیه السلام است. ایشان به این که تربیت شده و پرورش یافته مکتب امام خمینی علیه السلام هستند، افتخار می کنند. بنابراین ما از یک مسیرو از یک خط مشی سخن می گوئیم و نه دو یا چند مسیرو خط مشی. بر اساس تمامی آنچه گفته شد، فردی که از قدرت، هوش، ایمان و اخلاص برخوردار است، می تواند از فرصت های پیش آمده استفاده کند؛ درست همان کاری که حاج قاسم سلیمانی انجام داد. زمانی که از راه، روش و مسیرو حاج قاسم سخن می گوئیم، در واقع از تبلور و تجلی راه، روش و مسیرو امام و نیز السید القائد صحبت می کنیم. لذا مسیرو خط مشی حاج قاسم نه با مسیرو خط مشی امام و نه با مسیرو خط مشی ایشان تفاوتی ندارد.

به عبارتی دیگر، حاج قاسم راه، روش و خط مشی امام و السید القائد را در عرصه عمل پیاده سازی کرد. هیچ کجا به صورت مکتوب نگاشته نشده است که فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران بر اساس خط مشی امام و السید القائد چه کاری باید در سوریه یا فلسطین انجام دهد. چنین چیزی وجود ندارد، اما قواعدی وجود دارد که حاج قاسم به آن ها ملتزم و پایبند بود. او قدرت اجرایی و عملیاتی کردن این قواعد را آن هم به صورت دقیق داشت و این کار را مخلصانه انجام داد. من اکنون از بعد نظری این موضوع را نمی گویم. از روی آگاهی چنین حرفی می زنم. ما سال ها حاج قاسم را می شناختیم و با او ریزی و گپ و گفت داشتیم. در طول این مدت،

ده ها و بلکه صدها مسئله را با او مورد بررسی و ارزیابی قرار دادیم. او در جریان بررسی تمامی این مسائل و قضایا دائم به بیانات و دیدگاه های السید القائد استناد می کرد. وقتی با حاج قاسم در خصوص برخی امور گفت و گو می کردیم، او با اشاره به مکتب حضرت امام خامنه ای و یا از طرق دیگر، بحث را به ایشان می رساند. در برخی مواقع که ما مسائلی را مطرح می کردیم، حاج قاسم به برخی بیانات و دیدگاه های السید القائد اشاره می کرد که شاید با دیدگاه های ما درباره آن مسائل متفاوت بود. ما دیدگاه های ایشان را مورد توجه قرار می دادیم.

بنابراین، روشی که حاج قاسم در پیش گرفت، در واقع خلاصه افکار و رهنمود های السید القائد و نیز وام گرفته از خط مشی، راه و روش امام خمینی علیه السلام بود. همان طور که پیشتر نیز اشاره کردم، خط مشی امام خامنه ای و امام خمینی یکی است و جدای از یکدیگر نیست. حاج قاسم از همان دوران جوانی با افکار و اندیشه های امام پرورش یافت و تربیت شد و پس از آن در طول سالیان طولانی، با استفاده از رهنمود های السید القائد تجربه بسیاری کسب کرد. او همچنین به دلیل نقش آفرینی در پست فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تجارب زیادی به دست آورد. او در خصوص بسیاری از حوادث و رویدادهایی که با یکدیگر به بررسی آن ها می پرداختیم، نظرات و دیدگاه های حضرت امام خامنه ای را جویا می شد. گاهی ما در خصوص برخی مسائل به یک دیدگاه مشترک و معین می رسیدیم و زمانی که حاج قاسم دیدگاه السید القائد را جویا می شد، ایشان نظر دیگری داشتند و ما نیز از نظر ایشان تبعیت می کردیم. پس از گذشت مدتی نیز درمی یافتیم آنچه امام خامنه ای گفته بودند، کاملا درست بوده است.

طبیعتا این از مسائل بزرگ و مهمی است که به یک تبیین مفصل نیاز دارد تا به این وسیله مردم و افکار عمومی



بسیاری از فرهیختگان و نخبگان در جهان عرب بیانات حضرت امام خامنه ای به زبان عربی را با نوع بیان برخی حکام عرب مقایسه می کنند. به رغم این که آن ها نام حکام عرب را به یاد می کشند، اما به زبان عربی سخن نمی گویند. برخی از آن ها حتی قادر به تلفظ بعضی حروف عربی هم نیستند تا جایی که سخن گفتنشان به زبان عربی کاملا مضحک است. حکامی که حتی نمی توانند به زبان عربی صحبت کنند، همان هایی هستند که گاهی از «امپراطوری فارسی» سخن می گویند

به خوبی بدانند السید القائد یک رهبر کاملا هوشیار و تیزبین هستند. بسیاری از حقایقی که ایشان در برهه هایی از زمان به آن اشاره می کردند، در آن ظرف و شرایط زمانی، واضح و قابل تشخیص نبودند. حاج قاسم در جریان پرونده های مربوط به مواجهه با دشمن اسرائیلی همراه ما بود و در برخی از این پرونده ها یک باره از طریق او، سخن جدیدی را از سوی السید القائد می شنیدیم. در آن زمان، این سؤال پیش می آمد که امام خامنه ای چگونه به چنین تحلیل و نتیجه ای رسیدند؟ این مسئله از جمله مواردی است که از پیگیری دقیق و لحظه به لحظه رویدادها توسط السید القائد حکایت دارد. این مسئله نشان می دهد که ایشان اشراف خاصی بر حوادث و رویدادها دارند. همان طور که گفتیم، پس از مدتی نیز درمی یافتیم آنچه ایشان گفته اند کاملا درست بوده است. از لحاظ شرعی نیز در مسائلی که در جریان نبردها و عملیات در سوریه برای ما پیش می آمد، حاج قاسم به السید القائد مراجعه می کرد. گاهی از لحاظ نظامی اموری وجود داشتند که ما و حاج قاسم باید آن ها را انجام می دادیم، اما موانع شرعی را در مقابل خود می دیدیم. ماهیت کار و فعالیت جهادی ما اقتضاء می کرد به ابعاد شرعی عملیات نظامی نیز توجه داشته باشیم؛ زیرا ما تنها برای محقق کردن پیروزی نظامی وارد نبرد نمی شدیم، بلکه می خواستیم رضایت خداوند عزوجل را نیز جلب کنیم.

بسیاری از کارها و فعالیت های نظامی مهم وجود داشتند که خود حاج قاسم نیز بر لزوم انجام هر چه سریع تر آن ها تأکید داشت. با این حال به دلیل موانع شرعی این کارها و فعالیت ها را متوقف می کرد و به تهران باز می گشت تا با السید القائد در خصوص مسائل و موانع شرعی صحبت کند. زمانی که از ایشان کسب اجازه می کرد، باز می گشت و فعالیت های نظامی را از سر می گرفت. اگر هم ایشان مجوز ادامه فعالیت را صادر نمی کردند، حاج قاسم آن کار را متوقف می کرد. در

۲۲

گاهی ما در خصوص برخی مسائل به یک دیدگاه مشترک و معین می‌رسیدیم و زمانی که حاج قاسم دیدگاه السیدالقائد را جویا می‌شد، ایشان نظر دیگری داشتند و ما نیز از نظر ایشان تبعیت می‌کردیم. پس از گذشت مدتی نیز درمی‌یافتیم آنچه امام خامنه‌ای گفته بودند، کاملاً درست بوده است

بسیاری از امور مهم و حساس این اتفاق افتاد که شاید در آینده بتوانیم در خصوص این مسائل با یکدیگر گفت و گو کنیم. به عنوان نمونه، حاج قاسم برای انجام یک کار و فعالیت نظامی، سرشار از شور و اشتیاق بود و آن کار نیز از دیدگاه ما مهم و حساس بود، اما السیدالقائد با انجام آن موافقت نمی‌کردند. علت موافقت نکردن حضرت امام خامنه‌ای نیز به نگرش شگرف، عمیق و فراگیر ایشان از تحولات میدانی باز می‌گشت. این مسئله به این معنا نیست که نقضی در کار حاج قاسم یا حزب الله لبنان وجود داشت، اصلاً این گونه نیست. ما در خصوص مسائل شرعی، کلیات و اصول به وظیفه خود عمل می‌کردیم، اما از آنجا که السیدالقائد از جایگاه و مسئولیت دینی برخوردار هستند، لازم است در خصوص مسائل مختلف از جمله موانع شرعی دیدگاه ایشان را جویا شویم. ما و حاج قاسم در سوریه کنار هم بودیم و اگر وی می‌خواست برخی اقدامات را با عبور از موانع شرعی خیلی سریع انجام دهد، این کار برای او بسیار آسان و راحت بود. من این مسئله را با اطمینان به شما می‌گویم؛ حتی در سایه برخی از شرایط مهم و حساس، شاید ما شهادی را تقدیم کردیم تا اصول و ضوابط شرعی و دینی زیر پا گذاشته نشوند. ما چنین چیزی را در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام آموختیم.

شهید سلیمانی اوایل سال ۱۳۷۶ (اوایل سال ۱۹۹۸) به فرماندهی نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منصوب شد. ظاهراً ایشان در فاصله کمی پس از این انتصاب، به لبنان آمد؛ به یاد می‌آورید در اولین دیدار با ایشان چه گذشت؟ بله، اولین دیدار با جناب فرمانده حاج قاسم سلیمانی پس از آن انجام شد که به ما اطلاع دادند وی به فرماندهی نیروی قدس منصوب شده است. ما معمولاً در تهران با برادران خود در نیروی قدس دیدار می‌کردیم. با این حال تصمیم

حاج قاسم این بود که خودش به لبنان بیاید. دیدار اول، دیدار آشنایی بود اما کاملاً صمیمانه. گویی سال‌های زیادی است که ما او را می‌شناسیم. علت آن هم چند مسئله بود: اول این که ما به سرعت دریافتیم ایشان مرد عملیات است. مرد عملیات در منطق ما یعنی فردی که خود مستقیماً وارد اقدامات و جزئیات عملیات می‌شود. او به نیازهای مجاهدان کاملاً نزدیک و واقف بود و شرایط آن‌ها را درک می‌کرد.

مسئله دومی که در دیدار اول به شکل واضح بروز پیدا کرد، این بود که او به قلوب نزدیک بود. او به صورت مستقیم و صادقانه سخن می‌گفت و آن گونه که به یاد دارم، این مسئله هنگام سخن گفتنش از احمد شاه مسعود و تجربه‌اش با او در افغانستان، ظهور و بروز پیدا می‌کرد. او درباره شاه مسعود با محبت، عطف و مهر بانی سخن می‌گفت و مخاطب احساس می‌کرد فقط فرمانده‌ای نیست که به فکر تحقق منافع باشد. ثالثاً به نظر می‌رسید حاج قاسم مشتاقانه به سوی ما آمده است.

جلسه اول، جلسه آشنایی بود اما سخنان بسیاری در خصوص مسائل کشورهای مختلف از جمله لبنان، فلسطین و افغانستان در آن مطرح شد. هرگاه با حاج قاسم جلسه‌ای داشتیم، او از افغانستان و تجربه‌اش در این کشور سخن می‌گفت.

از زمان انتصاب حاج قاسم سلیمانی به عنوان فرمانده نیروی قدس چه تحولاتی در وضعیت حزب الله لبنان به وجود آمد؟ درباره حزب الله باید گفت اساساً این گروه در آغوش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و در چهارچوب فرهنگ انقلابی و مفاهیم ولایی سپاه شکل گرفت. همه ما می‌دانیم سپاه، ویژگی‌های خاصی در این جوانب دارد. ما از همان روز اول تأسیس مقاومت اسلامی در لبنان، این ویژگی‌ها و خصوصیات را شناختیم. آمدن

حاج قاسم موجب تقویت این رابطه مثبت و تنگاتنگ و مفاهیم مشترک شد؛ مفاهیمی که بر اساس آنها پرورش یافته‌ایم. ما حاج قاسم را الگویی پیشرفته دیدیم برای کسانی که مفاهیم انقلابی، ولایی و اصیل را دنبال می‌کنند. این مسئله موجب شد به این الگو، ارزش‌ها و مفاهیم بیشتر متصل شویم. تغییر و تحولی که اتفاق افتاد، در واقع نتیجه همین فهم مشترک و رابطه عاطفی و معنوی بود؛ رابطه‌ای که مبتنی بر دیدگاه واحد بود. نکته حائز اهمیت این است که در سطح دیدگاه‌های کلی هم ما همواره خود را در تمامی میدان‌های فعالیت مشترک، با دیدگاه حاج قاسم سلیمانی، مطابق و هماهنگ می‌دیدیم. این نشان





از اولین دیدار تا آخرین دیدار که شاید چند روز پیش از شهادت حاج قاسم انجام شد. یک مسیر بیست و دو ساله دیده می‌شود. این مسیر را چگونه دیدید و چه تغییراتی را در ایشان مشاهده کردید؟

این دو دهه سرشار از دستاوردها و پیروزی‌های بزرگ بوده است. طبعاً زمانی که ما از شخصی در سطح حاج قاسم سخن می‌گوییم، فقط سطوح معرفتی، نظامی و تجربه فرماندهی او را مدنظر نداریم؛ بلکه همواره از جنبه‌های ایمانی و معنوی او نیز سخن می‌گوییم. ما در دو سطح درباره چنین شخصیت‌هایی سخن می‌گوییم. سطح اول، پیروزی‌هایی است که در میدان و به‌طور ویژه در محور مقاومت - از فلسطین تا یمن - محقق کرده‌اند. ولی جنبه‌ای که نیاز است بیشتر بر آن تمرکز کنیم، جنبه معنوی است و به مفهوم کرامت و رحمت ویژه‌ای است که بر این فرمانده نازل شده و عامل رسیدن مقاومت در لبنان و منطقه به این دستاوردهای بزرگ بوده است.

حضور حاج قاسم، مملو از برکات بود. بیست و دو سال کافی بود برای این که منطقه را متحول و دگرگون کند. اسرائیل از لبنان عقب‌نشینی کرد و تغییرات بزرگی در قدرت نظامی مقاومت اسلامی در لبنان اتفاق افتاد. در همین حال، مقاومت اسلامی و مقاومت ملی در فلسطین شاهد تحول بزرگی بود. این تغییر و تحولات کمی و کیفی، در جنگ تموز سال ۲۰۰۶ در جبهه نبرد نمود پیدا کرد و در نتیجه اسرائیل متحمل شکست سنگینی شد. شاید اسرائیل هیچ‌گاه تصور نمی‌کرد از لحاظ نظامی به این شکل شکست بخورد و تانکی که مایه افتخار صنعت نظامی‌اش بود، منهدم شود.

بعد از این، فتنه‌های دیگری نیز توسط آمریکا یعنی جورج بوش پسر و کاندولیزا رایس به راه افتاد و مسئله «خاورمیانه جدید» مطرح شد. آمریکا در این زمینه

هم از محور مقاومت شکست خورد. در عراق هم آمریکا نتوانست اشغالگری خود را به ساختار سیاسی، فرهنگ سیاسی و موجودیت سیاسی تحمیل کند و یکی از مهم‌ترین دلایل این ناتوانی، مقاومت بود که با اشغالگری آمریکا مبارزه کرد و در ابعاد سیاسی، مردمی و دیگر ابعاد، به مقابله و مواجهه با آن پرداخت. در یمن نیز مقاومت قدرتمند و قهرمانانه از دل کوه، تاریخ، فرهنگ و اصالت این کشور سرچشمه گرفت و پروژه آمریکایی - سعودی را به شکست کشاند. نبرد بزرگ سوریه نیز از جمله نبردهای علنی محسوب می‌شد که هنوز هم در بعضی نقاط، نبردهای پایانی در جریان است. حاج قاسم و گروهش در تحقق دستاوردهای بزرگ در سوریه، حضوری قدرتمندانه داشتند. بنابراین در طول این بیست و دو سال، دستاوردها و پیروزی‌های بزرگی حاصل شد. فداکاری‌ها، صبر و تحمل، برنامه ریزی، معرفت و حضور میدانی در تحقق این پیروزی‌ها نقش داشته است.

این دستاوردها الگوی جدیدی را پایه‌ریزی کردند. امروز این الگو متعلق به محور مقاومت و تمام امت اسلامی است. اگر بخواهیم درباره کسانی سخن بگوییم که این الگو را ساختند و تأثیر ویژه‌ای بر آن گذاشتند، بدون شک یکی از مهم‌ترین آنها، فرمانده شهید حاج قاسم سلیمانی است. او نقشی اساسی در ساخت این الگو داشت و هرگونه فرصت را از آمریکایی‌ها برای بازیابی هیمنه گذشته خود با این الگو سلب کرد.

سؤالی در خصوص رفتار شخصی شهید وجود دارد که پیروزی‌ها و دستاوردهای مذکور چه تأثیری بر نوع رفتار و سلوک حاج قاسم سلیمانی داشت؟

با تحقق این دستاوردها، ترس و اواز خداوند متعال بیشتر می‌شد و تواضع بیشتری نیز به خرج می‌داد؛ این مسئله کاملاً مشهود و ملموس بود. او دوست نداشت



وقتی حاج قاسم تصمیم ورود به عملیات را می‌گرفت، این‌گونه نبود که تمامی ملزومات برای انجام این کار فراهم و تأمین شده باشد. او به خوبی معنای جسارت و خطر کردن را می‌دانست و از ارزش خطر کردن در زمان مناسب اطلاع داشت و آن را به تأخیر نمی‌انداخت و همه را به جان می‌خرد تا زمان از دست نرود. طبیعتاً تحقق چنین چیزی مستلزم اتخاذ تصمیمات قدرتمندانه توسط افراد قوی و قدرتمند است



و این مسیر طبیعی را به وجود آورد. او مسائل زیادی را به ما منتقل می کرد. برخی از این مسائل، مطالبه خود ما هم بود. به عنوان مثال، می توان به برخی مسائل فقهی مرتبط با عمل مقاومت اشاره کرد. ما می توانستیم از راه دیگری نیز به این مسائل فقهی دسترسی پیدا کنیم اما کسی که در کار جبهه مقاومت تخصص داشت، حاج قاسم بود؛ زیرا قادر بود بسیاری از مسائل فقهی و شرعی را درک کند.

درباره برخی مسائل مانند موضوع سوریه همواره مباحثه سیاسی وجود داشت. همواره گفت و گوهایی درباره سوریه در داخل حزب الله و جمهوری اسلامی وجود داشت که حاج قاسم در این خط هم حضور داشت. وقتی ما به عنوان حزب الله با دیدگاه خودمان درباره موضوع سوریه سخن می گفتیم، حاج قاسم نیز با السید القائد سخن می گفت و دیدگاه، اندیشه و رویکردهای السید القائد درباره این موضوع را به ما انتقال می داد. این اتفاق در بسیاری از مسائل و رویدادها رخ می داد. این رابطه همواره به صورت روزانه وجود داشت و تنها یک رابطه مبتنی بر دیدارهای تشریفاتی و پروتکلی نبود، بلکه مبتنی بر دیدارهای تقریباً دائمی بود. دیدارهایی که همگی در شکل گیری و تحقق محور مقاومت مؤثر بودند. محور مقاومت به تمامی مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، عملی و نظامی نیاز داشت و در نتیجه همین نیازها و احتیاجات بود که حاج قاسم بر تمام این امور نظارت می کرد.

در بسیاری از مواضع مرتبط با عراق و مرتبط با لبنان، میان رهبران حزب الله و حاج قاسم مباحثه و مشورت صورت می گرفت. حاج قاسم درباره این مسائل بحث و تبادل نظر می کرد و به دیدگاه السید القائد گوش فرا می داد.

پیش از سال ۲۰۰۰ هم حاج قاسم به صورت عملی و میدانی با

کرده بودند. پس از رحلت امام خمینی، حضرت آیت الله خامنه ای نماینده ای تعیین نکردند اما این گونه گفته شد که نظرات و دیدگاه های رهبر انقلاب به برادران در حزب الله انتقال داده می شود؛ طبعاً ما می دانیم رهبری نماینده ای را برای خود تعیین نکرده اند. با این اوصاف، نقش شهید سلیمانی در ارتباط میان حضرت آیت الله خامنه ای با حزب الله چه بود؟ مهم ترین دیدگاه ها، نکات و دستورات رهبر انقلاب که شهید سلیمانی آن را به برادران حزب الله منتقل کرد و بعضی از آنها ممکن است معروف باشند، چه بوده است؟

حاج قاسم نقش حلقه وصل را در بسیاری از امور ایفا می کرد. او در هر آنچه به مقاومت ارتباط داشت، متخصص بود. طبیعی بود با گذر زمان و به دلیل روابط قوی میان حاج قاسم و حزب الله از یک سو و حاج قاسم و ولی امر مسلمین از سوی دیگر، او چنین جایگاهی داشته باشد. این مسئله نیاز به مکتوبات بسیاری ندارد که بتواند نوع این روابط را تعریف کند. با گذر زمان، امور زیادی به وقوع پیوست

دستاوردها به او نسبت داده شوند و همواره از مبارزان و مجاهدان در همه جبهه ها سخن می گفت و هیچ جبهه ای را از جبهه دیگر مستثنا نمی کرد. به عنوان مثال، وقتی در برخی دیدارها درباره عراق سخن می گفتیم، او می گفت ما کاری نکرده ایم، ما فقط کمک شان کردیم. کسانی که این دستاورد را رقم زدند، ملت و جوانان مجاهد عراق هستند. رویکردش در قبال تمامی جبهه ها همین گونه بود. این دستاوردها موجب افزایش یقین و اخلاص او می شد و میل و اشتیاقش به شهادت و لقاء الله را افزایش می داد. او این گونه بود. رفتارهایش در سطوح مختلف فردی و عملی حکایت از آن داشت که دستاوردهای حاصل شده به هیچ وجه موجب از بین رفتن اصالت، تواضع و تربیت اصیل ایشان نشده است.

شما درباره جنبه ولایی سخن گفتید؛ ارتباط حزب الله با ولایت فقیه یک ارتباط علنی است که سید حسن نصرالله نیز همواره به آن اذعان کرده است. در زمان امام خمینی ره، ایشان حضرت آیت الله خامنه ای را به عنوان نماینده خود در حزب الله منصوب

۲۲

آمریکا با روشی که برای ترور در نظر گرفت و سپس با رونمایی از معامله قرن، به بصیرت و آگاهی ملت ها کمک کرد. کسی که معامله قرن را رد می کند، قطعاً خود را در کنار خون حاج قاسم سلیمانی می بیند و کسی که حاج قاسم سلیمانی و مقاومت را دوست می دارد، قطعاً خود را در برابر معامله قرن می بیند. بنابراین امروز ما شاهد یک موج مردمی مقاومتی بزرگ هستیم و در آینده نیز شاهد آن خواهیم بود و این چیزی است که معمولاً به آن تکیه می شود

حزب الله همکاری داشت؟ در عملیات آزادسازی جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ حاج قاسم سلیمانی چه نقشی ایفا کرد؟

زمانی که حاج قاسم وارد خط حمایت و پشتیبانی از مقاومت اسلامی در لبنان شد، به این معنا بود که در تمام میدان‌ها حضور خواهد داشت. مقاومت پیش از سال ۲۰۰۰ در عرصه توانایی‌های نظامی، مجهز شدن به زیرساخت‌های جدید و انتقال کیفی عملیات را آغاز کرد. هرچند قدرتی که پیش از سال ۲۰۰۰ وجود داشت، قدرت کمی نبود؛ اما در هر صورت یک تحول بزرگ در زمینه نوع تسلیحات، کمیت تسلیحات، شیوه انتقال تسلیحات و همچنین اصول تاکتیکی اتفاق افتاد؛ کمالاتی که تحول مواضع، در سطوح نظامی و میدانی هم روی داد.

حاج قاسم دو سال پیش از سال ۲۰۰۰ به شکلی فعال و قدرتمندانه در میدان حضور داشت و فضا را به سمت خلق استراتژی‌های جدید هدایت کرد. آنچه ما پس از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ مشاهده کردیم، در واقع محصول همان تلاش‌هایی بود که پیش از سال ۲۰۰۰ کلید خورد. بنابراین در طول دو سال مذکور، تحول بزرگی به وقوع پیوست. البته این تحول، مشهود و قابل رؤیت نبود؛ زیرا لمس آن به فرصت و زمانی احتیاج داشت که ارکان و پایه‌هایش مستحکم شود. ما هم نیازی نداشتیم این تحول بزرگ را به صورت علنی به نمایش بگذاریم مگر در موارد نیاز.

در سال ۲۰۰۰، حضور حاج قاسم در میدان بسیار پررنگ بود. او فرمانده‌ای بود که نقش به‌سزایی در آزادسازی جنوب لبنان در این سال داشت اما هیچ‌گاه نخواست صحنه را در اختیار خود داشته باشد؛ به همین دلیل صحنه را در تمامی عرصه‌ها به رزمندگان و رهبران مقاومت واگذار کرد. همان‌طور که پیشتر گفتم، حاج قاسم در میدان حمایت از مقاومت در همه برنامه‌ریزی‌ها و طراحی‌ها حضور داشت.

🔥 در جنگ تموز سال ۲۰۰۶ چگونه؟

حاج قاسم به‌طور کامل از نقش فعال و قدرتمندانه خود در خصوص جنگ تموز در سال ۲۰۰۶ سخن گفته است. ما این مسئله را دست‌کم نمی‌گیریم؛ زیرا براساس اتفاقاتی که از لحاظ معنوی در میدان می‌افتاد، او دائم عاملی اساسی برای قوت قلب بود. معمولاً در نبردهای ما، جنبه معنوی از جنبه نظامی اهمیت کمتری ندارد، بلکه گاهی مهم‌ترند. اموری که حاج قاسم از سوی رهبرانقلاب به سیدحسن نصرالله منتقل می‌کرد، جنبه‌های معنوی نیز داشت. به‌عنوان نمونه می‌توان به نامه‌ای اشاره کرد که در میانه جنگ از سوی السیدالقائد به ما رسید. برخی اشارات نغزهم از سوی السیدالقائد وجود داشت که در واقع نشان‌دهنده الهام‌گیری خاص ایشان در زمینه اشراف بر آینده بود. این اشارات، حکایت از موفقیتی داشت که مقاومت آن را در سایه بشارتی که دریافت کرده بود، محقق کرد. این بشارت، امیدواری و عزم مضاعفی را به مقاومت اعطا کرد. حقیقت این است که حاج قاسم بشارت‌های السیدالقائد را به ما انتقال می‌داد و تأکید می‌کرد السیدالقائد خطاب به شما می‌فرماید شما پیروز می‌شوید و این نبرد، شبیه نبرد خندق است که در آن، خسارت و همچنین صبر و تحمل وجود دارد. این عباراتی است که از السیدالقائد نقل شده است. این عبارات روحیه‌بخش را حاج قاسم سلیمانی به ما منتقل می‌کرد. او همواره تحرک داشت. می‌رفت و می‌آمد تا این توصیه‌ها و بشارت‌ها را به رزمندگان مقاومت منتقل کند.

من به‌عنوان کسی که به دلیل حضور در جزئیات، از موارد مذکور اطلاع کاملی دارم به شما می‌گویم این امور تأثیر زیادی بر قدرت نبرد و قدرت روحیه برادران مجاهد ما داشت. به‌عنوان مثال در خصوص همین نامه‌ای که از سوی السیدالقائد رسید، به یاد دارم که جناب دبیرکل مدت اندکی پس از رسیدن نامه با من تماس

گرفت و گفت بشارتی از سوی السیدالقائد به ما رسیده است که نکاتی دارد. این نامه به زبان عربی ترجمه شد و سپس آن را میان همه رزمندگان توزیع کردیم.

در زمینه نوع واکنش باید بگویم واکنش، بسیار قوی بود. ما پیش از این نامه اعتقاد داشتیم اسرائیل از تحقق اهدافش عاجز است، اما پس از رسیدن نامه به یقین رسیدیم که با همه فداکاری‌ها در این نبرد پیروز خواهیم شد. در زمینه اجتماعی - که به مردم مربوط می‌شود و من همراه برادران مجاهد آن را به صورت میدانی پیگیری می‌کردم - ما دیدیم که ۹۵ هزار نفر از خانه‌هایشان آواره شدند. افرادی در این میان بودند که از جنوب و از ضاحیه، البقاع و دیگر مناطق آواره شدند بنابراین نیازمند توجه و رسیدگی ویژه بودند. اینها حامیان مقاومت و کسانی بودند که مقاومت را ایجاد کردند؛ اینها کسانی بودند که هدف قرار گرفتند؛ خانه‌ها، مغازه‌ها و دارایی‌هایشان هدف قرار گرفت. تصور کنید فردی که از مقاومت حمایت می‌کند تنها در طول چند دقیقه، خانه، محل کسب‌وکار و همه آنچه را در اختیار دارد، از دست می‌دهد. اینها در مناطق دیگر آواره شده بودند.

نکته جالب این است که دائم خود حاج قاسم با من تماس می‌گرفت و درباره وضعیت مردم سؤال می‌کرد که حالشان چگونه است و به چه صورت به آنها رسیدگی می‌شود. وی می‌گفت ما، در جمهوری اسلامی تصمیم داریم از شما حمایت و پشتیبانی کنیم. او تأکید می‌کرد از مردم حمایت کن، در کنارشان بمان، از آنها پشتیبانی کن، در زمینه امکانات هیچ مشکلی وجود ندارد و ما ان‌شاءالله برای تأمین امکانات لازم آماده‌ایم. بنابراین نقش او تنها به عملیات نظامی محدود نبود.

🔥 شاید اهمیت وجودی حاج قاسم و نقش او در زمینه جهادی شناخته شده باشد اما آیا ممکن است برخی از اقدامات ایشان در زمینه بازسازی،

حاج قاسم رستگار شد و این همان پایانی است که آرزویش را داشت. این که آرزویش محقق شد، ما به او می‌گفتیم: حاجی! این قدر از شهادت سخن گفتی که ما را خسته کردی. بنابراین به خود گفتیم: تمام شد؛ این مرد، راحت شد و به آرزویش رسید. پس هم‌اکنون در ملکوت اعلا و در جوار پیامبران، شهدا و صدیقین آرام گرفته است

۲۲

**دائماً خود
حاج قاسم با من
تماس می گرفت
و درباره وضعیت
مردم سؤال
می کرد که حالشان
چگونه است و به
چه صورت به آنها
رسیدگی می شود.
وی می گفت ما، در
جمهوری اسلامی
تصمیم داریم از
شما حمایت و
پشتیبانی کنیم.
او تأکید می کرد از
مردم حمایت کن،
در کنارشان بمان، از
آنها پشتیبانی کن،
در زمینه امکانات
هیچ مشکلی وجود
ندارد**



و ارقام را نیز از ما دریافت می کرد. سپس پاسخ گزارش های ارائه شده را بعد از گذشت مدتی به ما می داد. نکته جالب در این موضوع آن است که پاسخ ها بسیار سریع بود. من در طول جنگ تموز و پس از آن شاهد بودم که پاسخ ها در مورد کمک هایی که از سوی جمهوری اسلامی به آن نیازمند بودیم، بسیار سریع تر از آنچه انتظار داشتیم می رسید. این مسئله نشان می دهد یا حاج قاسم تلاش مضاعفی در این زمینه داشت یا دستگاه های مختلف در جمهوری اسلامی اهتمام ویژه ای داشته اند؛ به نظر می رسد هر دو عامل وجود داشته است. در زمینه دیگر غیر از موضوع بازسازی، دو حادثه یا دیدار با حاج قاسم را به یاد می آورم. مسئله اول به بعد از شهادت حاج عماد مغنیه باز می گردد، یعنی زمانی که چند ماه پس از این حادثه، ما دیدارهایی برای بررسی امور مربوط به عملیات برگزار کردیم. من به یاد دارم حاج قاسم در آن زمان به من گفت: سید! اکنون پرونده کاری را کنار بگذاریم، زیرا

ویران شده که به تعمیر و بازسازی نیاز دارند و همچنین میزان خسارت های مادی را بدانند؛ زیرا در نهایت حاج قاسم واسطه رسیدن کمک ها از سوی جمهوری اسلامی ایران بود. کمک های جمهوری اسلامی ایران، چه از سوی ملت و دولت به صورت رسمی و چه از سوی نهادهای دیگر، به واسطه حاج قاسم به ما می رسید. او همواره به تشریح و تصویرسازی وضعیت موجود برای نهادهای مختلف مبادرت می ورزید. حزب الله هر چقدر هم برای تصویرسازی شرایط و اوضاع تلاش می کرد، باز هم مانند حاج قاسم نمی توانست وضعیت را برای طرف های رسمی در ایران - از دولت گرفته تا نهادهای خیریه و مردمی شرکت کننده در حمایت از مقاومت و ملت مقاومت - تشریح کند. او این نقش را از طریق شناخت و آگاهی و نه از طریق حدس و گمان و افکار ناپخته ایفا می کرد. حاج قاسم با آرامش به این مسیر ادامه می داد و همه موارد را با ذکر جزئیات مکتوب می کرد. اطلاعات تفصیلی و واقعی در زمینه اطلاعات و آمار

یعنی تشکیل یک نهاد یا پایه ریزی سازوکاری برای بازسازی را بیان کنید؟ این بخش از زندگی و سیره حاج قاسم شاید حداقل در نزد عامه مردم مغفول واقع شده باشد. من پس از جنگ تموز در سال ۲۰۰۶ به منظور همفکری در چگونگی بازسازی خانه های ویران شده در چندین جلسه شرکت کردم. من نتایج این جلسات را به جناب دبیرکل انتقال می دادم تا تصمیم مناسبی در زمینه تأمین مسکن جایگزین و موقت یا تعمیر و بازسازی خانه ها اتخاذ شود. ما در تمامی این جزئیات که هر نهادی به صورت ویژه مسئولیت مدیریت آن را بر عهده داشت، ورود می کردیم. حاج قاسم دوروز پیش از پایان جنگ در کنار ما بود و حتی تماسی برقرار کرد و می خواست بداند چند خانه ویران شده است. کار سخت و دشواری بود که تعداد خانه های ویران شده را احصا کنیم. در هر صورت تلاش کردیم خسارت ها را تخمین بزنیم. او می خواست تعداد خانه های



**در اواسط جنگ
تموز، ۴۸ ساعت
آتش بس اعلام شد.
در آن زمان آقای
متکی به لبنان
آمد و دیدارها و
ملاقات‌هایی را
انجام داد. بعد به
سوریه آمدم و با
بشار اسد دیدار
کردیم. آقای متکی
اعلام کرد که ما
به فلان امکانات
نیازمندیم.
بشار اسد در پاسخ
گفت: چرا این
موضوع را با من
مطرح می‌کنید؟
همه سکوت
کردند. اسد در
ادامه گفت: همه
این امور به سرتیپ
سلیمانی مربوط
می‌شود**

برسم. وقتی آقای متکی برحسب نتایج پژوهش‌ها و دیدارهای میدانی این نیازها را احصا و آن را با بشار اسد مطرح کرد، او در پاسخ گفت: چرا این موضوع را با من مطرح می‌کنید؟ تمامی حضار که چهار پنج نفر بودند از این سؤال تعجب کردند. همه سکوت کردند. اسد در ادامه گفت: همه این امور به سرتیپ سلیمانی مربوط می‌شود. این سخن در حالی مطرح شد که اسد، رئیس جمهوری یک کشور حامی مقاومت بود و وزیر امور خارجه ایران نتایج مشاهداتش را برای کمک‌رسانی به او عرضه کرده بود. شاید این جنبه از سیره شهید حاج قاسم نیز شناخته شده نباشد که او مجموعه‌ای از روابط را با طرف‌های منطقه‌ای نه تنها در زمینه لجستیکی، تسلیحاتی و برنامه‌ریزی بلکه در زمینه مذاکرات به منظور حمایت از مقاومت ایجاد کرد.

زمانی که ما از تشکیل محور مقاومت سخن می‌گوییم، باید دانست تشکیل این محور نیازمند کفایت‌ها و شایستگی‌ها در جوانب مختلف است. وقتی محور مقاومت تشکیل می‌شود، نمی‌توان تنها به اعطای تسلیحات به آن یا ارائه آموزش‌های نظامی به رزمندگان اکتفا کرد، بلکه باید با مواضع سیاسی نیز از آن حمایت کرد. حاج قاسم اهتمام ویژه‌ای به ایجاد یک حاشیه امن سیاسی داشت که از محور مقاومت حمایت کند. او در این زمینه موفقیت درخشانی نیز به دست آورد. آن‌گونه که من اطلاع دارم، او هرگاه نیاز بود، در امور سیاسی مداخله می‌کرد. حاج قاسم به هیچ وجه تمایل نداشت ایفاگر نقش سیاسی معینی باشد. البته دلایل این مسئله به خود او، نقش، مسئولیت و اولویت‌هایش بازمی‌گشت. زمانی که حمایت از مقاومت و محور مقاومت نیازمند یک تحرک سیاسی بود، حاج قاسم از هیچ تلاشی در این زمینه دریغ نمی‌کرد. او در سوریه، عراق، ترکیه و هر جای دیگر پیشگام می‌شد و نقش سیاسی مناسبی ایفا می‌کرد. تمامی این نقش‌ها در سایه انجام می‌شد، نه

ویژه‌ای داشت. شاید بگویید چرا حاج قاسم به این مسئله اهمیت می‌داد، در حالی که در سطح محور مقاومت نقش آفرینی می‌کرد و یک فرمانده بزرگ بود و نیازی نداشت وارد چنین جزئیاتی بشود؟ حاج قاسم پی‌گیر جزئیات زندگی مجاهدان بود و درباره این که چگونه زندگی می‌کنند و نیازهایشان را در عرصه‌های مختلف پزشکی و غیره برآورده می‌کنند، سؤال می‌کرد. او مسئله مسکن مجاهدان و این که چگونه می‌توان معیشت آنها و خانواده‌هایشان را تقویت کرد و بهبود بخشید، پیگیری می‌کرد. ما در چند جلسه، بحث‌های طولانی مدتی درباره موضوعات مذکور داشتیم. شاهد بودم که حاج قاسم تلاش بسیاری در این زمینه با بسیاری از فعالان و مؤثرین در جمهوری اسلامی کرد. او با تمام کسانی که با آنها آشنایی داشت، رایزنی کرد تا امکانات درخور زندگی مجاهدان را فراهم کند. این مسئله با موضوعات نظامی، تسلیحاتی و حمایت لجستیکی تفاوت داشت. حاج قاسم به خود مجاهدان اهتمام می‌ورزید و تأکید می‌کرد برای مجاهدی که جانش را در کف دستانش قرار داده است و خانواده‌اش باید زندگی کریمانه و عزتمندانه‌ای فراهم کنیم. بنابراین این مسئله نیز جنبه دیگری از ماهیت توجهات ویژه و دائمی حاج قاسم به مجاهدان مقاومت را نشان می‌داد. حاج قاسم به جنبه سیاسی و مذاکره با طرف‌های منطقه‌ای اهتمام داشت. رفتن او به مسکو و دیدارش با آقای پوتین برای رایزنی در خصوص حضور نیروهای نظامی روسیه در سوریه معروف است. من به یاد دارم اواسط جنگ تموز، ۴۸ ساعت آتش بس اعلام شد. در آن زمان آقای متکی، وزیر امور خارجه بود. او به لبنان آمد و دیدارها و ملاقات‌هایی انجام داد؛ من همراه او بودم. ما به سوریه آمدم و با رئیس جمهور بشار اسد دیدار کردیم. در آن زمان آقای متکی اعلام کرد ما به فلان امکانات و ابزار نیازمندیم. اینها را برای این می‌گویم تا به موضوع سؤال

زمان کافی داریم برای این که آن را به شکلی مناسب به پایان برسانیم. بیا درباره حاج عماد و شهادتش صحبت کنیم. این نوع جلسات معمولاً دوسه ساعت به طول می‌انجامد و به یاد می‌آورم همه این مدت با صحبت از شهدا سپری شد؛ زیرا حاج قاسم دوست داشت در این باره سخن بگوید. از من هم خواست درباره شهدا و حاج عماد صحبت کنم. او شروع کرد به سؤال کردن از من؛ چرا که میان من و حاج عماد از قدیم آشنایی وجود داشت. ما هم سن و سال و در یک منطقه بودیم. حاج قاسم دوست داشت سؤال‌های زیادی درباره گذشته حاج عماد، رفتارهایش، ویژگی‌های مثبت و نقاط قوت معنوی اش بکند. او با شفافیت کامل سخن می‌گفت. نکته قابل توجه این بود که پس از آن حاج قاسم به صحبت از جمهوری اسلامی و خاطراتش در جبهه و شهدا می‌پرداخت. بخش زیادی از صحبت در این خصوص، همراه با اشک بود و او گریه می‌کرد. من در این دیدار دیدم که حاج قاسم فقط یک ژنرال قوی نیست بلکه فردی مهربان، باعظوفت، شیفته و عاشق شهادت است. خلاصه او به شیوه‌ای هوشمندانه از رهگذر تمامی این خاطرات و صحبت‌ها وارد موضوع فرهنگی می‌شد و از من می‌خواست از موضوع فرهنگی در حزب الله سخن بگویم. ما شروع به سخن گفتن از موضوع فرهنگی و نقاط قوت و ضعف آن می‌کردیم و به جزئیات مربوط به مسائل فرهنگی می‌پرداختیم. من احساس کردم صحبت‌های او هدفمند بوده و می‌خواست به مسئله اهتمام به جنبه فرهنگی برسد. مقصود او جنبه فرهنگی در عرصه وسیع بود؛ یعنی جنبه فرهنگی-عقیدتی، فرهنگی-دینی، فرهنگی-ایمانی و فرهنگی-رفتاری. او در بحث‌ها در این زمینه مشارکت داشت و در این خصوص، نظرات و ملاحظات خود را بیان می‌کرد. در دیداری دیگر، او به زندگی مجاهدان، عزت، کرامت و معیشت آنها اهتمام

سپاه هم در ایران جایگاه ویژه‌ای دارد، اما روابط خاصی را فراتر از این شهرت و جایگاه ایجاد می‌کرد که شاید به ذهن کسی حتی خطور هم نمی‌کرد. تمام این اقدامات با هدف افزایش حمایت از مقاومت انجام می‌شد. تا امروز هم که ما گاهی با برخی مسئولان جمهوری اسلامی دیدار می‌کنیم، آنها می‌گویند حاج قاسم از ما درخواست می‌کرد از شما در منطقه حمایت و دفاع کنیم؛ بنابراین ما در برابر یک شخصیت بی نظیر و استثنایی به معنای واقعی کلمه هستیم.

پیش از آن که وارد بحث سوریه و نقش حاج قاسم شویم، در خصوص ارتباط حاج قاسم با سیاستمداران در لبنان، به جز حزب الله می‌خواستیم سؤال کنیم. به عنوان مثال، در موضوع شیعیان و اهل تسنن و اختلافاتی گاهی رخ می‌داد و حتی در خصوص اوضاع اخیر لبنان. آیا حاج قاسم نقشی ایفا می‌کرد؟

نه، او هیچ‌گاه در امور سیاسی و حتی غیرسیاسی لبنان دخالت نکرد. باید در خصوص مسائل مرتبط با سوریه یا عراق دقیق باشیم. مداخلات او به اقتضای حمایت مناسب از محور مقاومت بود و نه بیشتر از آن؛ زیرا جنگ در سوریه علیه یک حلقه اصلی از حلقه‌های محور مقاومت در جریان بود و حاج قاسم در موقعیت دفاع از این محور قرار داشت. در عراق نیز وضعیت به همین صورت بود. به طور کلی حاج قاسم در خصوص لبنان و سیاست آن معتقد بود حزب الله قادر است به مأموریتش عمل کند. او در این باره به سخنان گوش می‌کرد و طبعاً درباره هر آنچه می‌دید و می‌دانست، نظر می‌داد اما تصمیم در جای دیگری گرفته می‌شد.

در خصوص وضعیت سوریه، نقش حاج قاسم سلیمانی را به ویژه



می‌کرد، مانند آنچه در موضوع ورود نظامی نیروهای روسی به سوریه شاهد بودیم. تصمیمات تنها توسط حاج قاسم اتخاذ نمی‌شد، بلکه فرماندهان دیگر در جمهوری اسلامی ایران نیز در این تصمیمات دخیل بودند این که با جسارت، جرأت و شجاعت وارد میدان بشود تا نتایج مطلوبی را در جریان یک نبرد سرنوشت‌ساز و تاریخی رقم بزند، نیازمند روحیه شجاعانه بود. او در بسیاری از مواقع، مواضعی را مطرح و تصمیماتی را در چهارچوب تصمیمات موجود در جمهوری اسلامی اتخاذ می‌کرد.

حضور حاج قاسم در کنار طرف‌های سوری بسیار قدرتمندانه بود. در آن زمان، حاج قاسم با ما درباره دیدارهایش با طرف‌های سوری، این که چه مطلبی به آنها گفته و بر سر چه مسائلی با آنها توافق کرده است، سخن می‌گفت. در خصوص عراق و دیگر طرف‌ها و کشورهای پیرامون جمهوری اسلامی نیز وضعیت به همین ترتیب بود. این الگو و روش، بی نظیر بود که موجب شد حاج قاسم حتی در داخل جمهوری اسلامی نیز مجموعه‌ای از روابط بزرگ را رقم بزند. به‌رغم این که او فردی قوی و معروف در سپاه پاسداران بود و

به صورت علنی؛ چرا که او یک مسئول دیپلماتیک در سیاست خارجی ایران نبود. طبق اطلاعاتی که دارم، دستگاه دیپلماسی ایران درهای خود را به روی او باز می‌گذاشت و از او حمایت می‌کرد و در بسیاری از مواقع از حاج قاسم کمک و مشورت می‌گرفت. حاج قاسم به‌طور کامل با دستگاه دیپلماسی ایران هماهنگ بود و هر یک از آنها، دیگری را تقویت می‌کرد. این نشانگر قدرتی ویژه بود؛ زیرا ژنرالی که نبردها را در میدان رهبری و برای آنها برنامه‌ریزی می‌کند، ممکن نیست که یک روند سیاسی را با زبان دیپلماتیک و اقتضائات کار دیپلماسی و سیاسی، چه در عرصه مذاکره و چه در عرصه برقراری روابط اداره کند. حاج قاسم به خوبی به این امور واقف بود. هرگاه می‌خواست باب رابطه با کشوری را باز کند، قادر به انجام این کار بود. برنامه‌ریزی می‌کرد، اقدام می‌کرد و جلو می‌رفت اما روش او در کار سیاسی این بود که در صحنه سیاست به صورت ابتکاری، با شجاعت و جسارت عمل کند، همان گونه که با شجاعت تمام روانه میدان‌های جنگ می‌شد. او افکار و ایده‌ها را با جرأت و جسارت مطرح

۲۲

حضور حاج قاسم در کنار طرف‌های سوری بسیار قدرتمندانه بود. در خصوص عراق و دیگر طرف‌ها و کشورهای پیرامون جمهوری اسلامی نیز وضعیت به همین ترتیب بود. این الگو و روش، حقیقتاً بی نظیر بود که موجب شد حاج قاسم حتی در داخل جمهوری اسلامی نیز مجموعه‌ای از روابط بزرگ را رقم بزند



در برخی مواقع حساس و برجسته
مثلاً در القصیر و حلب و... چطور
می بینید؟

حاج قاسم در نتیجه درکی که از اهمیت
نبرد حلب داشت، نقش بسیار بزرگی در
این نبرد ایفا کرد. او بر حضور دائم خود
در این نبرد، به ویژه در مراحل سخت و
طاقت فرسا اصرار داشت. تا جایی که ما
با او صحبت می کردیم، می گفتیم: حاجی!
خودت را کمتر به مخاطره بینداز. او گاهی
سوار هواپیما می شد و بر فراز مکان های
اصلی جنگ در منطقه حلب. که نبردهای
طاقت فرسایی در جریان بود. پرواز می کرد
تا بر منطقه اشراف داشته باشد و از این
رهگذر، نکات مختلف را پیگیری و ثبت
کرد و اطلاعات مستقیمی از جبهه نبرد
به دست آورد. ایشان تنها به گزارش های
ارائه شده توسط افسران و فرماندهان
میدانی اکتفا نمی کرد.

به یاد دارم، روزی با هم از ایران به سوریه
می رفتیم و هوا بارانی و طوفانی بود.
در آن زمان، نبرد حلب در شرایط بسیار
حساسی قرار داشت. ما در فرودگاه
دمشق فرود آمدیم. من می خواستم به
بیروت بازگردم که یک باره حاج قاسم
سؤال کرد آیا هواپیما را آماده کرده اید؟
برادری که همراه من بود پرسید منظورتان
هواپیمای حلب است؟ حاج قاسم پاسخ
داد بله. الان می خواهیم به سمت حلب
پرواز کنیم. این درحالی بود که شب بود و
هوا تاریک. برادر ما به او گفت هوا بارانی
و طوفانی است و در چنین وضعیتی محال
است هواپیما پرواز کند. این کار خطرناک
است. حاج قاسم گفت به این مسائل
اهمیت ندهید، هواپیما را آماده کنید.
در اینجا من هم وارد بحث شدم و گفتم
حاجی! شما مجبور نیستید شب به حلب
بروید. وضعیت بسیار خطرناک است. او
گفت چه کسی گفته خطرناک است؟ اگر
امشب نرویم، مجبوریم در روز این کار را
انجام دهیم و چنین کاری از لحاظ نظامی
سخت است؛ بنابراین باید مثل همیشه
در شب برویم. من نمی دانم از امشب
تا فردا چه اتفاقی خواهد افتاد. به همین

۵۵
زمانی که
حاج قاسم رهبری
نبرد در یک مکان
مشخص را به عهده
داشت، در نهایت
دیگران باید
کوتاه می آمدند!
حاج قاسم به
سخنان دیگران
توجه می کرد اما
وقتی تصمیمی
می گرفت، به خدا
توکل داشت و آن را
به اجرا می گذاشت

در برخی جزئیات وجود داشت؟
این اختلافات اتفاق می افتاد. به عنوان
مثال، در نبرد سوریه به ویژه در مراحل
ابتدایی آن، بحث های زیادی وجود
داشت و کسی نمی تواند مدعی شود که
تمام جزئیات کاملاً واضح و آشکار بوده
است. آنچه واضح بود، موضع ما بود
که آشکار و بدون مناقشه بود. اما در
جنگاوری، چگونگی ورود به نبرد و غیره،
مناقشات و اختلافاتی پیش می آمد.
با این حال، این مناقشات به شکلی
دوستانه و محبت آمیز و با کوتاه آمدن
طرف ها پایان می یافت. وقتی حاج قاسم
رهبری نبرد در یک مکان مشخص را بر
عهده داشت، در نهایت دیگران باید
کوتاه می آمدند! حاج قاسم به سخنان
دیگران توجه می کرد اما وقتی تصمیمی را
می گرفت، به خدا توکل داشت و آن را به
اجرا می گذاشت.

از خاطرات تشکیل جبهه
مقاومت، در سوریه و همچنین
تشکیل گروه های فاطمیون و
زینبیون و مقاومت عراق، بگوئید.
حاج قاسم به دنبال تجمیع ظرفیت های
موجود در تمام جبهه مقاومت و بهره برداری

دلیل باید امشب در حلب باشم.
او این گونه بود و به این صورت فکر
می کرد. حضورش، طوری بود که موضع
مناسبی را در لحظه ای مناسب رقم می زد.
هیچ گاه چیزی را به تأخیر نمی انداخت
و اجازه نمی داد کارها بدون فکر و
اندیشه پیش برود. همواره با شجاعت
و ابتکار عمل همیشگی اش پیشگام بود.
از جمله موارد قابل توجه که همگان باید
آن را بدانند، این است که وقتی حاج قاسم
تصمیم ورود به عملیات می گرفت،
این گونه نبود که تمامی ملزومات برای
انجام این کار فراهم و تأمین شده باشد.
او به خوبی معنای جسارت و خطر کردن را
می دانست و از ارزش خطر کردن در زمان
مناسب اطلاع داشت و آن را به تأخیر
نمی انداخت و همه را به جان می خرید تا
زمان از دست نرود. تحقق چنین چیزی،
مستلزم اتخاذ تصمیمات قدرتمندانه
توسط افراد قوی و قدرتمند است.

درباره ورود حاج قاسم به برخی
میدان های نبرد در سوریه و حتی در
عراق مانند تلعفر، جرف الصخر و
برخی دیگر از مناطق، مطالبی گفته
شده است؛ آیا اختلاف دیدگاه هایی

۲۲

اقدام آمریکا در هدف قرار دادن دوفرمانده شهید یعنی حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس نشان می دهد که آمریکایی ها خسته شده اند. این اقدام همچنان نشان می دهد که عقل آمریکایی ها در تحلیل شرایط منطقه با اختلال بزرگی مواجه شده است. علت هم این است که محور مقاومت به دستاوردهای بزرگ و بسیاری دست یافته که به تضعیف آمریکایی هادر منطقه منجر شده است

از آن بود؛ درست مانند آنچه در نبرد سوریه دیدیم که با روشی هوشمندانه و کاملاً محترمانه اتفاق افتاد. این نشان دهنده قدرت جذب حاج قاسم بود. او هیچ گاه نگفت خوب است فقط عراقی ها در کنار ما باشند یا خوب است فقط فاطمیون باشند. او درباره چگونگی تعامل با این مشارکت و تأمین نیازهای آنها و این که چه کسی تأمین کننده امنیت این مشارکت است و آن را اداره می کند، سخن می گفت. در گام های اولیه، معمولاً حاج قاسم در جزئیات ورود می کرد تا مطمئن شود امور به خوبی پیش می رود. او می دانست که اگر در جزئیات ورود نداشته باشد، ممکن است تحرکات اولیه به اهداف مطلوب خود نرسد، لذا در موضوع مدافعان حرم که از کشورهای عربی و اسلامی مختلف آمده بودند، در ابتدا نسبت به تمام جزئیات اهتمام بسیاری می ورزید، اما پس از مدتی امور را به مسئولانی که در این زمینه مسئولیت داشتند، واگذار می کرد.

سید حسن نصرالله پس از شهادت سردار سلیمانی در سخنرانی خود از مرحله جدیدی سخن گفت. این که مرحله پس از شهادت حاج قاسم با مرحله پیش از آن متفاوت است. در سایه افزایش مطالبات مبنی بر لزوم خروج نیروهای آمریکایی از منطقه و دیگر تحولات، می توان گفت مقاومت به طور عام و حزب الله به طور خاص، وارد مرحله جدیدی شده است. چشم اندازهای این مرحله چیست؟ بدون شک ما در مرحله جدیدی قرار گرفته ایم. اقدام آمریکا در هدف قرار دادن دوفرمانده شهید یعنی حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس نشان می دهد که آمریکایی ها خسته شده اند. این اقدام همچنین نشان می دهد عقل آمریکایی ها در تحلیل شرایط منطقه با اختلال بزرگی مواجه شده است. علت هم این است که محور مقاومت به دستاوردهای بزرگ و بسیاری دست یافته که به تضعیف آمریکایی ها در منطقه منجر شده است. در این مرحله،

آمریکا - که طرف اصلی است - همراه اسرائیل و برخی دولت های عربی حمایتگر مالی در یک طرف هستند و محور مقاومت، از جمله جمهوری اسلامی ایران و تمام رزمندگان و گروه های مقاومت منطقه، در طرف دیگر. مسئله مهم این است وقتی آمریکا چنین اقدامی را در نتیجه خسارت های وارد شده به آن در طول دوره های گذشته انجام داد، پیش بینی می کرد محور مقاومت جز با اخراج نیروهای آمریکایی از منطقه ساکت نخواهد نشست. آیا این نشان می دهد ما اکنون نبرد را آغاز کرده ایم؟ واقعیت این است ما از زمان تأسیس مقاومت در منطقه در مواجهه با استکبار آمریکایی قرار داشته ایم؛ گاهی به صورت مستقیم و گاهی به صورت غیرمستقیم. نباید گفته شود که نبرد ما با آمریکایی ها، امروز آغاز شده است؛ چرا که نبرد با آنها از همان روز اول آغاز شد. آمریکایی ها همواره از پیشگامان حمایت از صهیونیست ها و حکام و مقاماتی بوده اند که به ملت ها ظلم کردند و هیمنه خود را بر ملت ها و منافع و مصالح این امت بسط دادند.

ما وارد مرحله جدیدی از مراحل مواجهه با استکبار آمریکایی در منطقه شده ایم، یعنی مرحله ریشه کن کردن این هیمنه استکباری و خارج کردن نفوذ آنها از منطقه. باید بگوییم ما در مرحله آخر از مراحل مواجهه ای هستیم که از چهل سال پیش آغاز شده و این مرحله معمولاً سخت تر و شدیدتر است؛ زیرا همان طور که همه می دانیم، در مسیر رسیدن به قله، هرچه به آن نزدیک تر می شوید، خستگی و سختی بیشتری شود اما در پایان، نتایج بهتری به دست می آید و این مهم آن شاء الله در منطقه محقق خواهد شد.

بعد از ترور شهید سلیمانی دو مسئله در ذهن ها شکل گرفت. اول این که این ترور می توانست در دوره های گذشته انجام شود، چرا در این مقطع انجام شد؟ دوم این که آمریکایی ها

شهید سلیمانی را متهم به ترور افراد می کنند؛ آیا شهید سلیمانی در عملیات جهادی خود از راه و روش ترور استفاده می کرد؟ در پاسخ سؤال اول باید بگوییم که آمریکایی ها درباره شهید حاج قاسم سلیمانی، چهار چوب ها و ضوابطی را برای خودشان مشخص کرده بودند. اما در نتیجه احساس خللی بی سابقه در بعد نظامی و سیاسی در عراق و منطقه، از ضوابط و چهارچوب های خودشان عبور کردند. از همین روی آنها مرتکب این ماجراجویی شدند. ولی این که چرا در گذشته دست به این ماجراجویی نزدند، جوابش این است که می دانستند پاسخ به آنها دردناک و سخت خواهد بود. این که آمریکا عواقب احتمالی این پاسخ دردناک و سخت را می پذیرد، به آن معناست که در شرایط بسیار سختی به سر می برد. به همین دلیل، آمریکا به چنین اقدامی روی آورد؛ اقدامی که ما آن را احقمانه توصیف کردیم و نه هوشمندانه. نتایج و پیامدهای این اقدام آن شاء الله صحت این گفته را ثابت خواهد کرد.

شهید قاسم سلیمانی کجا آمریکایی ها را کشته است؟ کسانی که با آمریکایی ها مبارزه کرده اند، ملت های منطقه هستند. مردم عراق هستند که با مقاومت شان با آمریکایی ها مبارزه کرده اند. در لبنان هم کسانی که با آمریکایی ها مبارزه کرده اند، انسان های شریفی بودند که در زمان رسیدن کشتی های جنگی آمریکا به لبنان، می خواستند غبار ذلت و ننگ را بزدایند.

حاج قاسم سلیمانی مجبور نبود به راه و روش های پریچ و خم متوسل شود. او در مواضع خود صریح و شفاف بود. او کسی بود که بدون هیچ گونه تشریفات امنیتی از کشوری به کشوری دیگر می رفت. مأموریت او حمایت از ملت ها و مقاومت در منطقه بود. آمریکایی ها بودند که به منطقه آمدند،

آن را اشغال کردند و سلطه و هیمنه خود را در آن بسط دادند. کسانی که در مقابل آمریکا ایستادند، ملت های اسلامی و عربی بودند. حاج قاسم سلیمانی فرمانده نظامی بزرگ و ژنالی باتجربه و دارای پیشینه بود که همواره به راه و روش های درست می اندیشید؛ راه و روش هایی که او را به سمت تحقق اهداف رهنمون می کردند.

✦ خبر شهادت شهید سلیمانی را چگونه و کجا دریافت کردید؟ احساس خودتان و جناب سید حسن نصرالله از دریافت این خبر چه بود؟

در لحظات اولیه دریافت خبر، احساسات مختلفی به ما دست داد. البته مقصودم احساسات متناقض نیست. این احساسات به صورت مستقیم وارد ذهن مان می شد تا این اتفاق را هضم کنیم. یکی از احساسات مان این بود که خسارت بزرگی را متحمل شده ایم. با فقدان بسیار بزرگی مواجه شده بودیم، به ویژه این که حاج قاسم سلیمانی جایگاه بزرگی، چه در قلب ها و عقل های ما و چه در مقاومت ما داشت و نقشی اساسی را در این محور ایفا می کرد. ما خسارت سنگینی را احساس کردیم. همان طور که پیشتر گفتم، گویی کوهی که به آن تکیه کرده بودیم، یک باره از پشت مان کنار کشیده شد. در عین حال احساسات دیگری نیز در ما به وجود آمد. این که حاج قاسم رستگار شد و این همان پایانی است که آرزوی ما داشت و آرزوی ما محقق شد. ما به او می گفتیم حاجی! این قدر از شهادت سخن گفتی که ما را خسته کردی. بنابراین به خود گفتیم تمام شد؛ این مرد، راحت شد و به آرزوی ما رسید. پس هم اکنون در ملکوت اعلا و در جوار پیامبران، شهدا و صدیقین آرام گرفته است. این مرد پس از چندین دهه زحمت و تلاش به آرزوی ما دست یافت و این یک آرزوی ذاتی یا شخصی نیست؛ بلکه آرزوی سرشار از ارزش ها و مملو از



معنویات است. حق حاج قاسم بود که به چنین مقامی برسد؛ زیرا شهادت، یک مقام است.

✦ یکی از دانشگاه های آمریکایی در گزارشی از جامعه ایران پس از شهادت شهید سلیمانی اعلام کرده که درصد بالایی از مردم ایران، دوستدار شهید سلیمانی هستند؛ این، اعتراف یک دانشگاه آمریکایی است. در سطح ملت های منطقه وضعیت چگونه است؟ تأثیر خون شهید سلیمانی و شهادت وی را بر فضای کلی ملت های منطقه چگونه می بینید؟

خون حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس تمام منطقه را دگرگون کرد؛ زیرا ملت های منطقه به حقیقتی رسیدند که به شدت نیاز به شناختن و دیدن آن داشتند. من به شما می گویم آمریکا با ترور شهید سلیمانی و سپس با رونمایی از معامله قرن، به بصیرت و آگاهی ملت ها کمک کرد. کسی که معامله قرن

را رد می کند، قطعاً خود را در کنار خون حاج قاسم سلیمانی می بیند و کسی که حاج قاسم سلیمانی و مقاومت را دوست می دارد، قطعاً خود را در برابر معامله قرن می بیند؛ بنابراین ما امروز شاهد یک موج بزرگ مردمی هستیم و در آینده نیز شاهد آن خواهیم بود و این چیزی است که معمولاً به آن تکیه می شود. مقاومت های صادقانه، به دولت های استکباری و ظالم تکیه نمی کنند، بلکه به ملت های خود تکیه و اعتماد می کنند. من بر این باورم که ملت ها در منطقه ما به خوبی دریافته اند حاج قاسم سلیمانی چه کسی بود و ان شاء الله آماده خواهند بود. شما به یمن نگاه کنید، به فلسطین نگاه کنید، به لبنان و تظاهرات ها و مراسم بزرگ تشییع و تظاهرات های میلیونی عراق بنگرید؛ بنابراین ما به امید خداوند در برابر یک جنبش جدید قرار داریم که روز به روز رشد می کند و به فضل اقدامات مقاومتی مستمر، ان شاء الله به اهداف و آرمان های مدنظر خود خواهد رسید.

۵۵
آمریکا با ترور شهید سلیمانی و سپس با رونمایی از معامله قرن، به بصیرت و آگاهی ملت ها کمک کرد. کسی که معامله قرن را رد می کند، قطعاً خود را در کنار خون حاج قاسم سلیمانی می بیند و کسی که حاج قاسم سلیمانی و مقاومت را دوست دارد، قطعاً خود را در برابر معامله قرن می بیند

خطبه فرمانده در نکوداشت سرباز

محمد مهدی شریعتمدان، دیپلمات و تحلیلگر ارشد مسائل منطقه

نگارنده این سطور از ماههای آغازین انقلاب، در کار ترجمه و تنظیم خطبه‌های عربی برای امام جمعه دائم تهران بوده است و از این رسانه انقلاب خاطره‌های فراوانی دارد؛ در روزگاری که منبر نماز جمعه، اصلی‌ترین رسانه برای انتقال پیام انقلاب اسلامی به مردم مسلمان بود. یادداشت آقای محمد مهدی شریعتمدان، دیپلمات و تحلیلگر ارشد مسائل منطقه را درباره خطبه‌های عربی رهبر انقلاب در نماز جمعه دی ماه ۹۸ می‌خوانید:

فرمانده که همه سخن خرد و جان خویش را در بغض فروخته برآمده شششقه‌گونش در آن نماز تاریخی بر پیکرهای پاک سربازش و سرباز سربازش بر زبان آورده بود که "اللهم إنا لانعلم منهم إلا خيراً" و سرشک دیده اش خبر از سز دل می‌داد، در نکوداشت سرباز رهبرانقلاب که در سالروز انفجار نور از شهر مقدس قم در نوزدهم دی، از ویژگی‌های سلیمانی و ابومهدی سخن‌ها بر زبان رانده و گفته بود: سردار در شهادت سرشار از معنویت خود «قیامتی به پا کرد» که «در مقابل او من تعظیم می‌کنم.»

و چه تعبیری که و بی‌مانندی؛ و چرا تعظیم نکنند این فرمانده تاریخ‌ساز در برابر سربازی که خشت خشت بنای تمدن اسلامی را با هر گام و حتی دم و بازدم شجاعانه خود در محاصره‌های دشمن بنا نهاده بود؛ تمدنی که خامنه‌ای دغدغه‌مند و آرمانخواه، از جوانی خود و از سویدای دل و با همه سوز بیان و توش و توان و ایستادگی و نستوهی در تلاش برساختن آن بود. اصلاً او از آن هنگام که در مدرسه سلیمان‌خان شیفته نواب شد و همچون او که در مصر و شامات

منادی وحدت و نهضت امت بود، به مدد همین سلیمانی بنیان جبهه مقاومت را در غرب آسیا گذاشت تا سنگ بنای تمدن مهدوی باشد.

من همچنان در پی پاسخ به این پرسش‌م که چرا امام جمعه دیرین تهران و رهبر امروز امت، پس از ۸ سال و دو هفته پس از شهادت قاسمش در مصلاهی جمعه حضور یافت و باز هم در نکوداشت او داد سخن داد؟

"آقا"یی که می‌شناسیم، گویی دل آرام نکرده بود. انگار حس می‌کرد، هنوز رسم وفای معهود خویش به جا نیاورده، عظمت تعظیم امیر به مامور را به ملت عظیم نشان نداده و پاس قدر و منزلت آن قهرمان ملی، به قدر کفایت نداشته، بر اوست که او را حتی فراتر از فرمانده مقاومت در منطقه پر آشوب ما، که به عنوان جهان‌نمرد و رهبر جهانی مبارزه با ستم و استکبار و اشغالگری صهیونیستی و تروریسم تکفیری دست‌آموز، برای تحقق صلح و عدل و حق و رشد و پیشرفت، به دیگران بشناساند.

و دیگر آن که در ادامه راه آن شهید شاهد، راهبردها و برنامه عمل ایران و انقلاب و مقاومت و امت را درستیز با استکبار بیان کند که نکوداشت شهید، تنها با ادامه راهش معنا می‌یابد.

خطبه بیست و هفتم دی

ماه ۱۳۹۸

امام جمعه و امیر جماعت، افزون بر سوک و ستودن سپهبد، نقشه راه امت در جهان پسا سلیمانی بود، جهانی شوریده بر ستم و در انتظار منجی که سید علمدار این جهان، در تمهید ظهورش، بر خلق رنجور از دیجور و ستم و سیاهی و منتظر و شیدای شکوه دولت کریمان املاکرد.

اما خطبه عربی را که آقا آغاز کرد، مرا به چهل سال پیش برد، زمانی که او پس از آقایان سید محمود طالقانی و شیخ حسینعلی منتظری، در بیست و هشتم دی ۱۳۵۸ امامت جمعه تهران را عهده دار شد و تنها کسانی که آن روزها راز بسته اند و به مناسبات حاکم بر میدان مبارزه و عرف فقیهان و عالمان حوزه آشنایند، می‌دانند که این جانشینی، از میان آن همه گزینه‌های آن روز و روزگار چه معنایی دارد و امام راحل رضوان الله علیه، چه زود هنگام در اندیشه تضمین سلامت راه انقلاب بود. اکنون می‌فهمم، چرا امام در حکم خود، بر شایستگی خامنه‌ای جوان در علم و عمل تاکید و برای او توفیق در ارشاد و هدایت مردم را از خدای منان طلب کرده بود.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مبدع خطبه عربی در نماز جمعه تهران بود. هنوز طنین صدای او را در گوش دارم که با "السلام علی الإخوة و الأخوات المسلمین فی کل مکان" خطابش را آغاز می‌کرد و اهالی عرب خوزستان را از یاد نمی‌برد



خطبه بیست و هفتم دی ماه ۱۳۹۸ امام جمعه و امیر جماعت، افزون برسوک و ستودن سپهبد، نقشه راه امت در جهان پس اسلیمانی بود، جهانی شوریده برستم و در انتظار منجی که سید علمدار این جهان، در تمهید ظهورش، بر خلق رنجوراز دیجور وستم و سیاهی و منتظرو شیدای شکوه دولت کریمان املا کرد.

و در عین حال تاکید داشت که آبادان و اهواز را با همین تلفظ رایج فارسی بخواند، نه چنان که در میان مخاطبانش در خوزستان سرافراز رایج بود و هست. خامنه‌ای عاشق زبان عربی، در اینجا حتی در حد لفظ، بر اصول امنیت ملی و پاس داشتن زبان واحد همه ایران پا می‌فشارد.

نسل من نیک می‌داند که در روزگار محدودیت رسانه‌ها و تبادل اطلاعات، منبر نماز جمعه، خود رسانه‌ای تمام عیار بود که امام ما آن را برای انتقال پیام انقلاب اسلامی به مردم مسلمان به کار گرفت. نهاد نماز جمعه در ایران همواره پویا و اثرگذار بوده و بر خلاف بعضی کشورهای اسلامی، به جای قرائت متن واحد نهاد اوقاف و امور دینی، رسانه آگاهی بخش مردم و روزآمد شدن آنان نسبت به محیط پیرامونی است و الگوی امام جمعه تهران گواه آن است.

نگارنده این سطور که از همان ماه‌های آغازین، در کار تهیه و انتشار خطبه‌های عربی ماندگار جمعه تهران برای تنها امام دائم و همه امامان موقت درگیر بوده است، خاطره‌ها از این رسانه انقلاب در سینه دارد و شاهد دقت بی‌مانند رهبر عزیز در انتخاب واژگان و برگردان به عربی بوده است. لحن و صلابت بیان او اما نیازی به بیان ندارد. به خوبی به یاد دارم که در متن یکی از خطبه‌هایش، از «آرزوهای فروخته مسلمان» سخن رانده بود و من، متحیر که برای این اصطلاح بدیع چه برابرنهادی در زبان عربی بگذارم که هم مفهوم را به مخاطب برساند و هم ذوق و طبع مشکل پسند او را راضی کند و شاید، شش یا هفت بار ترکیب پیشنهادی را تغییر دادم تا ایشان رضایت داد.

در ایام حج یا در مواجهه با عاشقان انقلاب، به ویژه از کشورهای خلیج فارس، بارها شاهد بوده‌ام که

جوانان آن دیار، بخش‌هایی از عین خطبه‌های ایشان را از بر کرده‌اند و با همان طنین و ادا بازگویی می‌کنند و دل خوش دارند که دل به انقلاب اسلامی بسته‌اند و این تلاش را نشان آن می‌دانستند. شاید دلپذیرترین لحظه، زمانی بود که خسته از رمی جمرات روز دوازدهم ذیحجه که تا اذان ظهر باید در محدوده منی ماند و بعد از اذان به سوی مکه شتافت، در کنار ستونی بر روی زانوان خود بر زمین نشستیم و دو مرد سالخورده عامی و کاسب از بحرین مراد عوت کردند که بر زیرانداز آنها لختی بنشینم. وقتی تعارفات کوتاهی انجام شد، بی مقدمه از من که افتخار ترجمه همزمان بعضی سخنرانی‌های رهبری را به عربی برای پخش از شبکه‌ها داشتم، پرسیدند که آیا تو مترجم سید القاند نیستی؟ بندگان خوب خدا چنان پیگیر دایم بیانات آقا بودند و بر عمق جان آنان نشسته بود که به اندک گفتگویی چندثانی‌ای، صدای مترجم را در جایی که در مظان شناخته شدن نبود، این دو مرد عامی تشخیص دادند.

همه اینها را برای امروزیان و آیندگان و تاریخ می‌نگارم. درک این اثرگذاری در عصر انفجار اطلاعات و ارتباطات و ماهواره و فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، در مقایسه با زمانه‌ای که هیچ کدام از اینها نبود، می‌تواند نقش رسانه نماز جمعه و خطبه‌های عربی آن را کمی نشان دهد. بی‌گمان نخبگان و مراکز تصمیم‌سازی در منطقه هم هر هفته منتظر زمان ایراد خطبه‌های جمعه تهران بودند تا خلأ دشواری‌ها و قلت منابع را در شناخت ایران انقلاب پرکنند و موضع ایران را از تریبون نماز جمعه بشناسند. شواهد بر این گزاره بسیار است که خود مقالی جداگانه اقتضا دارد.

از جمعه‌ها و خطبه‌های حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در زمان ریاست

جمهوری می‌گذرم که به فراخور زمانه، پیام انقلاب و دفاع مقدس در آنها محوری‌ترین سخن بود. در زمان رهبری، بیان راه امام که علاوه بر خطبه تاریخی چهلم رحلت او، بیش از سی سال است که همواره در چهاردهم خرداد هر سال ادامه دارد، فلسطین و روز جهانی قدس، بیداری اسلامی و خطبه ماندگار رهبری پس از آغاز موج جنبش مردم مصر، از مهم‌ترین مواضع و خطبه‌های او در منبر جمعه است. خطبه بیست و هفتم دی سال گذشته اما هم از جهت عطر سلیمانی آن و هم از منظر استقرای مسایل امت اسلامی و جهان معاصر و تاکید حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی در تاریخ نماز جمعه تهران و ایران و جهان یگانه است.

دشمن‌شناسی و تشخیص دقیق قاتلان شهید مبارزه با تروریسم، در آمیختن خون شهیدان ایرانی و عراقی، مشق انتقام با ضربه به ابهت آمریکا در عین الاسد و تاکید بر این که مجازات اصلی خروج نیروهای متجاوز از منطقه است، عظمت موج مردمان عاشق در جای جای جهان اسلام که به تعبیر او مظهر «قدرت ما و شما» است که می‌تواند بر «قدرت‌های پوشالی» غالب شود، در دیباچه این خطبه بیان شده است.

تحلیل ماهیت غرب و خدعه و هیمنه و توطئه و سلطه او، غده سرطانی رژیم صهیونیستی و ضربه بزرگ انقلاب اسلامی و شکست‌های مکرر آمریکا، از دید رهبر فرزانه انقلاب مایه بیداری هرچه بیشتر ملت‌ها شده که در کنار قدرت ایران و مقاومت در برابر آمریکا، فضای عمومی منطقه و روحیه ملت‌ها را تغییر داده، به گونه‌ای که سرنوشت محتوم منطقه، آزادی از هیمنه استکبار و آزادی فلسطین معرفی می‌شود؛ مسئولیتی که بر عهده همه ملت‌هاست که باید خود و علمای دینی

تصویر دست نوشته رهبر انقلاب برای متن خطبه های عربی نماز جمعه ۲۷ دی ۹۸ که جهت ترجمه عربی در اختیار مترجم قرار گرفته است.

ما یوم در این برادر عساکر فتوح این منطقه سخن گزیدیم با آنها پیمان
عرب در شتر باشم ، در این روز ما یک سر راه بزرگ و شجاع این را
یک جبهه فداکار و با جفا عراق به دست نظامیان فرزندان پرستان
و بدستور رهبر آزادیست امری به برنارست رسیدند ، این جفاست به برت
لله بزرگانه و در رسیدن روبرو ، بنام گرفت .

بپایه ایران ضربیه متعجبی می رسد که در پیله هر یک از
با شکرهای خود در هم کرسید و ایت و آبروی آن دولت غلام و متکبر
سه لگد مال گزید و بنده وحشی او خراج از منطقه است .

ملت ایران با اجماع رهبر این جبهه فداکار در رفته تی
بی نظیر کردند . ملت عراق در شتر استعدا با تکرم در مراسم
تمام آن ها به تسبیح کرد و در عهدی که در ریه مردم بهر روز
خود را در آنها عادت به برتر نشان لاند .

تفرقه را کنار بگذارند و روی به سبک زندگی نوین اسلامی آورند. همکاری دانشگاه ها و مراکز علمی و رسانه ها برای بر ساختن تمدن نوین، پیمان نیروهای نظامی برای رهایی منطقه از جنگ و تجاوز، ارتباط بازارها برای نجات اقتصاد کشورها از سلطه شرکت های غارتگر و تبادل دیدار ملت ها برای نزدیکی دلها و اندیشه ها و جان های مردم و افزایش وحدت و مودت را ولی امر مسلمین، راه حل بحران کنونی جهان اسلام می داند. حضرت آیت الله خامنه ای مجددا تاکید می کند که استکبار رونق اقتصادی خود را به بهای نابودی ثروت ملت های ما رقم می زند که می خواهد فلسطین بی دفاع باشد و در سوریه و لبنان، دولت هایی پیرو حاکم باشند و ثروت نفتی عراق را به تاراج برد که آزمون دشوار سوریه و فتنه های پیاپی در لبنان و ویران سازی عراق و در اوج آنها ترور سلیمانی و مهندس از نشانه های تلاش دشمن برای ایجاد جنگ داخلی و حذف نیروهای مؤمن است. امام مسلمین در پایان، گشودن صفحه ای نو، بیداری وجدان ها و قلوب مؤمنان و احیای اعتماد به نفس را از خدا طلب می کند و تدبیر، استقامت و عدم ترس از دشمن را - چنان که در سیره سلیمانی تجلی یافت - تنها راه نجات معرفی می کند. نقشه راهی چنین جامع و فشرده، روشن است که مشعلی فراراه همه نیروهای مقاومت خواهد بود. و چنین بود. سالی که از شهادت سلیمانی گذشت و تحولات منطقه و جهان، در روزهای حال و آینده این واقعیت را در تاریخ ثبت خواهد کرد.

مصادیق

قیام
۲۹ بهمن ۵۶ تبریز

تظاهرات ۲۹ بهمن
۵۶ مردم تبریز در
چهلم شهدای
۱۹ دی قم



قیام
۱۹ دی ۵۶ قم

تظاهرات ۱۹ دی ۵۶
مردم قم در
اعتراض به توهین
علیه امام



قیام
۱۵ خرداد ۴۲

راه پیمایی مردم قم و
تهران و ورامین در
اعتراض به دستگیری
امام خمینی



**روزی پیروزی انقلاب
اسلامی و روزهای
دهه فجر**

سرنگونی نظام ستم شاهنشاهی
طاعوت پس از ۲۵۰۰ سال



**بیعت همافران با
امام خمینی**

در آخرین روزهای
پیش از پیروزی
انقلاب



**جمعه خونین
۱۷ شهریور ۵۷**

۱۷ شهریور ۵۷
و همه روزهای
خونین مبارزه علیه
رژیم پهلوی



حضرت آیت الله خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه ۲۷ دی ۹۸ تشییع شهید سلیمانی را از ایام الله دانسته و به تشریح ویژگی «روزهای خدا» و وظایف مردم در قبال این روزها پرداختند. در این اطلاع‌نگاشت مسئله ایام الله در بیانات رهبران انقلاب تبیین شده است.

ایام

مروری بر مسئله‌ی ایام الله در بیانات حضرت آیت الله خامنه‌ای

نتایج

۲

نجات جوامع
و انسان‌ها
از قدرت‌های
ستمگر

۹۸/۱۳/۲۷

۱

توانایی ملتی
در ضربه زدن به
قدرت متکبر و
زورگوی عالم

۹۸/۱۳/۲۷

۳

آیه،
نشانه و
دلیل راه
بودن

۹۸/۱۳/۲۷

۲

نقطه عطف
تاریخ و
تاریخ‌ساز
بودن

۹۸/۱۳/۲۷

۱

جلوه‌ای از
عظمت و
انسانیت
وفداکاری

۹۶/۱۱/۱۹

معنی

روزی که یک حادثه الهی
به وسیله مردم
انجام گرفته است.



۹۵/۱۲/۱۶

روزی که دست قدرت
خدا را انسان در حوادث
مشاهده می‌کند.



۹۸/۱۳/۲۷



همه روزهای دفاع مقدس

دفاع جانانه
رزمندگان اسلام
در برابر تجاوز
رژیم صدام

سال ۵۹-۶۷ ۹



تسخیر لانه جاسوسی

تسخیر سفارتخانه
آمریکا در تهران
توسط دانشجویان
خط امام

۱۳ آبان ۵۸ ۸



روز جمهوری اسلامی

انتخاب قاطع
توسط مردم
در فروردین

۱۲ فروردین ۵۸ ۷



سیلی موشکی به پایگاه آمریکا

پاسخ موشکی سپاه
پاسداران به پایگاه
عین الاسد در بی
شهادت حاج قاسم

۱۸ دی ۹۸ ۱۲



تشییع شهید حاج قاسم سلیمانی

بزرگ‌ترین بدرقه
جهان در تشییع
فرمانده شهید
سپاه قدس

۱۴-۱۸ دی ۹۸ ۱۱



حماسه ۹ دی ۸۸

ختم غائله
فتنه ۸۸ با
راه پیمایی
عظیم مردم

۹ دی ۸۸ ۱۰



حضور بی نظیر مردم در انتخابات‌ها

مشارکت بالای
مردم در انتخابات‌ها
در دوران انقلاب
اسلامی

۱۳ از سال ۵۷ تا کنون

امام الله

وظایف ما

۳ تذکر

نگذاریم
این روزها
فراموش
شود

۹۵/۱۲/۱۶

۲ شکر

کسانی که نعمت را
می‌شناسند، ارزش نعمت
را می‌دانند و احساس
مسئولیت می‌کنند

۹۸/۱۳/۲۷

۱ صبر

کسانی که
یکسره اهل
صبر و
استقامت هستند

۹۸/۱۳/۲۷

آثار

در صورت شکرگزاری به
پیروزی‌های بیشتر
می‌توان رسید.



۹۸/۱۳/۲۷

در روحیه، منش و
مسیر ملت‌ها آثار
ماندگار دارد.



۹۸/۱۳/۲۷





روز بیست و هفتم دی ماه ۱۳۹۸ در حالی که ۱۴ روز از شهادت شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی می گذشت، حضرت آیت الله خامنه ای در نماز جمعه تهران حضور یافتند و در جمع پرشور مردم بصیر و انقلابی که داغدار سردار آسمانی خود بودند، به ایراد خطبه پرداختند.



رهبر انقلاب اسلامی در خطبه های این نماز جمعه، با تجلیل از حضور معجزه گون ملت فهیم در تشییع پیکر مطهر حاج قاسم سلیمانی و یارانش و نیز پاسخ کوبنده سپاه در حمله به پایگاه آمریکایی ها در عین الاسد به عنوان دو بوم الله درس آموز و تعیین کننده، نکاتی را پیرامون ابعاد شخصیتی و مدیریتی شهید سلیمانی بیان کردند. تصاویری از این روز تاریخی تهران را مرور می کنیم:









شهادتِ پرویز | پرونده مکتب حاج قاسم

«مکتب حاج قاسم سلیمانی»؛ این تعبیر اولین بار در نماز جمعه بیست و هفتم دی ماه ۱۳۹۸، دو هفته بعد از شهادت سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی، بر زبان رهبرانقلاب جاری شد:

«به شهید حاج قاسم سلیمانی به چشم یک فرد نگاه نکنیم؛ به چشم یک مکتب، یک راه و یک مدرسه درس آموز نگاه کنیم.»

یعنی «سرباز قاسم سلیمانی» که روزگاری شاگرد خوب مکتب امام (ره) بود، امروز، راهش، زندگی اش، افکار و اخلاقش شد مدرسه درس آموز و الگوی یک ملت! ویژه نامه مجازی مسیر، در این پرونده به بررسی ابعاد مختلف این اسطوره مقاومت اسلامی می پردازد، تحت عنوان «مکتب حاج قاسم».

گفت و گو با نخست وزیر اسبق عراق درباره شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی

دلسوز عراق مقتدر

آقای نوری المالکی رئیس حزب اسلامی الدعوه عراق است، حزبی که در سال ۱۳۵۷ رژیم صدام دستور اعدام تمامی اعضای آن را صادر کرد. المالکی در فروردین ۱۳۸۵ نخست وزیر عراق شد و تا شهریور ۱۳۹۳ در مقام نخست وزیری باقی ماند. او یکی از نزدیکترین مسئولان عراق به مواضع نظام جمهوری اسلامی و محور مقاومت است. با این حال هنگام خواندن مصاحبه با این دولت مرد شیعه اهل کربلا متوجه دیدگاه منطقی و منصفانه او به مواضع جمهوری اسلامی می شوید. المالکی نگاه ویژه و توأم با احترامی عمیق و قدرشناسانه به سردار شهیدمان، حاج قاسم سلیمانی دارد؛ نگاه شجاعانه ای که ستودنی است.

ورسماً اشغالگر نامیده شدند. آمریکا در افغانستان هم همین نقش را ایفاء کرد. می توانیم بگوییم پس از حادثه اصابت هواپیماها به برج های تجاری آمریکا، این کشور، نیروهای خود را با تمام توان به منطقه ما، یعنی منطقه خاورمیانه یا منطقه کشورهای اسلامی گسیل کرد. گویی چنین اتفاقی از پیش طراحی شده بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران ما شاهد فعالیت های محور اسلامی بودیم؛ محوری که رفته رفته پیروز شد، امتداد پیدا کرد و دامنه فعالیت های آن گسترش یافت. از همین روی، آمریکا به حمله به منطقه اسلامی ما - چه در افغانستان و چه در عراق - متوسل شد. این حمله پس از مدتی گسترده تر شد و آمریکا وارد مواجهه با جمهوری اسلامی ایران شد. در واقع باید گفت آمریکا از این که یک محور قدرتمند در منطقه شکل گیرد در هراس بود.

این محور، چه محوری بود؟ محوری که تهران، تشیع، جهان اسلام، توانمندی های مالی، توانمندی های انسانی و موقعیت جغرافیایی، در مرکزیت آن قرار داشتند. وجود تمام عناصر و مؤلفه های مذکور موجب شد زمینه برای وجود یک محور جدید پس از فروپاشی شوروی سابق فراهم باشد. بنابراین، منطقه ما در آستانه شکل گیری یک محور رقیب در آن قرار گرفت؛ چون امکان تشکیل چنین محوری را داشت. به همین دلیل، تمامی تلاش های پیشین و کنونی برای ضربه زدن به نظام های حاکم در لبنان، عراق، سوریه، یمن و دیگر مناطق برنامه ریزی شدند. همچنین تلاش های زیادی برای محاصره ایران صورت گرفته و می گیرد. هدف اصلی و اساسی از این اقدامات، سرنگون کردن و لطمه زدن به محوری است که با برداشتن گام هایی قوی و محکم شکل گرفته است. واقعیت این است این محور، با اراده فراگیر



حاج قاسم سلیمانی فردی قوی، امین و مخلص بود که محور مقاومت را در این برهه زمانی حساس و خطرناک، رهبری و فرماندهی کرد؛ این در حالی است که تمام جهان از قدرت دستگاه های اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا در عراق و منطقه به شدت هراس داشتند. ایشان به اراده خداوند ایمان راسخ داشت و ایمان زیادی به رهبران اسلامی در ایران و دیگر مناطق مانند عراق، سوریه و لبنان داشت؛ تیزبین، قوی و با همت و اراده بود و همین دلیل در آن مرحله، محور مقاومت را با موفقیت و پیروزی هدایت و رهبری کرد

بوده باشد. این احتمال هم وجود دارد که حادثه مذکور واقعی بوده و طی آن القاعده برای آسیب زدن به دولت آمریکا تلاش کرده باشد. در هر دو حالت، یعنی چه این حادثه از سوی آمریکا و اسرائیل برنامه ریزی شده و چه واقعاً رخ داده باشد، به هر حال، ایالات متحده آمریکا از آن به شکلی بد و منفی بهره برداری و سوء استفاده کرد. آمریکایی ها به دنبال حادثه یازده سپتامبر، جهان را مجازات کردند؛ به گونه ای که جهان پس از حادثه برج های تجاری محکوم شد و تحت تعقیب و اشنگتن قرار گرفت. ایالات متحده آمریکا چنین حقی را به خود داد و فراموش کرد عضوی از شورای امنیت و سازمان ملل متحد است. آمریکا فراموش کرد تمام شورای امنیت و سازمان ملل در این کشور خلاصه نمی شود. و اشنگتن برای حمله به عراق به دنبال کسب موافقت سازمان ملل متحد نرفت و بدون مجوز سازمان ملل وارد این کشور شد. ابتدای ورود آمریکا به عراق، از نیروهای این کشور به عنوان نیروهای اشغالگر یاد شد و واقعاً هم اشغالگر بودند. پس از مدتی، از آنها به عنوان نیروهای ائتلاف بین المللی یاد شد، در حالی که آنها به معنای واقعی کلمه، نیروهای اشغالگر بودند

از شما متشکریم که این فرصت را در اختیار دفتر حفظ و نشر آثار رهبر انقلاب قرار دادید.

از شما سپاس گزارم. همچنین از السید القائد و دفتر ایشان برای انجام این گفت و گو تشکر می کنم و برای شما آرزوی توفیقات روزافزون دارم.

می دانیم ایالات متحده آمریکا به بهانه حادثه یازده سپتامبر به منطقه غرب آسیا حمله کرد. آمریکا ابتدا به افغانستان و سپس به عراق حمله کرد. در طول یازده سال گذشته دیدیم ایالات متحده برای پیاده کردن پروژه های خود در منطقه، به ویژه در عراق تلاش می کند. با این حال، حاج قاسم سلیمانی همچون سدی در برابر این طرح و نقشه های آمریکا ایستاد. دیدگاه شما در این خصوص چیست؟

در خصوص حادثه یازده سپتامبر و برخورد هواپیماها با برج های تجاری آمریکا، می توانیم بگوییم این اقدام ممکن است یک اقدام از پیش برنامه ریزی شده توسط آمریکا برای فراهم آوردن مقدمات حمله به کشورها تحت پوشش مبارزه با تروریسم



سلیمانی و برادران مجاهدش را تحمل کنند؛ برادرانی که از ایران و خارج از ایران همراه او بودند.

چندی پیش حضرت آیت الله خامنه‌ای تأکید کردند شهید سلیمانی با همراهی برادران مجاهدش در عراق توانستند این کشور را از دهان آمریکایی‌ها خارج کنند. نقش شهید سلیمانی را به ویژه در عراق چگونه ارزیابی می‌کنید؟

واقعیت آن است زمانی که نظام حزب بعثی در عراق توسط ایالات متحده آمریکا ساقط شد و نیروهای آمریکایی با اراده جامعه جهانی وارد عراق شدند، تعداد این نیروها به صد و پنجاه هزار نفر می‌رسید. سازمان ملل متحد با اتفاق نظر جامعه جهانی، اداره عراق را به دست آمریکایی‌ها سپرد. اداره فرآیند

داشت. او تیزبین، قوی و با همت و اراده بود به همین دلیل در آن مرحله، محور مقاومت را با موفقیت و پیروزی هدایت و رهبری کرد. زمان سپری شد و ایالات متحده آمریکا او را هدف قرار داد. علت این مسئله، آن بود که غربی‌ها به این درک رسیدند که حاج قاسم سلیمانی خطر بزرگی برای اهداف آنها محسوب می‌شود. آنها به این نتیجه رسیدند که حاج قاسم سلیمانی با این اراده و عظمت و بزرگی می‌تواند به عنوان یک محور رقیب در برابر محور غربی بایستد. به همین دلیل، هدف قرار گرفتن او توسط آمریکا دور از انتظار نبود. شاید او بیش از آنچه باید عمر کرد؛ چرا که پیش‌بینی می‌شد این مجرم‌ان و جنایتکاران، خیلی زودتر از اینها او را هدف قرار دهند. کار به جایی رسیده بود که جنایتکاران دیگر نمی‌توانستند فعالیت‌ها، اقدامات و تحرکات قاسم

مردمی تشکیل شده و به آن معناست که برخی نظام‌های عربی در این محور قرار ندارند؛ اما ملت‌های آنها در قالب احزاب و جنبش‌های مختلف، به ویژه در فلسطین، لبنان، عراق و دیگر مناطق در کنار این محورند.

حاج قاسم سلیمانی فردی قوی، امین و مخلص بود که در این محور، نقش آفرینی و محور مقاومت را در این برهه زمانی حساس و خطرناک، رهبری و فرماندهی کرد. این درحالی است که تمام جهان از قدرت دستگاه‌های اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا در عراق و منطقه به شدت هراس داشتند. با این حال، حاج قاسم سلیمانی - که من در کنار او بودم و با او کار کردم - نگرشی روشن و واضح داشت. او به اراده خداوند ایمان راسخ داشت. او همچنین ایمان زیادی به رهبران اسلامی در ایران و دیگر مناطق مانند عراق، سوریه و لبنان

۲۲

وظیفه ما و بسیاری از نقش آفرینان در خط مقاومت است که حاج قاسم سلیمانی را شهید مقاومت بنامند. او شهید مقاومت در یمن، سوریه، لبنان، عراق و بحرین است. در هر منطقه‌ای که نفس و اراده حاج قاسم وارد شد، شاهد خیزش موج بزرگی از جوانان و مجاهدان بودیم



کسانی که در کشورهای عربی قدرت را در دست دارند، نه به شرایط حال و نه به آینده نگاه نمی‌کنند. آنها مسئول تصمیم‌گیری درباره مسئله فلسطین نیستند و بنابراین بهتر است این مسئله را رها کنند و آن را به نسل‌های دیگر بسپارند

از حادثه ترور بود تظاهرات‌های گسترده‌ای با اراده خودجوش مردم برگزار شد و تصمیم به تصویب طرح خروج نیروهای آمریکایی از خاک عراق در چهارچوب توافق مجاهدان، یعنی گروه‌های مقاومت اتفاق افتاد. گروه‌های مقاومت به این توافق و دیدگاه مشترک رسیدند که آمریکا به دلیل ارتکاب این جنایت باید مجازات شود و مجازاتش هم این است که هیچ نیروی آمریکایی در سرزمین عراق باقی نماند؛ لذا در آن زمان، فشارها بر دولت عادل‌المهدی افزایش یافت، چراکه دولت می‌بایست تصمیم به اخراج نیروهای آمریکایی می‌گرفت. با این حال، عبدالمهدی ترجیح داد این موضوع را به پارلمان ارجاع دهد. نمایندگان پارلمان هم تقریباً با اجماع کامل، طرح خروج نیروهای آمریکا از عراق را تصویب کردند. به رغم تصویب

و حاج‌ابومهدی المهندس و هم‌زمان‌شان، نمایندگان پارلمان عراق طرح خروج نیروهای آمریکایی از خاک این کشور را تصویب کردند. علت هم آن بود که آمریکایی‌ها، شهید المهندس را که مسئولیت رسمی داشت و شهید سلیمانی را که مهمان رسمی عراق بود، ترور کردند. به نظر شما، اجرای طرح مصوب پارلمان که نماینده ملت عراق محسوب می‌شود، چگونه میسر خواهد بود؟

ابتدا باید بگویم این ترور، یک عملیات کاملاً محکوم است و نمی‌توان آن را چیزی جز قُلدَر مآبی دانست. این عملیات توسط گروهی از سارقان و مجرمان انجام شد و نمی‌توان آن را توصیف کرد. این مجرمان، با پهلادهای‌شان، افراد و مجاهدان را در سرزمین خود هدف قرار دادند؛ بنابراین، چنین عملیاتی در طول تاریخ همواره محکوم باقی خواهد ماند. هم حاج‌قاسم سلیمانی و هم حاج‌ابومهدی المهندس افرادی نظیر بن‌لادن نبودند. بن‌لادن یک تروریست بود که اقدامات تروریستی زیادی انجام داد، اما حاج‌قاسم و حاج‌المهندس افرادی صاحب‌نظر، صاحب‌سبک و رسالت و پرچم‌دار یک حرکت ملی بودند و حق‌شان بود از این حرکت ملی دفاع کنند. آمریکایی‌ها با عملیاتی که انجام دادند، تمام موازین، اصول و اخلاقیات را زیر پا گذاشتند. بدون شک این عملیات، همان‌طور که گفتم تا ابد محکوم باقی خواهد ماند. قطعاً همان‌طور که پیشتر اشاره کردم، عملیات ترور حاج‌قاسم سلیمانی به این دلیل اتفاق افتاد که آمریکایی‌ها نتوانستند بقای او را تحمل کنند به همین دلیل او را در سرزمین عراق هدف قرار دادند.

در خصوص ارتباط این حادثه با خروج نیروهای نظامی آمریکا از عراق باید بگویم که بله، درست است؛ پس

امنیتی و سیاسی عراق به واشنگتن واگذار شد. به عبارت بهتر، کشور به دست آمریکایی‌ها افتاد و طبیعی است برخورد با این تعداد از نیروهای آمریکایی و حجم گسترده تسلیحات آنها آسان نبود. عراق از وجود نیروهای نظامی آمریکا در کشور خود رنج می‌برد، اما نگرش واضح و تکامل یافته‌ای که ما در عراق، ایران و منطقه داشتیم این بود که وجود نیروهای آمریکایی در سرزمین عراق به معنای عدم ثبات منطقه است.

اکنون هم به صراحت می‌گویم بقای نیروهای آمریکایی در عراق، هرچند به شکل محدود باشد، به معنای وجود یک عراق بی‌ثبات و یک منطقه بی‌ثبات است. براساس آنچه گفته شد، ما اتفاق نظر داشتیم که نیروهای آمریکایی باید از خاک عراق خارج شوند. پس از مدتی توافق نامه امنیتی - استراتژیک سال ۲۰۰۸ امضاء شد و این توافق نامه در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ به مرحله اجرا رسید. به این ترتیب، نیروهای آمریکایی از عراق خارج شدند و این کشور حاکمیت و اراده مستقل خود را بازیابی کرد. این اتفاق، تنها در خروج نظامیان و نیروهای آمریکایی از عراق خلاصه نمی‌شد، بلکه پیام‌هایی را به طرف‌های مختلف مخابره کرد. این پیام به جهان مخابره شد که کشورهای منطقه، وجود نیروهای بیگانه در اراضی خود را تحمل نمی‌کنند. همچنین این پیام ارسال شد که آمریکایی‌ها نمی‌توانند همان‌طور که پایگاه‌های‌شان را به دیگر کشورهای منطقه خلیج فارس و غیر خلیج فارس تحمیل کردند، آن را به عراق هم تحمیل کنند. همچنین این پیام مخابره شد که ما به عنوان بیت مسلمان شیعی در عراق نمی‌توانیم حضور نیروهای بیگانه را در خاک خود برتابیم.

پس از شهادت فرماندهان پیروزی، یعنی حاج‌قاسم سلیمانی

۲۲

ملت های ایران و عراق، یک ملت هستند. پیش از سقوط نظام بعثتی، صدام جنگ کثیف عراق علیه ایران به راه انداخت و هیچ کس در آن زمان گمان نمی کرد در آینده، ملت های دو کشور روابط بسیار خوب و نزدیکی بایکدیگر داشته باشند. هیچ کس تصور نمی کرد ایرانی ها به عراق و عراقی ها به ایران بروند. هیچ کس گمان نمی کرد صدها هزار ایرانی به عراق سفر کنند و تعداد زیادی از عراقی ها هم به ایران بروند اما به لطف خداوند و با حکمت و درایت افراد مؤمن، مخلص و صادق یعنی پیروان اهل بیت (ع) در ایران و عراق، ما توانستیم از آن برهه زمانی عبور کنیم

این طرح، من نوعی تعلل و کارشکنی را در این مسیر مشاهده می کنم و نگرانم که تمایلی برای اجرای این طرح وجود نداشته باشد؛ به ویژه این که پس از سفر آقای نخست وزیر به آمریکا، شنیدیم آنها برای تمدید حضور نظامیان آمریکا در خاک عراق برای چند سال دیگر به توافق رسیده اند. ما نمی دانیم در طول این چند سال، آمریکایی ها چه کاری در عراق انجام می دهند و چه پروژه ای را پیاده سازی می کنند و چه تأثیراتی را در صحنه عراق از خود برجای می گذارند.

واقعیت این است ما نگران هستیم پس از انتخابات پارلمانی، نظامی روی کار آید و بگوید ما به نیروهای آمریکایی نیاز داریم. اکنون هم برخی مقامات کنونی از نیاز عراق به نیروهای آمریکایی سخن به میان می آورند و می گویند ما نمی خواهیم نظامیان آمریکا خارج شوند. من با این افراد صحبت کردم و آنها گفتند اگر نیروهای آمریکایی از عراق خارج شوند، عراق دیگر قدرتی نخواهد داشت. من به آنها گفتم ما یک میلیون نیروی نظامی، پلیس، سرباز، نیروی امنیتی، نیروی ملی، نیروی اطلاعاتی و مبارزه با تروریسم داریم، پس چگونه نمی توانیم با داعشی که شکست خورده است، مقابله کنیم؟ من معتقدم این اظهارات، منطقی نیست. من نگران آن هستم که چنین توجیهاتی پس از انتخابات مطرح شود و برخی بگویند ما نمی توانیم از نیروهای آمریکایی بی نیاز باشیم.

در حوزه تسلیحات و آموزش های نظامی و حرفه ای شاید نتوانیم از نیروهای آمریکایی بی نیاز باشیم، اما در عرصه نیروهای رزمنده، عراق توانایی های بالایی دارد. عراق تعداد زیادی رزمنده و کارشناس حوزه نظامی دارد و نیروهای حشدالشعبی را هم به آن اضافه کرد؛ بنابراین ما قادریم از خود دفاع کنیم. این تعداد رزمنده و نیروهای نظامی و افراد صاحب تجربه که پیروزی های

بزرگی را در میدان نبرد رقم زدند، قادر به دفاع از عراق هستند و هیچ کس نمی تواند بگوید فقط آمریکایی ها می توانند از ما دفاع کنند. ما تمام توانمندی ها را برای دفاع از خود داریم. زمانی که داعش در سال ۲۰۱۴ ظهور کرد، ما خیلی از پهپادها، تانک ها و تسلیحات پیشرفته را در اختیار نداشتیم، اما اکنون انواع مختلفی از پهپاد های بسیار مجهز را در اختیار داریم. تسلیحات ما هم کامل است. افزون بر اینها، حشدالشعبی هم در صحنه حضور دارد؛ بنابراین هیچ کس نمی تواند خواستار بقای نیروهای نظامی آمریکا در سرزمین عراق باشد، اما به عنوان مربی آموزشی و کارشناس تسلیحات، چرا... چنین چیزی ممکن است.

در جریان عملیات بزدلانه ترور توسط ایالات متحده، شاهد آن بودیم که خون های شهیدان سلیمانی و المهندس در هم آمیخته شدند. این اتفاق چگونه می تواند بروح و وحدت ملت های ایران و عراق و به شکست کشاندن طرح ها و پروژه های آمریکا تأثیرگذار باشد؟

نزدیکی ملت های ایران و عراق به یکدیگر و وحدت میان آنها مسئله ای ریشه ای و بنیادین است. من به صراحت می گویم این وحدت و نزدیکی میان ملت ها در زمان شهادت سلیمانی و المهندس و آمیخته شدن خون مطهرشان با یکدیگر حاصل نشد، بلکه یکی از اهداف و آرزوهای حاج قاسم (رحمة الله علیه) در طول حیاتش بود. در طول سال هایی که من نخست وزیر بودم، او دائم با ما در تماس بود و خواسته ها و نیازهای مان را برآورده می کرد. زمانی که داعش به عراق یورش برد اگر حاج قاسم سلیمانی و مسئله انتقال تسلیحات از سوی ایران به عراق نبود ما با مشکلات و تنگنا های فراوانی مواجه



می شدیم. بله، درست است که ما در آن زمان سلاح خریداری کردیم، اما کشورهای جهان در زمانی که لازم بود به ما سلاح ندادند. با این حال، حاج قاسم سلیمانی به دلیل نقشی که در عراق داشت و هم حضور دائمی اش در این کشور، به ما کمک زیادی کرد. من ده ها بار با شهیدان سلیمانی و المهندس در منزل خود دیدار کردم. ما با هم مشورت و رایزنی می کردیم. می خواهم بگویم حاج قاسم سلیمانی فاصله میان ملت های ایران و عراق را در زمان حیات خود نزدیک کرد. پس از عملیات ترور هم خون شهیدان سلیمانی و المهندس با یکدیگر آمیخته شد. هیچ چیز زیباتر و ارزشمندتر از آن نیست که خون ها در مسیر حبه به خداوند، در مسیر تحقق اهداف الهی و در مسیر قضایا و مسائل مشترک دو ملت با هم آمیخته شوند.

حضرت آیت الله خامنه ای در



جریان دیدار نخست وزیر عراق با ایشان تأکید کردند آمریکایی‌ها نمی‌خواهند عراق، قوی و مستقل باشد و عزت داشته باشد. سخنان شهید سلیمانی هم نشان می‌داد ایالات متحده آمریکا نمی‌خواهد میان کشورهای همسایه، به ویژه میان ایران و عراق، روابط حسنه‌ای وجود داشته باشد. دیدگاه شما در این خصوص چیست؟

واقعیت این است ایالات متحده آمریکا به عنوان یک قدرت بزرگ، پس از فروپاشی شوروی سابق به تنهایی به اداره و مدیریت جهان پرداخت. آمریکایی‌ها نه تنها خواستار عراقی قوی، باثبات و صاحب اراده مستقل نیستند، بلکه سیاست آنها در قبال تمام منطقه همین است. آمریکا نمی‌خواهد منطقه در صلح و ثبات باشد. آمریکا تنها زمانی ثبات را برای منطقه می‌خواهد که همگان بر

مبنای سیاست آن حرکت کنند. در عراق هم وضعیت به همین صورت است. شاید در این میان، عراق به دلیل خصوصیات و ویژگی‌هایی نظیر موقعیت جغرافیایی، توانمندی‌های اقتصادی و هم ارتباطش با جمهوری اسلامی ایران، سوریه و لبنان، برای آمریکایی‌ها اهمیت بیشتری داشته باشد. بله، درست است که آمریکایی‌ها روی عراق متمرکز شده‌اند و هدف اصلی‌شان هم این است که عراق - مگر در صورت برقراری روابط با طرف آمریکایی - رنگ ثبات به خود نیند. با تمام اینها، معتقدم آنچه السید الخامنه‌ای (حفظه الله) گفته‌اند کاملاً درست است، زیرا آمریکایی‌ها نمی‌خواهند عراق، قوی و باثبات باشد. آنچه آمریکایی‌ها می‌خواهند این است که عراق طبق سیاست‌ها و اصول آنها اداره شود و به دورانی نظیر سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ بازگردد. من بر این باورم که آمریکا در قبال

منطقه هم همین رویکرد را دنبال می‌کند. آنها به دنبال برقراری ثبات در منطقه نیستند. آنها نه در سوریه، نه در لبنان، نه در اردن و نه در هیچ کشور دیگری از منطقه به دنبال تحقق ثبات نیستند. آنها تنها برای تحقق ثبات در کشوری تلاش می‌کنند که به اصول و سیاست‌های شان پایبند باشد.

رهبرانقلاب درباره روابط میان ملت‌های ایران و عراق تأکید دارند که این روابط همواره و به صورت مستمر در حال رشد و توسعه است. در عین حال، ما شاهدیم دستگاه‌های تبلیغاتی و رسانه‌ای آمریکایی‌ها، غربی‌ها و صهیونیست‌ها شعله‌ور کردن آتش اختلافات میان دو ملت تلاش می‌کنند. به عنوان نمونه، آنها هر سال پیش از برگزاری مراسم اربعین حسینی هجومه‌ها علیه روابط دو ملت را

۵۵
این ترور، یک عملیات کاملاً محکوم است و نمی‌توان آن را چیزی جز قتل‌رماآبی دانست. این عملیات توسط گروهی از سارقان و مجرمان انجام شد و نمی‌توان آن را توصیف کرد. این مجرمان، با پهلادهای شان، افراد و مجاهدان را در سرزمین خود هدف قرار دادند؛ بنابراین چنین عملیاتی در طول تاریخ همواره محکوم باقی خواهد ماند

کلید می زنند. اکنون هم به گونه ای دیگر این سیاست را پیش می برند. ارزیابی شما از این اقدامات چیست؟

ملت های ایران و عراق، یک ملت هستند. پیش از سقوط نظام بعثی، صدام جنگ کثیف عراق علیه ایران به راه انداخت و هیچ کس در آن زمان گمان نمی کرد در آینده، ملت های دو کشور روابط بسیار خوب و نزدیکی با یکدیگر داشته باشند. هیچ کس تصور نمی کرد ایرانی ها به عراق و عراقی ها به ایران بروند. هیچ کس گمان نمی کرد صدها هزار ایرانی به عراق سفر کنند و تعداد زیادی از عراقی ها هم به ایران بروند. این تصور وجود داشت که جنگ میان ایران و عراق، دشمنی و خصومت طولانی مدتی را میان دو ملت و دو کشور نهادینه کرده است، اما به لطف خداوند و با حکمت و درایت افراد مؤمن، مخلص و صادق یعنی پیروان اهل بیت علیهم السلام در ایران و عراق، ما توانستیم از آن برهه زمانی عبور کنیم؛ کاری که البته آسان نبود. طبیعتاً این روابط حسنه و نیکو به مذاق کسانی که به دنبال اختلاف افکنی میان دو طرف هستند، خوش نمی آید. آنها تصور می کردند ایران و عراق اختلافات عمیقی با یکدیگر خواهند داشت، اما یک باره مشاهده کردند که میلیون ها نفر از ایرانی ها به عراق می آیند و در فضایی از محبت و دوستی با یکدیگر دیدار می کنند. از همین روی، آن ها همچنان با فعال سازی رسانه های خود، در راستای تفرقه افکنی میان ملت های ایران و عراق تلاش می کنند. با فرارسیدن این گردهمایی حزن و اندوه در اربعین حسینی علیه السلام، غم و اندوه وارد دل ها و قلب هایشان می شود، چرا که می بینند در این مناسبت، پیروان اهل بیت علیهم السلام از ایران و عراق و مناطق دیگر با هم ملاقات می کنند؛ لذا طبیعی است آنها ماشین رسانه ای خود

را فعال کنند تا با دروغ پراکنی و شعله ور کردن مسائل اختلافی، میان دو ملت فاصله بیندازند. ما می گوئیم باید به هم نزدیک تر شویم و اجازه ندهیم رسانه ها میان پیروان این مکتب، یعنی مکتب شهادت، مکتب خون و مکتب اصول و ارزش ها فاصله بیندازد.

✦ حضرت آیت الله خامنه ای از مرجعیت دینی در عراق و حشد الشعبی به عنوان دو نعمت بزرگ در عراق یاد کردند. به نظر شما این دو نعمت بزرگ چگونه توانستند عزت و کرامت عراق را تضمین کنند و طرح ها و پروژه های آمریکایی ها در منطقه و به ویژه در این کشور را به شکست بکشانند؟ نقش حاج قاسم سلیمانی در آن دوره، یعنی در زمان «جهاد کفایی» را چطور ارزیابی می کنید؟

در حقیقت، در این خصوص تنها نمی توان به موضع مرجعیت یا موضع حشد الشعبی اشاره کرد، بلکه تمام این مواضع در کنار هم، در واقع یک فرآیند تکامل یافته در چهارچوب نبرد شدید میان ما و طرف مقابل بود؛ یعنی طرفی که برای ساقط کردن منطقه وارد عمل شد. از همین روی، باید گفت موضع مرجعیت و موضع حشد الشعبی در حقیقت یک مسیر تکامل یافته بوده است. حشد الشعبی برای حمایت از کشور و مقدسات وارد عمل شد و مرجعیت دینی هم با صدور فرمان جهاد کفایی موجب شد میلیون ها نفر از مردم عراق برای حفاظت، حراست و پاسداری از امنیت و ثبات کشور خود از جای برخیزند. مردم عراق برای مقابله با چالش هایی که داعش و حامیان آن ایجاد کرده بودند، به ندای مرجعیت لبیک گفتند و وارد میدان عمل شدند. شاید ما به این خاطر مدام از کلمه داعش استفاده می کنیم که کلمه ای در

دسترس است، اما واقعیت این است داعش چیزی جز یک توطئه بزرگ علیه عراق و منطقه نبود. دولت های عربی، دولت های حاشیه خلیج فارس و قدرت های بزرگ از آن حمایت کردند. دونالد ترامپ، رئیس جمهور ایالات متحده اذعان کرد و گفت او با ما در پشت پرده تأسیس گروه تروریستی داعش قرار دارد. این به آن معناست که ایالات متحده از داعش حمایت کرده است. آمریکا از یک سو، ما را تضعیف کرد و از سوی دیگر، مانع تجهیز نظامی ما شد. در طرف مقابل، واشنگتن مسیر دستیابی تروریست های تکفیری داعش به تسلیحات را تسهیل کرد؛ لذا ما با توطئه بزرگی مواجه شدیم. زمانی که به اقدامات حشد الشعبی و فتوای مرجعیت دینی نگاه می اندازیم، می بینیم که این فرآیند تکامل یافته میان رزمندگان از یک سو و فردی که با فتوای خود یک انگیزه دینی برای مبارزه ایجاد کرد از سوی دیگر، موجب شدند خواب از چشمان تکفیری ها و حامیان شان ربوده شود. درست به همین دلیل است که اکنون می بینیم مرجعیت دینی عراق و حشد الشعبی هدف قرار می گیرند. آنها با جهاد و فداکاری خود درس سختی به صاحبان توطئه بزرگ علیه عراق دادند.

✦ در ماه های اخیر دیدیم برخی از دولت های عربی وارد فرآیند عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی شدند. از جمله این کشورها، بحرین و امارات متحده بودند. به نظر شما هدف از امضای توافق نامه های عادی سازی روابط با تال آویو چیست و چرا کشورهای عربی گامی برداشتند که با اهداف ملت های شان و مسئله فلسطین تعارض دارد؟ شما آینده دولت هایی را که وارد مسیر عادی سازی روابط با رژیم

صهیونیستی شدند، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

علت و انگیزه عادی سازی روابط این دولت‌ها با رژیم صهیونیستی کاملاً واضح و آشکار است. نظام‌های عربی از خود اراده‌ای ندارند و اگر آمریکا و دیگر دولت‌های هم‌پیمان آن از این نظام‌ها بخواهند زانو بزنند، آنها این کار را خواهند کرد. چیزی که این دولت‌ها را به سمت عادی سازی روابط با تل آویو سوق داد همان تصمیم آمریکا بود، زیرا واشنگتن با بهره‌برداری از ضعف، شکست و سستی این دولت‌ها، آنها را وادار به فرآیند عادی سازی روابط کرد. ما می‌دانیم آمریکایی‌ها خود را ملزم به حمایت از اسرائیل می‌دانند، اما هیچ‌گاه خود را به حمایت از اعراب ملزم نمی‌بینند. با کمال تأسف، کسانی که در کشورهای عربی قدرت را در دست دارند، نه به شرایط حال و نه به آینده نگاه نمی‌کنند. آنها مسئول تصمیم‌گیری درباره مسئله فلسطین نیستند؛ بنابراین بهتر است این مسئله را رها کنند و آن را به نسل‌های دیگر بسپارند. موضوع فلسطین، مسئله امت اسلامی است و به امارات، بحرین و عربستان مربوط نیست.

ما معتقدیم دولت اشغالگران و غاصبان صهیونیست، یعنی این دولت سرطانی باید پایان یابد. کسی که خود را در موضع حقارت ببیند، پذیرش حقارت از سوی دیگران برایش آسان می‌شود. واقعیت این است عادی‌سازان روابط، خوار و حقیر و سپس تسلیم شدند. آنها زمانی که دیدند امکان دارد منافع و مصالح‌شان با تهدید ایالات متحده دچار آسیب شود، به توافق با اسرائیل روی آوردند. سران این دولت‌ها مدعی اند اقدام‌شان یک گام استراتژیک بوده و منافع امت اسلامی را تأمین کرده است. آنها این‌گونه در رسانه‌ها دروغ‌پردازی می‌کنند. سؤال من از آنها این است که شما چه چیزی

به دست آوردید و چه شکست، ضرر و اهانتی از سوی اسرائیل را دفع کردید که اکنون احساس پیروزی می‌کنید؟ شما از رهگذر عادی سازی روابط و بازگشایی سفارت‌های تان در تل آویو چه پیروزی‌ای را برای امت اسلامی محقق کردید؟ به هر حال، کسی که شکست می‌خورد، با مطرح کردن سخنان پوچ و بیهوده به هر ریسمانی چنگ می‌اندازد.

شهادت حاج قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران بود و مجاهدان در فلسطین از او به عنوان شهید قدس یاد می‌کنند. هدف اصلی محور مقاومت، حمایت از ملت فلسطین و آزادسازی قدس است. دیدگاه شما در این خصوص چیست و توصیف شهید سلیمانی به عنوان شهید قدس را چگونه می‌بینید؟

ما هم در عراق، شهید حاج قاسم سلیمانی را شهید مقاومت و شهید عراق می‌دانیم. علت هم آن است که او با تلاش‌ها، مجاهدت‌ها و با عقل و تدبیر و درایت خود کاری کرد که هیچ‌کس نمی‌تواند تصور آن را بکند. هیچ‌کس نمی‌تواند تصور کند حاج قاسم سلیمانی و جمهوری اسلامی ایران چه حمایت‌هایی را در دوره‌های زمانی مختلف از عراق کردند. آنها در طول دوران سرشار از رنج و سختی عراق، در بسیاری از موقعیت‌های حساس، از ظهور داعش و زرقاوی و القاعده گرفته تا بروز فتنه طایفه‌ای، در کنار عراق بودند. وظیفه ما و وظیفه بسیاری از نقش‌آفرینان در خط مقاومت است که حاج قاسم سلیمانی را شهید مقاومت بنامند. او شهید مقاومت در یمن، سوریه، لبنان، عراق و بحرین است. در هر منطقه‌ای که نفس و اراده حاج قاسم وارد شد، شاهد خیزش موج بزرگی از

جوانان و مجاهدان در آنجا بودیم که با قدرت در برابر اراده حکومت‌ها و نظام‌های دیکتاتور مآب ایستادگی کردند.

جناب نوری المالکی، شما از مدت‌ها پیش با شهیدان سلیمانی و المهندس ارتباط داشتید. آیا خاطره‌ای از نقش‌آفرینی این دو شهید بزرگ در روزهای نبرد و مواجهه با تروریسم و تشکیل جبهه مقاومت در عراق دارید؟

حقیقت این است روابط ما با یکدیگر سرشار از خاطرات است و خاطره‌ای نیست که از دیگری متمایز شود. پس از ظهور داعش، در مرحله‌ای که ما با هم همکاری می‌کردیم، در هر روز و هر هفته دیدار داشتیم، رایزنی می‌کردیم، نقشه می‌کشیدیم، نقشه‌های جغرافیایی و عملیاتی را بررسی و درباره تسلیحات گفت‌وگو می‌کردیم. اگر بخواهم در خصوص عملیات صحبت کنم، باید بگویم که حاج قاسم سلیمانی در تمام عملیاتی که حشد الشعبی علیه داعش ترتیب داد، حضور داشت. در برخی از آنها که در آمرلی، تلعفر و طوز خورتا موانع انجام شد، ما نیازمند پهپادهایی بودیم که به کمک مجاهدان بیایند. در برخی از عملیات نظامی هم نیازمند توپخانه بودیم و حاج قاسم تمام امکانات نظامی و تسلیحات را از سوی جمهوری اسلامی ایران در خدمت عراق قرار داد. او ایمان داشت که بحران عراق، تنها مربوط به عراقی‌ها نیست و مسئله‌ای مربوط به جهان اسلام و پیروان خط اهل بیت علیهم‌السلام است. تمام خاطرات من با حاج قاسم مربوط به زمان‌هایی است که با هم می‌نشستیم و درباره مسائل مختلف از جمله تسلیحات سخن می‌گفتیم،



کرده بود. به همین دلیل باید زودتر باز می‌گشتیم. به هر حال، این اولین بار بود که با حاج قاسم دیدار کردم. بار دومی که او را دیدم در سال ۲۰۰۶ بود؛ یعنی زمانی به عنوان نخست‌وزیر عراق انتخاب شدم. با او در مکانی که از پیش مشخص شده بود، دیدار کردم. دیدار آخر هم پیش از آن که از عراق به سوریه و سپس لبنان سفر کنید، بود. پیش از سفر مذکور، او پیش من بود و پس از آن دیگر او را ندیدم تا این که پیکر قطعه قطعه شده‌اش را مشاهده کردیم.

♦ در دیدار اخیر، میان شما و ایشان سخنی مانند خدا حافظی رد و بدل نشد؟ آیا احساس می‌کردید شاید این دیدار، دیدار آخر باشد؟

تصور نمی‌کنم؛ زیرا مادر هر لحظه آرزوی شهادت داشتیم، اما برخی سخنان را شنیدیم که متوجه شدم او پیش بینی می‌کرد در نهایت شهید شود. در خصوص حاج ابومهدی المهندس هم باید بگویم آن روزی که حاج قاسم به عراق آمد، او نزد من بود و سپس برای استقبال از ایشان به فرودگاه رفت؛ جایی که عملیات ترور انجام شد و هر دو نفر به

برای پی بردن به حقیقت آنچه در مناطق کوهستانی و پشت آنها اتفاق می‌افتاد، محدود بود. با این حال، حاج قاسم خیلی سریع مجموعه‌ای از پهپادهای شناسایی و اطلاعاتی را در اختیارمان قرار داد که موجب تغییر معادلات میدانی شد. شما به خوبی می‌دانید برخورداری از اطلاعات در میدان نبرد چقدر مهم است. به همین دلیل است که می‌گویم او با این اقدام خود، شخصاً معادله نبرد را تغییر داد. حاج قاسم سلیمانی این‌گونه بود. او فردی با سرعت عمل بالا بود و مسائل را با جدیت پیگیری می‌کرد.

♦ اولین و آخرین بار که با حاج قاسم سلیمانی دیدار کردید چه زمانی بود؟

اولین بار که با ایشان دیدار کردم سال ۲۰۰۳ بود؛ یعنی زمانی که نظام صدام سقوط کرد. در آن زمان من به عنوان رهبر حزب الدعوة الاسلامیه در تهران بودم و با او دیدار کردم. منتظر بودیم با السید القائد هم دیداری داشته باشیم که به ما اطلاع دادند این دیدار سه روز بعد انجام خواهد شد. من می‌خواستم همان روز با السید القائد دیدار کنم، زیرا در آن هنگام نظام صدام سقوط

با هم غذا می‌خوردیم و شوخی می‌کردیم. تمام اینها، خاطرات بسیار بزرگی هستند؛ خاطرات جهاد و خاطرات شهادت.

♦ می‌توانید یکی از مهم‌ترین خاطرات خود با شهید حاج قاسم سلیمانی را بیان کنید؟

یک خاطره هست که به طور خلاصه به آن اشاره می‌کنم. در یکی از جبهه‌های نبرد، نزدیک بود شکست بخوریم. حاج قاسم نزد من آمد و به او گفتم که این جبهه با خطر جدی مواجه است؛ ما در وهله اول به سلاح نیاز داریم و در وهله دوم به طراحی نقشه. به او گفتم که رزمنده در میدان نبرد وجود دارد اما سلاح و نقشه‌ای نیست. هنوز مدت زیادی از این سخنان من با او نگذشته بود که سلاح به دست ما رسید. ما این تسلیحات را میان رزمندگان توزیع کردیم و شاهد بودیم در صبح روز بعد وضعیت میدانی کاملاً تغییر کرد و جبهه‌ای که در آستانه سقوط قرار داشت، با همت و اراده حاج قاسم سلیمانی نجات پیدا کرد. در مناطق دیاله و جبال حمزین هم نیروهای حشد الشعبی با سختی‌ها و مشقت‌های فراوانی مواجه شدند. توانمندی‌های نظامی و اطلاعاتی ما



شهادت رسیدند.

◆ آن شب چه سخنانی میان شما و شهید ابومهدی رد و بدل شد؟ آیا سخنی پیرامون این که حاج قاسم در حال آمدن به عراق است و وضعیت خطرناک است، به میان آمد؟ نه. چنین سخنانی مطرح نشد، چون حاج قاسم دائم نزد ما می آمد و زمانی هم که به او می گفتیم حاجی، مراقب باش تا شیاطین و جنایتکاران، شمارا هدف قرار ندهند، او در پاسخ می گفت تمام امور به دست خداوند است.

◆ در روزهای آخر، پیش بینی می کردید آمریکایی ها چنین اقدامی انجام دهند؟

من تا حدود زیادی پیش بینی می کردم او هدف ترور قرار گیرد و به همین دلیل خطاب به حاج قاسم می گفتم حاجی، خواهش می کنم مراقب خودتان باشید. او هم همواره در پاسخ می گفت تمام امور به دست خداوند است. پیش بینی می کردم عملیات ترور اتفاق بیفتد؛ اما تصور می کردم به گونه ای دیگری اجراء شود. به عنوان مثال، تصور این بود که این عملیات از دریای سرخ و توسط موشک های دقیق و نقطه زن انجام شود. به هیچ وجه تصور نمی کردم با

این روش کثیف، پهپادهای شناسایی و مسلح بیابند و حاج قاسم را در نزدیکی فرودگاه بغداد هدف قرار دهند.

◆ چه زمانی متوجه خبر شهادت حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس شدید؟

صبح زود، هنگامی که برای ادای نماز صبح بیدار شدم، پیامی مبنی بر شهادت حاج قاسم دریافت کردم. در لحظات اول، این خبر را باور نکردم و با خود گفتم حاج قاسم اینجانیست، در لبنان است، اما مشخص شد او به فرودگاه بغداد آمده و در آنجا به شهادت رسیده است. در همان زمان، برخی از برادران مادر حشد الشعبی آمدند و از من درباره حاج ابومهدی المهندس پرسیدند. آنها نمی دانستند حاج ابومهدی در کنار حاج قاسم بوده است. من به آنها گفتم حاج ابومهدی برای استقبال از حاج قاسم به فرودگاه رفته است، بنابراین به این نتیجه رسیدند که هر دو با هم به شهادت رسیده اند.

◆ به عنوان آخرین سؤال، ما شاهد تلاش هایی از سوی جمهوری اسلامی ایران و هم عراق در راستای پیگیری پرونده عملیات جنایتکارانه،

وحشیانه و غیرقانونی ایالات متحده آمریکا در ترور شهیدان سلیمانی، المهندس و هم زمان شان هستیم. ارزیابی شما از تلاش های ایران و عراق و مطرح شدن این مسئله در محافل بین المللی چیست؟ همان طور که می دانید، محافل بین المللی متأسفانه با ایالات متحده همکاری می کنند.

من هم معتقدم هیچ دادگاه بین المللی علیه ایالات متحده حکم صادر نخواهد کرد. با این حال، حداقل ثبت این محکومیت و تجاوزگری دولتی که مدعی دموکراسی است، کاملاً ضروری به نظر می رسد. این اقدام در چهارچوب بسیج تمامی امکانات و توانمندی ها برای مواجهه و مقابله با طرفی که اقدام به اجرای این عملیات کرده است، صورت می پذیرد. من از این اقدام استقبال می کنم و بر لزوم تداوم آن در عرصه های رسانه ای، سیاسی و دیگر عرصه ها تأکید دارم. در این میان، اگر جمهوری اسلامی ایران بتواند کاری کند که دادگاه های بین المللی عاملان و آمران این عملیات جنایتکارانه را محکوم کنند، این برای ما به مثابه یک پیروزی است.

ویژگی های سیاست ورزانه و دیپلماتیک

شهید سلیمانی در گفت و گو با دکتر حسین امیرعبداللهیان

هم استراتژیست نظامی بود هم دیپلمات حرفه ای

رهبر انقلاب اسلامی با اشاره به یکی از ویژگی های شهید سپهد حاج قاسم سلیمانی می گویند «سخن ایشان اثرگذار و قانع کننده بود.» این ویژگی شهید، هم به مناسبات و مراودات نظامی ایشان برمی گردد و هم به انجام مذاکره و قدرت چانه زنی. برای بررسی این بُعد شخصیتی شهید سلیمانی و ابعاد ناشناخته دیگرشان با دکتر حسین امیرعبداللهیان، دستیار ویژه رئیس مجلس شورای اسلامی در امور بین الملل و معاون پیشین عربی و آفریقای وزارت امور خارجه گفت و گو کردیم. ایشان به سبب وظایف و مأموریت های منطقه ای خود، بیش از بیست سال به صورت مداوم و نزدیک، با شهید سلیمانی در ارتباط بوده و مراودات و خاطرات فراوانی در کنار ایشان دارد. در ادامه، روایت خواندنی یک دیپلمات را از حاج قاسم سیاستمدار و دیپلمات می خوانیم.

برویم (در سال ۱۳۸۶) سردار سلیمانی چه توصیه هایی داشتند. البته این توضیح را بدهم که وقتی قرار شد مذاکره انجام بشود، رهبر معظم انقلاب مسئولیت مذاکره را به سردار سلیمانی سپردند. در آن زمان آقای دکتر لاریجانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی بودند و جلسات مشترک فراوانی با حضور سردار سلیمانی، تیم مذاکره کننده و آقای لاریجانی برگزار می شد. در آن جلسات، خطوط کلی ترسیم می شد و به جمع بندی می رسید، اما سردار سلیمانی به این کفایت نمی کردند و ده ها ساعت جلسه با تیم و با حضور ایشان برگزار می شد. در آن جلسات، همه باید حرف می زدند و همه باید فکر کرده، ایشان جمع بندی می کردند.

مثلاً، در جلسه ای که مرداد ۱۳۸۶ برگزار شده بود، یکی از اعضای تیم مذاکره کننده، مطالبی را راجع به محتوای مذاکره مطرح کرد. سردار سلیمانی وقتی خواست جمع بندی کند، خطاب به ایشان گفت: «جمع بندی خوبی ارائه دادید اما راهکارهایش مناسب نبود». بعد دو

اما علاوه بر این، سردار سلیمانی یک سیاستمدار خوب و یک دیپلمات حرفه ای بود. شاید کسی که سردار سلیمانی را ندیده و تجربه کار کردن با ایشان را نداشته باشد، تصور کند که گوینده دارد درباره شخصیت سردار سلیمانی غلو می کند، در حالی که واقعاً سردار سلیمانی در چهارچوب نگاه راهبردی، یک دیپلمات زیرک، کیس، حرفه ای و یک سیاستمدار فهیم و بصیر بود. این خیلی مهم است که شخصی این دوراکنار هم داشته باشد و این دوریل را به طور موازی بتواند پیش ببرد؛ یعنی فهم و درک درست از مفهوم و جوهره سیاست، در کنار مذاکره دقیق و حرفه ای در قالب دیپلماتیک. همین الان که دارم با شما صحبت می کنم، صورت جلسات ده ها ساعت جلسه ایشان با ما به عنوان تیم مذاکره کننده ایران با آمریکا در بحث عراق جلوی چشمم هست. دست نوشته های زیادی دارم که آن موقع نوشتم و نشان می دهد وقتی می خواستیم برای مذاکره سه جانبه ایران، آمریکا و عراق به بغداد

از نگاه افکار عمومی و حتی نخبگان حساسیت ها و تفاوت هایی بین دیدگاه یک نظامی و یک دیپلمات نسبت به مسائل خارجی و منطقه ای وجود دارد. از طرفی، قاعدتاً یک دیپلمات بیش از دیگران می تواند ظرایف و پیچیدگی های مذاکره و چانه زنی را تحلیل کند. شما چه تعریفی از یک حاج قاسم دیپلمات دارید؟

در مطالعات علوم سیاسی و روابط بین الملل، کلیدواژه ها و اصطلاحاتی وجود دارد؛ مثلاً می گویند فلانی دیپلماتی خوب اما سیاستمداری بد است یا فلانی سیاستمدار خوب اما دیپلمات و مذاکره کننده ضعیفی است. اول باید بگویم که سردار سلیمانی یک نظامی دارای فکر و نگاه راهبردی و استراتژیک بود و واقعاً در چهارچوب استراتژیک، فکر، طراحی و عمل می کرد؛ حتی آنجا هم که اقداماتش تاکتیکی بود، کاملاً مراعات می کرد که در چهارچوب استراتژی حرکت کند.



**سردار سلیمانی
در چهارچوب
نگاه راهبردی،
یک دیپلمات
زیرک، کتیس،
حرفه‌ای و یک
سیاستمدار فهیم
و بصیر بود. این
خیلی مهم است
که شخصی این دو
را کنار هم داشته
باشد و این دوریل
را به طور موازی
بتواند پیش ببرد؛
یعنی فهم و درک
درست از مفهوم و
جوهره سیاست،
در کنار مذاکره
دقیق و حرفه‌ای در
قالب دیپلماتیک**



منفی دارد.» توصیه دیگر ایشان این بود: «بدانید، آمریکایی‌ها در مذاکره، موضوعی را جا می‌اندازند و بعد تلاش می‌کنند کاری کنند که شما در آن مذاکره عصبانی بشوید.» بعد توصیه‌های خیلی زیادی داشتند که حتماً در مذاکرات سعی کنید آرامش تان را حفظ کنید و با منطق، آداب اسلامی و آداب دیپلماتیک این کار را انجام بدهید. برخی از این موارد، نکات و توصیه‌های رهبر معظم انقلاب به ایشان، دکتر لاریجانی و تیم مذاکره‌کننده بودند که این خطوط قرمز را سردار به دقت و به کرات به ما گوشزد می‌کردند.

بعد از انجام دو دور مذاکره که آقای کاظمی قمی، سفیر وقت ما در عراق با آقای رایان کراکر، سفیر آمریکا و با حضور هر دو تیم انجام دادند، آمریکایی‌ها گفتند حرف‌های ما کلی‌گویی است، لذا اگر بخواهیم به نتیجه برسیم، باید کمیته تخصصی تشکیل بدهیم. قرار شد یک کمیته سیاسی - امنیتی تشکیل شود. آمریکایی‌ها اعلام کردند از طرف شان خانم ریس، نفر دوم سفارت آمریکا در

و دیپلماتیک ایشان مشخص شود، آن‌هم در موضوعی به این پیچیدگی. سردار در جایی می‌گوید در مذاکره باید از مباحث فلسفی و نظری شروع کنید که آمریکایی‌ها حس کنند شما دارید کاملاً در یک چهارچوب علمی، واقع‌بینانه و دقیق پیش می‌روید؛ در جای دیگر می‌گوید باید توجه کنید به رفتارشناسی مذاکراتی آمریکا و پس از این که رفتارشناسی مذاکراتی آمریکا را دریافتید، بعد بیایید برداشت مثبت یا منفی بکنید. واقعاً سردار مثل کسی که ده‌ها مذاکره را مدیریت کرده، تجربه و افکارش را منتقل می‌کند. در واقع، حیطة دانش او فقط نظامی نیست؛ دانش مذاکراتی هم هست. بعد سردار در ادامه می‌گوید: «در مفاهیم، گاهی آمریکایی‌ها الفاظی را به کار می‌برند که در ظاهر به معنای توافق است، ولی ما را دچار مشکل می‌کند. دقت داشته باشید واژه‌هایی که آنها به کار می‌برند، برخی شان واژه‌های فریبنده است، ظاهر مثبتی دارد اما گنه و جوهره لفظی که به کار می‌برند مفهوم

توصیه کردند که من عین واژه‌هایی که ایشان به کار بردند را می‌خوانم: «در شیوه بیان، در مذاکره سه جانبه‌ی ایران، عراق و آمریکا در بغداد باید برای آمریکایی‌ها، اول بحث‌ها را از بعد فلسفی و نظری مطرح کنیم.» شما ببینید یک ژنرال دارد این حرف را می‌زند، نه یک فیلسوف و کسی که صرفاً علم سیاست می‌داند. بعد ادامه می‌دهد: «شما باید برای این که آمریکایی‌ها خوب بفهمند، اول بگویید القاعده چیست؛ چگونه پیدا شد، نحوه برخورد ما با القاعده چگونه است. باید به آمریکایی‌ها بگویید گروهک منافقین چگونه شکل گرفت، چه تفکر وایدئولوژی خطرناک و التقاطی دارند و در این سال‌ها چه اقداماتی علیه مردم ایران و عراق انجام داده‌اند.» در ادامه و در جمع بندی می‌گوید: «بدون توجه به رفتارشناسی مذاکره با آمریکا، نباید برداشت منفی یا مثبتی از مذاکره داشته باشید.» من اصرار دارم برای این که فقط تحلیل نکرده باشم، عین حرف‌های سردار سلیمانی را بگویم تا وجه سیاست‌مداری

عراق - که بعدها مشخص شد عضو سی آی ای بود - می آید و از این طرف هم قرار شد ما با همان ترکیب برویم؛ یعنی آقایان کراکرو و کاظمی قمی در میز مذاکره کارشناسی نباشند اما از بیرون مدیریت کنند و قرار شد مذاکره کننده کمیته مذکور بنده باشم و بقیه تیم هم در مذاکره حضور یابند.

ما جلسات مختلفی گرفتیم برای تصمیم گیری و این که چه باید بکنیم. سردار سلیمانی قبل از این جلسات گفتند: «توجه داشته باشید تیمی که تشکیل شده، تیم کارشناسی است. این، برای آمریکایی ها و عراقی ها به این معناست که وقتی ما مذاکره در سطح کارشناسی را پذیرفته ایم و می خواهیم بحث های ریز سیاسی - امنیتی بکنیم؛ پیامش این است که ایران، مذاکرات را جدی گرفته و ما با طرف آمریکایی شوخی و بازی نداریم.»

نکته دوم این که گفتند: «ما بنا نداریم در مذاکره با آمریکایی ها همه بحث ها را روی میز بپهن کنیم. باید مراقبت کنید مباحث، موضوع به موضوع مطرح شود و به نتیجه برسد و سپس جلو برویم. آمریکایی ها روش شان این است که شما را وادار می کنند همه موضوعات را روی میز بریزید و همه موضوعات را زخمی می کنند و در هیچ موضوعی جز موضوعی که مورد علاقه خودشان است حاضر نیستند که توافق بکنند.» این حرف هایی که می زنی، توصیه های سردار سلیمانی در جلسه روز ۱۳ مرداد ۱۳۸۶ است.

ایشان از کجا این تجربه مذاکره با آمریکا را داشتند؟

سردار سلیمانی قبل از این که وارد پرونده عراق بشوند، تجربه کار در موضوع فلسطین، افغانستان و مانند اینها را داشتند. سردار در هر موضوعی که در دو دهه گذشته وارد شدند، آن موضوعات به شدت بین المللی شده بود. موضوع افغانستان،

عراق، فلسطین، لبنان و سوریه به شدت بین المللی بود. سردار در هر پرونده ای که وارد شدند، ابعاد چند جانبه سیاسی، بین المللی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی داشت و پرونده های واقعاً پیچیده و درس آموزی بود که سردار آنها را در تخصص و حوزه کاری خود مدیریت می کردند که یافته ها و تجارب بسیار خوبی برای شهید سلیمانی به همراه داشت.

مثلاً از یک زمان قرار شد ما با روس ها در موضوع سوریه گفت و گو کنیم. اولین جلسه ای که من با آقای باگدانف، نماینده پوتین در امور خاورمیانه گفت و گو کردم، پنج ساعت طول کشید. در آن جلسه، چون من دیدم آنها خیلی صریح حرف می زنند، من هم

خیلی صریح با ایشان صحبت کردم، مثلاً به آقای باگدانف گفتم مردم ما اصلاً خاطره خوشی از شوروی سابق ندارند و در افکار عمومی مردم ما این جور جا افتاده که روس‌ها در دقیقه نود، متحدان شان را رها می‌کنند؛ لذا اصلاً ما به توافقی که می‌خواهیم با شما بکنیم خیلی هم اطمینان نداریم؛ بنابراین ما فکر می‌کنیم شما اول باید حسن نیت خود را برای ما و سوریه اثبات کنید، ما در سوریه در کنار متحدمان هستیم؛ اگر شما قرار است وارد شوید، اول باید خودتان را اثبات کنید که تا کجای کار می‌خواهید بایستید.

وقتی از جلسه بیرون آمدم، سفیر وقت ما آقای مهندس سجادی به بنده گفت هیچ‌کس تا حالا به این صراحت و مدت

که اولاً باید با حوصله با آنها رفتار کرد، یعنی همین که شما پنج ساعت وقت و حوصله گذاشتی و با روس‌ها صحبت کردی، خیلی خوب است. ثانیاً باید با روس‌ها به صورت مستمر و متناوب درباره موضوعات صحبت کرد. سردار گفت این تجربه من در افغانستان است و اگر این‌گونه شود، پای کار می‌ایستند و به تعهدات شان پایبند خواهند بود؛

که گویی همه مسائل و همه اطلاعات را دارد. به هر حال ایشان، هم حضور میدانی داشتند و هم با بسیاری از رهبران مقاومت در ارتباط بودند و هم به دقت مطالعه می‌کردند.

▲ به بحث مذاکره با آمریکا برگردیم که گفتید قرار بود در سطح کارشناسی برگزار شود.

بله، توصیه دیگر ایشان این بود که مباحث مذاکره را با حضور مقامات ارشد مذاکره‌کننده یعنی سفیر ایران و سفیر آمریکا در عراق جمع‌بندی کنیم تا ضمانتی در پایان هر دور مذاکره تیم‌های کارشناسی وجود داشته باشد.

▲ به چه دلیل؟

از این نظر که فردا آن مقام ارشد مذاکره‌کننده، یعنی سفیر آمریکا نگوید اینها حرف‌های کارشناسی زده و جمع‌بندی هم کرده‌اند و مسئولیتش هم پای خودشان است. سردار اصلاً نمی‌خواست وقت تلف بشود. ایشان می‌گفت همه چیز باید دقیق و سنجیده، با صراحت و با ذکر مصداق به آمریکایی‌ها گفته شود. باید گفته شود ما رفتار دوگانه شما در عراق و منطقه را مشاهده می‌کنیم و باید تأکید کنید تمام رفتار شما در عراق زیر نظر ماست.

توصیه دیگر ایشان این بود که آقای کاظمی قمی به طرف آمریکایی بگوید با توجه به این که حرف‌هایی که از قول شما آمریکایی‌ها و شخص آقای کراکر نقل می‌شود، فراتر از چیزی است که در مذاکرات می‌گوییم، شما باید روی مطالبی که می‌خواهید به رسانه‌ها منتقل بکنید، با ما توافق کنید. علتش چه بود؟ این بود که آمریکایی‌ها در میز مذاکره اصلاً نمی‌توانستند از موضع بالا با ایران صحبت کنند و اساساً در شرایط خوبی هم در عراق قرار نداشتند، با این حال می‌رفتند بیرون و به دروغ در مصاحبه مطبوعاتی می‌گفتند به ایرانی‌ها تذکر دادیم این کار را نکنند، یا می‌گفتند به

مخصوصاً در دوره روسیه پوتین پایبند خواهند بود. سردار می‌گفت حتی در دوره اتحاد جماهیر شوروی و مسائل بعدش هم، اطلاعات و مباحثی که از روس‌ها داریم نشان می‌دهد که هرچه بیشتر با آنها حرف بزنید، بیشتر نتیجه می‌گیرید. بنابراین در آن برهه، سردار سلیمانی تجربه‌های بزرگی چون افغانستان را داشتند.

نکته دیگر آن که سردار سلیمانی خیلی مطالعه می‌کردند؛ من می‌دیدم مثلاً در جلسه دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی که سردار سلیمانی و دوستان دیگری هم می‌آمدند، برخی از ما یک پوشه همراه مان بود و ده‌ها صفحه را در جلسه ورق می‌زدیم ولی همکاران سردار سلیمانی می‌گفتند اگر ایشان ساعت هشت صبح در دبیرخانه شورا جلسه دارد، از روز قبل روی موضوع کار کرده که هیچ، ساعت پنج صبح آن روز در اتاقش بوده، نماز صبحش را آنجا خوانده و آخرین مطالب و گزارش‌ها را مرور کرده است. انصافاً سردار به‌گونه‌ای تحلیل می‌کرد

طولانی با روس‌ها صحبت نکرده بود. گفت فکر می‌کنم به روس‌ها برمی‌خورد. اما بالاخره ما می‌خواستیم با روس‌ها وارد کار جدی تری در منطقه بشویم. وقتی به تهران آمدم، در جلسه شورای عالی امنیت ملی، ماوقع را گزارش دادم. سردار سلیمانی که در جلسه حضور داشت، گفت تجربه‌ای که من در افغانستان از روس‌ها به دست آوردم این است

درباره این سفر با او مشورت کردم، سردار سلیمانی بود. بدون اغراق می‌خواهم بگویم توصیه‌هایی که حاج قاسم برای مذاکره من با مقامات انگلیسی داشت یکی از کاربردی‌ترین توصیه‌ها بود. نکته مهم این توصیه‌ها این بود که نگاه اصلی حاج قاسم معطوف به مذاکره و صلح بود، اما همیشه اعتقاد داشت راهکار سیاسی‌ای که می‌دهیم باید واقع‌بینانه باشد.

ما در مقاطع مختلف برای هر کاری که می‌خواستیم انجام بدهیم طبعاً نیاز به یک طرح سیاسی داشتیم. مثلاً در جریان حمله سال ۲۰۰۳ به عراق و سرنگونی صدام، نمی‌توانستیم نسبت به موضوع عراق بی‌تفاوت باشیم. وجود بیش از ۱۴۰۰ کیلومتر مرز مشترک با عراق، تهدیداتی که از ناحیه عراق متوجه ایران بود و اشغال عراق توسط آمریکا، از

مهم‌ترین ملاحظات امنیتی ما بود؛ لذا ما باید به‌عنوان جمهوری اسلامی ایران اقداماتی انجام می‌دادیم که هم مردم عراق حس خوبی داشته باشند، هم مردم ما احساس امنیت کنند و هم تحولات به سمت وسوی برود که به نفع منطقه و به نفع دو ملت و دو کشور باشد. برای هر مقطع از اقداماتی که ما می‌خواستیم در عراق بکنیم، از بازگشایی سفارت و انتخاب سفیر گرفته، تا حمایت از شورای حکومتی، کمک به روند دولت‌سازی در عراق، کمک به مسئله مبارزه با تروریسم و ناآرامی‌ها در عراق، کمک به وضعیت اقتصادی عراق و همکاری‌های تجاری، برای همه این مراحل ما نیازمند طرح مدون و راهبردی بودیم. یکی از ویژگی‌ها و نخبگی‌های آقای سلیمانی این بود که ایشان این‌طور نبود که بگوید خیلی خوب، ما در عراق تصمیم گرفتیم الان این کار را بکنیم، پس بروید و این کار را انجام بدهید. ایشان می‌گفتند این تصمیم را باید به یک طرح مکتوب تبدیل بکنیم. برای همین، از ما به‌عنوان وزارت امور خارجه، وزارت اطلاعات، وزارت بازرگانی و از همه دستگاه‌های ذی‌ربط می‌خواست



آقای دکتر روحانی، آقای هامون، وزیر امور خارجه انگلیس درخواست کرد من به‌عنوان معاون منطقه‌ای وزیر امور خارجه به لندن بروم. درخواست مقامات انگلیس این بود که با ما درباره پرونده سوریه صحبت کنند، ما هم دو پرونده یمن و بحرین را مطرح کردیم.

چرا درخواست مذاکره برای پرونده‌های یمن و بحرین؟

پرونده یمن به دلیل مداخله نظامی و نقشی بود که انگلیسی‌ها در کنار عربستان داشتند. موضوع بحرین را هم به دلیل مداخلات سیاسی انگلستان در دهه‌های گذشته، به‌ویژه پس از جدایی بحرین از ایران مطرح کردیم. موضوع سوریه هم که یک مسئله کلیدی بود.

طبعاً در چنین مذاکراتی ممکن است بحث‌هایی در مورد عراق، افغانستان، لبنان و پرونده فلسطین که یک شاه‌کلید است، وجود داشته باشد. برای انجام این سفر، نظر کارشناسان وزارت امور خارجه را خواستم. نظرات وزیر خارجه و همچنین آقای رئیس‌جمهور را هم در ملاقات با ایشان گرفتم. اما یکی از افراد کلیدی که

ایرانی‌ها گفتیم اگر این کار را بکنند فلان برخورد را می‌کنیم. لذا ایشان می‌گفتند باید در پایان هر دوره مذاکره، روی مطالبی که می‌خواهند رسانه‌ای کنند، با شما توافق کنند؛ چرا که حق ندارند فراتر از آنچه گفته شده، مطلب دیگری بگویند. جنس توصیه‌های سردار سلیمانی را ببینید: سیاسی، فلسفی، روش مذاکره و پوشش تبلیغاتی؛ یعنی صفر تا صد را ایشان توجه داشتند. لذا یکی از ابعاد سردار سلیمانی این است که یک سیاستمدار خوب و یک دیپلمات حرفه‌ای و مسلط بود.

مطالبی که می‌گویم حاصل مراودات چهره‌به‌چهره و تجربه کاری‌ام در نزدیک به دو دهه مراوده با سردار سلیمانی است. صادقانه بگویم که شاید در بسیاری از گفت‌وگوها و مذاکرات در خصوص مسائل منطقه و در پرونده‌هایی که به نوعی سردار سلیمانی در منطقه مسئولیت آن را با نگاه به تأمین حداکثری امنیت ملی کشور و امنیت منطقه به عهده داشتند، برای هر مذاکره‌ای که عازم می‌شدم، آخرین مشورت‌ها را از سردار سلیمانی می‌گرفتم. مثالی بزنم: زمان بازگشایی مجدد سفارت انگلیس در دوره اول ریاست جمهوری

۲۲

دروازت امور خارجه می‌خواستیم برویم با مقامات سازمان ملل، اروپایی، روسی و منطقه برای برگزاری یک اجلاس بین‌المللی مرتبط با سوریه مذاکره کنیم. در این شرایط، تلفن کردم به سردار سلیمانی که در سوریه بود، در آن معرکه آتش و خون، با آرامش، ده پانزده دقیقه با من صحبت کرد و گفت این پنج نکته را حتماً بگو. این که ما در این دو موضوع آمادگی داریم فلان کار را انجام بدهیم. در آن شرایط پراضطراب، حواس ایشان به این بود که در مذاکره‌ای که در سازمان ملل دارد شکل می‌گیرد، چگونه وارد شویم

طرح‌های خودمان را ارائه بدهیم. بعد می‌آمد ساعت‌ها برای بررسی آن طرح‌ها جلسه می‌گذاشت. مسئولیت با خود ایشان بود و با حوصله تمام وقت می‌گذاشت. گاهی اوقات این جلسات از هشت صبح شروع می‌شد و تا اذان ظهر ادامه پیدا می‌کرد، نماز و ناهار برگزار می‌شد و پس از آن، جلسه ادامه پیدا می‌کرد مثلاً تا سه بعدازظهر. از ویژگی‌های ایشان این بود که راجع به آن طرح، ساعت‌ها بحث می‌کرد و با هر دستگاهی به گونه‌ای بحث می‌کرد که انگار خود ایشان سال‌ها راجع به آن موضوع تجربه دارد. تمام نقاط ضعف و قوت آن طرح در آن جلسات، مورد مناقشه قرار می‌گرفت و در آخر تبدیل می‌شد به طرح یک صفحه‌ای که این طرح در اختیار وزارت امور خارجه بود و برای هر دستگاهی یکی دو صفحه برنامه کار از آن جلسات حاصل می‌شد.

این پرونده‌ها به دلیل این که دارای ابعاد مختلف بودند، پیچیدگی‌های خاص خودشان را داشتند. یک فرمانده نظامی چگونه توانسته بود به این مرز از پختگی توأمان در عرصه سیاست و نظامیگری برسد؟

من فکر می‌کنم بخشی از این مسئله به تجارب ایشان در دوران جنگ تحمیلی برمی‌گشت. فرماندهان سپاه در سطوح مختلف ویژگی‌های بارزی داشتند که علاوه بر این که در میدان نظامی و دفاعی می‌جنگیدند و از امنیت کشور دفاع می‌کردند، دائم تحت آموزش‌های سیاسی سپاه هم قرار می‌گرفتند. یاد می‌آید آن زمان، نشریه‌ای با عنوان «تحلیل‌ها و رویدادها» داشتند که خیلی قوی بود. واقعاً ذهن فرماندهان سپاه به گونه‌ای آموزش دیده بود که در هر حرکت نظامی که می‌خواستند انجام بدهند، تمام شرایط جبهه، شرایط منطقه‌ای و شرایط بین‌المللی جنگ را محاسبه می‌کردند. بالاخره جنگ تحمیلی

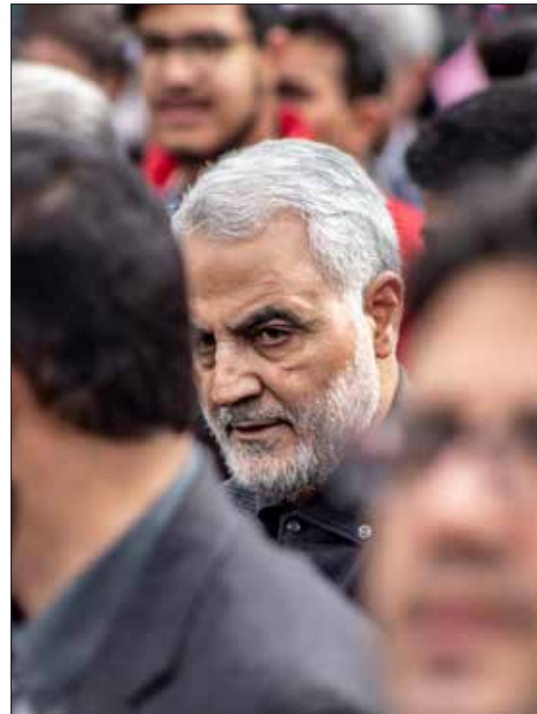
ارتش بعث عراق علیه ایران به دلیل این که کل دنیا پشت صدام بودند ابعاد بین‌المللی پیدا کرده بود. به نظرم تجربه آن جنگ برای سردار سلیمانی هم تجربه بسیار مهمی بود. ضمن این که مبارزاتی که سردار سلیمانی در دوره انقلاب داشت هیچ‌گاه جدای از مباحث سیاسی نبود. نکته دوم این بود که سردار خیلی مطالعه می‌کرد و دقیق هم بود. در همین دوسالی که در مجلس هشتم، ایشان بعضاً یک نسخه از بولتن‌ها، تحلیل‌ها و مطالب مختلفی را که به دستش می‌رسید، برای من هم می‌فرستاد. وقتی این مطالب را نگاه می‌کردم، می‌دیدم خود سردار زیر برخی مطالبش خط کشیده است؛ بنابراین شاهد بودم ایشان چقدر تأمل دارد و سعی می‌کند از لایه‌لای مطالب مختلف به درک و برداشت درست برسد.

البته لازم است توضیحی درباره پیچیدگی پرونده‌های منطقه‌ای بدهم. یکی از ویژگی‌های بارز سردار سلیمانی این بود که پرونده‌هایی که ایشان در این مدت بیش از دوده فرماندهی نیروی قدس به آنها پرداخت، پرونده‌هایی بود که اولاً به شدت بین‌المللی بود، ثانیاً به شدت امنیتی بود و ثالثاً به شدت سیاسی و با پیچیدگی‌های خاص بود. شما وقتی می‌گویید پرونده سوریه، با پرونده‌ای مواجه‌اید که یک طرفش تجزیه سوریه است و شما به عنوان مستشار باید کمک کنید این کشور تجزیه نشود و یک طرفش تروریست‌هایی از جنس‌های مختلف و تا بن دندان مسلح هستند که شما باید کاری بکنید تا امنیتی که این تروریست‌ها از مردم سوریه ربوده‌اند، مجدداً پس گرفته بشود و امنیت به این کشور برگردد. بنابراین وقتی می‌گویید سوریه، وقتی می‌گویید عراق، وقتی می‌گویید فلسطین، یعنی چند میلیون انسان اعم از شیعه و سنی و مسیحی و ایزدی و کرد و غیره که به دلیل مداخله‌های آمریکا و حضور تروریست‌ها و تجاوز رژیم صهیونیستی، در این سرزمین‌ها آواره شده‌اند. اینها پرونده‌های ساده‌ای نبود و

شما نمی‌توانستید بگویید من یک ژنرال هستم و ما موریتیم مبارزه با داعش در سوریه است، پس می‌روم خطی را می‌گیرم و در یک محور با داعش مبارزه می‌کنم و برمی‌گردم. شما اصلاً نمی‌توانستید این ابعاد مختلف را از هم تفکیک بکنید. به همین دلیل است که سردار سلیمانی در سوریه باید هم‌زمان کارهای مختلفی انجام می‌داد و نمی‌توانست بگوید با ژنرال‌ها راجع به چگونگی آزادسازی خان طومان برنامه‌ریزی کردیم و کارم تمام شد.

می‌دیدم سردار وقتی می‌خواست به سوری‌ها برای آزادسازی یک منطقه کمک بکند، اول ابعاد انسانی را - که سفارش اکید حضرت آقا در همه این بحران‌ها بوده و هست و به شدت مدنظر سردار بود- لحاظ می‌کرد، این که در کاری که می‌کنید، خونی از دماغ بی‌گناهی ریخته نشود. دومین مسئله این بود که این کاری که می‌خواهد بشود، مردم را آواره و گرفتار می‌کند؛ حالا ما باید برای آن مردم چه کار بکنیم. مردم بعضی از مناطق سوریه که از سوی نیروهای جبهه‌النصره و دیگران محاصره شده بودند، آب نداشتند، برق نداشتند، غذا و امکانات نداشتند و سه سال هم بود در محاصره بودند. ممکن بود خیلی‌ها که درگیر جنگ هستند، اصلاً به ابعاد دیگر خیلی توجه نکنند اما ذهن سردار سلیمانی مشغول این هم بود که چگونه به مردم گرسنه و قحطی‌زده این مناطق، هم غذا و امکانات برساند و هم برای مجروحان امکانات پزشکی مهیا کند. ضمن این که باید نیروهای نظامی را هم برای شکستن این محاصره مدیریت بکنند. در این موضوعات همواره مشورت‌های مهمی بین آقای بشار اسد، سید حسن نصرالله و سردار سلیمانی جریان داشت. حالا شما ببینید وسط این معرکه یک دفعه یک طرح سیاسی راجع به سوریه مطرح می‌شد و ما در وزارت امور خارجه می‌خواستیم برویم با مقامات سازمان ملل، اروپایی، روسی و منطقه برای برگزاری یک اجلاس بین‌المللی

۵۵
در زمانی که خود ما در وزارت امور خارجه اصلاً به تأسیس سرکنسولگری‌های جدید در عراق نمی‌اندیشیدیم، در آن جلسات سردار این موضوع مطرح می‌شد که یکی از دستورالعمل‌های ما در وزارت امور خارجه این باشد که به دلیل پیوندهای تاریخی دولت، ما باید در عراق برای تسهیل در رفت و آمد مردم دو کشور کنسولگری‌های جدید ایجاد کنیم. از دل آن نگاه راهبردی سردار، ایجاد دو سرکنسولگری در اربیل و سلیمانیه بیرون آمد



۲۲

یکی از ویژگی های دیپلماتیک حاج قاسم این بود که هیچ گاه چیزی را تحمیل نمی کرد که این نظرها و به نفع شماست و حتماً این کار را انجام بدهید، خیر ایشان می گفتند این مجموعه یافته ها و تجارب ماست، شما بررسی کنید ببینید کدام یک از اینها را می توانید در عراق و در راستای منافع مردم عراق پیش ببرید. بنابراین رفتار مهم حاج قاسم در مذاکره دیپلماتیک و کار سیاسی اش در عراق این بود که همه چیز را در اختیار طرف های عراقی قرار می داد و می گفت حالا خودتان تصمیم بگیرید

مرتبط با سوریه یا نقش جامعه بین المللی در کمک به حل این بحران بحث و مذاکره کنیم. در این شرایط، تلفن می کردم به سردار. سردار که در سوریه بود و با خط تماس مطمئن صحبت می کرد، در آن معرکه آتش و خون، با آرامش، ده پانزده دقیقه با من صحبت می کرد و مثلاً می گفت این پنج نکته را حتماً بگو و این که ما در این دو موضوع آمادگی داریم فلان کار را انجام بدهیم. در آن شرایط پراضطراب، حواس ایشان به این بود که در مذاکره ای که در سازمان ملل دارد شکل می گیرد، چگونه وارد شویم. این گونه رفتار کردن وسط چنین معرکه ای خیلی سخت خواهد بود اگر شما یک انسان استثنائی نباشید. شاید اگر این سؤالات را از خیلی افراد که در کار دیپلماسی هستند می کردند، پاسخ می داد حالا صبر کنید تا فلان شهرها آزاد بشود و بعد صحبت کنیم ولی سردار نمی گفت بگذار این شهر آزاد بشود، بلکه می گفت اگر الان فرصتی است که یک گلوله کمتر شلیک بشود و یک مسلمان یا یک انسان کمتر کشته بشود، باید این کار را انجام بدهیم،

اما مذاکره حتماً باید از موضع اقتدار و از موضع منطق انجام بشود.

حالا شاید یک نفر بگوید اصلاً چرا تودر این شرایط ویژه با سردار تماس می گرفتی و مثلاً می گفتی من دارم می روم لندن و با وزیر خارجه انگلیس صحبت دارم و می خواهم نظر شما را هم راجع به منطقه بپرسم؛ خب، خودت باید چهارچوب ها را بلد باشی. بله، من چهارچوب ها را می دانستم؛ اما اولاً سردار نقش مهمی در منطقه داشت و این خیلی برای من مهم بود که بدانم ایشان مسئله را چطور می بیند و من که دارم برای مذاکره به لندن می روم، چه گره ای را از ما موریتی که نظام برای امنیت بردوش سردار گذاشته، می توانم باز کنم. ثانیاً این تماس ها برای کار من ارزش افزوده داشت؛ یعنی وقتی می خواستم بروم مذاکره کنم، طرف های مقابل هم انتظاراتی از ما داشتند و تحقق این انتظارات با توجه به نفوذ معنوی ما در منطقه و این که این کار باید به نفع مردم منطقه باشد، نیاز به هماهنگی و موافقت داشت. مثلاً من مذاکره ای با خانم فدریکا موگرینی - اگر اشتباه نکنم، در بروکسل - داشتم که شاید نزدیک به چهار ساعت طول کشید. خانم موگرینی خیلی بر پرونده های منطقه و مسائل منطقه مسلط بود. در نهایت قرار شد ایشان اقدامات مهمی را برای مقابله با نقض حقوق بشر در یک کشور منطقه انجام بدهد اما متقابلاً او هم درخواست هایی داشت. این خیلی مهم بود که ما چه کمکی می توانیم به تحقق درخواست های ایشان بکنیم که به نفع مردم منطقه باشد و این امور نیاز به هماهنگی و موافقت داشت.

ضمن این که سردار اگر حس می کرد کاری دارد انجام می شود که برای حل بخشی از بحران مفید است، با این که وسط معرکه جنگ بود، وقت می گذاشت و واقعاً فکر می کرد و جلسه تشکیل می داد. حتی در خیلی از موضوعات، لازم بود خود سردار مذاکره کند تا کار را پیش ببرد و این خیلی مهم بود که وقتی پیشرفت کار به

مذاکره سردار سلیمانی منوط می شود، سردار چگونه وارد مذاکره می شود. البته ایشان هیچ گاه در حوزه ما موریت وزارت امور خارجه، خودشان مستقیم مذاکره نمی کردند اما در مباحث تخصصی خود در سطوحی بالا مذاکراتی داشتند.

سردار سلیمانی برای اتخاذ یک تصمیم یا ایجاد یک روند، چگونه به نتیجه می رسید؟ بالاخره هر چه پیچیدگی کار بیشتر باشد، متغیرها و عوامل تأثیرگذار داخلی و خارجی هم بیشتر می شود.

ببینید، مثلاً تصمیم نظام این بود که برای برقراری ثبات و امنیت در عراق باید به کمک دولت عراق برویم. ایشان ساعت ها بحث و گفت و گو و جلسه می گذاشت تا به یک دستورالعمل واحد برسد. صادقانه بگویم، در زمانی که خود ما در وزارت امور خارجه اصلاً به تأسیس سرکنسولگری های جدید در عراق نمی اندیشیدیم، در آن جلسات سردار این موضوع مطرح می شد که یکی از دستورالعمل های ما در وزارت امور خارجه این باشد که به دلیل پیوندهای تاریخی دو ملت، ما باید در عراق برای تسهیل در رفت و آمد مردم دو کشور کنسولگری های جدید ایجاد کنیم. از دل آن نگاه راهبردی ایشان، ایجاد دو سرکنسولگری در منطقه - کردستان عراق اربیل و سلیمانیه - بیرون آمد. سردار روی همین موضوع ساعت ها بحث می کرد آیا این کافی است ما بیایم در اربیل به عنوان پایتخت اقلیم کردستان سرکنسولگری ایجاد کنیم یا این که نه. سلیمانیه هم نیاز به سرکنسولگری دارد. بعضی ها مثلاً نظرشان این بود که اقلیم کردستان یک پایتخت دارد به نام اربیل و ما باید در همان اربیل سرکنسولگری تأسیس کنیم. اما جالب است بدانید، سردار نظرش این بود که با در نظر گرفتن واقعیت های جامعه کرد در شمال عراق که دو حزب سیاسی وجود دارد، لازم است کاری کنیم تا هر دوی اینها حس کنند که فاصله ما با آنها به یک اندازه است؛ ما



وقتی داعش می خواهد فرماندهان و نیروهایش را از شهر محاصره شده در سوریه خارج کند، می گوید اگر ژنرال سلیمانی و حزب الله لبنان تضمین می کنند که از پشت، کسی ما را نزند، خارج می شویم

خبر، ایشان می گفتند این مجموعه یافته ها و تجارب ماست، شما بررسی کنید ببینید کدام یک از اینها را می توانید در عراق و در راستای منافع مردم عراق پیش ببرید. بنابراین رفتار مهم حاج قاسم در مذاکره دیپلماتیک و کار سیاسی اش در عراق این بود که همه چیز را در اختیار طرف های عراقی قرار می داد و می گفت حالا خودتان تصمیم بگیرید. می توانید بروید همه را سفت و سخت با سازمان ملل ببندید و به آنها بگویید هرطور که می خواهند انتخابات را برگزار کنند، یا این که خودتان با استفاده از تجربه ای که وجود دارد و مکانیسمی که سازمان ملل ارائه می کند، بومی سازی کنید و بگویید منافع مردم ما در عراق با برگزاری این گونه از انتخابات بیشتر تأمین می شود. ایشان به این موضوع در پرونده سوریه و دیگر پرونده ها هم اعتقاد داشتند و لذا نقش ما در این پرونده ها کمک مستشاری یا هر کمکی بود که آنها درخواست می کردند.

بالاتر ما هر چقدر هم به طرف عراقی نزدیک بوده باشیم و روابط

وقت می گذاشتند تا بتوانند مسائل را جا بیندازند. فرض کنید دغدغه طرف عراقی، برگزاری انتخابات است و در این زمینه سؤال و ابهام دارد. حاج قاسم به عنوان مسئول پرونده می توانست دو کار انجام بدهد؛ می توانست بگوید بچه های وزارت امور خارجه، مثلاً اگر تجربه ای از برگزاری انتخابات زیر نظر سازمان ملل در آفریقا، افغانستان یا جای دیگر دارند، به دفتر سازمان ملل در تهران و عراق کمک کنند تا این تجربه در اختیار مثلاً وزیر کشور عراق قرار بگیرد. اما حاج قاسم راه دوم را انتخاب می کرد و به عراقی ها می گفت بیایید انتخابات ما را از نزدیک ببینید و ما همه جزئیات برگزاری انتخابات را که مراحل بیست و چندگانه ای دارد، در اختیار آنها می گذاشتیم.

حالا مگر سردار سلیمانی در ایران انتخابات برگزار کرده است؟ خیر؛ اما وقتی پای این مسئله به میان آمد واقعاً می دیدم ایشان ساعت ها وقت می گذاشت و با شورای نگهبان، وزارت کشور و وزارت امور خارجه که تجربه برگزاری انتخابات در خارج از کشور را دارد و همچنین افرادی که در این زمینه تجربه داشتند، جلسات متعدد می گذاشت. بعد، از دوستانی که مسئول پرونده افغانستان بودند دعوت می کرد تا بگویند سازمان ملل انتخابات را در افغانستان یا مثلاً در آفریقا با چه روشی برگزار کرده است. ما حاصل این جلسات را سردار سلیمانی در سطح بالا به دوستان عراقی منتقل می کرد و در سطوح پایین تر نیز سایر مسئولان، این وظیفه را به عهده داشتند. بعد از برگزاری این جلسات، مقامات عراقی مباحث مطرح شده را در سیستم خودشان تجزیه و تحلیل می کردند و در نهایت مسئولان ذی ربط عراقی حسب مصلحت کشورشان دست به انتخاب می زدند.

یکی از ویژگی های دیپلماتیک حاج قاسم این بود که هیچ گاه چیزی را تحمیل نمی کردند که این نظر ماست و به نفع شماست و حتماً این کار را انجام بدهید.

نیامده ایم فقط یک حزب را انتخاب و یکی دیگر را محروم کنیم. پس همان طور که در کربلا و نجف دو سرکنسولگری ایجاد کردیم، در اقلیم کرد هم نیاز به دو سرکنسولگری داریم. حتی نظر سردار این بود که در مناطق سنی نشین عراق نیز باید برای تعمیق روابط بین مناطق سنی نشین ما و مناطق سنی نشین عراق، سرکنسولگری هایی تعریف بشود.

یا وقتی سازمان ملل می خواست در عراق انتخابات برگزار کند، مردم عراق، اعم از معتمدان، عشایر و قبیله های مختلف، پای کار برگزاری انتخابات بودند؛ اما دوستان عراقی ما به این مکانیسم های خشک و شیک سازمان ملل به عنوان الگوی انتخاباتی اعتماد نمی کردند. یادم هست برای اولین انتخاباتی که بنا بود برگزار شود، کلی جلسه و بحث و مشورت با دوستان عراقی داشتیم و برای این که عراقی ها انتخابات مطمئن داشته باشند، تجربه هایی که در وزارت کشور، شورای نگهبان و همچنین در به کارگیری معتمدان محلی داشتیم، همه را در اختیار دوستان عراقی مان گذاشتیم. هیئت های مختلفی اعم از شیعه، سنی، کرد، مسیحی و ترکمن به اینجا می آمدند و اصلاً این طور نبود که شما بگویید فقط با یک جریان خاص داریم کار می کنیم و فقط آنها می توانند بیایند از مراحل برگزاری انتخابات در ایران بازدید کنند.

نکته دیگر، درباره روش های انتخاباتی سازمان ملل بود که آمریکایی ها به این بهانه فشار می آوردند تا آدم های خودشان را روی کار بیاورند، اما خواسته مردم عراق و به تبع آن خواسته جمهوری اسلامی ایران این بود که یک انتخابات واقعی در عراق برگزار شود. خوب، برای هر کدام از این مراحل نیاز بود با مقامات عراقی مذاکره صورت گیرد. نگاه سردار سلیمانی این بود که دوستان ما در عراق آدم هایی بسیار فهیم و اهل عمل هستند، اما برای این که با ما هم معنا بشوند و ادبیات ما را به خوبی متوجه شوند، باید کمی حوصله کرد. واقعاً ایشان ساعت ها

دوستانه برقرار بوده باشد، اما برای پذیرش پیشنهادهای ما باید سطح بالایی از اعتماد وجود داشته باشد. این اعتماد را شهید سلیمانی چگونه برای دوستان عراقی و منطقه ای ایجاد کرد؟

برای پاسخ به این سؤال مثالی می زنم: اخیراً نماینده دبیرکل سازمان ملل در امور عراق با یکی از مقامات ما دیدار کرده بود. او به طرف ایرانی گفته بود در این مدت که نماینده دبیرکل سازمان ملل در امور عراق شده ام، وقتی در مسائل پیچیده عراق با مقامات عراقی صحبت می کنم، تعجب می کنم، می بینم بعضی هایشان به ما می گویند در این موضوع، نظر حاج قاسم سلیمانی این گونه بود. بعد او از مقام ایرانی پرسیده بود چگونه است که شما این قدر در عراق دخالت دارید؟ مقام سیاسی ما به او گفته بود چیزی که مقامات عراق از ما دیده اند، جز صداقت و جز خیرخواهی برای مردم عراق نبوده است؛ بنابراین در مسائل مختلف، آنجا که لازم است، سعی می کنند نظر ما را هم بگیرند؛ اگر نظر حاج قاسم را می گیرند به این معنا نیست که حاج قاسم آنجا فرمانده است و دستور می دهد، بلکه اعتماد دارند به این که جمهوری اسلامی ایران در جهت خیر آنها نظر می دهد و این نشان دهنده اعتماد مردم به ما و عملکرد درست ما در عراق است.

اما این که حاج قاسم چگونه در منطقه حاج قاسم شد، یا چه رفتاری داشت که وقتی داعش می خواهد فرماندهان و نیروهایش را از شهر محاصره شده در



سوریه خارج کند، می‌گوید اگر ژنرال سلیمانی و حزب‌الله لبنان تضمین می‌کنند که از پشت، کسی ما را نزند، خارج می‌شویم، علت‌های مختلفی دارد که من فقط یک بخش آن را می‌گویم. وقتی موصل سقوط کرد اولین دولت‌هایی که به درخواست دولت عراق به کمک آنها شتافت، جمهوری اسلامی ایران بود که رفت و مانع سقوط بغداد و ورود داعش به کربلا و نجف شد. داعش تصمیم گرفته بود عتبات عالیات را ویران کند، کمالین که در ابعاد کوچک‌تر، برخی از مزارهای بزرگان صدر اسلام در سوریه را ویران کرده بود. زمانی که داعش به سراغ اربیل رفت، من معاون وزیر امور خارجه بودم. آن زمان آقای مسعود بارزانی پیام داد که به داد ما برسید. اما قبل از آن، مسعود بارزانی چندین بار با آمریکایی‌ها تماس گرفته و درخواست کمک کرده بود. آمریکایی‌ها صرفاً به او گفته بودند باید بررسی کنیم. اما سردار سلیمانی در اوج تهدید داعش علیه اربیل، با هواپیما و با ریسکی بالا وارد اربیل شد و با کمک به کردها، اقلیم کردستان را از دست داعش نجات داد. البته سردار سلیمانی به همین اندازه هم بسنده نکرد. مجدداً خاطره‌ای بگویم؛ یادم هست یک روز در دفتر کارم در مجلس نشسته بودم که رئیس دفتر آقای سلیمانی پیغام داد هیئت خیلی ویژه‌ای از عراق آمده و سردار گفتند شما هم حرف‌هایشان را بشنوید. در همین مسئله، ظرایف کاری ایشان را ببینید. سردار به من می‌گفت ما در نهایت نظامی هستیم و چون از ما در مبارزه با تروریسم

درخواست کمک می‌کنند داریم کار می‌کنیم ولی خوب است که اینها تحلیل شما را از منظر دیپلماتیک هم بشنوند. جالب است بدانید این مهمانان سردار چه کسانی بودند؛ جمع بزرگی از سران عشایر اهل سنت عراق به ایران آمده بودند و از جمهوری اسلامی ایران یک درخواست داشتند؛ این که شما مناطق شیعه‌نشین را از شر داعش نجات دادید، مناطق کردنشین را هم از شر داعش نجات دادید، خواهش می‌کنیم بیایید مناطق سنی‌نشین را هم نجات بدهید. من حرف‌هایشان را شنیدم. بسیاری از ریش‌سفیدان عشایر بزرگ اهل سنت عراق بودند. حرف‌شان این بود آمریکایی‌ها و برخی از کشورهای عربی به ما گفته‌اند در خانه‌هایتان را به روی داعش باز کنید. اینها قرار است بیایند قدرت را در عراق مثل دوره صدام دوباره به شما برگردانند، ما هم فریب خوردیم و نتیجه این شد که تمام مناطق سنی‌نشین افتاده زیر چکمه‌ها و تانک‌های داعش و زن و دختر ما امنیت ندارند و داستان‌های غم‌انگیزی را تعریف می‌کردند. اما یکی از نکات مهمی که بیان کردند این بود که می‌گفتند آمریکایی‌ها هفته‌ای یک بار می‌آیند در چادرهای ما و خانه‌های ما می‌نشینند و به ما می‌گویند نگران نباشید، ما شما را از شر داعش نجات می‌دهیم. می‌گفتند حالا سه ماه گذشته، همه چیز از دست رفته و می‌بینیم اصلاً هیچ چیزی نداریم. نه زمین داریم، نه حیثیتی برای ما مانده و تازه به همکاری با داعش هم متهم هستیم. آمریکایی‌ها

به ما می‌گفتند صبر کنید، ما داریم کاری انجام می‌دهیم، داریم بررسی می‌کنیم؛ ولی کاری نکردند. اینها در این وضعیت آمدند به ایران و گفتند انتظار ما از جمهوری اسلامی ایران این است همان طور که ژنرال سلیمانی، داعش را از مناطق شیعی و کردی دور کرد، بیاید و مناطق سنی‌نشین را هم آزاد کند؛ ما دیگر به آمریکایی‌ها اعتماد نداریم، اینها زندگی ما و هستی ما را سوزانده‌اند. شما می‌دانید بیشترین شهدا در آزادسازی مناطق اهل سنت عراق، شیعه بودند. بیشترین شهید را در آزادسازی این مناطق، حشدالشعبی داد که از شیعه و سنی و کرد و مسیحی و اقوام مختلف نیرو دارد. ببینید تا چه اندازه اعتماد وجود دارد که ریش‌سفیدهایی که رئیس عشیره سنی در عراق هستند از سردار سلیمانی درخواست کمک می‌کنند و می‌گویند دیگر به آمریکا اعتماد نداریم. عشایر در عراق جایگاه خیلی مهمی دارند. من با آن‌ها از نزدیک زندگی کرده‌ام. سردار سلیمانی در این شرایط به آنها نمی‌گوید که نه، شما این خسارت‌ها را به شیعه وارد کرده‌اید، سیاست شما پای داعش را به عراق باز کرد، شما فریب داعش را خوردید! بلکه سردار سلیمانی با همان جدیت و اهتمامی که با کمک مردم و دولت عراق و نیروهای مسلح و مرجعیت دینی، شهرهای کربلا و نجف را مصون کرد و اجازه نداد که دست داعش به آنجا برسد، همین کار را در آزادسازی مناطق اهل سنت انجام داد. بالاخره اینها انسانند و می‌بینند که چه اتفاقی افتاده است؛ در نتیجه سردار

۲۲

یادم است وقتی می خواستیم برای مذاکره با آمریکا به عراق برویم، تاکید سردار این بود که آمریکایی ها فقط دنبال این هستند که چیزی بگیرند؛ حواس تان باشد؛ من مخالف این نیستم که توافقی بکنید که آنها هم حس کنند چیزی گیرشان آمده است، ولی حواس تان باشد نروید دودستی همه چیز را بدهید و برگردید؛ مذاکره باید دستاورد عینی و ملموس برای کشور داشته باشد

سلیمانی برای شان قداست پیدا می کند.

۱ مواردی بوده که مشخصاً حاج قاسم به کمک وزارت امور خارجه و دستگاه های دیگری که با ایشان در پرونده های منطقه ای همکاری می کردند، بیاید؟

بله، مثالی می زنم. بعد از سقوط صدام ما با مشکلی در وزارت امور خارجه مواجه بودیم. صدام ساقط شده بود و دوستان ما در وزارت امور خارجه خیلی اصرار داشتند که مسئله لایروبی ارونرد هر چه زودتر به جریان بیفتد و عهدنامه ۱۹۷۵ که بین ایران و عراق جاری است، اجرایی بشود. شاید هر شخص دیگری غیر از سردار سلیمانی مسئول پرونده عراق بود، در آن شرایط به هم ریخته عراق می گفت اصلاً جای طرح این موضوع نیست، اما سردار سلیمانی گفت شما کارهای تان را انجام بدهید، به یک چهارچوب تبدیل و بروید با مقامات عراقی صحبت کنید؛ هر جا هم که لازم شد، من وارد می شوم. این بحث به تدریج پیش رفت. البته عراق هم خیلی به هم ریخته بود و این کار خیلی طول کشید. من معاون

وزیر امور خارجه بودم و در زمان آقای روحانی، به همراه دکتر جهانگیری، سفری به دعوت نخست وزیر وقت عراق به این کشور داشتیم. قبل از این که برویم، آقای روحانی و شورای عالی امنیت ملی نظرشان این بود که بالاخره این بحث ارونرد برای عمران و آبادانی استان خوزستان و استان بصره مهم است و این مسئله را به جایی برسانید؛ حداقل طبق عهدنامه ۱۹۷۵ اقداماتی حقوقی که باید انجام بشود، عملی کنید. مثلاً یکی از اقدامات حقوقی این بود که یک دفتر همکاری مشترک (سی بی سی) در خرمشهر و بصره تشکیل شود که اینها مرتب برای کارهایی که قرار است انجام بشود با هم در تماس باشند. ما در چند مرحله پیگیری کردیم و به نتیجه مطلوب نرسیدیم. قرار بر این شد که سردار سلیمانی که در موضوعات مختلف با عراقی ها گفت و گو



دارد، در این موضوع هم توصیه ای بکند. سردار سلیمانی با این که در آن مقطع گرفتار چند موضوع در عراق بود و همچنین در اوج درگیری بحث های مربوط به جنگ بیست و دو روزه در غزه بود، اما ایشان از آنجا که منافع ملی ما به ارونرد ربط پیدا می کند و این موضوع بین مردم عراق و ایران مشترک است، به من گفت شما بروید دنبال کنید و اگر لازم شد، پیام بدهید تا در جلسه ای که آقای جهانگیری با وزیر خارجه عراق دارد من هم می آیم و در حدی که بالاخره اعتباری پیش آنها داریم، من هم درخواست می کنم که این موضوع زودتر حل و فصل بشود. بعضی از دوستان به من گفتند حالا حاج قاسم برای این که دل شما خوش باشد چیزی گفته است. مذاکرات ما خیلی سخت بود و به راحتی به نتیجه نمی رسید. پیامی به حاج قاسم دادیم که کار ما به اینجا رسیده است و اگر شما بتوانید توصیه ای بکنید خیلی خوب است. ایشان پذیرفت. با حاج قاسم در یک محل کاملاً رسمی با حضور وزیر امور خارجه عراق قرار گذاشتیم. ایشان قبل از این که بیاید، با رئیس جمهور عراق صحبت کرد، و پنج دقیقه زودتر از آن زمان مقرر خودش را رساند. آقای دکتر جهانگیری و آقای ابراهیم جعفری وزیر امور خارجه وقت عراق هم بودند. جالب است بدانید بالاخره ما هر کدام ادعایی داریم، ولی انصافاً نه این که الان سردار شهید شده است بخوایم بگوییم - منطق مذاکراتی سردار برای این که طرف عراقی مجاب شود که این کار به نفع هر دو طرف است، قوی تر از همه تجارب مذاکراتی ما وزارت خارجه ای ها و دولتی هایی بود که ماه ها راجع به این موضوع بحث کرده بودیم و این منطق تبدیل به یک پایه و مبنای اساسی برای پیشرفت های کاری در این موضوع شد.



توجه سردار به این موضوع واقعاً یک نقطه قوت بود.

مذاکره چه روشی داشتند؟

اعتباری که سردار سلیمانی داشت، خیلی به این مسئله کمک می‌کرد؛ اما مسئله، فقط اعتبار ایشان نبود. اولاً سردار در این جلسات، عربی سخن می‌گفت؛ همیشه هم به این نکته اصرار داشت. بارها در جلساتی که مترجم هم حضور داشت، می‌گفت عربی حرف بزنید؛ بگذارید راحت تر ارتباط برقرار شود. نکته دیگر این که ایشان وقتی می‌خواست موضوعی را برای طرف عراقی جا بیندازد، هفتاد درصد انرژی اش را می‌گذاشت تا به آن مقام عراقی بگوید این کاری که راجع به آن صحبت می‌کنم چقدر برای عراق مهم است و چه چیزی عاید شما می‌شود و چه چیزی عاید ما می‌شود. یعنی نگاه سردار به منافع هر

دو کشور معطوف بود. یادم هست وقتی می‌خواستیم برای مذاکره با آمریکا به عراق برویم، تأکید سردار این بود که آمریکایی‌ها فقط دنبال این هستند که چیزی بگیرند. حواس تان باشد. من مخالف نیستم توافقی بکنید که آنها هم حس کنند چیزی گیرشان آمده است، ولی حواس تان باشد نروید دودستی همه چیز را بدهید و برگردید؛ مذاکره باید دستاورد عینی و ملموس برای کشور داشته باشد. مثال دیگری بزنم. از یکی از طرف‌های خارجی در منطقه برای حل یک موضوع منطقه‌ای مهم که به امنیت منطقه گره خورده بود خواسته بودیم برای ما کاری انجام بدهند. ما برای مذاکره رفتیم و درخواست مان را مطرح کردیم. آنها هم برای انجام کار، شرط گذاشتند و گفتند ما حاضریم این چیزی که شما می‌خواهید انجام بشود، اما شرطش این است که

یک نماینده عالی‌رتبه از کشور ما با دوستی که شما در منطقه دارید و این فرد یکی از مقامات عالی‌رتبه مقاومت است، پنج دقیقه ملاقات کند. این ملاقات برای آنها بسیار مهم و ارزشمند بود اما قبول این درخواست، جزو اختیارات حوزه وزارت خارجه‌ای من نبود و مربوط به سردار سلیمانی می‌شد. من بعد از این که به ایران برگشتم، گزارش آن مذاکره را به مقامات مافوق واز جمله به سردار سلیمانی دادم و گفتم آنها برای تحقق چنین موضوعی که برای امنیت منطقه مهم است، چنین شرطی گذاشته‌اند و می‌خواهند با فلان فرد ملاقات کنند. سردار گفت اگر آن کار را انجام می‌دهند، انجام شرط‌شان را من هماهنگ می‌کنم. گفتم این را به آن کشور مهم بگویم؟ سردار گفت بگو، ولی صبر کن! حرفم هنوز تمام نشده؛ به آنها بگو اول شما باید کاری را مدنظر ماست انجام دهید و بعد ما کاری را که شما می‌خواهید، انجام می‌دهیم. گفتم اگر به حرف ما اعتماد نکردند چه؟ گفتم ما هم به حرف‌شان اعتماد نمی‌کنیم. به آنها بگو اگر بدانید ما حرف‌مان حرف است و می‌توانید روی حرف ما حساب کنید؛ اگر به ما اعتماد دارید، بروید کار را انجام بدهید. ما هم ظرف ۷۲ ساعت با همه ملاحظات امنیتی که این ملاقات برای آن مقام عالی‌رتبه دارد، آن را هماهنگ می‌کنیم. آنها کار را انجام دادند و در حالی که سردار گفته بود ظرف ۷۲ ساعت، ملاقات هماهنگ می‌شود ظرف ۲۴ ساعت آن را هماهنگ کرد و ملاقات انجام شد.

قاعدتاً همین رفتارها از سوی شهید سلیمانی موجب افزایش اعتبار و اعتماد می‌شد. این اعتماد در کار جناب عالی هم اثرگذار بود؟ بله؛ از من می‌پرسند پشتوانه مذاکرات دیپلماتیک موفق چه می‌تواند باشد. من گاهی اوقات یادآوری می‌کنم اگر آمریکایی‌ها این قدر روی منطقه متمرکز شده‌اند و مدام با حیل‌های مختلف می‌گویند ایران پول‌های برجام را خرج

دستاوردهای امنیتی ما در منطقه، توان دفاعی، توان علمی و تکنولوژیک، توان هسته‌ای و گفتمان قوی انقلاب اسلامی، چنان سرمایه‌ای ایجاد کرده که مهم نیست شما چه کسی باشید و با چه جایگاهی مذاکره می‌کنید. مهم این است که عنوان شما جمهوری اسلامی ایران و دیپلمات جمهوری اسلامی ایران است. آن وقت با دست‌پرمی‌توانید وارد مذاکره شوید

منطقه کرده است، به این دلیل است که می فهمند امنیت در ایران چه عنصر مهمی است. دستاوردهای امنیتی ما در منطقه، توان دفاعی، توان علمی و تکنولوژیک، توان هسته ای و گفتمان قوی انقلاب اسلامی، چنان سرمایه ای ایجاد کرده که مهم نیست شما چه کسی باشید و با چه جایگاهی مذاکره می کنید. مهم این است که عنوان شما جمهوری اسلامی ایران و دیپلمات جمهوری اسلامی ایران است. آن وقت با دست پرمی توانید وارد مذاکره شوید. وقتی طرف مقابل، خودش را می بیند که یک کشور مدعی است و از تمام مسیرها رفته و نتوانسته یک ملاقات را انجام بدهد ولی این ملاقات برایش انجام می شود، این طرف برای شما که قرار است دوباره با او مذاکره کنید، همان اعتباری را که سردار در پرونده خودش پیدا کرده است، برای شما قائل می شود و شما هم به همان اندازه در مذاکره قیمت پیدا می کنید. آنها می گویند شخصی که از جمهوری اسلامی آمده و دارد مذاکره می کند، وصل است به جریاناتی که دارند روی امنیت منطقه کار می کنند و در این موضوع توانمندی دارند.

اما می خواهیم به حرف اولم برگردم. در آن ملاقات های خارجی که من حضور داشتم، می دیدم رفتار سردار با طرف های خارجی، رفتار دستوری نبود، نسخه تجویز نمی کرد. این طور نبود که بنشیند و از موضع بالا بگوید که ما راجع به سوریه بررسی کرده ایم و مثلاً شما این پنج دستورالعمل را باید انجام بدهید. سردار ساعت ها وقت می گذاشت و با عالی ترین مقامات تا مقامات تأثیرگذاری که در سطوح میانی مدیریتی بودند و باید کار را انجام می دادند، صحبت می کرد.

من وقتی از وزارت امور خارجه به مجلس مأمور شدم، آقای دکتر لاریجانی به من گفت ما حدود هفت سالی است کنفرانس بین المللی حمایت از انتفاضه فلسطین را برگزار نکرده ایم، شما اگر می توانید، زودتر این را برگزار کنید. این اجلاس ششمین اجلاسی بود که می خواست برگزار بشود.

۲۲

الان یکی از مشکلات دوستان و متحدان مادر منطقه که با بعضی کشورهای دیگر کار می کنند، این است که می گویند بعضی از مقامات این کشورها تصمیماتی می گیرند و قبل از این که به صورت کامل با ما مشورت بکنند، بدون هماهنگی کامل با ما، با تشخیص خودشان عمل می کنند. سردار سلیمانی هیچ جا با تشخیص خودش عمل نمی کرد؛ یعنی اگر قرار بود در عراق کاری بکنند، حتماً مشورت می کرد و نظر عراقی ها را می گرفت

وقتی می خواستم کنفرانس را برگزار کنم نظرات بخش های مختلف را گرفتم؛ از وزارت امور خارجه، اطلاعات و سایر نهادها. در یکی از جلساتی که خدمت سردار سلیمانی بودم موضوع را به ایشان گفتم. ایشان توصیه ای به من کرد که آن توصیه را فقط یک بار حضرت آقا در تحولات منطقه به ایشان فرموده بودند و سردار به دقت رهنمودهای ایشان را رعایت می کرد. سردار پرسید اجلاس را برای چه برگزار می کنیم؟ پاسخ دادم برای حمایت از فلسطین. گفت پس وقت بگذار و با همه رهبران جهادی و سیاسی فلسطین و مقاومت بنشین و به آنها بگو می خواهیم این کنفرانس را برگزار کنیم، شما بفرمایید اولاً چگونه برگزار کنیم؟ ثانیاً چه موضوعاتی را در آن بیاوریم؟ ثالثاً شما چه نیازهایی دارید که فکر می کنید در این کنفرانس باید به آنها برسید؟ توصیه چهارم ایشان که خیلی مهم بود، این بود که به طرف های فلسطینی بگویید ما می خواهیم همه چیز را برای برگزاری این کنفرانس فراهم کنیم، اما شما رئیس هستید و موضوع اجلاس شماست؛ ما فقط می خواهیم کمک تان بکنیم.

شما نوع ادبیات سردار را ببینید؛ این توصیه ها واقعاً به ما کمک کرد. همه این دیدارها فراهم شد و بعضی ها آمدند اینجا و بعضی ها را خودم رفتم در منطقه و از نزدیک دیدم و پرسیدم و مشورت های خیلی خوبی دادند.

الان یکی از مشکلات دوستان و متحدان ما در منطقه که با بعضی کشورهای دیگر کار می کنند، این است که می گویند بعضی از مقامات این کشورها تصمیماتی می گیرند و قبل از این که به صورت کامل با ما مشورت بکنند، بدون هماهنگی کامل با ما، با تشخیص خودشان عمل می کنند. سردار سلیمانی هیچ جا با تشخیص خودش عمل نمی کرد؛ یعنی اگر قرار بود در عراق کاری بکنند، حتماً مشورت می کرد و نظر عراقی ها را می گرفت.

یک مورد دیگر بگویم: من در قاهره، حلقه اول پیرامون مرحوم محمد مرسى را از نزدیک دیدم. شاید پنج ساعت ونیم با هم

بحث کردیم. در اتاق مجاور هم مرحوم مرسى رئیس جمهور وقت مصر نشسته بود و اینها مرتب به ایشان گزارش می دادند. ما برای همکاری های مشترک بین دو کشور در حوزه تجاری و گردشگری توافق کردیم. قرار شد یک هیئت از آنجا بیاید تهران تا آن تفاهات تبدیل به یک یادداشت تفاهم بشود. این کار چون برای مرحوم مرسى مهم بود، همان حلقه اول پیرامون خودش را به تهران فرستاد. خوب، موضوع فلسطین برای افکار عمومی این کشور خیلی مهم است؛ چون مردم مصر برخلاف حاکمان خود به موضوع فلسطین خیلی تعصب دارند و خیلی علاقه مند به حمایت از فلسطین و قدس هستند. اینها بعد از این که کارمان تمام شد، به من گفتند آیا امکان دارد ما پنج دقیقه ژنرال سلیمانی را ببینیم؟ سؤال کردم اصلاً چه نسبتی بین این مأموریت شما و ژنرال سلیمانی وجود دارد؟ اما آنها از شجاعت های سردار در مقابله با رژیم صهیونیستی و حمایت از مقاومت فلسطین شنیده بودند و تعریف می کردند. من درخواست آنها را به سردار سلیمانی گفتم. ایشان گفت ما که کار خاصی با آنها نداریم. در جواب گفتم اینها به موضوع فلسطین علاقه مندند و بحث هایی دارند؛ بالاخره طیفی هستند که آمده اند روی کار و به موضوع فلسطین و جهان اسلام توجه دارند. سردار گفت من دیپلمات و مقام سیاسی نیستم که بخواهم ملاقات کنم. اما اگر تشخیص شما این بود که این دیدار به رابطه دو ملت کمکی می کند مانعی ندارد. به هر حال سردار وقتی را تعیین کرد و اینها آمدند. در آن ملاقات، سردار سلیمانی وقت زیادی گذاشت برای شنیدن صحبت ها و ارزیابی آنها از وضعیت منطقه. بعد هم وارد مسئله فلسطین شد. البته سردار به آنها انتقاداتی هم داشت که بالاخره حسنی مبارک با پرونده اسرائیل این کار را کرد، انور سادات آن کار را کرد و ما انتظار داریم که شما خواسته های ملت خودتان را به دقت رعایت کنید؛ اما این گفت و گو به شدت در چهارچوب های دیپلماتیک و محترمانه برگزار شد تا حرمت طرف مقابل



حفظ شود. من بعدها تا قبل از این که اخوان المسلمین مجدداً سرکوب بشود و به سایه برود، با اینها ارتباط داشتم. اینها همیشه به نیکی از آن جلسه یاد می‌کردند. البته سردار سلیمانی، راهکارها و پیشنهادهای اجرایی هم به هیئت مصری ارائه داد. من وقتی یکی از اینها را بعد از سقوط مرسی در سوئیس دیدم، گفتم اگر فقط به ۲۰ درصد از توصیه‌های ژنرال سلیمانی که آن روز به ما گفت عمل کرده بودیم، امروز منطقه و مصر وضعیت متفاوتی می‌داشت.

همان‌طور که توضیح دادید، پرونده‌های پیچیده و سنگینی بر دوش شهید سلیمانی بود که ایشان بیشتر آنها را با موفقیت به سرانجام رساند. اما طبیعتاً مسئله غیرعادی و دور از ذهنی نیست که در موضوعات یا در مواردی، آن میزان موفقیتی که مدنظر بوده، محقق نشده باشد؛ یعنی یا عدم‌الفتح‌هایی باشد یا تحقق ناقص آن خواسته و هدف. در این مواقع رفتار حاج قاسم چطور بود و با این مسئله چگونه برخورد می‌کردند؟

سؤال خیلی خوبی کردید. ببینید، در صدر اسلام - در زمان حیات پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ و امام علی ﷺ - هم جنگ‌هایی راسخ داریم که مسلمان‌ها با شکست مواجه شده‌اند. این که حاج قاسم را سوپرمنی تصور نکنیم که وارد هر پرونده‌ای شد، وارد هر مبارزه‌ای با تروریسم شد، همیشه و صددرصد همه چیز خوب پیش رفته باشد و با پرچم پیروزی بیرون آمده باشد، خیلی واقع‌بینانه نیست. وقتی حاج قاسم در پرونده‌های پیچیده با مظاهر شکست مواجه می‌شد، شاید خیلی‌ها ابراز یأس و ناامیدی می‌کردند که دیگر تمام شد؛ ولی نگاه خودشان متفاوت بود. مثلاً زمانی در پرونده عراق با این واقعیت مواجه شدیم که عملاً یک سوم خاک عراق در چند شبانه‌روز به تصرف داعش درآمد و از حیطة حاکمیت عراق

خارج شد. یا در سوریه دقیقاً در همان زمان که ما به عنوان مستشار نظامی در کنار سوری‌ها بودیم، می‌دیدیم داعش و جبهه‌النصره بخش‌های وسیعی از سوریه را تصرف می‌کردند. بالاخره این همه توپ و تانک و امکانات و حمایت رسانه‌ای و امنیتی از تروریست‌های تکفیری، یک جاهایی خودش را نشان می‌داد. در این شرایط، ما در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی جلسه داشتیم. حاج قاسم هر وقت می‌آمد، دفترچه‌ای همراهش داشت که نشان می‌داد ده‌ها ساعت جلسه گذاشته و با مقامات ذی‌ربط مثلاً سوریه یا عراق و با همکاران خودش در نیروی قدس و بخش‌ها و مسئولان مرتبط دیگر جلسه گذاشته است. خوب، وقتی ایشان به جلسه می‌آمد، در حالی که همه از شکست‌ها و ناکارآمدی‌ها حرف می‌زدند، مثلاً می‌گفتند اینجا ارتش سوریه ضعیف عمل کرد، آنجا ارتش عراق ضعیف عمل کرد و این مقدار از زمین عراق و سوریه از دست حکومت خارج شد، سردار می‌گفت اصلاً نگران نباشید. یعنی با یک روحیه قوی می‌گفت هیچ مسئله خاصی اتفاق نیفتاده است. من یادم هست وقتی در ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹ صدام به ایران حمله کرد، حضرت امام ﷺ در

یک سخنرانی که از تلویزیون پخش می‌شد، گفتند حالا یک دزدی آمده، یک سنگی انداخته و رفته است. جمله امام ﷺ آرامشی در جامعه ایجاد کرد تا مردم خودشان را پیدا کنند و بایستند و آن افتخارات آفریده شود. درست است که این جنگ هشت سال طول کشید، اما آن جمله اولیه امام خیلی اثرگذار و روحیه‌بخش بود. در آن جلسه هم که بحث شکست، یکی از بحث‌های اصلی بود، وقتی نوبت به حاج قاسم می‌رسد، او می‌گوید اتفاق مهمی نیفتاده؛ طبیعت جنگ همین است. ایشان مسئله را کوچک می‌کرد و می‌گفت بالاخره آدم در جنگ، تپه‌ای را امروز می‌گیرد، فردا از دست می‌دهد اما پس فردا دوباره برنامه‌ای می‌ریزد تا نوک قله پشتی را هم بگیرد و وقتی در نوک قله بایستد، دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند آن تپه را بگیرد. واقعاً سردار برنامه‌ریزی می‌کرد و وقت می‌گذاشت و همه را آماده می‌کرد که با این چهارچوب حرکت کنند؛ لذا شکست هم در مأموریت‌های سردار سلیمانی بود، اما شکست برای سردار سلیمانی، ایستادن جدید بود، نه افتادن. جمله معروفی هم ایشان دارند که «من به تجربه می‌گویم فرصتی که در چالش‌ها نهفته است، در خود

حاج قاسم می‌گفت امنیت منطقه، یک امنیت به هم پیوسته است و باید به کمک دوستان مان در منطقه بشتابیم؛ این کار، هم امنیت ما را تضمین می‌کند و هم امنیت جمعی دیگران را در این منطقه مهم و مشترک. بنابراین یکی از بحث‌های مذاکره‌ای حاج قاسم در راستای مأموریتش دنبال می‌کرد، مسئله تأمین امنیت حداکثری ایران بود

فرصت‌ها وجود ندارد.»

آقای دکتر، می‌خواهم پرسش قبلی را کمی صریح‌تر مطرح کنم. ما با گروه‌های جهادی فلسطینی مراد به داشته و به آنها در برابر تجاوزات رژیم صهیونیستی کمک کرده‌ایم؛ اما در مواردی مانند بحران سوریه، علی‌رغم مذاکرات و بحث‌های فراوانی که داشتیم، آنها مسیری غیر از مسیر آن جبهه مقاومتی را که در این چند دهه، هزینه‌های مالی و اعتباری و نظامی فراوانی کرده بود، در پیش گرفتند یا مسائلی که در کردستان عراق به وجود آمده بود و از این دست مسائلی که در این دو دهه، کم و بیش با آن مواجه بوده‌ایم. رفتار حاج قاسم در این گونه موارد چگونه بود؟

در همین پرونده سوریه و در ارتباط با سؤال جناب عالی می‌گویم که ما زمانی مواجه شدیم با این که معارضان و جریاناتی که از اینها حمایت می‌کردند، برخی از جریانات فلسطینی را و حتی برخی از رهبران جریان مقاومت حماس را تحریک کردند که آقا! شما دیگر نباید در سوریه بمانید و باید از بشار اسد فاصله بگیرید. آن تعداد بسیار معدود از رهبران حماس هم در مقطعی کوتاه و با تحلیلی نادرست خط‌شان را از بشار جدا کردند و بشار و حافظ اسدی را که در این سال‌ها کمک‌های زیادی به فلسطین کرده بودند، نادیده گرفتند. البته نگاه آقای اسماعیل هنیه و بخش بزرگی از رهبران حماس و سایر گروه‌های جهادی هیچ تغییری نکرد و با تحلیل درست، تحولات منطقه را دنبال کردند؛ اما پس از رخ دادن این مسائل، دو نگاه در منطقه در قبال آن تعداد معدود از رهبران فلسطینی ایجاد شده بود: یک نگاه این که این افرادی که در جریانات فلسطینی هستند، باید طرد شوند؛ نگاه دوم این که باید اینها را حمایت و هدایت کرد و فرصت داد تا در مسیر طبیعی این ماجرا، واقعیت‌ها را

۲۲

من بارها می‌دیدم که مثلاً مقامات سوری، مقامات عراقی، یا مقامات لبنانی و یا کشورهای دیگر، وقتی که راجع به حاج قاسم صحبت می‌کردند، می‌گفتند ویژگی حاج قاسم این بود که نسبت به آن منطقه‌ای که قرار بود کاری را در آن انجام بدهیم، این قدر رفته بود و آمده بود و حضور فیزیکی پیدا کرده بود که اشرافش از ما بیشتر بود

متوجه بشوند. جالب است بدانید که نگاه حاج قاسم چه بود. نگاه ایشان راهبردی بود. می‌گفتند موضوع اصلی جهان اسلام مسئله آزادسازی فلسطین و قدس است. از طرفی هم تعداد بسیار معدودی از حماس - و نه کلیت حماس - از آقای بشار اسد فاصله گرفته‌اند. حاج قاسم می‌گفت این افراد معدود در حماس را نباید طرد کنیم، بلکه باید جذب‌شان کنیم تا با حوصله و وقت‌گذاری متوجه شوند واقعیت چیست.

خود سردار سلیمانی هم وقت می‌گذاشت؟

هم خودشان وقت می‌گذاشت و هم به عواملی که با فلسطینی‌ها مرتبط بودند دستور می‌داد با محبت و صمیمیت با همه نیروهای جهادی فلسطینی و با همه مردم فلسطین در هر کجا که هستند تعامل شود. به ما هم که هر کدام در سطوح مختلف، مسئولیت و ارتباط داشتیم این توصیه را می‌کردند. مثلاً یکی از کسانی که در ماجرای سوریه قدری دچار تردید شد برادرمان آقای خالد مشعل بود که در قطر مقیم بود. من دوسه بار به قطر رفتم و با آقای خالد مشعل گفت و گو کردم. در زمان‌هایی من با او گفت و گو می‌کردم که اصلاً برخی نظرشان این بود که خود این کار آقای مشعل که دیگر امروز در سوریه نیست و به دوحه قطر رفته و آنجا مقیم شده، نشان دهنده مخالفت او با راهبرد و استراتژی مشترک ایران و سوریه است. اما حاج قاسم می‌گفت آقای خالد مشعل نگاهش که نسبت به رژیم صهیونیستی تغییر نکرده است پس شما با او ارتباط داشته باشید. دوستان شما با او ارتباط داشته باشند و به ابهامات و سؤال‌اتش پاسخ بدهید. این کار حاج قاسم به جایی رسید که برخی از همین رهبران معدود که چنین نظری داشتند، بعداً نشان دادند در مسیر مبارزه با رژیم صهیونیستی و دوستی با محور مقاومت و جمهوری اسلامی ایران

ثابت قدم اند. در همان اوج تحولات سوریه، رژیم صهیونیستی و آمریکایی‌ها به این نتیجه رسیدند که الان بهترین فرصت است تا کار غزه را یک سره کنند و جنگ هشت روزه را به راه انداختند. در آن جنگ، همه آنها که بعضی از رهبران‌شان زیر سؤال رفته بودند که مثلاً از جبهه مقاومت و ایران جدا شده‌اند، نقش خیلی فعالی در مقابله با رژیم صهیونیستی ایفا کردند به طوری که جنگ غزه، دیگر بیست و دو روز طول نکشید. رژیم صهیونیستی در حالی در هشت روز شکست خورد که فکر می‌کرد سوریه به هم ریخته است، عراق به هم ریخته است، لبنان و ایران تحت فشار اقتصادی هستند و همه چیز برای اشغال کامل غزه آماده است. شاید اگر شخص دیگری غیر از سردار بود، در مواجهه با آن بخش از جریانات فلسطینی، احساسی برخورد می‌کرد. شما ببینید چه اخباری به ما می‌رسانند؛ اخباری که مستند هم بود. به ما می‌گفتند جریانات تروریستی، یک سری از فلسطینیان ساکن برخی اردوگاه‌های لبنان و سوریه و جاهای دیگر را که شرایط اقتصادی خوبی هم ندارند به کار گرفته‌اند برای حفر تونل در زیر شهر دمشق یا در مناطقی که داعش و تروریست‌ها هستند و برای هر یک متر حفاری، صد یورو به آنها می‌دهند. خب، فلسطینی‌ها تخصص ویژه‌ای در حفر تونل دارند؛ به دلیل این که به سمت مناطق خارج از سرزمین‌های اشغالی یا از زیر مناطق سرزمین‌های اشغالی تونل حفر می‌کردند تا بتوانند با هم ارتباط پیدا کنند. این مسئله یک سطحش می‌توانست این باشد که بالاخره طرف فلسطینی در شغلی به کار گرفته شده، ولو این که تروریست‌ها دارند از آن استفاده می‌کنند؛ اما یک سطح دیگرش می‌توانست این باشد که برخی جریانات مقاومت از سوریه فاصله گرفته‌اند و حتی برخی افراد فلسطینی برای طرف مقابل جریان مقاومت کار انجام می‌دهند. در این شرایط، نگاه نظام که توسط حاج قاسم دنبال می‌شد این بود که ما باید به آنها

فرصت بدهیم تا واقعیت را بفهمند و جذب‌شان کنیم و نباید دفع شوند؛ چرا که راهبرد اصلی جهان اسلام، آزادسازی قدس است و اینها سرمایه‌هایی هستند که قرار است در فلسطین برای آزادسازی قدس تلاش کنند.

پرسش آخر درباره مذاکرات شهید سلیمانی با رئیس‌جمهور روسیه است. این دیدار منجر به این شد که در نهایت روسیه وارد کارزار سوریه شد. لطفاً درباره آن مذاکره توضیح دهید.

حاج قاسم در پرونده‌ای حضور نداشت که صرفاً عراقی باشد یا صرفاً فلسطینی باشد؛ عرض کردم این پرونده‌ها به شدت بین المللی بودند. پرونده بین‌المللی، یعنی شما باید در عرصه بین‌الملل که بخش‌های مختلفی حضور دارند، با همه این بخش‌ها قدرت تعامل و دیالوگ داشته باشید. ببینید، من می‌رفتم با نماینده دبیرکل سازمان ملل مثلاً در امور سوریه صحبت می‌کردم. خب، حاج قاسم با نماینده دبیرکل در امور سوریه مذاکره نمی‌کرد اما نگاه حاج قاسم و اقدامات چندجانبه‌ای که داشت انجام می‌داد و نوع نگاهی که به من منتقل می‌کرد تا به سازمان ملل منتقل کنم، بخشی از قطعه پازل راه حل او برای مبارزه با تروریسم بود. او فقط صحنه نبرد و خاکریز و نوک قله و نوک تپه را نمی‌دید. همه ابعاد را می‌دید. این رویکرد، با نوع فرماندهی و رهبری حضرت آقا در همه بخش‌های نظامی و دفاعی کشور نهادینه شده است. وقتی موضوعی که سردار سلیمانی روی آن کار می‌کند یک موضوع بین‌المللی است و بازیگران بین‌المللی با اهداف متنوع و نامتقارن در آن وجود دارند، پس در این صحنه، طراحی او برای حل مسئله باید متنوع و نامتقارن باشد و جاهایی هم کاملاً غافلگیرانه باشد که بتواند به نتیجه برسد. هر کدام از اینها حاج قاسم را به یک اسطوره برای ژنرال‌های بزرگ در منطقه تبدیل کرده بود.

او جاهایی به دلیل بُعد بین‌المللی پرونده، به ناچار خودش هم وارد مذاکره با طرف‌های بین‌المللی می‌شد. یکی از جاهایی که ایشان وارد شد، زمانی بود که ما به دلیل منافع مشترک با روسیه نیاز داشتیم آنها در سوریه پای کار بیایند. من مذاکره کردم، و وزرای خارجه وقت - آقای دکتر صالحی و آقای دکتر ظریف - مذاکره داشتند، مسئولان وزارت اطلاعات و نیروی‌های دفاعی ما همه با هم‌تایان روسی خود مذاکره داشتند؛ اما دو عامل باعث شد که روسیه با اعتماد به نفس بیشتری بیاید وارد کار بشود؛ یک عامل این بود که آقای پوتین سفری به ایران کرد و در دیداری که با رهبر معظم انقلاب داشت حرف‌هایی رد و بدل شد که پوتین به این نتیجه رسید که با جمهوری اسلامی ایران به رهبری آیت‌الله خامنه‌ای به تعبیر ایشان می‌توان کار راهبردی کرد. دومین نکته را مقامات عالی‌رتبه روسی به من گفتند. این که دستگاه اطلاعاتی روسیه بررسی کرد که منویات رهبری ایران را در حوزه منطقه چه کسی پیاده می‌کند، و به این نتیجه رسیدند که فردی به نام ژنرال سلیمانی که برای آنها ناشناخته هم نبود، این وظیفه را به عهده دارد. گفتند ما بررسی کردیم، دیدیم در سوریه نقش سردار سلیمانی به عنوان مستشار نظامی چقدر مهم بوده و چه دستاوردهای مهمی نصیب مردم، نظام و منافع جمهوری اسلامی ایران کرده است. جمع‌بندی ما این شد که این آدم، آدم معتبری است. این باعث شد روس‌ها در سطوح بالا با سردار سلیمانی صحبت کردند و به توافق رسیدند که نیروی هوایی‌شان را به سوریه بیاورند. هم‌زمان ایستادگی و درایت آقای بشار اسد و مقاومت مؤثر مردم و نیروهای مسلح سوریه نیز اهمیت حضور روسیه در کمک به مبارزه با تروریسم در سوریه را دوچندان کرد. اینها یک بخش کار بود. وقتی نیروی هوایی روسیه می‌آمد، دیگر ما و سوریه تنها نبودیم، بلکه طرف ثالثی هم بود که باید در یک عملیات نظامی، سیاسی، روانی و بین‌المللی که می‌خواست در سوریه



یک ژنرال سوری به من می‌گفت مادر یک منطقه می‌خواستیم عملیات کنیم. من همه آن منطقه را از روی نقشه دیده بودم ولی هر جا را از روی نقشه به حاج قاسم می‌گفتم، او با مختصات دقیق و قدم به قدم رفته بود

انجام بشود با هم هماهنگ می‌شدیم. در آن شرایط پیچیده منطقه و سوریه، باز یکی از هنرهای سردار سلیمانی ایجاد همین هماهنگی بود. این نکته مهمی بود که اتاق مشترک عملیاتی شکل بگیرد و یک عملیات متمرکز انجام بشود. برای همین، جاهایی خود سردار مذاکره می‌کرد، جاهایی که در سطوح دیگر بود دیگران را کامل توجیه می‌کرد که مثلاً شما به عنوان وزارت امور خارجه خوب است الان چه نکاتی را بگویید یا شما به عنوان بخش دفاعی، یا اطلاعاتی ما خوب است بروید این نکات را بگویید. البته سردار در همه جزئیات کار، قبل از دیگران با شخص آقای بشار اسد جلسه می‌گذاشت و بر اساس دیدگاه‌های وی و نظرات کارشناسی مقامات ذی‌ربط سوریه، به نقش مستشاری جمهوری اسلامی ایران در کمک به مبارزه با تروریسم می‌پرداخت.

در تحولات سال‌های اخیر منطقه ثابت شده است آمریکایی‌ها با همه ادعایی که دارند نمی‌توانند هماهنگی صددرصدی بین خودشان ایجاد کنند، اما شما هیچ‌وقت نشنیدید در این دورانی که نیروی هوایی ارتش روسیه به کمک نیروهای نظامی سوریه و ایران و نیروهای مدافع حرم آمد، روسیه، اشتباهی یک مراسم عروسی را در فلان نقطه هدف قرار داده باشد. تنظیم این مسئله یکی از کارهای ویژه‌ای بود که سردار سلیمانی و نظامی‌های ما و سوریه به درستی انجام دادند. شما ببینید، آمریکایی‌ها با این همه ادعا و با این همه تکنولوژی، بارها مجالس عروسی را در افغانستان هدف قرار دادند و جمعیت بسیاری را کشتند و حتی یک عذرخواهی ساده هم نکردند. گاهی اوقات هم می‌گویند اشتباه کردیم و تشخیص مان غلط بود؛ ولی یک مورد از این تشخیص‌های غلط از طرف اتاق عملیات مشترک نظامیان سه کشور در سوریه شکل نگرفت. هر چند آمریکایی‌ها در همین سوریه ده‌ها مراسم و ده‌ها مکان را زدند و بعد گفتند اشتباه شده.

سردار سلیمانی زندگی خودشان را از ابتدا وقف انقلاب اسلامی کرده بود؛ یعنی از همان ابتدا ایشان در خطرناک‌ترین صحنه‌ها در خدمت انقلاب بود؛ چه آن زمان که کردستان توسط گروهک‌های ضدانقلاب ناامن شده بود، به عنوان یک نیروی بسیجی وارد عمل شد و چه بعد از آن در جنگ تحمیلی که همه تاریخش را می‌دانند. ایشان چنان از خودش قدرت فرماندهی، شجاعت و درایت نشان داد که به فرماندهی یکی از مهم‌ترین لشکرهای سپاه پاسداران یعنی لشکر ۴۱ ثارالله تعیین شد و تا پایان جنگ این مسئولیت را به عهده داشت. بعد از آن هم در فرماندهی قرارگاه شرق و جنوب شرق کشور، خدمات بزرگی به انقلاب اسلامی کرد که قسمت اعظم اینها چون جنبه عملیاتی داشت و رسانه‌ای هم نمی‌شد، مردم شناخت چندانی از آن ندارند، جز آنها که با او مستقیم کار می‌کردند. ولی ورود ایشان به نیروی قدس به معنای کار منطقه‌ای، نقطه عطفی در زندگی ایشان بود.

ابتدا، تعیین ایشان به عنوان فرمانده نیروی قدس برای خیلی‌ها جای تعجب داشت؛ چون ایشان یک شخصیت عملیاتی بود، در حالی که در آن زمان کار نهضتی بیشتر یک کار اطلاعاتی تلقی می‌شد. معمولاً آدم‌هایی با سابقه اطلاعاتی به عنوان فرمانده نیروی قدس یا فرمانده حرکت‌های آزادی بخش تعیین می‌شدند؛ چون قبل از نیروی قدس هم ما چیزهایی با این اسامی داشتیم، ولی ایشان در یک مدت کوتاه ثابت کرد انسانی با ظرفیت‌های ناشناخته است که کسی از آن خبر نداشته. ایشان واقعاً نشان داد یکی از بهترین انتخاب‌ها بوده است؛ فرد مناسب در جای مناسب تعیین شد و ایشان توانست راهبرد بسیار روشنی را برای منطقه و کل کار نهضتی در دنیا ترسیم کند، به این معنا که می‌دانست دقیقاً چه می‌خواهد و آن، مقابله با هیمنه آمریکا در منطقه و مبارزه علیه رژیم صهیونیستی بود. این همان راهبردی بود که ایشان به عنوان خط مشی دنبال می‌کرد.



تحلیل روش‌های نوین مجاهدت سپهبد سلیمانی
در گفت‌وگو با دکتر مسعود اسداللهی

استراتژیک فکر می‌کرد تاکتیکی عمل می‌کرد

دکتر مسعود اسداللهی، کارشناس و تحلیل‌گر مسائل بین‌المللی و منطقه و از دوستان شهید سرلشکر قاسم سلیمانی است که توفیق همکاری چندساله با سردار دلاور سپاه قدس را داشته است. ایشان در این گفت‌وگو به راهبردهای استراتژیک و تاکتیکی سردار سلیمانی در جنگ تمام‌عیار با تکفیری‌ها و دولت‌های استکباری پرداخته است. تحلیل‌های دقیق وی از رفتار، کردار و عملکرد شهید سلیمانی، مؤید قرابت شخصیتی او با شهید سلیمانی است.

ایشان را ببینم. اولین بار ایشان را در لبنان دیدم. وقتی فرمانده نیروی قدس شد. من در آنجا یک مرکز مطالعاتی را مدیریت می‌کردم که تشریف آوردند و این سرآغاز یک همکاری طولانی شد.

به نظر شما نقش ایشان در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی و راهبردها در منطقه چه بود؟

شما توفیق بیش از دو دهه رفاقت و همکاری با سردار سلیمانی را داشته‌اید. از نحوه آشنایی‌تان با این شهید عزیز بگویید.
من تا قبل از سال ۱۳۷۶، یعنی آن زمانی که ایشان فرمانده نیروی قدس شد، از ایشان یک شناخت عمومی به عنوان یکی از فرماندهان دوران جنگ داشتم و هیچ وقت فرصتی نشده بود که از نزدیک

یک آرمان بلندتری فکر می‌کند. وجود چنین شخصیتی چقدر بر تغییر ذهنیت‌های آنها تأثیر داشت؟ بسیار تأثیرگذار بود. سردار سلیمانی اهتمام اصلی را روی لبنان گذاشت. بسیار برای لبنان وقت می‌گذاشت. مثلاً یکی دو هفته آنجا می‌ماند و قدرت فیزیکی عجیبی هم داشت. ایشان بسیار کم خواب بود، کم استراحت می‌کرد و ساعت بیداری اش خیلی زیاد بود. شما اصلاً خستگی را در چهره اش نمی‌دیدید، دیگران خسته می‌شدند، ولی ایشان ادامه می‌داد. یادم هست در آن سال‌های اولی که به لبنان می‌آمد، بعد از یک هفته صدای بچه‌های حزب الله در می‌آمد و از ایرانی‌ها سؤال می‌کردند حاجی کی به تهران برمی‌گردد؟ می‌گفتند چطور؟ می‌گفتند یک هفته است ما نه خواب داریم و نه استراحت! ایشان هر طرحی را که دنبال می‌کرد تا به نتیجه نمی‌رسید، ول نمی‌کرد. فقط هم طراح نبود. یکی از مشخصات سردار سلیمانی این بود که استراتژیک فکر و تاکتیکی عمل می‌کرد. معمولاً این دو صفت در یک نفر جمع نمی‌شود. آدم‌هایی که استراتژیک طراحی می‌کنند، مدیرانی قوی نیستند و مدیرانی که در امور اجرایی قوی‌اند، آدم‌های طراحی نیستند؛ ولی ایشان هم طراحی می‌کرد و هم خودش می‌آمد پای کار و - حافظه بسیار خوبی هم داشت، وقتی کاری را به کسی می‌سپرد اگر مثلاً یک سال می‌گذشت، بعد از یک سال آن را یادش بود و پیگیری می‌کرد - و لبنانی‌ها را مثل موتور محرکه به این سمت حرکت داد که فراتر از این باید نگاه کنید و در طول سال‌های ۷۶ تا ۷۹، قدرت‌های عملیاتی حزب الله به طرز شگفت‌آوری چنان گسترش پیدا کرد که ارتش اسرائیل عقب‌نشینی کرد.

حاج قاسم سلیمانی چطور دست فلسطینی‌ها را پر کرد؟

قبل از آن جمهوری اسلامی با گروه‌های فلسطینی کار می‌کرد. تا قبل از سردار سلیمانی، تقسیم‌کاری وجود داشت و

تصویری از ارتش اسرائیل وجود داشت که می‌گفتند ((الجیش الذی لایقهر))؛ یعنی ارتش شکست‌ناپذیر. شکستن این انگاره‌ای که البته غلط هم نبود - چون در تمام جنگ‌های اعراب با اسرائیل، اعراب شکست مفتضحانه‌ای خورده بودند - در لبنان هم تأثیر داشت. شاید اگر حاج قاسم فرمانده قدس نمی‌شد و جوانان لبنانی به همان نقش رضایت می‌دادند، وضعیت همان‌طور می‌ماند. من درباره فرماندهی حزب الله که رهبری کاربزماتیک و بسیار مدبر و حکیمانه دارد صحبت نمی‌کنم، درباره جوق عمومی صحبت می‌کنم؛ یعنی سردار سلیمانی افق را این قدر بالا برد که به اینها جرأت داد که به فراتر از آن چیزی فکر کنند که قبلاً در ذهن شان هم نبود. فقط به آزادسازی جنوب لبنان فکر نکنند. شاید تلقی یک جوان لبنانی این بود که ما باید کشور خودمان را آزاد کنیم و آرمان آزادی قدس، آرمان ما هم هست، ولی جهان اسلام باید پشت‌مان باشد. سردار سلیمانی دید وسیعی داشت. وقتی شما با او کار می‌کردید می‌دیدید افق دیدش خیلی وسیع‌تر و دورتر از افق‌های معمولی است و یکی از مظاهر شجاعتش این بود که از بحران نمی‌ترسید. وارد بحران می‌شد و بحران را فرصت می‌دانست. شما وقتی زندگی‌اش را مرور می‌کنید، می‌بینید مراحل بسیار سختی را به خصوص در جنگ تحمیلی طی کرده بود. نبردهای بسیار مشکلی را در جنگ تحمیلی طی کرده بود و این‌ها کوله‌باری از تجربه بود و توانست این تجربه‌ها را به نهضت‌های آزادی بخش منتقل کند.

اشاره کردید به این که زمانی آرمان جوان حزب الله و نهایت اندیشه‌اش این بود که کشور خودش را آزاد کند، ولی آنها با شخصی به نام حاج قاسم سلیمانی مواجه بودند که جلوی ورود بیگانگان به کشور خودش را گرفته و کیلومترها آن طرف‌تر آمده و دارد به



انتخاب سردار سلیمانی به عنوان فرمانده نیروی قدس، یکی از بهترین انتخاب‌ها بود. فرد مناسب در جای مناسب تعیین شد و ایشان توانست راهبرد بسیار روشنی را برای منطقه وکل کار نهضتی در دنیا ترسیم کند، به این معنا که می‌دانست دقیقاً چه می‌خواهد و آن، مقابله با هیمنه آمریکا و مبارزه علیه رژیم صهیونیستی بود. این همان راهبردی بود که ایشان به عنوان خط‌مشی دنبال می‌کرد

ایشان راهبردهای فرعی، تاکتیک‌ها، عملکردها و سیاست‌ها و خط‌مشی‌هایی را دنبال کرد که واقعاً شگفتی آفرید. ایشان زمانی به عنوان فرمانده نیروی قدس وارد عرصه شد که نیروی قدس در منطقه با دوسه پرونده مشخص روبه‌رو بود؛ یکی بحث لبنان بود، چون جنوب لبنان هنوز در اشغال ارتش رژیم صهیونیستی بود. دیگری بحث فلسطین و افغانستان بود. ماجرای بوسنی هم آن موقع با پیمان دیتون تمام شده بود. خب، در آن شرایط ایشان در یک فاصله زمانی نسبتاً کوتاه موفق شد و وجهه جدیدی به حزب الله لبنان بدهد. حزب الله لبنان تا پیش از آن یک گروه نیمه اطلاعاتی - نیمه عملیاتی بود، ولی سردار سلیمانی در آن راهبردی که در ذهنش داشت، حزب الله را تبدیل به یک قدرت عملیاتی و بازیگر بزرگ منطقه‌ای کرد.

اشاره کردید فرد مناسب در جایگاه مناسب می‌تواند اثر مناسب خلق کند، بنابراین اساساً فرایند انتصاب حاج قاسم سلیمانی، خود یک درس مدیریتی برای کشور است. به موضوع چهره جدید حزب الله لبنان برگردیم. شما گفتید حاج قاسم موفق شد هویت جدیدی به حزب الله لبنان بدهد و آن را تبدیل به یک بازیگر اساسی در منطقه بکند. دیگر ملت‌ها هم از حاج قاسم سلیمانی خیلی آموختند که ما به آن نرم‌افزار مقاومت می‌گوییم. آیا این نرم‌افزار مقاومت همانی است که حاج قاسم ابداعش کرد و با آن چهره حزب الله لبنان را تغییر داد؟

مقاومت در صحنه‌های مختلف مشخصاتش فرق می‌کند. مثلاً ما در افغانستان، در عراق و در سوریه شرایط متفاوتی داریم. اگر حزب الله می‌خواست در آن چهره نیمه اطلاعاتی - نیمه عملیاتی اش باقی بماند، هیچ وقت تبدیل به یک بازیگر بزرگ منطقه‌ای نمی‌شد. ببینید، در کشورهای عربی



۲۲

ایشان بسیار کم خواب بود و کم استراحت می کرد. شما اصلاً خستگی را در چهره اش نمی دیدی، دیگران خسته می شدند، ولی ایشان ادامه می داد. یاد هست در آن سال های اولی که به لبنان می آمد، بعد از یک هفته صدای بچه های حزب الله در می آمد و از ایرانی ها سوال می کردند حاجی کی به تهران برمی گردد؟ می گفتند چطور؟ می گفتند یک هفته است ما نه خواب داریم و نه استراحت

در آن زمان حزب الله با سپاه، حماس با وزارت خارجه و جهاد اسلامی با وزارت اطلاعات کار می کرد. این، یک نوع تشست در صحنه فلسطین ایجاد کرده بود و سه ارگان مختلف اصلاً کارشان شبیه هم نبود. وزارت امور خارجه اصلاً کار دیپلماتیک می کرد و در زمانی بیان کرد که نمی تواند حماس را به این معنا مدیریت کند؛ چون ارگانی است که با روابط رسمی سروکار دارد. بعد از آن حماس زیر نظر سردار سلیمانی آمد. جهاد اسلامی هم در یک پروسه منتقل شد؛ چون نظر حزب الله هم همین بود که طرف واحدی در ایران باید باشد که با این سه گروه مقاومت کار کند. خود این تشست و تنوع مصادر، مشکل ایجاد می کرد؛ ولی قابلیت هایی که سردار سلیمانی از خودش نشان داد باعث شد در نهایت جهاد اسلامی هم زیر نظر ایشان قرار بگیرد و نقطه عطفی در تاریخ فلسطین در حمایت از جنبش های فلسطینی ایجاد شد. ایشان به طور هماهنگ می توانست این صحنه را اداره کند و دید بسیار بازی

داشت و از همه جهت اینها را حمایت کرد، نه فقط سلاح، بلکه تقویت به مفهوم محور مقاومت. قبل از آن، این اصطلاح اصلاً وجود نداشت که مقاومت می تواند یک محور باشد و به صورت پراکنده هر کسی داشت مقاومت می کرد، بدون این که هماهنگی سازماندهی شده ای بین شان وجود داشته باشد. آن چیزی که باعث شد ایشان این محور را ایجاد کند، نوع تعاملش با این گروه ها بود. سردار سلیمانی به اینها به عنوان هم پیمان نگاه می کرد، نه گروه هایی که تحت فرمانش هستند. این در جهان عرب شناخته شده نیست. در جهان عرب وقتی کشوری از گروهی حمایت می کند، بیشتر به چشم یک مزدور به آن نگاه می کند و دلیل این هم که هیچ وقت به نتیجه نمی رسند همین است.

الان شما در صحنه یمن می بینید عربستانی ها آقای منصور هادی را به عنوان رئیس جمهور قانونی می شناسند و او اوامر عربستان را انجام می دهد و اطاعت می کند؛ اما سردار سلیمانی در تعامل با فرماندهان حماس مثل آقای خالد مشعل، دیگران و جهاد اسلامی به آنها احترام می گذاشت، حتی در جاهایی که دیدگاه ها متفاوت بود اینها آزادی عمل داشتند و می دیدند حمایت ایران را دارند، ولی تصمیم گیری با خودشان است. این باعث شد کم کم این محور شکل بگیرد. این نکته ای است که خیلی به آن توجه نداشتند. مثلاً در بحران سوریه دیدیم حماسی ها بر اثر یک تحلیل اشتباه، از سوریه خارج شدند و حتی علیه نظام سوریه موضع گیری کردند. البته نه همه حماس. اصطلاحی هست که می گویند «حماس خارج»؛ یعنی خارج از فلسطین که آقای خالد مشعل و کسانی که آن موقع دفتر سیاسی حماس دست شان بود. این ها فکر می کردند چون حماس از سوریه خارج شده، رابطه ایران با حماس قطع خواهد شد؛ به خصوص این که آقای خالد مشعل اصلاً موضع گیری علیه نظام سوریه نکرد، اما با تعجب دیدند چنین

چیزی نیست. ایران و شخص سردار سلیمانی هدف اصلی اش مبارزه علیه رژیم صهیونیستی بود. این را تحمل کرد و گفت باید بگذاریم که حماس خودش به این نتیجه برسد که اشتباه کرده و ما نباید ارتباط را قطع کنیم. آنها هم متوجه شدند با اینها به عنوان مزدور تعامل نمی شود. جالب اینجاست این مفهوم هنوز که هنوز است در جهان عرب جا نیفتاده؛ یعنی برای تحلیلگرهای سیاسی شان قابل هضم و درک نیست، چون چنین رفتاری اصلاً در جهان عرب وجود ندارد. خوب، این باعث شد کم کم فلسطینی ها، حتی گروه های غیراسلامگرای فلسطینی، به این سمت بیایند. سردار سلیمانی اصلی را گذاشته بود که هر گروه فلسطینی با رژیم صهیونیستی مبارزه کند ما از آن حمایت می کنیم. ما اصل مقاومت علیه رژیم صهیونیستی برایمان مهم است. اسلامگرا، چپگرا، ملی گرای عرب و هر چه می خواهد باشد، اگر این اصل را رعایت کرد، ما به عنوان هم پیمان از آن حمایت می کنیم. البته بستگی به توان آن گروه هم دارد که چقدر بتواند از این حمایت بهره برداری کند؛ چون گروه ها توانشان در داخل فلسطین متفاوت است، ولی این واقعاً نقطه ی عطفی بود؛ چون کشورهای عربی قبلاً هر کدام شان یک گروه را به طرف خودش می کشید و به مزدور خودش تبدیل می کرد. این یکی از بدترین ضربه هایی بود که به آرمان فلسطین زده شد؛ اما سردار سلیمانی روش جدیدی را ابداع کرد که آن هم از شخصیت خودش شکل می گرفت که آقا! احترام بگذارید. نه فقط با فلسطینی ها، بلکه با تمام رهبران مثل احمد شاه مسعود چنین رفتار می کرد. رفتار و دوستی صمیمانه ای که با احمد شاه مسعود برقرار کرد باعث شد او تغییر رفتار بدهد و به جایی رسید که ایشان روابط بسیار خوبی با شیعیان افغانستان برقرار کرد و به جمهوری اسلامی بسیار نزدیک شد دلیل ترورش هم همین بود. سردار سلیمانی یک بار می گفت من



اگر الان به بعضی از روستاهای سوریه بروید، حتی در بعضی از شهرک‌های کوچک می‌بینید مردم فقیرند، ولی یک مسجد مجلل با آخرین امکانات دارند. ابتدا تعجب می‌کنید این مردم پول از کجا آورده‌اند و چنین مسجدی ساخته‌اند، ولی بعد که ریشه‌اش را نگاه می‌کنید، می‌بینید این‌ها از عربستان است. این مسئله خودش را نشان نداد تا این که در سال ۲۰۱۱، یک‌دفعه از دل تمام این مساجد، دارالقرآن‌ها و دارالایتام، دسته‌دسته تروریست بیرون آمد

بعداً این پیش‌بینی چقدر به درد ما خورد تا بتوانیم جلوی داعش را بگیریم؟ شاید بعضی‌ها با حرفی که من بخواهم بزنم موافق نباشند، ولی تجربه‌ای که ما در عراق و سوریه، و به طور کلی در منطقه بعد از انقلاب‌های عربی، داشتیم این است که اسلامگرایی سیاسی در جهان اهل سنت با اسلامگرایی سیاسی تشیع فرق می‌کند. تشیع مبنی بر آموزه‌های اهل بیت و مبنی بر یک رهبری است که این رهبری در طول تاریخ شکل گرفته، مثل مرجع تقلیدی که سی‌چهار سال کار فقهی و اجتماعی کرده و مثل امام علیه السلام در بزنگاه‌های تاریخ می‌آید و رهبری می‌کند. امام علیه السلام می‌گفت بگویند ارتش برادر ماست و به ارتش گل بدهید. اصلاً استراتژی امام نبرد مسلحانه نبود، در حالی که اسلام‌گرایی در جهان اهل سنت خیلی متفاوت است. آن تجربه‌ای که در عراق و سوریه و جاهای دیگر بود، رشد اسلامگرایی سیاسی در جهان اهل سنت بود که بدون هیچ‌گونه شکی منجر به گرایش به تفکر تکفیری و هابی شد. این که ما فکر کنیم اگر اسلام‌گرایی در این کشورها رشد کند، گروه معتدلی شبیه گروه‌های شیعه می‌آید، یک اشتباه راهبردی است که من این مسئله را یک بار در تلویزیون گفتم و انعکاس زیادی هم داشت. البته یک عده مخالف و یک عده موافق بودند، ولی این در عمل ثابت شده است.

چرا این تبدیل ناگزیر است؟

به خاطر این که مذهب تشیع، مذهب اعتراض بوده است؛ چون شیعیان در طول تاریخ در اقلیت بوده‌اند. همیشه ضد حاکم بوده‌اند. می‌گفته‌اند خلافت و امامت حق اهل بیت علیهم السلام بوده و الان هم امام زمان، امام برحق است؛ بنابراین همه چیز در این قالب تعریف می‌شود. الان یکی از مشکلات ما در ایران این است که فرهنگ ضد حکومتی ریشه در ایرانی‌ها دوانده و باید آن را به گونه‌ای به فرهنگ حمایت از حکومت تبدیل کنیم.

کرده بود جوانان زیادی از کشورهای مختلف به آن خواهند پیوست. خود این، تحلیلی دارد که در ادامه توضیح می‌دهم. ببینید، شاید اولین تماس سردار سلیمانی با تکفیر، مثل جندالله، گروه ریگی و طالبان زمانی بود که ایشان فرمانده قرارگاه شرق بود. بگذریم از این که طالبانی که الان با آن سروکار داریم با طالبان آن زمان خیلی متفاوت است و این هم به فضل و درایت سردار سلیمانی بود؛ ولی اولین برخورد و آشنایی ایشان با این تفکر خطرناک از آنجا بود؛ اما به نظر من مهم‌ترین صحنه‌ای که سردار سلیمانی شناخت دقیقی نسبت به این گروه‌ها پیدا کرد، در عراق و بعد از سقوط صدام، خصوصاً بعد از انفجار سامرا بود. آنجا هنوز گروهی به نام داعش شکل نگرفته بود. انواع و اقسام گروه‌ها به اسم‌های مختلف بودند، ولی رأس آنها فردی بود به نام ابومصعب الزرقاوی که از چهره‌های معروف القاعده بود. او به اسم مبارزه علیه آمریکا یک گروه درست کرده بود و با رنگ طایفه‌ای و مذهبی شروع به کشتن مردم بی‌گناه عراق، به خصوص شیعیان می‌کرد. اوج آن هم انفجار حرمین سامرا بود. از سال ۲۰۰۳ وقتی صدام سرنگون شد، کم‌کم سروکله این گروه‌ها پیدا شد. تا ۲۰۱۴ که گروهی به نام داعش رسماً اعلام وجود کرد، بیش از ده سال فاصله است. سردار سلیمانی یک تجربه ده‌ساله با این گروه در عراق داشت؛ چون از روزی که صدام سرنگون شد، سردار سلیمانی حضوری قوی در تحولات عراق داشت و کوله‌باری از تجربه کسب کرد. وقتی هم که جرقه‌های بحران در سوریه زده شد، مسئولان سوریه فکر می‌کردند این یک حرکت اعتراضی است و بعد از مدتی خیلی راحت تمام می‌شود، ولی سردار سلیمانی به آنها گفت نه، گروهی دارد می‌آید که شما هنوز با اینها آشنایی ندارید. اینها دارند به داخل سوریه منتقل می‌شوند. این تجربه عمیق و بسیار پربار، ولی دردناک، این قدرت را به سردار سلیمانی داد که پیش‌بینی دقیقی بکند.

چنان رابطه دوستانه‌ای با این آدم داشتم که دعوتش کردم به روستای پدری ام و او را به باغ بردم؛ یعنی رابطه‌ای که با رهبران مقاومت داشت، فراتر از یک رابطه تشریفاتی، رسمی و مقاومتی بود. با اینها چنان صمیمی و دوست می‌شد که آقای هنیه در مراسم تشییع ایشان تعبیری را به کار برد که برای یک گروه اسلام‌گرای سنی تعبیر عجیبی بود. ایشان سه بار تکرار کرد که شهید سلیمانی، شهید القدس است. چرا سه بار تکرار کرد؟ برای این که دیگران نگویند احساساتی شده. سه بار تکرار کرد که بگویند من دارم با درایت کامل این را می‌گویم. اعتراف یکی از محبوب‌ترین و قوی‌ترین گروه‌های اسلام‌گرای اهل سنت به عنوان جنبش حماس که یک فرمانده شیعه را به عنوان شهید القدس معرفی کند، اتفاق خیلی مهمی است که ما شاید خیلی راحت از آن گذشتیم. خب، اینها نشان می‌دهد نوع رابطه و پرداختن به فلسطین، دروازه‌های جدیدی را باز کرد. در بحث‌های نظامی، اسرائیلی‌ها اعتراف می‌کنند غزه نه تنها به دژی تسخیرناپذیر تبدیل شده، بلکه تهدیدی علیه ارتش اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی است. قبلاً چنین نبود؛ زمانی که تمام رژیم‌های عربی، به فلسطین پشت کرده بودند، ایشان موفق شد این آرمان را زنده نگه دارد.

سؤال خیلی مهم دیگر این است

که شهید سلیمانی چطور توانست شکل‌گیری داعش را پیش‌بینی کند. شما اعتقاد دارید ایشان از خیلی قبل این مسئله را پیش‌بینی کرده بود؟ بر اساس چه گزاره‌ها و مشاهداتی ایشان توانست شکل گرفتن داعش را پیش‌بینی کند؟

بله، پیش‌بینی کرده بود، البته نه با اسم داعش، بلکه یک گروهک با افکار بسیار خطرناک تکفیری و هابی و بسیار وحشی که در حال شکل‌گیری است و حتی پیش‌بینی

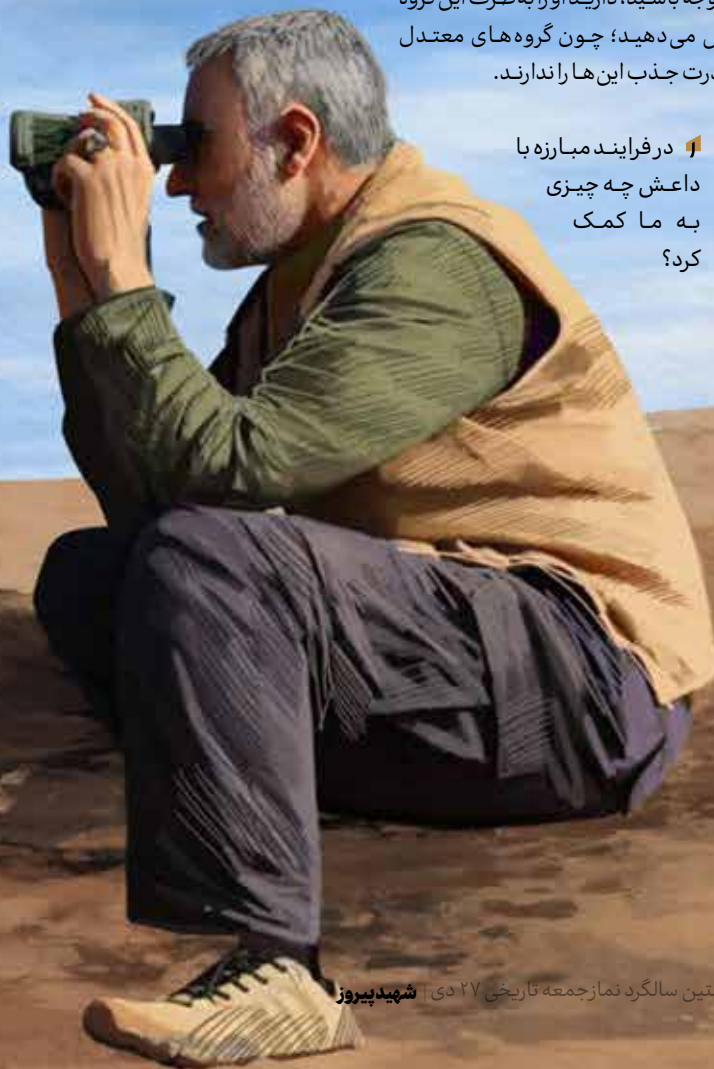
اما در جهان عرب برعکس است. مذهب همیشه توجیه‌گر حکومت و حاکم بوده، ولی ما در آیه «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم» می‌گوییم «اولی الامر» یعنی اهل بیت؛ در صورتی که آنها می‌گویند اولی الامر کسی است که به قدرت رسیده. بنابراین مذهب رسمی و حکومتی توجیه‌گر حکام وقت است. اگر کسی بخواهد علیه حاکم وقت قیام کند باید از مذهب رسمی خارج شود و به سمت مذهبی که دارد این را زیر سؤال می‌برد، برود. وهابیت ابتدا که تشکیل شد، به عنوان یک حرکت اصلاح طلبانه در جهان اهل سنت شروع شد، ولی این قدر این فکر عقب مانده، افراطی و وحشی بود که تبدیل به ضد آن شعارهایی شد که ابتدا می‌داد. بنابراین الان وقتی جوان اهل سنت را تشویق به اسلامگرایی و انقلابیگری کنید بدون این که متوجه باشید، دارید او را به طرف این گروه هل می‌دهید؛ چون گروه‌های معتدل قدرت جذب این‌ها را ندارند.

۱ در فرایند مبارزه با داعش چه چیزی به ما کمک کرد؟

می‌کند. می‌گوید حماه، قندهار سوریه است؛ یعنی قندهاری که مرکز طالبان در افغانستان شد، داعش هم تلاش می‌کند حماه را بگیرد که خوشبختانه موفق نشد. این خانم خبرنگار این تشبیه را به کار برد، ولی کسی که با اینها مبارزه کرده بود، می‌دانست و متوجه بود که در لایه‌های اجتماعی سوریه از سال ۲۰۰۰ به بعد اتفاقاتی افتاده است.

بعد از این که آقای بشار اسد رئیس جمهور شد، اقتصاد سوریه را باز کرد. اقتصاد در زمان پدرش سوسیالیستی بود، ولی بشار اسد به سرمایه‌گذاری خارجی اجازه داد. در این سرمایه‌گذاری، کشورهای مثل عربستان، قطر و امارات آمدند و البته به اسم سرمایه‌گذاری خارجی، پول‌های کلانی خرج کردند. در ظاهر، سرمایه‌گذاری در اقتصاد سوریه بود، ولی در کنارش مسجد، حوزه‌های علمیه، دارالقرآن و دارالایتم ساختند. ظاهر هم خیلی خوب بود و هیچ نوع حساسیتی هم بر نمی‌انگیخت، ولی بعداً معلوم شد این‌ها مراکزی برای نشر فکروهابی بوده. آنها جوان‌های مذهبی و متدین را جذب می‌کردند و آموزش‌های ابتدایی را می‌دادند و بعد به عربستان اعزام‌شان می‌کردند. در عربستان دوره‌های کامل آموزشی تکفیری وهابی را در دانشگاه ام‌القرای مدینه می‌دیدند و بعد به سوریه برمی‌گشتند. این نقشه را در خیلی دیگر از نقاط دنیا هم پیاده می‌کردند.

ما تجارب مختلفی داشتیم که اینها هر کدام در جایی مؤثر بود. مثلاً تجربه عراق را داشتیم و می‌توانستیم در پس این حرکت‌هایی که به قول عرب‌ها «بین السطور» دارد عمیقاً اتفاق می‌افتد، حواس مان باشد. من خاطر هست در ماه‌های اولیه بحران سوریه یک خبرنگار خانم مسیحی از روزنامه السفیر به سوریه رفت و گزارشی تهیه کرد. گفت من به شهر حماه رفتم و دیدم مردم دارند علیه نظام تظاهرات می‌کنند، اما در بین تظاهرکنندگان عده زیادی را دیدم که چهره‌هایشان طالبانی بود؛ یعنی ریش‌های بلند، پیراهن‌های بلند روی شلوار و هیکل‌های بسیار ورزیده و خشن و کاملاً متفاوت از مردم داشتند. تعدادشان هم زیاد بود. این خانم در ادامه به نکته خیلی جالب دیگری اشاره



اعظمش با خاک یکسان شده؛ چون آن را با بمباران‌های بسیار وحشیانه و شدید کردند و تعداد زیادی را کشتند، ولی روشی که سردار سلیمانی داشت و نیروهایی از جمله شهید همدانی آن را دنبال می‌کردند این بود که واقعاً سعی می‌کردند مردم آسیب نبینند یا کمترین لطمه را بخورند و صف اینها را جدا می‌کردند. این تجربه غرب کشور که به آن اشاره کردم خیلی به درد خورد.

یادی هم از شهید بروجردی و شهید احمد کاظمی بکنم که در غرب کشور استراتژی‌هایی پیاده کردند که بعدها برادران ما در سوریه آن تجربه‌ها را پیاده کردند و بسیار هم موفق بودند. این را هم برای کسانی که در ایران تحت تأثیر شبکه‌های خارجی هستند بگویم: محبتی که الان اهل سنت سوریه به ایرانی‌ها دارند، حتی نیروهای داوطلب اهل سنتی که مستقیم با سپاه کار می‌کنند، باورکردنی نیست. طوری تبلیغ و تصویر کردند که جنگ سوریه، جنگ بین شیعه و سنی بوده و سنی‌ها کشته می‌شدند، در صورتی که چنین چیزی نبود.

یکی از فرماندهان ما می‌گفت در ماجرای آزادسازی جاده خناصر و حلب، از نیروهای داوطلب اهل سنت هم استفاده می‌کردیم. از همان غذایی که آنها می‌خوردند ما هم می‌خوردیم و هیچ نوع امتیازی برای خودمان قائل نبودیم و سعی می‌کردیم اگر یک غیرنظامی زخمی می‌شود سریع مداوایش کنیم؛ حتی اگر مریض عادی باشد. این مسائل در

یک خصوصیت جنگ شهری و جنگ چریکی بود و شما باید طوری می‌جنگیدی که صف مردم را از صف نیروهای مخالف مسلح جدا کنی تا مردم عادی لطمه نبینند.

بارها از کسانی که به عنوان روزنامه‌نگار به سوریه آمدند شنیدیم حاج قاسم سلیمانی و هم‌زمان‌شان جنگ را مدیریت می‌کردند تا کمترین آسیب به خانه‌های مردم برسد؛ در حالی که خیلی از نیروهای خارجی علی‌رغم این‌که مقابل داعش می‌ایستادند، اما خانه‌های مردم را خراب می‌کردند. آیا واقعاً چنین بود؟

دقیقاً همین‌طور است. ببینید، چه آمریکا، چه روسیه، استراتژی‌شان در جنگ با گروه‌های تکفیری، به قول عرب‌ها «دمار شامل» یعنی نابودی کامل است. حالا در این نابودی کامل بی‌گناه هم کشته بشود، بشود. می‌گویند چون اینها می‌روند لایه‌لای جمعیت پنهان می‌شوند و شما نمی‌توانی اینها را پیدا کنی، اگر بخواهی با اینها بجنگی و پیدایشان کنی زمان می‌برد و تلفات زیادی باید بدهی. مثلاً شهر الرمادی عراق را که آمریکایی‌ها می‌گویند ما آزاد کردیم ببینید، اصلاً چیزی از این شهر باقی نمانده است. یا شهر رقه سوریه که آمریکایی‌ها ادعا می‌کنند آن را با کمک نیروهای کرد آزاد کردند، قسمت

اگر الان به بعضی از روستاهای سوریه بروید، حتی در بعضی از شهرک‌های کوچک می‌بینید مردم فقیرند، ولی یک مسجد مجلل با آخرین امکانات دارند. ابتدا تعجب می‌کنید این مردم پول از کجا آورده‌اند و چنین مسجدی ساخته‌اند، ولی بعد که ریشه‌اش را نگاه می‌کنید، می‌بینید این‌ها از عربستان است. این مسئله خودش را نشان نداد تا این‌که در سال ۲۰۱۱، یک‌دفعه از دل تمام این مساجد، دارالقرآن‌ها و دارالایتام، دسته‌دسته تروریست بیرون آمد. حتی عملیات انتحاری انجام می‌دادند چه برسد به مبارزه مسلحانه؛ بنابراین سردار سلیمانی با این تجربه عمیق توانست این خطر را تشخیص بدهد و بداند چه جوری با آن مبارزه کند.

اما تجربه دیگری که من دوست دارم اینجا به آن اشاره کنم، نوع جنگی است که در سوریه اتفاق افتاد. در عراق تا حدی نوع جنگ و بحران، مشابه جنگی بود که ما در غرب کشور داشتیم نه در جنوب؛ در جنگ تحمیلی، در جنوب ایران ما یک جنگ کلاسیک داشتیم که خاکریز بود و آن طرف خاکریزها، عراقی‌ها با یک فاصله‌ای بودند و مردم هم در صحنه نبودند؛ یعنی در مرز خوزستان تا کیلومترها که می‌آمدی، مردم نبودند. اگر هم بودند، آواره شده بودند؛ بنابراین آن کسی که می‌جنگید فقط با پارامترهای نظامی در جنوب می‌جنگید، اما در غرب کشور این طوری نبود؛ یعنی

۲۲

سردار سلیمانی از ابتدای زمان سقوط صدام تا زمان شهادت شان نقش بسیار عمده‌ای نه در یک انتخابات، بلکه در کل انتخاباتی که برگزار شد، ایفا کرد؛ چرا؟ برای این که متأسفانه عراق وضعیتی دارد که کار را خیلی سخت می‌کند با این که شیعیان ۶۵ درصد هستند و تعداد گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های سیاسی عراق زیادند، اما یک شخصیت کاریزما و محوری مثل آقای سید حسن نصرالله در عراق وجود ندارد که همه حول این شخصیت جمع شوند و او آنها را هدایت کند

ارتش‌های دنیا اصلاً مرسوم نیست.

در اینجا به موضوع عراق ورود کنیم و این که ایشان چگونه بارها عراق را از حلقوم آمریکایی‌ها بیرون کشید؟

آمریکایی‌ها مدعی بودند با یک جنگ وسیع مواجهند و با آوردن صد و پنجاه هزار نظامی آمریکایی موفق شدند نظام صدام را سرنگون کنند، بنابراین حق انحصاری خودشان می‌دانستند نظام سیاسی جدید در عراق شکل بدهند و هر طور دلشان می‌خواهد آن را اداره کنند. بعد از سقوط صدام، حاکمی به نام پل برمر آنجا گذاشتند که تا یکی دو سال مستقیم عراق را اداره می‌کرد؛ اما در مقاطع مختلف، سردار سلیمانی نقشی بسیار اساسی در مقابل شکل‌گیری هیمنه انحصاری آمریکا بر عراق داشت. برای مثال، از خود نظام سیاسی شروع کنیم. خب، آمریکایی‌ها یک نظام سیاسی جدید و قانون اساسی برای عراق ترسیم کردند. بر اساس آن قانون اساسی، همین نظامی که الان شکل گرفته، نخست‌وزیر از میان شیعیان، رئیس‌جمهور از بین کردها و رئیس پارلمان از بین اهل سنت انتخاب می‌شوند، اما آمریکایی‌ها یک ظاهر دموکراتیک به این دادند و می‌خواستند چهره مورد نظر خودشان، آقای ایاد علاوی را به عنوان نخست‌وزیر سرکار بیاورند. آقای علاوی در زمان پل برمر از طرف او به عنوان نخست‌وزیر موقت هم تعیین شده بود، ولی آمریکایی‌ها می‌خواستند او را از دل انتخابات بر سرکار بیاورند.

سردار سلیمانی از ابتدای زمان سقوط صدام تا زمان شهادت شان نقش بسیار عمده‌ای نه در یک انتخابات، بلکه در کل انتخاباتی که برگزار شد، ایفا کرد؛ چرا؟ برای این که متأسفانه عراق وضعیتی دارد که کار را خیلی سخت می‌کند؛ با این که شیعیان ۶۵ درصد هستند و تعداد گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های سیاسی عراق زیادند، اما یک شخصیت کاریزما و محوری مثل آقای سید حسن نصرالله

در عراق وجود ندارد که همه حول این شخصیت جمع شوند و او آنها را هدایت کند. به همین دلیل یکی از مشکل‌ترین کارها این بود که در هر انتخابات، شیعیان را با هم پیمانان اهل سنت و با آن بخشی از کردها که هم پیمان بودند، به یک وحدت نظر رساند که بشود یک اکثریت پارلمانی را شکل داد و جلوی ورود شخصیتی مثل ایاد علاوی را بگیرند. چون راهبرد سردار سلیمانی این بود که صدام هشت سال جنگ را به ما تحمیل کرد و خسارت‌های زیادی به ما زد و نباید اجازه بدهیم یک شخصیت ضد ایرانی در عراق حاکم شود؛ حتی اگر آمریکایی‌ها پشت سرش باشند. و خب، این کار بسیار مشکلی بود.

کسانی که با فرهنگ سیاسی عراق آشنایی دارند می‌دانند در طول تاریخ، وحدت نظر بین عراقی‌ها بسیار مشکل شکل می‌گیرد و معمولاً هم بسیار شکننده است. در یکی از انتخابات که آقای نوری مالکی در مقابل آقای ایاد علاوی بود، متأسفانه اختلاف نظرها باعث شد آرای شیعیان شکسته شود و ایاد علاوی ۹۱ کرسی در مقابل ۹۰ کرسی نوری مالکی به دست آورد. اینجا واقعاً زنگ خطر به صدا درآمد که اگر ایاد علاوی موفق می‌شد، با بقیه آن چند گروه ائتلاف می‌کرد و آرای نصف به اضافه یک را به دست می‌آورد، چون ۹۱ کرسی کافی نبود، ولی چون از همه بیشتر آورده بود، مأمور بود تشکیل کابینه بدهد. اینجا سردار سلیمانی شاید نزدیک هشت ماه واقعاً وقت گذاشت و تلاش کرد و نگذاشت اولاً این ائتلاف حول محور شخصیتی که به نظر من، نماینده سازمان سیا در عراق است شکل بگیرد و ثانیاً این ائتلاف را حول نوری مالکی تشکیل داد. به نظر من شاید یکی از موارد عمده‌ای که واقعاً عراق را از حلقوم آمریکا بیرون کشید، همین بود؛ چون اگر ایاد علاوی می‌آمد معلوم نبود بعداً با کاری که آمریکایی‌ها می‌کردند چه اتفاقی می‌افتد و شاید دیگر جبران‌پذیر نبود.

دومین مورد، اما همین ماجرای آقای نوری مالکی بود. وضعیت به نحوی برای آمریکا

درآمد که عراق تبدیل به یک باتلاق برای آنها شد. این چه جوری اتفاق افتاد؟ آمریکایی‌ها خیلی راحت عراق را گرفتند؛ یعنی صدام بعد از دوسه هفته سرنگون شد. به همین خاطر این‌ها مغرور شدند و می‌گفتند نوبت بعدی سوریه است. کالین پاول، وزیر خارجه وقت آمریکا به سوریه رفت و دیدار رسمی با بشار اسد داشت، بعد برگشت و در هتل هیلتون دمشق کنفرانس مطبوعاتی تشکیل داد و با وقاحت کامل گفت من رفتم پیش رئیس‌جمهور سوریه و دوازده تا شرط گذاشتم که اگر بشار اسد آنها را انجام بدهد در حکومت باقی خواهد ماند، وگرنه سرنوشت صدام در انتظارش خواهد بود. آن زمان بسیاری از مسئولان سوریه خودشان را باخته بودند؛ چون صدام که چهره‌ای به عنوان قهرمان جهان عرب از خودش داشت، دوسه هفته‌ای سقوط کرده بود، بقیه که جای خود را داشتند اینجا هم سردار سلیمانی نقش عمده‌ای ایفا کرد و با سوری‌ها صحبت کرد که ما باید عراق را تبدیل به باتلاقی برای ارتش آمریکا نکنیم، ولی این کار منوط به این است که تقسیم وظیفه کنیم. با توجه به جغرافیای ایران که هم مرز با مناطق شیعه‌نشین و کردنشین عراق است، حمایت و شکل‌گیری از مقاومت در این منطقه را ایران به عهده گرفت. در مقابل، سوریه متولی مناطق سنی‌نشین در غرب عراق و در همسایگی خودش بشود. به غیر از منطقه کردنشین که مشکلات خاص خودش را داشت، مقاومت در مناطق شیعه‌نشین و اهل سنت شکل گرفت و از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹، عراق تبدیل به گردابی برای ارتش آمریکا شد و اینها با هدایت سردار سلیمانی بود.

شرایط طوری شد که او با ما، با یک شعار در انتخابات پیروز شد؛ او گفت اگر من رئیس‌جمهور بشوم، ارتش آمریکا را از عراق خارج می‌کنم. با همین یک شعار پیروز شد و بعد از انتخاب به دنبال این کار رفت، اما می‌خواست کاری بکند. در اینجا خوب است اشاره بکنم که در این شش سال

تلفاتی به ارتش آمریکا وارد شد که برای اولین بار ابرقدرتی مثل آمریکا برای حفظ امنیت سربازانش متوسل به یک شرکت امنیتی به نام بلک واتر شد و به سربازانش دستور داد که از پادگان‌ها خارج نشوند. البته این کار وضع آمریکا را بدتر کرد؛ یعنی چهره‌ای از آمریکا نشان داد که خیلی‌ها ندیده بودند.

سومین مورد مربوط به همین قسمت است. وقتی او با ما درباره خروج از عراق صحبت کرد، بحثی را مطرح کرد که یک پیمان امنیتی بین عراق و آمریکا امضاء بشود که عراقی‌ها امتیازهای مهمی به آمریکایی‌ها بدهند و بعد آمریکا نیروهای نظامی‌اش را خارج کند، ولی سفارت، پایگاه‌ها و مأموریت‌های امنیتی‌اش بمانند. در اینجا آقای نوری مالکی واقعاً نقشی تاریخی ایفا کرد، جلوی فشارهای او با ما ایستاد و خدمت بزرگی به عراق و ایران کرد. ایشان گفت ما تحت هیچ شرایطی این را نمی‌پذیریم، ما از آمریکا نخواستیم بودیم بیاید که حالا بخواهیم به او امتیاز بدهیم. آمریکایی‌ها خودشان آمدند. درست است که صدام دیکتاتور و خون‌آشام را سرنگون کردند، ولی تمام دلایلی که آوردند، بعداً معلوم شد دروغ بوده و الا هم باید بروند. او با ما هر چقدر تلاش کرد، نوری مالکی امضاء نکرد و بدون توافقنامه امنیتی ارتش آمریکا را خارج کرد. مورد چهارم هم داعش است که ساخته و پرداخته آمریکاست. واقعاً چیزی از عراق باقی نمانده بود. من خودم از سردار سلیمانی شنیدم که می‌گفت عراق در سال ۲۰۱۴ از دست رفته و چیزی ازش باقی نمانده بود. ایشان می‌گفت بعضی از شهرها و شهرک‌ها و روستاهای عراق با پیامک سقوط کرد؛ یعنی پیامک می‌فرستادند روی تلفن‌های مردم که داعش رسید. می‌گفت چنان وحشتی ایجاد شده بود که همه فرار می‌کردند. حتی دوستانی که آن موقع در عراق بودند می‌گفتند جلوی کنسولگری ایران در کربلا و نجف صف‌های طولانی تشکیل شده بود که ویزا بگیرند و فرار کنند و به ایران بیایند. اصلاً کسی فکر نمی‌کرد

کاری می‌شود کرد؛ ولی با فتوای مرجعیت در تشکیل حشد الشعبی و نقش سردار سلیمانی در تبدیل کردن این فتوا به یک موجود توانمند، واقعاً یک پیروزی بزرگ حاصل شد.

علاقه رهبر معظم انقلاب به حاج قاسم سلیمانی بی‌نظیر است. حاج قاسم چه کرد که به چنین جایگاهی در نگاه رهبر انقلاب رسید؟

سردار سلیمانی، شخصیتی با ابعاد مختلف داشت. ما بیشتر به ابعاد نظامی‌اش اشاره می‌کنیم، ولی ایشان واقعاً ابعاد وجودی بسیار گسترده‌تری. ایشان دیپلماتی بسیار قوی بود. چیزهایی که من در حوزه دیپلماسی از ایشان شنیدم و چیزهایی که در بحران‌های مختلف از ایشان دیدیم بیانگر این بود که حاج قاسم شناختی قوی از دیپلماسی دارد و به وقتش از این دیپلماسی بهره‌برداری می‌کرد.

یکی از مواردی که خیلی برای من جالب بود و از خودشان شنیدم، در مورد افغانستان بود. بعد از سرنگونی طالبان، کنفرانسی در شهر بن آلمان تشکیل شد و آمریکایی‌ها اداره‌اش می‌کردند که نظام سیاسی جدیدی در افغانستان شکل بدهند، به خصوص این که چه کسی رئیس جمهور بشود؛ رئیس جمهوری که در نظام ریاستی یا نیمه ریاستی، اختیارات فوق العاده‌ای داشته باشد. همان طور که در عراق می‌خواستند آدم خودشان را بیاورند، آنجا هم می‌خواستند همین کار را بکنند. سردار گفت کنفرانس در هنتلی در بُن تشکیل شده بود و آمریکایی‌ها طرف گروه‌های جهادی افغانستان بودند؛ گروه‌هایی که در جنگ با شوروی نقش مهمی داشتند. خوب، این کنفرانس به بن بست خورد؛ چون آمریکایی‌ها طرح خودشان را داشتند و می‌خواستند آدم خودشان بیایند، ولی این گروه‌ها نمی‌پذیرفتند. حاج قاسم نکته‌ای گفت که خیلی جالب بود. ایشان نگران بود،

چون طالبان یکی دو ماه بود سرنگون شده بود و احتمال بازگشتش وجود داشت. سردار می‌گفت من از تهران با هنتلی که هیئت گروه‌های جهادی در آن ساکن بودند با تلفن عادی تماس گرفتم؛ چون می‌دانستم آمریکایی‌ها شنود می‌کنند، می‌خواستم حرفی را که من به این گروه‌ها می‌زنم، آمریکایی‌ها بشوند، می‌خواستم به آمریکایی‌ها بفهمانم در افغانستان ما تعیین‌کننده‌ایم و اگر می‌خواهید از بن بست خارج شوید می‌توانیم این کار را بکنیم. درست است که طالبان را سرنگون کردید، ولی از عهده این کار بر نمی‌آیید. بعد گفت من به آن گروه گفتم طرح آمریکایی‌ها را بپذیرید و می‌دانستم آمریکایی‌ها این را شنیدند.

شاید خیلی از دوستان از ایشان از شنیدن این حرف من تعجب کنند. سردار این کار را به خاطر خوشامد آمریکایی‌ها نکرد، بلکه با درایتش می‌خواست مطمئن شود که طالبان بر نمی‌گردد. همین کارش باعث شد طالبان فرصتی بیابد و عملکردش را نقد کند؛ یعنی با دور شدن کامل از قدرت، بعداً بسیاری از اشتباهات خودش، از جمله حمله به کنسولگری کشورمان در مزار شریف و به شهادت رساندن دیپلمات‌های ما را پذیرفت. البته گفتند این، کار بخشی از طالبان بوده که به دستور یک دولت خارجی انجام شده و فرمانده طالبان این دستور را نداده بوده. حالا توجیه بود یا واقعاً راست می‌گفتند، در هر صورت عذرخواهی رسمی کردند. الان این طالبانی که شما می‌بینید آن طالبان گذشته نیست. نکته مهم‌تر این که آمریکایی‌ها کاری کردند که آقای حامد کرزای رئیس‌جمهور شود، ولی سردار سلیمانی با این کاری که کرد، آقای کرزای تبدیل به یکی از دوستان صمیمی جمهوری اسلامی و دوست بسیار نزدیک سردار سلیمانی شد، به نحوی که در پایان دوره ریاست جمهوری‌اش آمریکایی‌ها نمی‌خواستند این آقا بماند. افق دید سردار سلیمانی را ببینید! آن نکته‌ای که



من خودم از سردار سلیمانی شنیدم که می‌گفت عراق در سال ۲۰۱۴ از دست رفته بود و چیزی از آن باقی نمانده بود. ایشان می‌گفت بعضی از شهرها و شهرک‌ها و روستاهای عراق با پیامک سقوط کرد؛ یعنی پیامک می‌فرستادند روی تلفن‌های مردم که داعش رسید. می‌گفت چنان وحشتی ایجاد شده بود که همه فرار می‌کردند. حتی دوستانی که آن موقع در عراق بودند می‌گفتند جلوی کنسولگری ایران در کربلا و نجف صف‌های طولانی تشکیل شده بود که ویزا بگیرند و فرار کنند و به ایران بیایند

۲۲

آمریکایی‌ها از سردار سلیمانی در یکی از جبهه‌های سوریه فیلم گرفته بودند که ایشان در کنار یک منبع آب در حال وضو است و تصویرش هم خیلی واضح بود. ژنرال‌های آمریکایی تعجب می‌کردند که چطور فردی با این درجه نظامی، خودش در خط مقدم است

آقا فرمودند ((نرمش قهرمانانه))، یکی از مصادیق مهمش اینجا اتفاق افتاد. سردار می‌دانست که هر کشوری شرایط خاص خودش را دارد. در عراق، بعد از نوری مالکی به خاطر شرایط سختی که پیش آمد، باید بین بد و بدتر یکی را انتخاب می‌کردی که در آن زمان، آقای حیدر العبادی گزینه صددرصد و مناسبی نبود؛ اما نسبت به کسانی که مطرح بودند بهتر بود. اینجا هم دوباره سردار سلیمانی پذیرفت، ولی در مقابل امتیازات بزرگی گرفت که باعث شد عراق را از حلقوم آمریکا خارج کند. آمریکایی‌ها می‌خواستند حشد الشعبی را غیرقانونی کنند و بگویند یک نیروی موقت است و با شکست داعش هم تمام شد. شکست داعش در زمان حیدر العبادی اتفاق افتاد که موصل فتح شد، ولی اگر حشد الشعبی نبود اصلاً موصل فتح نمی‌شد. بعد از آن آمریکایی‌ها گفتند داعش دیگر تمام شد و حشد الشعبی هم باید منحل شود، ولی کار بزرگی که سردار سلیمانی کرد این بود که عراقی‌ها را در پارلمان بسیج کرد که وجود حشد الشعبی به عنوان یک نیروی رسمی نظامی، مهم است و آنها هم آن را به عنوان بخشی از نیروهای مسلح عراق پذیرفتند. این توانایی‌هایی بود که سردار سلیمانی علاوه بر توانایی‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ذوق در ولایتش داشت. من بارها از ایشان شنیدم که می‌گفت من در بعضی مسائل، دیدگاه خاصی دارم و در مواردی دیدگاه رهبر معظم انقلاب با من متفاوت بود، ولی با جان و دل رفتم آن را انجام دادم و بعداً دیدم نظر رهبر معظم انقلاب درست بوده است. برای فردی که در این مرتبه از فرماندهی است، خیلی عجیب است و این جایگاه به قول معروف اتفاقی نبوده است.

👉 رهبر انقلاب در توصیفات شان خیلی از شجاعت سردار سلیمانی یاد کرده‌اند. اگر مصداقی در ذهن دارید خواهش می‌کنم بفرمایید. سردار سلیمانی از شجاع‌ترین فرماندهان



از جنگ باقی می‌مانند به شرط حفظ آن ارزش‌ها، از نظر تعداد، ماندگارترین افراد هستند، زایش دارند و می‌توانند افراد زیادی را مثل خودشان تربیت کنند. یکی از مصادیق بارز خود ایشان بود. ما موارد بسیار خطرناکی را در عراق و سوریه، هم دیدیم و هم شنیدیم که ایشان کارهای عجیبی می‌کرد. مثلاً زمانی نیروهای مسلح مخالف حکومت سوریه توانستند حلقه محاصره دمشق را در همان یکی دو سال اول جنگ تکمیل کنند و شهر دمشق فقط دوراه برای ارتباط با جهان خارج داشت یکی از غرب به سمت بیروت و دیگری از شرق به سمت فرودگاه بیروت. اگر راه غرب قطع می‌شد، رابطه زمینی سوریه با دنیا قطع می‌شد؛ چون ارتباط از طریق لبنان برقرار بود. اگر راه شرق قطع می‌شد، رابطه هوایی با دنیا قطع می‌شد. افراد

جنگ تحمیلی بود. ایشان جمله معروفی داشت که می‌گفت فرماندهان دفاع مقدس همواره به نیروهایشان می‌گفتند ((بیا بید جلو)) و نمی‌گفتند ((بروید جلو))؛ چون همیشه خودشان زودتر از نیروهایشان در خط مقدم بودند. سردار سلیمانی این خصوصیت را حفظ کرده بود و در صحنه‌های بسیار خطرناک در عراق، سوریه و جنگ ۳۳ روزه لبنان حضور داشت و به نیروهایش روحیه می‌داد. خیلی‌ها التماس می‌کردند سردار به عقب برگردید، از دست دادن شما قابل جبران نیست، بچه‌ها دارند کارشان را انجام می‌دهند، ولی شجاعت ایشان ناشی از این بود که مسئله مرگ را برای خودش حل کرده بود. ایشان از نسلی بود که حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرمایند: ((بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَاوًا وَأَكْثَرُ وُلْدًا))؛ یعنی آنهایی که

**در عراق، سقوط
صدام یک فرصت
بزرگ برای ما بود،
در عین حال یک
چالش عظیم هم
بود؛ چون آمریکا
همسایه ما شد؛ اقا
الان حضوری که ما
در عراق داریم خود
آنها به آن «نفوذ»
منطقه‌ای ایران»
می‌گویند، این یک
واقعیت است و
آمریکایی‌ها به آن
اعتراف می‌کنند**

بود. ژنرال‌های آمریکایی تعجب می‌کردند که چطور فردی با این درجه نظامی، خودش در خط مقدم است. برای همین بود که نه تنها دوستان، بلکه دشمنان هم به ایشان احترام می‌گذاشتند و تحسینش می‌کردند.

۴ می‌دانیم دشمن به ایشان احترام می‌گذاشت، ولی نگاه و اظهارنظرهای دشمنان به حاج قاسم سلیمانی چگونه بود؟ مصداق‌هایی سراغ دارید؟

اظهارنظرها، به خصوص بعد از شهادت ایشان شروع شد؛ چون آن موقع خیلی راحت‌تر اظهار نظر می‌کردند. می‌گفتند مایک عقل راهبردی، یک قلب شجاع، یک فرمانده بسیار قوی را کشتیم. باز هم می‌گوییم: سردار سلیمانی از مرگ نمی‌ترسید، از مواجهه با بحران نمی‌ترسید. وارد سخت‌ترین و خطرناک‌ترین بحران‌ها می‌شد و اعتقاد داشت بحران فرصت است. سردار سلیمانی معتقد بود انسان‌ها توانایی‌هایشان را در سختی نشان می‌دهند. وقتی شرایط عادی است، شما نمی‌دانی این آقا با آن آقا چه فرقی دارد. باید در بحران قرار بگیرند تا تفاوت‌ها مشخص بشود. ایشان می‌گفت در دل بحران فرصت‌هایی می‌توانیم ایجاد کنیم که قبل از آن نبود.

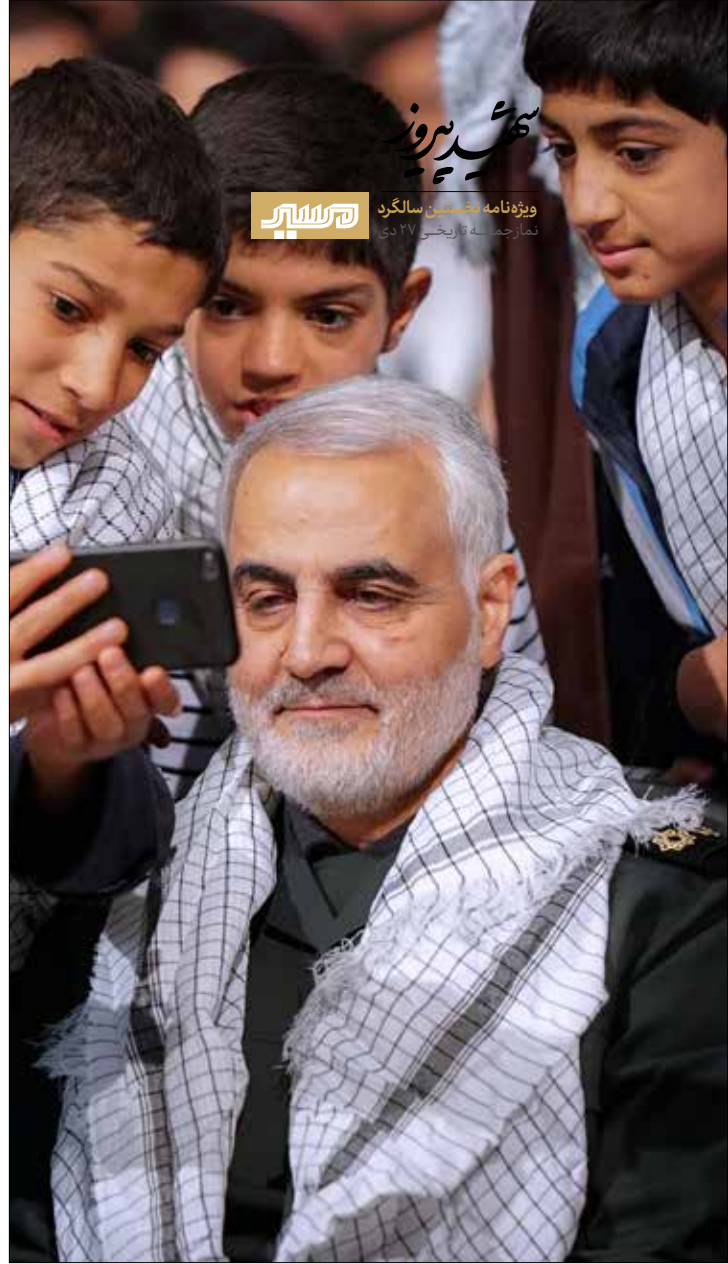
ببینید ما سی‌چهار سال رابطه راهبردی با سوریه داریم، ولی این راهبرد تا همین بحران سال ۲۰۱۱ در رأس حاکمیت باقی مانده بود؛ یعنی رأس هرم سیاسی دو نظام با هم ارتباط داشتند و این راهبرد را پیش می‌بردند، اقلانه بدنه نظام جمهوری اسلامی با بدنه نظام سوریه ارتباط آن چنانی داشت و نه قاعده، که ملت‌ها بودند. اصلاً هیچ ارتباطی نداشتند و همین بحران، اوضاع را کاملاً تغییر داد. الان در این ده‌ساله که از بحران سوریه می‌گذرد، ما در عمق جامعه سوریه ورود پیدا کرده‌ایم. دروازه‌هایی



را جلوی مانیتور با پهپاد و ماهواره اداره می‌کنند و عملاً در زمین نمی‌جنگند، با بمباران و موشک‌های کروز و نقطه‌زن کار را تمام می‌کنند. وقتی با سیاست زمین سوخته همه چیز را از بین بردند، آن وقت به نیروی زمینی‌شان می‌گویند جلو بروید، کسی نیست که مقاومت کند. خود آنها با پهپادها و ماهواره‌هایشان سردار را می‌دیدند، حتی تلفن همراه سردار را شنود می‌کردند؛ چون در جاهایی تلفن امن وجود نداشت و سردار مجبور بود با همان تلفن‌های موجود در عراق و سوریه صحبت کند. سردار را می‌دیدند؛ چون دوستان، یکی از پهپادهای آمریکایی را هک کردند و فیلم‌هایش را گرفتند. آمریکایی‌ها از سردار سلیمانی در یکی از جبهه‌های سوریه فیلم گرفته بودند که ایشان در کنار یک منبع آب در حال وضو است و تصویرش هم خیلی واضح

مسلح در یک مقطع موفق شدند از غوطه غربی به سمت غوطه شرقی بیایند و جاده فرودگاه را قطع کنند. این بسیار خطرناک بود؛ این یعنی سقوط پایتخت و کار به دست همین گروه‌های تکفیری تمام شده بود. آن زمان سردار سلیمانی تهران بود و تا به ایشان خبر دادند، هفتاد نفر از نیروهای مخصوص قدس را با خودش سوار هواپیما کرد و به فرودگاه دمشق آورد. حالا در چه شرایطی هواپیما فرود آمد، بماند؛ چون اطراف فرودگاه هم دست افراد مسلح بود. از همان فرودگاه شروع کردند و جاده فرودگاه تا دمشق را پاک‌سازی کردند و موفق شدند این جاده را آزاد بکنند که این یعنی نجات دادن پایتخت سوریه از سقوط.

کدام فرمانده‌ای با این درجه نظامی از این کارها می‌کند؛ الان در ارتش‌های دنیا، فرماندهان در اتاق‌های عملیات، جنگ



حدی سوریه و افغانستان - که شرایطش متفاوت است - نهضت های ظاهراً مردمی و حرکت های اعتراضی مردمی راه بیندازند که با مطرح کردن شعارهای مردمی، این شعارها را به سمت جمهوری اسلامی و سردار سلیمانی سوق بدهند. این چه زمانی اتفاق افتاد؟ نیمه اول سال ۹۸، دوره موفقیت های بزرگ ایران بود. سرنگون کردن پیمان آمریکایی و مصادره کشتی نفتکش انگلیسی ها از وقایع این دوره بود. برای اولین بار در تاریخ، دنیا شاهد این بود که تکاورهای سپاه روی یک کشتی با پرچم انگلیس هلی برن می کنند. رسانه های عربی اصلاً باورشان نمی شد کسی جرأت کند با انگلیس چنین کاری بکند. وقایعی در انفجار بندر فُجیره و آرامکو اتفاق افتاد که همه را به ایران نسبت دادند، ولی همه اینها پیروزی های بزرگی بود.

اینها به این نتیجه رسیدند حرکت مردمی را در نیمه دوم سال ۹۸، شروع کنند. یکدفعه و بدون مقدمه، سر مسائل بسیار پیش پا افتاده ای شروع به اعتراض کردند. مثلاً در لبنان استفاده مکالمه ای از واتس اپ را گران کردند. یک مسئله خیلی ساده یکدفعه تبدیل به یک حرکت به ظاهر مردمی شروع شد و در یک فاصله کوتاه، بدون هیچ منطقی شعارها را به سمت سلاح مقاومت بردند که حزب الله باید سلاحش را تحویل بدهد. اصلاً سیاست اقتصادی دولت دست سیاستمداران لبنانی است و هیچ ربطی به حزب الله ندارد. وضعیت خیلی سختی پیش آمد؛ چون یکی از محروم ترین قشرهای لبنان، شیعیان آن هستند. شعارهای حقی را مطرح می کردند، ولی به دنبال اهداف باطلی بودند. در عراق هم یکدفعه حرکتی را در بغداد و شهرهای مختلف به عنوان مبارزه با فساد شروع کردند و یکدفعه وسط آن شعارها گفتند: «ایران بره بره»، یعنی ایران باید از عراق خارج شود. اصلاً فساد که الان در عراق به وجود آمده بر اساس نظامی است که آمریکایی ها در آن پیاده کردند.

افرادی حتی مثل ژنرال پترائوس و دیگران با احترام از او یاد کنند. لفظ «تورویست» را ترامپ علیه حاج قاسم استفاده کرد. آمریکایی ها به رغم شعارهایی که می دادند و ائتلاف ضد داعش تشکیل دادند، خودشان می دانستند جنگ همانی است که در زمین انجام می شود. جنگ هوایی جنبه پشتیبانی دارد، ولی در جنگ زمینی، سردار سلیمانی دو جبهه سوریه و عراق را علیه داعش هماهنگ کرد. اگر این دو جبهه هماهنگ نبودند، داعش به راحتی از بین نمی رفت؛ چون سرزمین های وسیعی بین دو کشور دستش بود و می توانست نیروها را منتقل و جابه جا کند. سردار سلیمانی با یک درایت عجیب موفق شد هم زمان ارتش و نیروهای مردمی عراق و سوریه را حرکت بدهد و به پیروزی بزرگ برسد. بنابراین آنها اگر چه نمی خواستند بگویند، ولی تعریف هایی را از تحلیلگرهای اسرائیلی و آمریکایی می شنویم که به نقش بی بدیل سردار اعتراف می کنند، اما آنها می خواهند بگویند ضربه ای که به شما زدیم این است که فردی را حذف کردیم که جایگزینی برایش نیست. و این در واقع بزرگ ترین اعترافی است که دارند می کنند.

رهبر انقلاب پس از شهادت و تشییع میلیونی ایشان فرمودند که در دنیا ژنرال های جنگ نرم استکبار متحیر ماندند. عبارت «ژنرال های جنگ نرم» به چه کسانی اطلاق می شود؟

آمریکایی ها در ۲۲ سالگی که با سردار سلیمانی درگیر بودند، روی شخصیت ایشان خیلی کار کردند تا بتوانند رفتارهای ایشان را پیش بینی کنند، ولی در همه جبهه ها شکست خوردند و به مرحله ای رسیدند که باید ایشان را ترور شخصیت کنند. کاری که این ها کردند، این بود که اتاق های عملیات روانی و جنگ روانی تشکیل دادند با این هدف که در این کشورهای هدف، یعنی لبنان، عراق و تا

به روی ما باز شده که اگر عرضه داشته باشیم می توانیم از آن به نفع اقتصادمان بهره زیادی ببریم. این موقعیت قبلاً فراهم نبود. در عراق، سقوط صدام یک فرصت بزرگ برای ما بود، در عین حال یک چالش عظیم هم بود، چون آمریکا همسایه ما شد؛ اما الان حضوری که ما در عراق داریم خود آنها به آن نفوذ منطقه ای ایران می گویند، این یک واقعیت است و آنها به آن اعتراف می کنند. آنها می گویند واقعاً ایران قدرت منطقه ای را به دست آورده است. عربستان بعد از پنج شش سال جنگ دریمن موفق نشد در این کشور نفوذ سیاسی داشته باشد، حتی اگر قبلاً نفوذی هم داشت، الان آن را هم از دست داده است. خوب، این ها همه دلالت بر شخصیتی می کند که باعث می شود



قوی بود که شما با رسانه نمی توانستی پاسخش را بدهی و قدرت رسانه های ما خیلی محدود است؛ اما در تشییع سردار سلیمانی از بغداد به کربلا و نجف و اهواز و مشهد و تهران و قم و کرمان، آمریکایی ها و این ژنرال ها باور نمی کردند میلیون ها انسان به خیابان بیایند و تمام طرح های طولانی مدت اتاق های عملیات روانی آنها خنثی شد. برای همین است این ژنرال ها با تعبیر زیبایی که رهبر معظم انقلاب به کار بردند، «ژنرال های جنگ نرم» حیران شدند. می گفتند ما این همه کار کردیم که این چهره را به عنوان یک تروریست به جهان معرفی کنیم، ولی او تبدیل به یک قهرمان ملی شد. اگر دقت کرده باشید، بعد از مراسم تشییع، ترامپ توهین بدی به سردار سلیمانی کرد و دلیل خشمش این بود که: ما این فرد را تروریست معرفی کردیم، ولی تبدیل به یک قهرمان ملی شد.

به نظر شما مکتب شهید سلیمانی پس از شهادت او چطور تکثیر خواهد شد و قاسم سلیمانی های بعدی چه کسانی و از کجا هستند؟

واقعاً چهل سال گذشت تا سردار سلیمانی، سردار سلیمانی بشود. بنابراین این که بگوییم سلیمانی بعدی چه کسی است، من نمی توانم بگویم، واقعاً خیلی سخت است. قطعاً خداوند جبران خواهد کرد. ما الان چهره های مثل سید حسن نصرالله را داریم که بی بدیل است. در یمن چه کسی فکر می کرد آقای حوثی (سید عبدالملک بدرالدین الحوثی) چنین اقتداری از خودش نشان بدهد؟ ایشان خیلی جوان است، ولی واقعاً عمق فکری از خودش نشان می دهد که خیلی در ایران منعکس نشده است. ایشان توانسته ملت یمن را حول محور خودش متحد کند. شیخ زکراکی یک تنه در نیجریه میلیون ها انسان را شیعه کرد. پس ما اینها را داریم. اینها چهره هایی هستند که ناشناخته اند.

در کنار این تحریکات، اقدام دیگر این بود که نام سردار سلیمانی را در کنار افرادی مانند بن لادن و ابوبکر بغدادی قرار دهند که ادعا کنند چند چهره تروریست در دنیا داریم که دوتایشان را زدیم و یکی دیگر از این تروریست های بین المللی مانده و آن هم قاسم سلیمانی است. یک ترور شخصیت با برنامه بسیار دقیق انجام دادند. اینها طرح هایی را تحت عنوان رهبران جوان در لبنان و عراق اجرا کردند. دانشجویهای دختر و پسر با استعداد در این دو کشور را شناسایی و در کشور خودشان برای آنها دوره های آموزشی کوتاه مدت برگزار می کردند و بعد به آمریکا اعزامشان می کردند. اینها در آنجا دوره های تکمیلی می دیدند و برمی گشتند. برای اینها هم ان جی او هایی با اسامی غیر سیاسی مثل انجمن حمایت از حیوانات، انجمن حمایت از حقوق کودکان، انجمن حمایت از حقوق زنان، حفاظت از محیط زیست تشکیل می دادند و کسی هم نمی توانست جلوی تشکیل چنین ان جی او هایی را بگیرد. بعد سر بزنگاه، موقعی که رمز عملیات را اعلام می کردند، تمام این ان جی او های غیر سیاسی تبدیل به ان جی او های سیاسی می شدند، به خیابان ها می ریختند و حرکت های سازماندهی شده و وسیعی انجام می دادند. اصلاً چیز عجیبی شد. اما در ماجرای ترور سردار سلیمانی، این قدر ترامپ مغرور و جاهل است که رسماً گفت من دستور این کار را دادم. اسرائیلی ها وقتی ترور می کنند مثل همین ترور شهید فخری زاده، رسماً به گردن نگرفتند. با این که در رسانه هایشان می گویند کار اسرائیل بوده، ولی نتانیا هو نمی گوید من این کار را کردم؛ اما ترامپ با آن جهل و غروری که داشت رسماً گفت. حتی گفت ما اسامه بن لادن و ابوبکر البغدادی را زدیم و قاسم سلیمانی را هم ما زدیم؛ یعنی اسم آورد که به دنیا بگوید من یک تروریست بزرگ را زدم. این چه جوری باید خنثی می شد؟ آن قدر ژنرال های عملیات روانی و قدرت رسانه ای اینها

افرادی هستند که نسل به نسل دارند می آیند و در جاهایی خودشان را نشان می دهند؛ ولی آنها خودشان هستند و سلیمانی نیستند. امیدوارم بتوانیم در کشورمان فرصت هایی ایجاد کنیم برای افرادی که استعداد دارند تا امکان رشد داشته باشند. اسرائیلی ها وقتی سید عباس موسوی، دبیرکل حزب الله لبنان را ترور کردند، می گفتند ما فکر می کردیم حزب الله تمام شد، ولی بعداً دیدیم چهره ای به نام سید حسن نصرالله آمد که اصلاً باورمان نمی شد تمام خصوصیات سید عباس موسوی را داشته باشد. این که من می گویم نه به این معناست که تمام شد و دیگر نداریم، می گویم چهره هایی می آیند که خصوصیات خاص خودشان را خواهند داشت؛ ان شاء الله.

گفت و گو با حسن کاظمی قمی،
سفير اسبق جمهوری اسلامی در عراق

از دره پنجشیر تا آمرلی، صفحات کتاب حاج قاسم است



از تحولات سیاسی و ژئوپلیتیک است که این تحولات بر محیط امنیتی ما وثبات و امنیت منطقه، حتی اقتصاد بین الملل و صلح و امنیت جهانی و شکل دهی نظم جدید جهانی سایه می اندازد. امروز نظام تک قطبی مورد نظر آمریکا شکل نگرفته و حالا جبهه مقاومت دارد سر برمی آورد. از آن طرف، قدرت های مثل روسیه نیز نقش بین المللی ایفا می کنند. با این حال نظام جدیدی در عرصه بین الملل و رویه بین الملل شکل نگرفته است. خاورمیانه و غرب آسیا، امروز می تواند یکی از مؤلفه های اثرگذار بر شکل گیری این نظم جدید باشد؛ در نتیجه، نقش جمهوری اسلامی در نظام آینده بین الملل، نقش ممتازی خواهد بود.

برخلاف گذشته که ما در یکی از این دو اردوگاه ها بودیم، امروز باید در شکل یک نظام جهانی نقش آفرینی بکنیم و ما باید نقش حاج قاسم را ببینیم. ایشان یکی از پرورش یافتگان مکتب امام راحل علیه السلام و یکی

به عنوان کسی که سال ها شاهد ایفای نقش شهید سلیمانی در مسائل مختلف بوده اید، برای بررسی نقش ایشان در تحولات منطقه ای باید چه مؤلفه هایی را مورد توجه قرار داد؟

اگر بخواهیم به نقش فرمانده شهید حاج قاسم سلیمانی در صحنه تحولات منطقه ای غرب آسیا و حوزه هایی که جمهوری اسلامی درگیر آن شد، بپردازیم و جایگاه واقعی ایشان را ترسیم کنیم، باید شمایی از فضای منطقه ای را در صحنه رویدادها و تحولات ارائه بدهیم، چون امروز صحنه تقابل دو جبهه است. یک جبهه، استکبار جهانی و صهیونیسم و ارتجاع که با محوریت آمریکا است. یک جبهه هم نقطه مقابل آن، یعنی جبهه مقاومت با محوریت جمهوری اسلامی ایران است. وقتی این ابعاد مشخص شد، آن وقت نقش حاج قاسم و دستاوردهای ایشان به خوبی مشخص خواهد شد. منطقه ما از حدود بیست سال پیش قانونی

حسن کاظمی قمی، نخستین سفیر جمهوری اسلامی در عراق، پس از سقوط صدام است. او پیشتر نیز سرکنسول کنسولگری ایران در شهر هرات افغانستان بود.

همچنین آقای کاظمی سرپرست هیئت ایرانی در دو دور مذاکرات هیئت های ایرانی و آمریکایی درباره عراق بوده است. گفت و گو با این دیپلمات با سابقه کشورمان از این جهت اهمیت می یابد که عراق در فاصله سقوط صدام تا استقرار نظام جدید، درگیر پیچیده ترین چالش های سیاسی و نظامی بود و جمهوری اسلامی با محوریت سردار سلیمانی، نقشی بسیار اساسی در ثبات این کشور داشت. آقای کاظمی قمی در این گفت و گو به تبیین نقش جمهوری اسلامی و سردار سلیمانی در شکل گیری عراق جدید پرداخته است.



**انتخاب حاج قاسم
توسط رهبری
نشان می‌دهد
ایشان شخص
بزرگی است که
برای پرونده
بزرگی انتخاب
می‌شود. مادر
طول این بیست
سال در منطقه
می‌بینیم، نتیجه
دخالت‌ها و نفوذ
و اشغالگری‌های
قدرت‌های بزرگی
مثل آمریکا است
که در برابر
جمهوری اسلامی
ایستاد و نتیجه‌ی
آن شکل‌گیری
تدریجی جبهه
مقاومت بود**

همچنین روابط خارجی افغانستان را مدیریت کند.

ما از چه زمانی به پرونده افغانستان ورود کردیم و دلیل آن چه بود؟

وقتی آمریکا با چنین وضعیتی در افغانستان حاکم شد، یک چالش و تهدید برای کشورهای همسایه افغانستان، به ویژه جمهوری اسلامی ایران شکل گرفت. البته این تهدید فقط برای ما نبود، برای روسیه و چین و حتی پاکستان هم بود. با سقوط طالبان، آمریکایی‌ها به شدت دنبال این بودند که کابل در اختیار مجاهدین قرار نگیرد. برای این که آمریکایی‌ها ببینند و همین سناریوی تشکیل حکومت نظامی که در عراق دنبال کردند، در افغانستان هم اجرا کنند؛ به همین جهت فشار سنگینی را به مجاهدین وارد کردند. این را ما متوجه شدیم. آمریکایی‌ها به واسطه بعضی از رؤسای جمهور کشورهای منطقه و مجاهدینی که با آنها در ارتباط بودند، تلاش می‌کردند نگذارند مرحوم برهان الدین ربانی که آن زمان رهبر جمعیت اسلامی افغانستان بود، به کابل برود. تا حدی هم توانسته بودند موافقت و رضایت آنها را جلب کنند. مشخص بود این سیاست که در چهارچوب سیاست‌های آمریکا بود، سیاست غلطی بود و به نفع ملت افغانستان و جبهه مجاهدین نبود. تقریباً با این که برخی را قانع کرده بودند که نگذارند آقای ربانی به کابل برود، حاج قاسم به افغانستان رفت و در منطقه چهارآسیاب در شمال کابل با سران جهادی جلسه گذاشت و ضرورت حضور مجاهدین در کابل را مطرح و آنها را قانع کرد و بالاخره این اتفاق افتاد. این کار، خیلی آمریکایی‌ها را عصبانی کرد.

جمهوری اسلامی علاوه بر این که در این فضا، این خطر را احساس کرد، باید تلاش می‌کرد استقلال و حاکمیت افغانستان حفظ شود و بهترین راه این بود که حکومت مردم سالار در افغانستان شکل بگیرد. به همین دلیل ما بر این موضوع تکیه داشتیم و از آن حمایت می‌کردیم. در اجلاس بن هم با همین نگاه شرکت کردیم؛ اما یکی از خیانت‌ها و دروغ‌های آمریکا - غیر از آنکه گفتیم نمی‌گذارد

در خاورمیانه اند و از افغانستان هم شروع کردند. نیروی نظامی آوردند و این فضا را هم در دنیا ایجاد کردند که امروز صلح و امنیت جهانی در خطر وجود تروریسم است و ما باید با این پدیده بجنگیم. اگر فضای سال ۲۰۰۱ را ببینید، کسی جرأت نمی‌کرد با این مسئله مخالفت کند؛ چرا که آمریکایی‌ها تهدید تروریسم را علیه امنیت جهانی القاکردند؛ اما واقعیت این است که چون افغانستان محل تقاطع سه حوزه تمدنی کنفوسیوسی چینی، ارتودکس روسی و اسلام است؛ اسلام نابی که از طرف انقلاب اسلامی با محوریت امام خمینی شکل گرفت، برای آمریکا مهم بوده است و آمریکا با این سه حوزه تمدنی مشکل دارد. یعنی نسبت به اساس جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی نگاه تخصصی دارد و با چین و روسیه هم در رقابت جدی است. حضور آمریکا در افغانستان برای مقابله با این سه حوزه بود.

غیر از این، افغانستان منابع و معادن فراوانی دارد. ادعای آمریکا هم این بود که باید بیاید و با تروریسم بجنگد و از حقوق بشر حمایت کند و جلوی تولید مواد مخدر را بگیرد؛ اما در طول این بیست سال، نه تروریسم و نه مسئله مواد مخدر حل شد، و نه مسئله قاچاق انسان، بلکه بدتر هم شد. شرایط امروز افغانستان نشان از دروغ‌گویی آمریکایی‌ها دارد. خطر داعش دارد دوباره از افغانستان سرد می‌آورد و از آن طرف، طالبان تقریباً بر بیش از پنجاه درصد از جغرافیای افغانستان سیطره یافته است. دولت و ارتش به دلیل فشارها و نفوذ و دخالت‌های آمریکا نمی‌توانند رسالت خودشان را انجام دهند. یکی از خیانت‌های آمریکا به این کشورها این است که اجازه نمی‌دهد پلیس و ارتش حرفه‌ای و ملی در آنها شکل بگیرد، چون اگر شکل بگیرد، دیگر نیازی به حضور آمریکایی‌ها ندارند.

وقتی طالبان از بین رفت، آمریکا دنبال این بود که حضور نظامی‌اش را در این منطقه، دائمی کند و به ظاهر می‌خواست ابتدا یک دولت توافقی و بعد، انتخاباتی منطبق با خواسته‌های خودش برگزار کند و از طرف دیگر، ساختار دفاعی - امنیتی و پلیس و ارتش را طبق ساختار آمریکایی شکل دهد و

از شاگردان مقام معظم رهبری و نشأت گرفته از مکتب عاشورای حسینی بود. یک نکته مهم، انتخاب ایشان به عنوان فرمانده نیروی قدس است؛ یعنی بر مبنای کار مهم و عظیمی که ما را در عرصه سیاست خارجی در منطقه فوق حساس دنیا که غربی‌ها به آن خاورمیانه می‌گویند، انتخاب حاج قاسم توسط رهبری نشان می‌دهد که ایشان شخص بزرگی است که برای پرونده بزرگی انتخاب می‌شود و صحنه منطقه هم صحنه‌ای نیست که بگوییم رقابت‌ها و تضاد منافع ملی کشورهای منطقه باعث بروز و خلق این چالش‌های بیست ساله شده است؛ نه، آنها به عنوان ظرفیت‌های بالقوه این فضای چالش‌زای منطقه‌ای، ذی‌نقش هستند، اما در حقیقت آنچه مادر طول این بیست سال در منطقه می‌بینیم، نتیجه دخالت‌ها و نفوذ و اشغالگری‌های قدرت‌های بزرگی مثل آمریکا است که در برابر جمهوری اسلامی ایستاد و نتیجه‌ی آن شکل‌گیری تدریجی جبهه مقاومت بود. این نزاع روز به روز گسترده‌تر می‌شود؛ یعنی صحنه، صحنه نزاع بین دو کشور و یا صحنه نزاع منطقه‌ای نیست؛ بلکه نزاع قدرت‌ها در یک منطقه حساس راهبردی - ژئوپلیتیک و اقتصادی است.

با همین نگاه اگر بخواهیم وارد بحث شویم، اولین رخداد مهم و دغدغه‌آور، حمله‌ی نظامی آمریکا به افغانستان در نیمه‌ی مهر سال ۸۰ بود. با توجه به مسئولیتی که در افغانستان داشتید، برآورد شما از این حمله چه بود؟

آمریکایی‌ها پس از حادثه‌ی مشکوک ۱۱ سپتامبر، افغانستان را اشغال کردند. بهانه‌ی اشغال هم این بود که خطر تروریسم دارد صلح و امنیت جهانی را به خطر می‌اندازد و کانون آن در افغانستان است. آمریکا به این بهانه افغانستان را اشغال کرد که می‌گفتند پایگاه اصلی القاعده‌ای که برج‌های دوقلورا هدف قرار داد، افغانستان و تحت حمایت طالبان است؛ طالبانی که خودشان درست کرده بودند. آمریکایی‌ها این را در دنیا جا انداختند که رهبر مبارزه با تروریسم

افغانستان دولت و ارتش مشکل دارند، تولید مواد مخدر نسبت به سال قبل از سقوط طالبان، پنج برابر شده بود؛ یعنی ده هزار تن تولید می شد، در صورتی که یک سال قبل از سقوط طالبان دوهزار تن بود و آن سالی که درگیری بود و طالبان سقوط کرد، به دو بیست تن رسیده بود. ببینید، اختلاف فاحش است و عمدتاً در مناطقی که آمریکایی ها حضور دارند، مواد مخدر تولید می شود.

این را هم بگویم که صحنه افغانستان صحنه ای نیست که امروز تمام شده باشد. متأسفانه با توجه به آن توافق نامه امنیتی که آمریکایی ها با دولت آقای اشرف غنی امضاء کردند، فصل جدیدی در آنجا شکل گرفته است و این، دو خطر جدی دارد: اولاً، مفاد این توافق نامه، حاکمیت ملی افغانستان را نقض می کند، ثانیاً، این توافق نامه می تواند بهانه ای برای تجاوزگری به کشورهای همسایه باشد. کاری که در عراق به آمریکایی ها اجازه داده نشد؛ خیلی تلاش کردند همین توافق نامه امضاء شود، اما نشد.

بحث دیگر درباره افغانستان، بازسازی آن بعد از تعیین دولت جدید بود. شهید سلیمانی در این زمینه چه کمک هایی کرد؟

در بازسازی افغانستان و در اجرای پروژه های آنجا، حاج قاسم نقش اول را ایفا کرد؛ یعنی جمهوری اسلامی در پروژه هایی وارد شد که برای افغانستان زیرساختی بود. آمریکایی ها این عدد را رقم سنگینی اعلام می کنند؛ اما زمانی که از طرف آمریکایی ها مأموران این کار بود، یک سازمان جاسوسی مداخله گر بود. اگر سوابق آن سازمان را نگاه کنید، متوجه می شوید تحت عنوان کمک ها و خدمت رسانی، مداخله گری و دخالت می کند و بعد عدد و رقم هایی اعلام می کنند که میلیاردی خرج کرده اند، ولی وقتی به لیست عریض خرج کرده های آنها نگاه می کنید، هیچ کدام از خرج کرده ها مربوط به زیرساخت نیست. در آن زمان جمهوری اسلامی زیر بار این مسئله که بازسازی تحت عنوان سازمان ملل باشد نرفت و گفت مستقیماً اقدام می کنیم؛ چون چهل درصد هزینه



یا طرح، تا زمانی که شرایط انتخابات فراهم بشود مخالف است؛ چون شکل گیری نظام سیاسی افغانستان باید به دست مردم این کشور محقق شود. اما آمریکایی ها می گویند شما دارید الگوهای خودتان را به آنجا منتقل می کنید که این الگوها در تقابل با رژیم های موروثی پادشاهی مثل سعودی و مخالف با آن الگوی آمریکایی است. به همین دلیل مخالفت و ایران را متهم به دخالت می کنند. یک بُعدش این است. موضوع مهم دیگر، این بود که ایران این مسئله را جانداخت که هرگونه توافقی بدون تراضی کشورهای همسایه افغانستان امکان پذیر نیست. در گفت و گوی نماینده جمهوری اسلامی در اجلاس بن که آقای ظریف بود، ایشان این مسئله را بیان کرد.

کار بزرگ دیگری که صورت گرفت این بود که به آمریکایی ها تفهیم شد نمی توانند افغانستان را به یک کانون تهدید برای کشورهای همسایه و منطقه تبدیل کنند. ما برای این که افغانستان بتواند حاکمیت ملی و ارزش خودش را داشته باشد و مردم بتوانند از خودشان دفاع کنند، خیلی تلاش کردیم. آمریکایی ها در طول این چند سال به مردم افغانستان خیانت کردند. الان در

ارتش و پلیس حرفه ای شکل بگیرد - دخالت در تشکیل دولت است. آن زمانی که سیاست آمریکا، اسقاط طالبان بود، مجاهدین افغانی را تحت عنوان این که اینها قهرمانان ملی هستند معرفی کرد که اینها برونند با طالبان بجنگند. بعد از سقوط طالبان، وقتی قرار شد دولت تشکیل شود، مجاهدین و قهرمانان ملی از نگاه آمریکا تبدیل به جنگ سالار شدند. یک دفعه آمریکایی ها با عقلانیت ابزاری، بدون توجه به منافع ملی کشورها، نگاه خود را تغییر دادند.

ما در اینجا باید تمرکز را در تشکیل دولت و حمایت از مجاهدین و حاکمیت مجاهدین بر کابل می گذاشتیم. جمهوری اسلامی باید از حکومت مردم سالار و از گروه های جهادی و مقاومت و از مردم افغانستان حمایت می کرد؛ به ویژه این که مجاهدین بعد از سقوط طالبان، از نگاه آمریکایی ها جنگ سالار شدند. با همین نگاه، جمهوری اسلامی پذیرفت به اجلاس بن برود و در گفت و گوها شرکت کند. آن وقت آمریکایی ها محوریت را دنبال می کردند. آمریکایی ها دنبال این بودند که محمد ظاهر شاه را بر سر کار بیاورند. جمهوری اسلامی این را برای آمریکایی ها روشن کرد که با هرگونه توافق

22

در ماجرای افغانستان، خطوط قرمز ما این بود که آمریکایی ها نباید در مرزهای شرقی حضور پیدا کنند، اگرچه آنها خیلی تلاش کردند. این، موضوع کم اهمیتی نبود و با کار خوبی افغانستان صورت گرفت، تحقق یافت و ما توانستیم آرامش را در حوزه مرزهای شرقی کشورمان ایجاد کنیم. این هم یکی از درایت های حاج قاسم بود



در ارتفاعات پنجشیر بودیم در زمانی که طالبان حاکم بود و کابل را گرفته بودند و داشتند به سمت شمال افغانستان می آمدند. حاج قاسم اولین بار بود که به آنجا می رفت و روی نقشه تاکتیکی با احمدشاه مسعود بحث می کرد. خب، احمدشاه چون اهل آنجا بود، زادگاهش آنجا بود و با ارتش شوروی جنگیده بود، و جب به وجب منطقه را می شناخت. اقا وقتی که حاج قاسم اینها را تشریح کرد، اولین موضع احمدشاه این بود: «بیخی شما می فهمی!»

تنش های بین قومی و گروه ها را گرفت و تهدیداتی که توسط تندروها علیه شیعیان بود کاهش پیدا کرد. در همه موضوعاتی که من اشاره کردم، نقش ایشان به عنوان فرمانده و راهبر است. مثلاً در مورد بازسازی وقتی صحبت می کنیم، انتخاب این که کدام موضوع در بازسازی اولویت دارد یک مسئله است. افغانستان در طول این چند دهه تخریب شده و زیرساخت های آن مشکل دارد، کدام زیرساخت اولویت دارد؟ ایشان می گفت جاده اولویت دارد و این تدبیر ایشان بود که این کار بشود. در صحنه سیاسی و فرهنگی هم همین بود. در یک جاهایی اختلافات منجر به درگیری بین مجاهدین و گروه ها می شد و با توجه به این که برخی مواقع نفوذی هایی بودند که دخالت و آتش فتنه درست می کردند، ایشان در خاموش کردن آن فتنه خیلی مؤثر بود.

یکی از تلاش های دیگر ایشان این بود که در مرزهای شرقی کشور ما با افغانستان امنیت و آرامش ایجاد بشود. از خطوط قرمز ما این بود که آمریکایی ها نباید در این مرزها حضور پیدا کنند، اگرچه آنها خیلی تلاش کردند. این، موضوع کمی نبود و با کار خوبی که در حوزه غرب افغانستان صورت گرفت، تحقق یافت. در این چند سال، با توجه به آن طرحی که آمریکایی ها داشتند، ما توانستیم آرامش را در مرزهای شرقی کشورمان ایجاد کنیم. این هم یکی از درایت های حاج قاسم بود.

البته آمریکایی ها همچنان تلاش می کنند داعش در جوار مرزهای ما استقرار پیدا کند. تلاش می کنند داعش در چند حوزه فعال بشود؛ یک حوزه آن در مرزهای ما و یک حوزه آن در مرزهای چین است، چون آنجا که اشتراک مرزی افغانستان با چین است، استان سین کیانگ چین است؛ منطقه ای که اویغورها در آن ساکن هستند. اگر نگاه کنید متوجه می شوید بخشی از گروه های تروریست و مسلحی که در سوریه می جنگند، از این منطقه هستند و آمریکا مترصد است این منطقه را ناامن کند. چرا؟ چون حدود هفتاد درصد از انرژی وارداتی زمینی چین، از منطقه آسیای مرکزی و از استان سین کیانگ می گذرد و اگر اینجا ناامن شود، می تواند

خانواده ها مستضعف بودند، نمی توانستند برای درمان به کابل بروند. رفت و آمد آنها به ایران هم سخت بود. ما یک مرکز درمانی آنجا ایجاد کردیم، تعدادی پزشک بردیم و آزمایشگاه هایی را تجهیز و راه اندازی کردیم که این اقدامات در آن مقطع و در نوع خودش خیلی قابل توجه بود. در حوزه بهداشت و درمان، خدمات خوبی تحت عنوان «پلی کلینیک ایرانیان» ارائه می شد. به خاطر همین واژه ایرانیان هم ما آنجا جدل داشتیم و آنها قبول نمی کردند، چون آمریکایی ها فشار می آوردند که اسمی از ایران در افغانستان نباشد. آمریکایی ها فضایی درست کرده بودند که نگذارند ایران چنین خدماتی انجام بدهد؛ یک جورانی هم حاکم کرده بودند که افغانستان پنج سال دیگر مانند آمریکا یک کشور پیشرفته می شود. این پلی کلینیک، منشأ خدمات زیادی شد. این هم یکی از نمونه کارهایی بود که حاج قاسم آنجا انجام داد. در کمک به بازسازی، ساخت مساجد هم همین طور بود. حالا این را در کل افغانستان تعمیم بدهید. شما هر کارنامه ای را که توی رق کنید، نقش حاج قاسم را می بینید.

یکی از کارهای فوق العاده مهمی که حاج قاسم در افغانستان انجام داد، ساخت دانشگاه و حوزه علمیه در کابل است. این موضوع نیاز به سرمایه گذاری داشت. در داخل افغانستان هم آیت الله محسنی پیگیر این مسئله بود و موافقت دولت را گرفت. این هم کار فوق العاده بزرگی در عرصه فرهنگ و علوم دینی و اسلامی و قرآنی بود که واقعاً حاج قاسم با انگیزه زیادی این کار را انجام داد. آمریکایی ها خیلی تلاش کردند رابطه بین دو کشور را قطع کنند، یعنی نگذارند ایران در افغانستان نقش داشته باشد و این همکاری در چهارچوب و مشترکات صورت نگیرد. خیلی تلاش کردند روابط اقتصادی قطع بشود و هنوز هم تلاش می کنند. در نتیجه نقش حاج قاسم در انسجام و شکل دهی و کمک به دولت، تقویت گروه های جهادی، مقاومت، کمک به بازسازی و خدمات به مردم خیلی مؤثر بود.

یکی از کارهای بزرگ دیگری که حاج قاسم در افغانستان انجام داد، این بود که جلوی

پروژه ها صرف اداره همین سازمان ها می شد. حقوق های نجومی و حشمتناک، تسهیلات، امکانات، خودروهای ضد گلوله، و... که ما زیر بار اینها نرفتیم. آمریکایی ها می گفتند ما چند صد میلیون دلار برای مین زدایی هزینه کردیم و این جور کارها. اما جمهوری اسلامی چند زیرساخت را به دست گرفت و شروع به کار کرد و محوریت این کار هم با حاج قاسم بود. مثلاً ما دو پروژه در هرات داشتیم. یکی شبکه برق بود. نزدیک به صدوسی کیلومتر تا هرات فاصله است، ما از ایران به هرات شبکه برق وصل کردیم و برق را به آنجا فرستادیم. حاج قاسم مسئول این کار بود. دوام، تقریباً هشتاد درصد ترانزیت کالاهای افغانستان از محور ایران و از مرز دوغانرون صورت می گرفت و به هرات می رفت. حدود بیست درصد هم از مرز زابل یا از مرز بیرجند به سمت نيمروز می رفت. از مرز دوغانرون به سمت هرات، جاده مخروبه ای داشت که قابل استفاده نبود. در فضایی که امنیت نبود، ما پذیرفتیم جاده جدیدی احداث کنیم. جاده ای که ما احداث کردیم، نزدیک به صد و سی پل دارد؛ یعنی یک جاده معمولی نیست، هم در دل کویر، هم منطقه ناامنی است. در جاهایی از آن جاده، گروه های شبه نظامی حضور داشتند. حاج قاسم یکی از مجموعه های مهندسی را که تجربه کار در دفاع مقدس هم داشتند مأمور این کار کرد. آنها هم با روحیه جهادی و انقلابی شروع به کار کردند. شما حساب کنید در وسط مسیر این منطقه ناامن و در شصت کیلومتری هرات آمدند کارگاه تجهیز کردند، مجموعه ژنراتورهای برق هم بردند که آنجا فعال کنند، چون نزدیک به صد و بیست نفر مهندس و نیرو آنجا بردند، کار سختی بود. غیر از مسئله اجرای پروژه، مسائل امنیتی آنها، مسئله معیشت آنها و زندگی آنها هم بود. این جاده در حداقل زمان ساخته شد. احداث این جاده، تحوّل و رونقی در اقتصاد منطقه و در حلّ آن معضلات مربوط به ترانزیت کالا ایجاد کرد و به آن سرعت بخشید.

من در آن مقطع از طرف جمهوری اسلامی در غرب افغانستان و در هرات سرکنسول بودم. بیماری هایی در آنجا رواج گرفته بود و خیلی از



جلوی ورود انرژی به چین را بگیرد. در ارتباط با روسیه هم آمریکا مخالف آن سیاست پتر کبیر است که دنبال رسیدن شوروی به آب های گرم بود. اینها نمونه ای از کارهایی است که در صحنه افغانستان صورت گرفته است. یک بخش از دلایل جابه جایی این است که سران داعش را حفاظت کند و بخشی هم برای اهدافی است که عرض کردم.

در پایان بحث افغانستان درباره تعاملات ما با مجاهدین افغان قبل از اشغال افغانستان توسط آمریکا و همچنین ارتباط ایشان با احمد شاه مسعود، نکته و خاطره ای اگر دارید، بفرمایید.

خاطره ای از اولین دیدار حاج قاسم با احمد شاه مسعود بگویم که در ارتفاعات پنجشیر بود. در منطقه ای انجام شد که به شهر طالقان می خورد و پایگاه احمد شاه مسعود بود. در زمانی که طالبان حاکم بود و کابل را گرفته بودند و داشتند به سمت شمال افغانستان می آمدند. این جلسه حدود دو ساعت طول کشید که منطقه و جغرافیا و خطوط نظامی و طرح عملیاتی را تشریح می کردند. حاج قاسم اولین بار بود که آنجا می رفت و روی نقشه تاکتیکی با احمد شاه مسعود بحث می کرد. خب، احمد شاه چون اهل آنجا بود، زادگاهش آنجا بود و با ارتش شوروی جنگیده بود، وجب به وجب منطقه را می شناخت. جنبه های تاکتیکی، اجتماعی و فرهنگی آنجا را؛ همه چیز را خوب می دانست. اما دیدم وقتی که حاج قاسم

اینها را تشریح کرد، اولین موضع احمد شاه فقید در برابر تشریح حاج قاسم این بود: «بیخی شما می فهمی!» یعنی می خواهد بگوید شما موضوع نظامی را خوب بلدی. در همان اولین دیدار بود که رفاقتی بین این دو برقرار شد.

می خواهیم به عراق بپردازیم که پس از حمله آمریکا تا امروز دچار فراز و نشیب های زیادی شده است؛ از تحولات سیاسی گرفته تا حضور داعش و مسئله استقلال کردستان عراق. تفاوتی که حمله آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ با حمله به این کشور در سال ۲۰۰۳ داشت، این بود که در جنگ اول خلیج فارس، آمریکا به دنبال تغییر رژیم در عراق نبود یا حداقل این کار را انجام نداد، اما در سال ۲۰۰۳ با هدف تغییر رژیم و نظام سیاسی عراق وارد این کشور شد. شما دلیل این تفاوت را چه می دانید؟

آمریکا از قبل به دنبال تغییر رژیم صدام بود، اما برنامه اش این بود که نظام بعثی عراق را حفظ کند. اما در حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ چون به دنبال شکل دهی خاورمیانه جدید بود، در این شکل دهی نمی شد فقط رژیم را بردارد، پس باید نظام را برمی داشت. دیگر با تابلوی دیکتاتوری نمی شد جلو بیاید، بلکه باید با تابلوی دموکراسی می آمد. عراق گام اول شکل دهی خاورمیانه جدید بود.

حالا این ویژگی های خاورمیانه جدید چه بود؟ اول، پایدار کردن امنیت رژیم صهیونیستی؛ یعنی این که هژمونی فرهنگی، سیاسی، امنیتی و اقتصادی رژیم صهیونیستی در این منطقه حاکم بشود. قرار بود اگر آمریکا آمد، این را تثبیت و پایدار کند. دوم، برخورد با دولت های مستقل انقلابی بود، تحت عنوان این که اینها ناقض حقوق بشرند و از تروریسم حمایت می کنند که در رأس آنها جمهوری اسلامی ایران است. ببینید، حاج قاسم صحنه گردان و فرمانده این معرکه است، هدایت هم از رهبری است. مردم عراق و گروه ها و مجموعه جمهوری اسلامی همه

تلاش کردند، اما نقش حاج قاسم، محوری است. من عنایت ائمه ای اطهار را در این مسئله دیده ام. یکی از دستاوردها و خدمات حاج قاسم این بود که با ناکام گذاشتن طرح آمریکا در عراق، سایه جنگ را از سرایران برداشت؛ نه سایه و تهدید جنگ، بلکه جنگ را از روی سرایران برداشت. مثل این که شما بگویید بعد از داعش می توانیم ادعا کنیم ترور را از روی سرایران برداشت، نه سایه ترور را. البته باید از این دستاورد پاسداری کنیم. این نکته را هم بگویم که دستاوردهای جمهوری اسلامی ایران به مدد مجاهدت ها و عنایت ائمه ای اطهار و رهبری های حضرت آیت الله خامنه ای و جانشانی های امثال حاج قاسم تا الان معجزه آسا بوده، اما وضعیت منطقه در تلاطم و ژله ای است و ما باید آن را تثبیت کنیم؛ چون خاورمیانه محلّ تقابل دو جبهه است. جبهه استکبار و صهیونیسم تا زمانی که حداقل مایوس نشود، رها نمی کند. شکست یک مسئله است، اما مایوس شدن مسئله دیگری است. بنابراین تا مایوس نشود، این جبهه حضور دارد.

به بحث برگردیم. یکی دیگر از اهداف طرح خاورمیانه جدید آمریکا، برخورد با گروه های مقاومت مردمی و اسلامی بود. آمریکا به صراحت می گوید حزب الله لبنان تروریست است. یک نیروی مردمی که دارد از سرزمینش در برابر اشغالگر رژیم جعلی دفاع می کند، از نگاه آمریکا تروریست است.

هدف دیگر این بود که بر منابع نفتی منطقه تسلط پیدا کند که اگر این تسلط صورت بگیرد، سیاست دنیا را بر مبنای نفت به عنوان یک مؤلفه اثرگذار تنظیم می کند.

پس عراق برای آمریکا بسیار مهم بود برای این که آن خاورمیانه را شکل بدهد. با این اوصاف، جبهه جدیدی برای جمهوری اسلامی در حال شکل گیری بود.

ما در تصویر نشان می دهیم حاج قاسم دوربین می کشد و دارد روی خط الرأس سلسله جبال راه می رود و احساس غرور می کنیم، اما پشت این چه خوابیده؟ چرا رفت؟ چرا مدافعان حرم شکل گرفت؟ اگر نمی گرفت چه می شد؟ ما اینها را باید به مردم بگوییم و چون نمی گوییم، تبلیغات دشمن هم



آمریکایی‌ها این جور نیستند؛ این اعتراف یک شخصیت سیاسی عراقی است که در تعامل نزدیک با آمریکا و جمهوری اسلامی است. آنها صداقت ایران را دیدند. صداقت و حقانیت جمهوری اسلامی را در رفتار حاج قاسم در عراق و منطقه دیدند.

برای مثال کردها به دنبال تجزیه عراق بودند که این تجزیه مقدمه‌ای برای یک تغییر ژئوپلیتیک در منطقه بود. یعنی همان کاری را که داعش می‌خواست بکند و نشد، کردها می‌خواستند بکنند که جمهوری اسلامی مخالفت کرد. میدان دار این کار هم حاج قاسم بود. آن طرف هم آقای بارزانی، محور بود. ایشان جلسه گذاشت و پیش آقای بارزانی رفت و به ایشان گفت این کار به مصلحت وحدت عراق نیست، به مصلحت حفظ تمامیت ارضی کشور نیست، به مصلحت استقلال عراق نیست، این اقدام شما باعث می‌شود مرزهای سیاسی منطقه، با این التهاباتی که الان وجود دارد، دچار مشکل شود. جمهوری اسلامی موافق نیست و نباید این کار بشود. آقای بارزانی می‌گوید ما تصمیم گرفته‌ایم این کار را انجام بدهیم. حاج قاسم می‌گوید آقای بارزانی! من از اینجا به ترکیه و بعد هم به بغداد می‌روم. در موضع دوست شما بروم یا در برابر شما و دشمن شما؟ کدام طرف خارجی این گونه صادقانه حقیقتی را مطرح می‌کند و صادقانه موضع خود را می‌گوید؟ در موضوع آوردن داعش به صحنه هم همین طور با این آقایان صحبت کرد.

جمهوری اسلامی قائل به این بود که عراق مستقل و تحت حاکمیت ملی و براساس

با ما سلام و علیک کنند خودداری می‌کردند. آمریکا چنان سلطه‌ای در عراق ایجاد کرده بود که کشورهای دوست ایران می‌ترسیدند از این که بگویند با ایران در ارتباطند و آمریکا با آنها برخورد کند. به همین دلیل در ارتباط گرفتن با ایران احتیاط می‌کردند.

یکی از خدمات حاج قاسم این بود که خطر جنگ و حمله تروریستی را از سر جمهوری اسلامی و کشورهای منطقه برداشت با کم کرد. همان طور که توضیح دادم، پس از اسقاط رژیم صدام، رئیس‌جمهور آمریکا اعلام کرد بعد از عراق نوبت ایران خواهد بود. آمریکایی‌ها حمله به عراق را گام اول شکل دهی خاورمیانه جدید قرار داده بودند و اگر در عراق موفق می‌شدند، در آن فضای منطقه‌ای و بین‌المللی هیچ مانع و رادعی نداشتند که بخواهند به جمهوری اسلامی حمله کنند و کسی خواهد در مقابل آنها مقاومت و مخالفت کند، ولی جمهوری اسلامی طرح آمریکا را در عراق با شکست و ناکامی مواجه کرد که سردمدار این حرکت از سوی جمهوری اسلامی، شهید حاج قاسم بود و مجموعه‌ای که در این مسیر حرکت می‌کردند. از طرفی، گام اول شکست طرح آمریکا در خاورمیانه هم از عراق بود و به تدریج این کشور نتوانست به اهدافی که اشاره کردم دست یابد و آمریکا از این که خاورمیانه جدید شکل نگرفت، عصبانی شد.

به نظر شما چه دلایلی موجب شد تا عراقی‌ها در مواجهه با آمریکا که در ظاهر، کشورشان را از دیکتاتوری نجات داده بود، به جمهوری اسلامی ایران اعتماد کنند؟

این که امروز رهبران عراقی، نه فقط رهبران اسلامی، بلکه رهبران سکولار و ملی آنها که با آمریکا هم سی سال کار کرده بودند، می‌گویند دیگر به آمریکا نمی‌شود اعتماد کرد، دلیلش این بود که دیدند آمریکا نتوانست آنچه را می‌گفت، محقق کند. آمریکایی‌ها آدم‌های بدعهدی هستند. آقای بارزانی یا آقای علاوی، یکی از این دو، می‌گفت ایرانی‌ها یک ویژگی دارند، اگر به کسی دست برداری و رفاقت بدهند، واقعاً پای اومی ایستند، اما

اثر می‌کند. اگر می‌خواهیم حاج قاسم را بشناسانیم باید بگوییم دشمن چگونه عمل می‌کند.

گفتید با ورود آمریکا به عراق، جبهه جدیدی برای ما باز شد. بفرمایید جمهوری اسلامی چه راهبردی را در قبال این اشغالگری آمریکا در عراق اتخاذ کرد؟

باز تأکید می‌کنم باید تاریخ سال ۲۰۰۳ را مرور کنیم؛ آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم وارد شده و می‌خواهد به زعم خودش دیکتاتور و خطر تروریسم را از بین ببرد؛ هیچ قدرتی را هم در دنیا نمی‌بینید که موضع‌گیری تندی علیه آمریکا داشته باشد. آمریکا به معارضان عراقی خارج از این کشور هم که عمدتاً در ایران بودند - مانند سپاه بدر و رهبران معارض اصلی کرد و شیعیان - پیغام داد اگر پایتان را به عراق بگذارید به عنوان تروریست با شما برخورد می‌کنم. یکی از دستگیر شده‌ها هم دکتر عادل عبدالمهدی، نخست‌وزیر پیشین عراق بود. به ایران هم گفت کشور عراق اشغال شده و مسئولیت دیپلماتیک ندارد. صد و شصت هزار نیروی نظامی آوردند؛ حالا جمهوری اسلامی چه سیاستی را باید دنبال کند؟ اظهارات بوش را ببینید. گزینه نظامی علیه ایران روی میز از آنجا شروع شد.

از طرفی، منافقین داخلی کشور هم دارند خط می‌دهند که آقا! بهترین فرصت است که آمریکا بیاید؛ آمریکایی که سرمست پیروزی زود هنگام نظامی بود.

در این فضا و شرایط و با توجه به مصلحت ملی ما، منافع ملی ما، استقلال ما، عزت اسلامی، امت اسلام و مصالح اسلامی، رهبری نظام به این نتیجه رسیدند که طرح آمریکا باید خنثی شود و آمریکا ناکام بماند. میدان دار و فرمانده این جبهه مقاومت در برابر طرح آمریکا هم حاج قاسم است. تراز و سطح نبرد چگونه است؟ یک تراز ابرقدرتی؛ آن طرف آمریکا با آن مجموعه و این طرف جمهوری اسلامی. شما باید حاج قاسم را در این سطح ببینید. در آن مقطع که آمریکا عراق را اشغال کرد، حتی دوستان جمهوری اسلامی از این که

ما در تصویر نشان می‌دهیم حاج قاسم دوربین می‌گشود و دارد روی خط‌الرأس سلسله جبال راه می‌رود و احساس غرور می‌کنیم، اما پشت این چه خوابیده؟ چرا رفت؟ چرا مدافعان حرم شکل گرفت؟ اگر نمی‌گرفت چه می‌شد؟ ما اینها را باید به مردم بگوییم و چون نمی‌گوییم، تبلیغات دشمن هم اثر می‌کند. اگر می‌خواهیم حاج قاسم را بشناسانیم باید بگوییم دشمن چگونه عمل می‌کند

۲۲

**یکی از خدمات
حاج قاسم این بود
که خطر جنگ و
حمله تروریستی
را از سر جمهوری
اسلامی و کشورهای
منطقه برداشت یا
کم کرد. همان طور
که توضیح دادم،
پس از اسقاط رژیم
صدام، رئیس جمهور
آمریکا اعلام کرد بعد
از عراق نوبت ایران
خواهد بود**

خواسته مردم باشد، اولین قدم هم برای تحقق این مسئله این است که باید نظام سیاسی عراق شکل بگیرد؛ جمهوری اسلامی در این مسئله خیلی تلاش کرد. جمهوری اسلامی کوشید و عراقی‌ها را تشویق کرد که دولت مردم سالار شکل بگیرد. این هم یکی از کمک‌های اساسی بود که ما کردیم. دولت شکل گرفت و از جمله کشورهایی که گفت من در بازسازی عراق کمک می‌کنم، جمهوری اسلامی بود و این کار را کرد.

یکی از موضوعات دیگری که ما در عراق داشتیم، مسئله تدوین قانون اساسی بود. آمریکا قانون اساسی مورد نظر خود را نوشته بود و می‌خواست آن را تحمیل کند. ما مشورت‌های خیرخواهانه‌ای به عراقی‌ها دادیم که خیلی هم مؤثر بود. به هر حال نمی‌خواهم مقطع به مقطع بررسی کنم اما در کلیت کار، جمهوری اسلامی در دولت‌سازی به عراقی‌ها کمک کرد.

یکی دیگر از اقدامات حاج قاسم، دولت‌سازی بود. به عراق کمک کردیم دولت بسازد.

آمریکایی‌ها تا سال ۲۰۰۸ نمی‌خواستند در عراق انتخابات برگزار بشود. دولت‌سازی کار راحتی نبود؛ فقط مسئله مخالفت آمریکا نبود، عرب‌ها و برادرهای سنی هم نمی‌خواستند؛ ما در معرکه، در صحنه‌ای که بغداد می‌لرزید و در آن فضا با رهبران اهل سنت - که بعضی از آنها به جبهه حمایت از تروریسم پیوستند - می‌نشستیم و به آنها می‌گفتم که اگر واقعاً می‌خواهید اشغال‌گزار عراق بیرون برود، راهش ساختن نظام سیاسی عراق و مشارکت در انتخابات عراق است. واقعاً فضای سنگینی بود. آمریکا مخالف این بحث‌ها بود، اصلاً نمی‌خواست که در آنجا انتخابات برگزار بشود. در داخل عراق هم چنین مخالفت‌هایی بود، اما استراتژی جمهوری اسلامی این بود که اگر بخواهیم تهدید را از عراق برداریم، خطر آمریکا را برداریم، باید عراقی‌ها بر سر نوشت

خودشان حاکم بشوند و کار سختی بود. یکی از کارهای خوب ما در عراق، ایجاد همبستگی در تمام سطوح مردمی اعم از شیعه، گُرد، سنی، مسیحی و ایزدی بود. یکی از کارهای بزرگ دیگر پیوندی بود که بین دو ملت در همه سطوح زده شد. ما فقط با بخش حاکمیت، پیوند برقرار نکردیم. در سوریه هم همین مسئله است. یکی از اتفاقات خوبی که در سوریه افتاد، این بود که سطح ارتباط و همکاری ما به سطوح مردمی و سطوح مؤسسات رسید. در این کار خیلی تلاش کردیم و زحمت کشیدیم.

وقتی آمریکا بعد از لشکرکشی نظامی به عراق شکست خورد و مجبور به ترک این کشور شد، تلاش‌های زیادی کرد که طرح امنیتی خود را به عراق بقبولاند و حضور نظامی‌اش را دائمی کند. آمریکایی‌ها در هر کشوری که بخواهند حضور نظامی پیدا کنند، باید قانون کاپیتولاسیون را آنجا مصوب کنند، وگرنه نمی‌توانند حضور داشته باشند. یکی از تلاش‌های سنگینی که جمهوری اسلامی در مشورت دادن به عراقی‌ها کرد، آگاه کردن آنها از خطر این قرارداد امنیتی بود که سیادت و حاکمیت ملی عراق را از بین می‌برد و تهدید برای کشورهای همسایه بود. جمهوری اسلامی به عراقی‌ها کمک کرد و نگذاشت بندهای این قانون به تصویب برسد و آمریکا که می‌ترسید به نیروهایش حمله بشود، شبانه از مسیر بصره، به سمت کویت فرار کرد و این اشغالگری نظامی و لشکرکشی نظامی جواب نداد.

اقدام دیگر حاج قاسم که کار بزرگی بود، بازکردن مسیر اربعین حسینی است. این کار از عملیات جرف الصخر آغاز شد و اکنون زیارت اربعین به مدد همین مجاهدت‌ها ثبت جهانی شده است. یکی از مصادیق خدمت به اسلام و شعائر اسلامی همین است و حاج قاسم در ثواب این عمل شریک است. این یک اقدام ناب بود. جمهوری اسلامی در آن وضعیت به هم



ریخته عراق، شروع کرد به زدن دکل های برق و هزار مگاوات برق را به عراق برد. نگاه عمیق استراتژیک یعنی این. حاج قاسم از احداث این دکل برق تا باز شدن مسیر راهپیمایی اربعین حسینی ذی نقش است.

به بحث داعش می‌رسیم؛ گروهی که با جنایت‌های مکرر و با کمک حمایت‌های آمریکا و متحدانش توانست تا نزدیکی مرزهای ماهم برسد. چه شده که داعش با این حجم از نیروی انسانی و تجهیزات در منطقه شروع به پیشروی کرد و اهداف و برنامه‌های اصلی آنها چه بود؟

آمریکایی‌ها بعد از ناکامی در عراق، به سراغ لبنان رفتند و معرکه جنگ سی‌وسه روزه را به راه انداختند، اما شکستن اسطوره امنیت رژیم صهیونیستی یکی از دستاوردهای مهم حاج قاسم است. با شکسته شدن این اِبهت، باوری در بین ملت‌ها به وجود آمد که اِبهت آمریکا پوشالی است. در حقیقت تلاش حاج قاسم در منطقه، ترجمان این کلام امام خمینی است که آمریکا یک طبل تو خالی است. این طبل تو خالی را که شما عده و عده‌اش را می‌بینید، تجهیزات نظامی او را می‌بینید، هیبتی دارد. این هیبت به دست مجاهدت حاج قاسم شکسته شد و این باور را در ملت‌ها ایجاد کرد که می‌شود با آمریکا ستیز کرد. شما خاطرات حاج قاسم و سید حسن را در مورد جنگ سی‌وسه روزه شنیده‌اید؛ ایشان در صحنه حاضر است. رژیم صهیونیستی به گونه‌ای تصویرسازی کرده بود که گویی یک اسطوره امنیتی خدشه‌ناپذیر است. اما در جنگ سی‌وسه روزه، این اسطوره امنیتی شکسته شد. این تعاملی این بود که بین جمهوری اسلامی و حزب الله مؤمن صورت گرفت و نقش حاج قاسم محوری است. بعد از آن جنگ تا امروز، رژیم صهیونیستی دیگر جرأت نکرده به لبنان حمله کند. رژیم صهیونیستی که طرح «نیل تافرات» را در سردارد، امروز در مرزهای شمالی فلسطین دیوار بلند می‌کشد. پس از شکست در جبهه لبنان، سراغ غزه رفتند که

در آنجا هم شکست خوردند.

اما در سال ۲۰۱۱ بیداری اسلامی شروع شد و آمریکایی‌ها یک انحراف در آن ایجاد کردند و به بهانه بیداری اسلامی به سوریه آمدند. ببینید، در هر کدام از اضلاع جبهه مقاومت که شکست خوردند، به سمت ضلع دیگری رفتند و در همه اینها ایران موضوع اول آنها بوده است. در سوریه این بار به جای لشکرکشی نظامی، جنگ نیابتی شکل دادند که مصادیق آن شکل‌گیری داعش و گروه‌های تکفیری هستند. عربستان سعودی در این جنایت نقش داشت و کشورهای همسایه سوریه نیز نقش داشتند. فلسفه وجودی داعش برای چه بود؟ برای این بود که بیاید این پتانسیل مقاومتی را که دارد شکل می‌گیرد و به سمت رژیم اشغالگر قدس می‌رود، به انحراف بکشاند. به جای این که پتانسیل دولت‌های منطقه را برای آبادانی به کار بگیرند، به سمت جنگ و درگیری برود. بنابراین نفاق و جنگ داخلی را توسط داعش راه انداختند تا پتانسیل مقاومت به انحراف برود و این کشورها درگیر مسائل خودشان بشوند. آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها این را طراح‌ی کردند. ما در صحنه دیدیم که آمریکا چگونه حمایت می‌کند.

ویدئوهایی هم از حمایت نیروهای آمریکایی به نیروهای داعشی منتشر شده بود.

اگر بخواهیم وارد مصادیق آن بشویم که چگونه در صحنه عراق به اینها کمک می‌کرد، باید بگوییم برای عراقی‌ها واضح بود که داعش نفت را می‌برد. ستون نیروهای داعش می‌آمد و آمریکایی‌ها علاوه بر این که به آنها تعرضی نمی‌کردند، در جابه‌جایی نیروها کمک هم می‌کردند، جاهایی هلی‌برد و پشتیبانی می‌کردند. جاهایی که عراق می‌خواست وارد عمل بشود، مانع می‌شدند. در یک قرارگاه عملیاتی که آمریکایی‌ها بودند و افسر عراقی هم حضور داشت، روی صفحه مانیتور می‌بیند و می‌گوید این ستون داعش است که دارد می‌آید. به آمریکایی‌ها می‌گوید اینها را بزنید. اما آنها می‌گویند نمی‌توانیم بزنیم، چون ما قانونی داریم که باید یقین کنیم در بین این ستون، فرد بی‌گناهی نباشد.

یا عراقی‌ها می‌گفتند تانکرهای نفتی که نفت عراق را به ترکیه می‌برند، بزنید. می‌گفتند نه، این راننده‌هایی گناه هستند! این جور برخورد می‌کردند.

داعش برنامه‌اش این بود که تحت عنوان حکومت اسلامی و خلافت اسلامی، مرزهای سیاسی را از بین ببرد. این که آمد در موصل و رقه حکومت تشکیل داد و مرز را برداشت برای این بود که ژئوپلیتیک منطقه را دست خوش تغییر کند و یک چهره خشن، ضد انسانی، ضد فرهنگ و ضد تمدن بشریت از اسلام نشان بدهد. این که مراقد و اماکن فرهنگی و تاریخی را منجمر می‌کند، این نوع شکنجه‌ها و کشتارهایی که انجام داد، برای این بود که می‌خواست چشمه‌ای از خشونت را به جامعه نشان بدهد و جهان غرب این را بزرگنمایی کند و بگوید اسلام این است. خشونت داعش برای این بود که بگویند به اسلام نمی‌شود تکیه کرد و نباید خلأ معنویتی که به وجود آمده را با اسلام پُر کرد.

داعش در خرداد ۹۴ وارد عراق شد و سه ماه هر جنایتی را خواستند کردند. غیر از این چند هدفی که داشتند، یک هدف هم این بود که دولت‌های دموکراتیک را از بین ببرند. در عراق یک دولت مردم‌سالار با اکثریت شیعه شکل گرفته بود که یکی از اهداف داعش، نابودی این دولت بود. می‌خواستند سوریه و دولت‌های مستقل را نابود کنند. داعش با این ویژگی و اهداف آمد و شروع به کشتار کرد. داعش مثل آمریکا، با یک عملیات روانی سنگین آمد. اگر می‌توانست و به عراق مسلط می‌شد، مرقداً امام علی (ع) را با خاک یکسان می‌کرد، مرقداً امام حسین (ع) را نابود می‌کرد؛ مگر در سامرا این کار را نکردند؛ اما حشد الشعبی شکل گرفت و جمهوری اسلامی به صحنه آمد و حاج قاسم فرمانده این حرکت شد. داعشی‌ها در سه ماه اول هر جنایتی خواستند، کردند و جامعه جهانی در سکوت مطلق بود. آمریکا حمایت می‌کرد؛ چرا؟ چون تصور آمریکا این بود که داعش در طول سه ماه به آن اهدافی که می‌گوید می‌رسد؛ بغداد را می‌گیرد و از آنجا عملیات را به سمت ایران ادامه می‌دهد.

داعش پدیده‌ای بود که داشت به جای



یکی دیگر از اقدامات حاج قاسم، دولت‌سازی بود. به عراق کمک کردیم. دولت بسازد. آمریکایی‌ها تا سال ۲۰۰۸ نمی‌خواستند در عراق انتخابات برگزار بشود. عرب‌ها و برادرهای سنی هم نمی‌خواستند. مادر معرکه می‌نشستیم و به آنها می‌گفتیم اگر واقعا می‌خواهید اشغالگر از عراق بیرون برود، راهش ساختن نظام سیاسی عراق و مشارکت در انتخابات عراق است

جنگ نیابتی را به یمن و افغانستان بردند؟ این فقط برای حفظ جان کادرهایشان نیست. همان طور که گفتم افغانستان محلّ تقاطع سه حوزه تمدّنی است، یعنی باید علیه روسیه وارد عمل بشود. پوتین در توجیه این که چرا در سوریه می جنگد چه گفت؟ گفت ما در سوریه با داعش و تکفیر می جنگیم که در مسکو جنگیم. مانند صحبت رهبر معظم انقلاب که می گویند: «این شهدای [مدافع حرم] رفتند با دشمنی مبارزه کردند و اگر اینها مبارزه نمی کردند، این دشمن می آمد داخل کشور... اگر جلوی او گرفته نمی شد، ما باید اینجا در کرمانشاه و همدان و بقیه استان ها با اینها می جنگیدیم.»



اقتابری این گزاره را قبول ندارند و اهمیت حضور منطقه ای ما برای حفظ امنیت داخلی را متوجه نمی شوند. این نکته را هم بگویم که امروز برقراری امنیت فقط با کنترل مرزها امکان پذیر نیست؛ پایتخت ها با وجود این فضاها مجازی دیگر امنیت ندارند. حال شما داعش را هم چاشنی این فضاها کنید که می خواهد از بیرون بیاید. امروز امنیت هر واحد سیاسی یا هر جغرافیایی به امنیت کل گره خورده است. تروریسم یک پدیده منطقه ای نیست، یک پدیده فراگیر است، مثل آتش است، مثل این است که شما کبریت را ابتدای یک خط بنزین روشن می کنید، تا آنجا که این خط بنزین ادامه داشته باشد، آتش می گیرد؛ در عراق می تواند شروع بشود، در فیلیپین، اروپا یا هر کجای دیگر خودش را نشان بدهد، همان طور که الان می بینیم، تکنولوژی هم به کمک این دو تهدید آمده است. اگر ما در لبنان و فلسطین حضور داریم، این حضور، حضور راحتی نیست اما مثلاً اگر جمهوری اسلامی در قلب اروپا و در بوسنی هرزگوین از نسل کشی بوشنیک ها جلوگیری نمی کرد - که یکی از برگ های زرّین و از افتخارات جمهوری اسلامی بود - امنیت ما دچار مشکل می شد. امتزاج منافع ملّی، امنیت ملّی، امنیت داخلی با مصالح اسلام و عزّت اسلام، یکی دیگر از خدمات حاج قاسم است. شما ببینید هنوز در داخل ایران می گویند ما برای چه

می کند، مداخله کند، مانع بشود و نگذارد اتفاق بیفتد. آمریکا دنبال نابودی داعش نبود، دنبال هدایت و مدیریت داعش در چهارچوب همان اهداف اولّیه خودش بود. این را بدانید! آمریکا در منطقه ما امنیتی را می خواهد که خودش بتواند آن را مدیریت کند، آشوبی را می خواهد که خودش بتواند مدیریت کند. یکی از خیانت های آمریکا به افغانستان و عراق این بود که نگذاشت ارتش حرفه ای و ملّی شکل بگیرد، چون اگر شکل بگیرد، دیگر ضرورتی برای حضور آمریکا نیست و توجیهی برای حضور او وجود ندارد. داعش می گفت بزرگ ترین دشمن ما شیعیان یا رافضی ها هستند. ایران است. طبق چهارچوب و هدف گذاری خود باید همه را می کشت. تعداد کشته های سنی و اسرای برادران سنی کمتر از شیعه نیست، آمریکا می خواست ترویج کند که اسلام این است. مسیحی و ایزدی را به اسارت بگیرند، به زن ها تجاوز کنند و برده فروشی راه بیندازند. این که می گویم حاج قاسم سایه تروریسم را برداشت، یعنی داعش، یک گروه تروریستی مسلّح معمولی نبود که بگویم این گروه برای این که حکومت را بگیرد می جنگد. نه! یک رسالت و یک مأموریت جهانی داشت و به نیابت از استکبار و صهیونیست می جنگید. کاری را که اکنون در نیجریه و فیلیپین و در نقاط دیگر علیه شیعیان انجام می شود، ببینید؛ چرا بعد از شکستی که در عراق خوردند این

لشکرکشی نظامی آمریکا عمل می کرد و آن قیودات آمریکا هم برایش وجود نداشت؛ برای همین آمریکا سه ماه سکوت کرد و برخلاف تمام تعهداتی که به عراق داده بود - که باید در شرایط بحرانی به کمک دولت عراق بیاید - از این کار سرباز زد و به تعهداتش عمل نکرد. چه گفت؟ گفت تا مشکل سیاسی عراق حل نشود، من وارد نمی شوم. مشکل سیاسی چه بود؟ مثلاً اختلافات بین نخست وزیر با گردها. این بهانه بود. اگر داعش موفق می شد و اگر آل سعود در حمله به یمن و تجاوز به یمن موفق بشود که نمی شود، این به یک رویه تبدیل خواهد شد، رویه ای که این قدرت ها به خودشان اجازه می دادند برای نابودی هر کشور و نظامی، همین شیوه را به کار ببرند. اما آمریکا وقتی دید ورق دارد برمی گردد و جلوی تهاجم داعش گرفته می شود و جمهوری اسلامی مردانه آمد و خطر را دفع کرد. آمریکا دید که آن طرح زمان بندی شده به نتیجه نرسید، از این طرف در جامعه و در منطقه و در عراق دارد جا می افتد که آمریکا هم دست تروریسم است؛ آمریکا در اینجا سیاست جدیدی را تحت این عنوان اعلام کرد که ما باید ائتلاف جهانی مبارزه با داعش را ایجاد کنیم، برای چه؟ برای این که حضور خودش را توجیه کند و در آن هدفی که جمهوری اسلامی ایران و عراق دارد برای نابودی تروریسم و جریان های تکفیری دنبال

22
اقدام دیگر
حاج قاسم که کار
بزرگی بود، بازگردن
مسیر اربعین
حسینی است.
این کار از عملیات
جرف الصخر آغاز
شد و اکنون زیارت
اربعین به مدد همین
مجاهدت هائیت
جهانی شده است.
یکی از مصادیق
خدمت به اسلام
و شعائر اسلامی
همین است و
حاج قاسم در ثواب
این عمل شریک
است. این یک اقدام
ناب بود



در سوریه می‌جنگیم؟ سوریه حرم دارد، اما غزه و لبنان به ما چه ربطی دارد. ولی حضرت آقا در خطبه‌های نماز جمعه برای اولین بار راجع به نیروی قدس فرمودند: «سپاه قدس، نیرویی است که با سعه صدر به همه جا و همه کس نگاه می‌کند. رزمندگان بدون مرزند؛ رزمندگانی که هر جا نیاز باشد، آنها در آنجا حضور پیدا می‌کنند. کرامت مستضعفان را حفظ و خود را بلاگردان مقدسات و حریم‌های مقدس می‌کنند. سپاه قدس را به این چشم نگاه نکنیم. آن وقت، همین‌ها، همین کسانی که با جان خودشان، با همه توان خودشان به کمک ملت‌های دیگر و ضعیف‌ای اطراف منطقه که در دسترس آنهاست می‌روند، همین‌ها سایه جنگ و ترور و تخریب را از کشور خودمان هم دور می‌کنند و دفع می‌کنند.» این سخنان یعنی منافع ملی و امنیت ملی با مصالح اسلامی گره خورده است.

حاج قاسم است.

حاج قاسم در توسعه و گسترش جبهه مقاومت نقش آفرینی کرد. قبل از ایشان، ما حزب الله را داشتیم. حزب الله را دم مسیحایی امام علیه السلام درست کرد؛ اما شاخ و برگ آن، گسترش آن، تقویت کمی و کیفی آن، این که به یک تهدید راهبردی و بازدارنده برای رژیم صهیونیستی و آمریکا تبدیل بشود، این کار توسط حاج قاسم صورت گرفت و امنیت ملی و منافع ملی ما را تأمین کرد. این که شما بگویید بین منافع ملی و مصالح اسلامی تباین یا اختلاف است، اینجا نشان داد که نیست. چرا که امروز امنیت ما به امنیت منطقه گره خورده است، خطر تروریسم فراگیر است و جمهوری اسلامی آنجا می‌جنگد که اینجا در امان باشد. ضمن این که از کیان اسلام و مسلمین هم حمایت می‌کند؛ حاج قاسم این را در عمل نشان داد.

حاج قاسم در مراسم یکی از شهدا اعلام کرد تا سه ماه دیگر خبری از خلافت داعش در کره زمین نیست و در کمتر از سه ماه این اتفاق افتاد. خلافت و سلطه‌ای که داعش در منطقه‌ای از موصل و تارقه در سوریه ایجاد کرده بود، قرار بود این خلافت را تا همان جغرافیای نیل تا فرات توسعه بدهد. حتی عمارت خراسان را در پاکستان و افغانستان راه انداختند. این خلافت یا این شیوه حکومتی اگر موفق می‌شد، یک روّیه می‌شد، یعنی آمریکا می‌توانست در هر کجا از همین ابزار

علیه مخالفان استفاده کند. آیا این خدمت حاج قاسم به جامعه بشریت نیست؟ چرا نباید آل سعود در یمن پیروز بشود؟ چون اگر پیروز بشود، این روّیه می‌شود. آیا احتمال ندارد با همین روّیه علیه ملت ما، علیه عراق یا علیه هر دولت دیگر وارد عمل شود؟ پس خدمت و مجاهدتی که نیروی قدس و حاج قاسم همراه با عراقی‌ها و سوری‌ها کردند، این بود که جلوی این روّیه گرفته شد. این دستاورد در خدمت به بشریت بی‌بدیل است. این خدمات فقط به نسل امروز نیست، بلکه مربوط به نسل‌های آینده هم می‌شود. البته ما به صورت فیزیکی با داعش جنگیدیم، اما هنوز به لحاظ فکری باید بجنگیم و در حوزه اندیشه باید کار کرد. حاج قاسم کار خودش را انجام داد، اگرچه ایشان همین‌طور که در حوزه نظامی می‌جنگید، در حوزه فرهنگی هم جبهه‌گشایی کرده بود. بنابراین جلوگیری از تجزیه و تغییر ژئوپلتیک منطقه و مقابله با اقدامات تجزیه طلبانه، دمیدن روحیه مقاومت در ملت‌ها و تقویت جبهه مقاومت از کارهای بزرگی بود که انجام شد؛ این کارها را مجموعه جمهوری اسلامی انجام داد، اما نقش حاج قاسم محوری است.

شاید بسیاری از مردمی که در تشییع پیکر این شهید عزیز شرکت کردند یا در نقاط دیگر ایران و خارج از ایران مراسم

تلاش حاج قاسم در منطقه، ترجمان این کلام امام خمینی است که آمریکا یک ببر تو خالی است. این طبل تو خالی را که شما عده و غده‌اش رامی بینید، تجهیزات نظامی او رامی بینید، هیبتی دارد، این هیبت به دست مجاهدت حاج قاسم شکسته شد و این باور را در ملت‌ها ایجاد کرد که می‌شود با آمریکا ستیز کرد

برگزار کردند، تا این اندازه با خدمات شهید سلیمانی آشنا نبودند. اما واقعیت این است که جمعیتی عظیم برای ایشان شکل گرفت که به تعبیر رهبر انقلاب یوم الله شد. تحلیل شما چیست؟

شهید سلیمانی امروز به عنوان یک شخصیت ممتاز در بین مستضعفان جهان، آزادگان جهان، عدالت خواهان جهان، نخبگان سیاسی، رهبران سیاسی - چه دوست و چه دشمن - و بین جبهه مقاومت به شمار می رود و فقط در بین ملت ایران و ملت های منطقه شناخته شده نیست. ایشان به عنوان یک شخصیت فرامرزی شناخته شد است تا جایی که رئیس جمهور سابق آمریکا می گوید ایشان دشمن ما بود، اما مرد بزرگ و قابل احترامی بود. این اعتراف بزرگ ترین دشمن ما است که ایشان به دست همین رژیم تروریست، ترور شد. چنین اعترافی بیانگر بزرگی ایشان است.

ایشان چرا و چگونه بزرگ شد؟ حاج قاسم چه شخصیتی بود که به این مقام رسید؟ چه ویژگی ها و خصوصیتاتی داشت که مالک اکثر زمان لقب می گیرد؟

نکته اول، خدمات و دستاوردهای ایشان در خدمت به ایران و ملت ایران، به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران، به محور مقاومت و خدماتی است که به جهان بشریت کرد و همچنین خدماتی که در کمک به صلح و امنیت منطقه کرد، خدماتی که برای اسلام و عالم اسلام انجام داد.

حاج قاسم به جمهوری اسلامی عزت داد؛ این یک حقیقت محض است. در عالم سیاست و در دنیای امروز امکان ندارد قدرت نداشته باشید و بتوانید حق خودتان را بگیرید. این که رهبر انقلاب بر اقتدار و بر قدرت تأکید می کنند، به این علت است که قدرتمندان علاوه بر این که حق کشورهای ضعیف را نمی دهند، آنها را زیر پا له می کنند. اگر آمریکایی ها آمدند با جمهوری اسلامی ایران - ولو به بهانه موضوع هسته ای - مذاکره کردند، بیانگر قدرت جمهوری اسلامی است. امکان ندارد آنها با شما مذاکره کنند. این اقتدار را چه کسی به وجود آورد؟ حاج قاسم و

مجموعه ای که در این مسیر تلاش کردند، یکی از کسانی بودند که این اقتدار را به وجود آوردند. این که آمریکا تلاش می کند جمهوری اسلامی در منطقه حضور و نفوذ نداشته باشد به علت اقتدار جمهوری اسلامی است که یک رکن قدرت در منطقه است. پس یکی از دستاوردهای تلاش حاج قاسم و مجموعه ای که کار کردند، عزت جمهوری اسلامی است.

نکته دوم دفاع از ملت های مظلوم منطقه است که از سیاست های جمهوری اسلامی و امام راحل بوده است که حاج قاسم با مجموعه افرادی که با او بودند پیاده کرد. بعد از فعال شدن خط سازش در فلسطین، این جمهوری اسلامی بود که از خط مقاومت دفاع کرد به طوری که امروز آقای همتی به عنوان رهبر حماس به رهبر انقلاب می گوید: «ای رهبر! این تحول، یک تحول کوچک نیست.» یک غیرایرانی مجاهد مقاوم ضد رژیم اشغالگر قدس، از داخل غزه با آن همه حساسیت ها، در نامه ای که به مقام معظم رهبری می نویسد به رهبری معظم له اذعان می کند و در غزه هم عکس حاج قاسم سلیمانی بالا می رود. این در حالی است که ملاحظات زیادی وجود داشت و سران عرب به امت اسلام از پشت خنجر زدند و به فلسطینی ها فشار آوردند و تهدید و تطمیع شان کردند که به ایران نزدیک نشوید. حماس دفاترش را در معرکه سوریه جمع کرد و از سوریه خارج شد، اما امروز می بینید که چگونه در جبهه مقاومت حضور دارد و به جمهوری اسلامی به عنوان أم القری نگاه می کند. در این که حاج قاسم برای به وجود آمدن این فضا تلاش کرده، هیچ شکی وجود ندارد. دستاورد سوم، ترویج عدالت خواهی در سطح بین المللی است، که یک مصداق آن حمایت از فلسطین است. حقیقتاً جمهوری اسلامی پرچم دار دفاع از ملت مظلوم فلسطین و آرمان های قدس شریف است؛ این جزو موارد عدالت خواهی جمهوری اسلامی است که در این عدالت خواهی حاج قاسم نقش اساسی دارد. به نظر من خروجی مجاهدت حاج قاسم ایجاد خودباوری در ملت ها و اعتماد به نفس در آنهاست. اما نکته دوم در تحلیل این که چگونه حاج قاسم به این مقام

رفیع رسید، مربوط به خصایص و فضائل و سجایای ایشان است. حاج قاسم واقعاً مصداق عبد صالح خدا بود. به مفهوم واقعی از خدا خوف داشت و از دیگران خوف نداشت؛ ایشان در همه معرکه‌ها خودش را نشان داد. حاجی از گناه ترس داشت. اهل تزکیه بود. دنبال خودسازی بود. حاج قاسم نمی‌خواست خود را بروز و ظهور بدهد؛ اما چه شد که روزه‌روز بیشتر دیده شد؟ داعش که آمد، ما مجبور شدیم به کمک عراق برویم و با آن بجنگیم. آن طرف جبهه خودش را باز کرده بود و نمی‌شد وارد میدان نشد. ضمن این که باید به جامعه هم گزارش داده می‌شد؛ جامعه‌ای که تحت القذافی مانند «به ما چه ربطی دارد»، قرار داشت. نکته خیلی مهم این بود که آمریکا به دنبال مصادره دستاورها بود، یعنی شما می‌جنگید، بعد آمریکا می‌گوید من با داعش می‌جنگم؛ خودش حامی تروریسم بود، بعد می‌گفت من با داعش می‌جنگم؛ آمریکا می‌گوید ایران حامی تروریسم است و ما داریم با تروریسم می‌جنگیم. ما باید نشان می‌دادیم جمهوری اسلامی است که با تروریسم می‌جنگد. یکی از دلایل مطرح شدن حاج قاسم این بود که دستاوردهای مقاومت، به نفع جبهه دشمن مصادره نشود و گرنه حاج قاسم دنبال این نبود که مطرح بشود.

یکی از ویژگی‌های حاج قاسم این بود که انسان رزّی و شجاعی بود، اهل بصیرت بود و خدا این بصیرت را به او داده بود. حاج قاسم در همه جبهه‌هایی که وارد شد، پیروز شد و در جبهه‌هایی وارد شد که در اولویت نظام بود، دنبال کار حاشیه‌ای نبود. دنبال خوش نامی نبود، خدا او را بزرگ کرد. این پیمان خدا است. خداوند می‌فرماید اگر برای من کار کردی، من در همین دنیا در قلوب مردم محبوبیت می‌کنم. حاج قاسم به صورت عملیاتی ذوب در ولایت بود. خلوص نیت داشت. توکل به خدا و اعتمادش به خالق واقعی بود. انسان باید در صحنه باشد که درک کند توکل یعنی چه؟ حاجی در جایی تشبیهی به قوم حضرت موسی علیه السلام در کنار دریا می‌کند و می‌گوید وقتی قوم حضرت موسی می‌گویند فرعون ما را نابود می‌کند، حضرت موسی در جواب می‌گوید: «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ»

چنین نیست! یقیناً پروردگارم با من است، به زودی مرا هدایت خواهد کرد». حاج قاسم مؤمن به این مسئله بود، چون این صحنه‌ها را دیده بود. یک ویژگی دیگر او هراس نداشتن از عظمت و بزرگی کار بزرگ بود. در کار بزرگ صفا می‌کرد. حاج قاسم در جنگ ساخته شد. ابراهیم وار خودی نداشت که خودپتی داشته باشد. یک ویژگی دیگر ایشان مردم‌داری بود؛ ارادت خاص حاج قاسم به شهدا و خانواده شهدا عجیب بود، یعنی به مفهوم واقعی عاشق شهدا بود و خودش را می‌دین خون شهدا می‌دانست. حاج قاسم می‌گفت شهدا حی هستند، اهل الهام هستند، شفاعت‌کننده هستند و حاج قاسم این را حقیقی می‌دانست. سرکشی ایشان به خانواده شهدا را دیده‌اید. یک خاطره بگویم. حاج قاسم وقتی تهران بود و به محل کار می‌آمد، در محوطه ساختمان تا اتاق حاج قاسم قاب عکس شهدا نصب شده است. این شهدا، شهدای جبهه مقاومت در طول چهل سال هستند؛ از شهدای افغانستان تا عراق و فلسطین و یمن و لبنان و جنگ تحمیلی. حاجی همین که وارد سالن می‌شد، می‌ایستاد و از اولین قاب عکس شروع می‌کرد با آنها زمزمه و نجوا می‌کرد، احساس می‌کردی دارد از این شهدا الهام می‌گیرد و شفاعت می‌خواهد. گاهی می‌ایستاد و به بعضی از عکس‌ها خیره می‌شد. با دست ترکش خورده‌اش قاب عکس شهید را لمس می‌کرد و به صورتش می‌کشید و چهره‌اش منقلب می‌شد. مقابل بعضی از عکس‌ها که می‌ایستاد، طاقت نمی‌آورد. صورتش را به قاب عکس می‌چسباند و می‌بوسید. احساس می‌کردی از او شفاعت می‌خواهد، الهام می‌خواهد، دارد از اینها حلاکت می‌طلبد؛ چون واقعاً خودش را می‌دین شهدا می‌دانست؛ این کار حدود ده دقیقه طول می‌کشید. همیشه می‌گفت اگر در هر خانه عکس شهدا نباشد جفا در حق آنهاست. اگر برای شهدا روزی صد صلوات نفرستیم، در حق‌شان جفا کرده‌ایم. مجموعه این ویژگی‌های حاج قاسم و دستاوردهای ایشان، شخصیتی را به جامعه معرفی کرد که در تاریخ جاودانه شد. به مدد ویژگی‌ها و خلوص و آن برکاتی که عمر شصت ساله حاج قاسم داشت، در تاریخ ماندگار شد.



گفتاری از سرلشکر غلام علی رشید

باید دستاوردهای نظامی حاج قاسم را حفظ کنیم

باقری ایشان را که دیدیم، با هم به این نتیجه رسیدیم که ایشان می‌تواند مسئولیت یک تیپ را عهده‌دار شود و همین راهم به آقا محسن پیشنهاد دادیم. همچنین در عملیات فتح المبین در قامت یک فرمانده تیپ ظاهر شد و با موفقیت از شمال دشت عباس به ارتفاعات «کمرسرخ» حمله و آنجا را تصرف کرد.

در عملیات بیت المقدس به عنوان یکی از یگان‌های تابعه قرارگاه قدس در کنار یگان‌های ارتش، سپاه و لشکر ۱۶ و یگان‌های سپاه بود. در این عملیات، این شهید عزیز به عنوان فرمانده تیپ ۴۱ ثارالله از کرخه‌کور به لشکر ۶ زرهی دشمن و لشکر ۵ مکانیزه حمله می‌کرد. در دیگر عملیات‌ها هم حضور داشت. در عملیات‌های بدر، خیبر، کربلای ۱، والفجر ۸، فتح فاو و در عملیات کربلای ۵ نقش خاصی داشت و به همراه سردار کوثری و سردار مرتضی قربانی از کانال ماهی عبور کردند و یک هفته تا ۱۰ روز دشمن را واقعاً درگیر کردند و کار بزرگی انجام دادند. ایشان تا پایان جنگ در

متن پیش رو خلاصه‌ای از سخنان سرلشکر غلام علی رشید است که هم‌اکنون به عنوان فرمانده قرارگاه مرکزی خاتم الانبیاء، دانشیار دانشگاه عالی دفاع ملی و نیز عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین فعالیت می‌کند. این فرمانده نظامی، هم‌اکنون معاونت امور دفاعی دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی را نیز بر عهده دارد. او در طول جنگ تحمیلی از فرماندهان ارشد سپاه به‌شمار می‌رفت و در تمامی عملیات‌های اصلی سپاه حضور فعال داشت. از ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۸ معاون عملیات ستاد مشترک سپاه پاسداران بود و از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۸ معاونت اطلاعات و عملیات ستاد کل را اداره می‌کرد. سردار رشید در سالهای ۱۳۷۸ تا ۱۳۹۵ برای مدت ۱۷ سال جانشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح بوده است. این سخنان در ششمین روز اسفند سال ۱۳۹۸ در جمع فرماندهان نیروهای مسلح بیان شده است.

دو سه ماه ایشان، واقعاً لیاقت یک فرمانده گردان را پیدا کرد و فرمانده گردان شد. در عملیات بیت المقدس به سردار جعفری کمک کرد، ولی هم من و هم شهید حسن

حاج قاسم در آغاز جنگ تحمیلی یک جوان بیست و یک ساله بودند که بنده ایشان را در جبهه (کرخه‌کورا) به سمت هویزه و به سمت سوسنگرد می‌دیدم. بعد از



سردار سلیمانی
بر اساس تجربه
جنگ تحمیلی در
ایجاد و به کارگیری
قدرت های
دفاعی مردم پایه،
که پایه گذاران
حضرت امام بود،
همین تجربه را
در عراق، سوریه،
لبنان، یمن و...
تکرار کرد.
سردار سلیمانی
بدون تجربه
جنگ هشت ساله
نمی توانست یک
ارتش بین المللی
با ۵ ارتش رادر
قالب یک جنگ
امنیتی- نظامی
در کل جغرافیای
منطقه در ابعاد
زمینی، فنی،
دریایی، هوایی،
موشکی و...
سازماندهی،
فرماندهی،
مدیریت و رهبری
کند

که اولاً پیدایش این وضعیت و کارهایی که برای مان کرد چه تأثیری در تأمین قدرت تهاجمی و بازدارندگی نیروهای مسلح داشت؟ ثانیاً چه باید کرد تا دستاوردهای ایشان حفظ شود و راه ایشان با اتکاء به برکات شهادت شان ادامه پیدا کند؟

ناتوانی ما در پاسخ به این پرسش ها و تمرکز صرف بر اخلاق و رفتار ایشان باعث مظلومیت این شهید و خدای ناکرده موجب ابترماندن راه ایشان می شود.

موضوع دیگر این که نقش تجربیات هشت سال دفاع مقدس و بعد از جنگ در شکل گیری شخصیت و توانمندی شخصیت شهید سلیمانی چیست؟

سردار سلیمانی بر اساس تجربه جنگ تحمیلی در ایجاد و به کارگیری قدرت های دفاعی مردم پایه، که پایه گذاران حضرت امام بود، همین تجربه را در عراق، سوریه، لبنان،

یمن و... تکرار کرد. سردار سلیمانی بدون تجربه جنگ هشت ساله نمی توانست یک ارتش بین المللی - با ۵ ارتش - را در قالب یک جنگ امنیتی - نظامی در کل جغرافیای

منطقه در ابعاد زمینی، فنی، دریایی، هوایی، موشکی و... سازماندهی، فرماندهی، مدیریت و رهبری کند. ایشان همیشه به ما

می گفت: آقای باقری و آقای رشید، باید آن قدر قدرت مان را در منطقه بزرگ کنیم که دشمن نتواند ما را ببلعد. به فلسطینی ها آموزش

موشک داده بود. یک روزی، در بیست سال پیش، در دست اینها سنگ بود، اما حالا موشک دارند و تل آویز می زنند. مختصات این قدرت منطقه ای ما چیست؟ یک ارتش

بین المللی با این مشخصات و با این ابعاد، چه آثار تهاجمی و بازدارندگی دارد؟ این قدرت چگونه حاصل شد؟

دشمن تاکنون هزینه های ترور شهید سلیمانی را نپرداخته است. این کاری هم که کردیم - زدن پایگاه عین الاسد - دست گرمی بود. واقعاً همان گونه که حضرت آقا فرمودند و سایر فرماندهان از جمله سردار سلامی و سردار قآنی نیز بر آن تأکید کردند، ما به ازای ترور شهید سلیمانی، بیرون کردن آمریکایی ها از منطقه با اهرم های سیاسی، اجتماعی و نظامی است.

اسلامی ایران را محدود کرد.

نکته عجیبی که می خواهم درباره ایشان بگویم این است که این شهید عزیز در وصیت نامه بیست صفحه ای خود از همه چیز می گوید، ولی هیچ چیزی از خودش

نگفته است؛ در حالی که انسان انتظار دارد مثل یک فرمانده لشکر، مثل یک فرمانده نیرو، در وصیت نامه اش به زحماتی که برای

لشکر، نیرو و سازمان کشیده است مقداری اشاره کند؛ اما در این مورد هیچ چیزی در وصیت نامه او وجود ندارد. از نعمت های

خداوند، از شهدا و جاماندن کاروان شهدا، خطاب به برادران مجاهد خارج از کشور، برادران و خواهران ایرانی، خانواده شهدا،

سیاسیون، لزوم تبعیت از اصل ولایت فقیه، خطاب به برادران ارتشی و سپاهی، علما، مراجع، لیکن هیچ مطلبی از دودهنه تلاش و

مجاهدت خودش نگفته است. حتی از شهید پورجعفری هم که همیشه در کنار ایشان بود، هم مسئول دفتر ایشان بوده و هم روابط

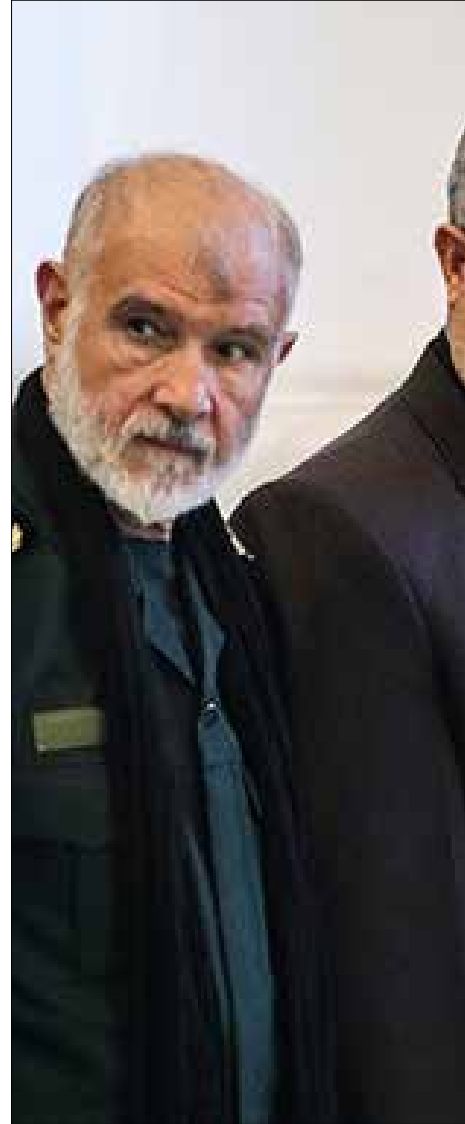
ایشان را برنامه ریزی می کرد غافل نشده و توصیه هایی کرده است و اینها مناعت طبع و بلند نظری سردار سلیمانی را اثبات می کند.

این نکته را از این نظر عرض کردم که دوستانی که با شهید سلیمانی خیلی نزدیک بودند می دانند ایشان، شهید راه مبارزه

با آمریکای جنایتکار، رژیم صهیونیستی و عربستان شد، در حالی که کسی چیزی درباره مفاهیم اصلی که شهید سلیمانی

برای آنها خون دل خورده نگفته است. به فرموده حضرت آقا، نگاه ما به شهید سلیمانی و شهید ابومهدی باید به عنوان

یک مکتب و یک راه باشد و از خودمان سؤال کنیم که شهید سلیمانی عزیز بر اساس چه تفکری و چه تجربه ای و با چه روش و منابعی طی دو دهه، موقعیت منطقه ای ایران را شکل داد و ارتقاء بخشید. یعنی بنده به صحبت های خودم هم نقد دارم که چرا ما می آیم درباره یک شهید، یک نقل تاریخی می کنیم و بعد می گوئیم اخلاقی این بود، روابطش خوب بود، رفتارش اسلامی بود. خب، از این زاویه که همه شهدای ما مثل هم بودند؛ بیاییم از خودمان پرسیم و این مسئله را باز کنیم



جبهه ها حضور مؤثر داشت که می توان گفت با افکار بسیار برجسته به عنوان یک فرمانده لشکر شاخص و نمونه، یک دهه در سطح تاکتیکی ایفای نقش کرد.

در دهه دوم و طی هفت سال، در جنوب شرق برای مقابله با اشراق، یک قرارگاه عملیاتی به نام قدس ایجاد کرد و همین کارهایی را که

سردار پاکپور انجام می دهند، شهید سلیمانی انجام می داد و اقدامات مؤثری در سرکوب اشراق منطقه جنوب شرق کشور کرد و خیلی خوش درخشید.

شهید سلیمانی از آغاز سال ۱۳۷۶ با حکم رهبر معظم انقلاب به فرماندهی نیروی قدس منصوب شد و پایه های قدرت منطقه ای ما را طراحی کرد. به جرأت می توانیم بگوئیم

نیروی قدس و قدرت جمهوری اسلامی ایران را ده ها برابر ارتقاء داد و توانست در سطح راهبردی، هم در داخل کشور و هم در سطح منطقه، به عنوان یک فرمانده بسیار برجسته

راهبردی ایفای نقش کند و نقش آمریکا، رژیم صهیونیستی و سایر دشمنان جمهوری

گفتاری از سردار اسدی، معاون بازرسی قرارگاه مرکزی خاتم الانبیاء ﷺ درباره سلوک اخلاقی و سبک مدیریتی سردار سلیمانی

همه را زیر پرچم ولایت جمع می کرد

که می دانست الان حاجی باید قرآن بخواند، سریع قرآن و مائیک های فسفری قرمز و سبزه را به او می داد. او ایل برایم سؤال پیش می آمد چرا حاجی قرآن را علامت گذاری می کند، بعد متوجه شدم نگاه او با قرآن غیر از نگاه ماست.

شب های زیبا

حاج قاسم ارتباطی بسیار قوی با خدا داشت. شب های خیلی خوب و زیبایی داشت؛ شب هایی که شاید کمتر کسی در میانه آن آتش و خون و درگیری - که بعضاً جلسات مان تا نماز صبح طول می کشید - می توانست داشته باشد. اما قاسم در بین این جلسات، یک گوشه ای می رفت و خودش را به خدا وصل می کرد. اعتقاد این است او از این شب هایش انرژی می گرفت؛ چون حتی یک نفر را نمی شناسم که به اندازه قاسم، دور از خانواده اش زندگی کرده باشد. واقعاً قاسم خودش را صد درصد وقف کرده بود و این نمی شود مگر با اخلاص. اگر غیر از این باشد، بالاخره یک روز، دوروز، یک ماه، دو ماه، یک سال می تواند ادامه بدهد. دیگر آدم تمام می شود. این که بیش از ۴۰ سال یک آدم از روز اول تا روز آخر هیچ تفاوتی نکند به دلیل اخلاصی است که دارد.

قاسم بسیاری از مواقع، شب ها بیشتر از یکی دو ساعت نمی خوابید. یک وقت هایی پیش می آمد که ما هم سفر می شدیم و به قدری خسته بود که دیگر نمی توانست در هواپیما قرآن بخواند. صندلی هواپیما را می خواباند، یک ساعت می خوابید و وقتی بیدار می شد، به جلسه می رفت.

اصلاً نمی شود او را وصف کرد. چه چیز، این آدمی را که ۷۰ درصد جانبازی داشت، این گونه کرده بود. همیشه مقدار زیادی

سردار محمدجعفر اسدی فرمانده لشکر ۳۳ المهدی (استان فارس) در دوران دفاع مقدس است. او در عملیات های فتح المبین، بیت المقدس، رمضان، محرم، والفجر مقدماتی، والفجر ۱، ۲، والفجر ۸ و والفجر ۱۰، خیبر، بدن کربلای ۲، ۴، ۵ و ۱۰، نصر ۴، ۷، ظفر ۷، بیت المقدس ۷ و مرصاد حضوری فعال داشت. سردار اسدی سابقه فرماندهی مستشاران ایرانی در زمان بحران سوریه را در سوابق خود دارد و هم اکنون بعنوان معاون بازرسی قرارگاه مرکزی خاتم الانبیاء فعالیت می کند. او از خاطرات خود با شهید قاسم سلیمانی و سلوک اخلاقی و شیوه مدیریتی وی گفته است.

۲۲

ایشان رابطه ویژه و خاصی با قرآن داشت. بارها می دیدم با مائیک های فسفری روی عباراتی از قرآن خط می کشد. معلوم بود با آن بخش هایی که علامت گذاری می کند کار دارد. او ایل برایم سؤال پیش می آمد چرا حاجی قرآن را علامت گذاری می کند، بعد متوجه شدم نگاه او با قرآن غیر از نگاه ماست

در جبهه، خیلی پرهیز می کرد از این که خودش را مطرح کند. در جلسات، معمولاً کار نیروهایش را توضیح می داد تا کار خودش را؛ مثلاً می گفت بچه های اطلاعات این کار را کردند، بچه های تخریب این کار را و بچه های عملیات این کار را. من هیچ وقت ندیدم آقای سلیمانی خودش را مطرح کند، بلکه از شجاعت بچه ها می گفت، از درایت بچه ها و از پشتکارشان.

قاسم با اخلاص بود. همان ابتدای کار در سوسنگرد و بعد از آن در طول جنگ بارها مجروح شد اما با اخلاصی که داشت هیچ وقت حاضر نشد برای درمان جراحات هایش به کرمان برگردد و با همان بدن مجروح در جبهه خدمت می کرد.

انس ویژه با قرآن

ایشان رابطه ویژه و خاصی با قرآن داشت. بارها می دیدم با مائیک های فسفری روی عباراتی از قرآن خط می کشد. معلوم بود با آن بخش هایی که علامت گذاری می کند کار دارد. خدا رحمت کند آقای حسین پورجعفری [یار و محافظ سردار سلیمانی] را که واقعاً یاری بدیل و بی نظیری برای او بود و همه زندگی اش را وقف کرده بود. معمولاً حاجی در فاصله دو جلسه ای قرآن می خواند یا وقتی سوار هواپیما می شد تا مثلاً به سوریه برود، حسین

آشنایی در سال دوم جنگ

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، شیاطین در جای جای کشور با جمهوری اسلامی درگیر شدند؛ از کردستان و خوزستان، تا سیستان و بلوچستان و جنگل های شمال و دیگر مناطق. و بعد، در شرایطی که هنوز انقلاب اسلامی دو ساله هم نشده بود، یک جنگ تمام عیار را به سرکردگی صدام و به پشتوانه استکبار جهانی علیه ما تدارک دیدند. در این شرایط، جوان های غیرت مند و علاقه مند به اسلام برای مقابله با دشمنان وارد کارزار جنگ شدند. از جمله این عزیزان، برادر عزیزمان آقای قاسم سلیمانی بود. در سال دوم دفاع مقدس یعنی سال ۶۱ با او آشنا شدم. در آن سال بنا بود سپاه پاسداران، تیپ هایی را تدارک ببیند که بتواند در کنار ارتش باشد و عملیات کند.

یکی از افرادی که باید برای رزمندگان اعزامی از کرمان، سیستان و بلوچستان و هرمزگان تیپ درست می کرد، آقای قاسم سلیمانی بود که خودش از کرمان اعزام شده بود. ما آنجا با این جوان روستایی آشنا شدیم و این آشنایی به تدریج تقویت شد، تا جایی که رفت و آمد خانوادگی و دوستی بسیار نزدیک داشتیم و این ارتباط تا لحظه شهادت ایشان ادامه داشت.

خودش را مطرح نمی کرد

حاج قاسم از همان ابتدای خدمت



دارو مصرف می‌کرد و از چسب‌های مُسکنی که موضع را گرم می‌کرد، روی گردن، کمر و بازوهایش می‌انداخت که بتواند جلسه را ادامه بدهد و کار را پیش ببرد. همه اینها دلیل بر اخلاص زیادش بود که نمی‌برید و کم نمی‌آورد. آن وقت کسی که این طوری کار می‌کند کلامش نفوذ دارد، حتی روی کسانی که مسلمان هم نبودند، با ایشانش دشمنی داشتند، نفوذ داشت. از همه مهم‌تر، همه را به چشم انسان و به چشم مخلوق خدا نگاه می‌کرد. مثل آن عارفی که بر سر در خانه‌اش نوشته بود: «هر کس در این خانه آمد نانش دهید و نپرسید کیستی؛ کسی که در درگاه خدا به جانی ارزد، در خانه حسن به نانی می‌ارزد.» قاسم این طور نگاه می‌کرد که این انسان را خدا جان داده و جانش ارزشمند است.

دائم‌الذکر بود

ذکر به دو صورت است؛ یکی این که کسی تسبیح را دست می‌گیرد و ذکر خدا را می‌گوید، اما ایشان مرتبه‌ای بالاتر از این ذکر را داشت و مرتب ملزم به این بود که باید امر خدا را اطاعت کند و امر خدا را هم در رضایت و لیاقت خودش می‌دانست. وقتی صحبت می‌کرد، پیدا بود متذکر است و اهل ذکر است و الان هم دارد ذکر می‌گوید. یعنی در جلساتی که بود، اگر دو ساعت هم صحبت می‌کرد چیزی جز ذکر از ایشان صادر نمی‌شد. معمولاً تسبیح هم دستش می‌گرفت و در مسیر هم که می‌رفت، مقید بود تعداد مشخصی صلوات بفرستد یا دعا‌های روزهای هفته را بخواند. مقید به این اذکار بود ولی بیشتر از آن، مقید به آن ذکر بود که همیشه زاکری آن را می‌کرد.

صداقت را تلاوت می‌کرد

یکی از علمای بزرگ می‌فرمودند اثر تلاوت خیلی بالاتر از قرائت است. قرائت اثر دارد اما اثر تلاوت خیلی بیشتر است.

اعتقاد این است قاسم به آنچه می‌گفت عمل می‌کرد، به همین دلیل حرف‌هایش نفوذ داشت. این صداقتی را که حضرت آقا راجع به قاسم می‌فرمایند، این گونه بود

تلاوت برای کسی است که آنچه را به زبان می‌آورد، خودش هم صد درصد می‌خواهد به آن عمل کند و مجری آن چیزهایی است که می‌گوید. اعتقاد این است قاسم به آنچه می‌گفت عمل می‌کرد، به همین دلیل حرف‌هایش نفوذ داشت. این صداقتی را که حضرت آقا راجع به قاسم می‌فرمایند، این گونه بود. قاسم واقعاً صادق بود و چون صداقت داشت، تلاوت می‌کرد و تلاوت نفوذ می‌کند. اگر دنبال دلیل تأثیر کلام قاسم می‌گردید، دلیلش صداقت اوست. برای این که ایشان اهل تلاوت بود، نه اهل قرائت. هر کسی می‌تواند قرائت بکند ولی هر کسی نمی‌تواند تلاوت بکند.

امین جان و اموال مردم بود

قاسم سلیمانی وقتی وارد جنگ شد، یک تیپ درست کرد که بعدها این تیپ تبدیل به لشکر شد و از کردستان تا خوزستان، از خلیج فارس تا آذربایجان جنگید. خیلی جاها به اموال مردم برخورد کرد؛ در آبادان، خرمشهر، جاهای

مختلف برمی‌خورد به خانه مردم، به باغ مردم و به امکانات مردم. در سخنرانی برای نیروهایش تأکید می‌کرد که اسلام اجازه نمی‌دهد شما یک شاخه از درخت مردم بکنید. از اینجا که رد می‌شوید، در این نخلستان، دشمن ممکن است به اینجا خمپاره بزند، گلوله بزند و نخلستان را از بین ببرد اما شما حق ندارید این کار را بکنید. اگر می‌خواهید جاده بکشید، به گونه‌ای بکشید که تلفاتی از درخت مردم نباشد، اگر می‌خواهید سنگر بزنید، جایی بزنید که اموال مردم را خراب نکند. حتی یک دیوار خرابه را هم اجازه نمی‌داد بیندازند و می‌گفت شاید صاحبش بخواهد آن را مرمت کند. این مرام او از زمان دفاع مقدس بوده، تا الان که درسوریه و عراق و یمن و لبنان و فلسطین هم نمود پیدا کرده است.

شجاعتش از روی تدبیر بود

انسان شجاعی بود؛ خیلی شجاع. من با بسیاری از فرماندهان سروکار داشتم، با آنها در جبهه جنگ مراوده داشتم و



بودیم، شب عملیات لغومی کرد، چون خودش می رفت و منطقه را می دید. می آمد می گفت اگر از اینجا بروید، این مشکلات را دارد، عمل نکنید.

شجاعتی که قاسم داشت این بود که هر کاری را دقیقاً با فکر انجام می داد. می گفت: از این محور عمل نکنید، محوری بهتر از این پیدا کنید. ما هم می رفتیم پیدا می کردیم و او می آمد نگاه می کرد، می رفت جلو شناسایی می کرد و می گفت حالا این محور بهتر از آن است. بروید عمل کنید. تا خودش نمی رفت، اجازه نمی داد دیگران بروند. نه در سوریه، بلکه در جنگ هشت ساله هم همین طور بود. با بچه های اطلاعات عملیات از میدان مین عبور می کرد و می رفت سنگرهای عراقی را می دید و بعد به فرمانده گردان می گفت از آنجا باید بروید که من رفتم. در ارتش های دنیا مرسوم است که هر کسی جایگاهی دارد. قاعده این ارتش ها آن است که اولین لایه سرباز است، بعد می شود درجه داری، بعد افسری، امرایی و سرداری. یعنی خط مقدم برای سرباز است و درجه دار نباید قاطی اینها باشد. این یک قاعده کلی در ارتش های دنیا است و از جهت علمی هم حرف بی ربطی نیست، اما سپاه قاعده جدیدی آورد که فرمانده کل سپاه در خطوط مقدم جنگ حضور می یافت و این منش همه فرماندهان بود ولی حاج قاسم در این مورد هم ویژه تر از بقیه بود.

برای هم زمانش سنگ تمام می گذاشت

آن وقت آدمی با این شجاعت، رقیق القلب بود و یک احترام ویژه برای برای نیرویش قائل بود. یکی از پزشکان بیمارستان بقیة الله علیه السلام می گفت قاسم آمد، لباس استریل پوشید و در اتاق عمل بالای سربازی از نیروهایش ایستاد، دکتر او را عمل کرد و قاسم با او به ریکاوری رفت. وقتی به هوش آمد، قاسم صورتش را بوسید، از او دلجویی کرد و بعد

می شود هم شنا را یاد گرفت برای این که اگر اتفاقی افتاد، برود جان دیگران را نجات بدهد. این حالت دوم، اولی را هم شامل می شود. قاسم به نوع دوم عمل می کرد؛ شنا یاد نمی گرفت برای این که فقط جان خودش را نجات بدهد، شنا یاد می گرفت که برود جان کسی که دارد غرق می شود را نجات بدهد. یعنی قاسم همیشه با خطرات مواجه می شد ولی پیدا بود که تدبیر می کند و با حساب و کتاب جلو می رود. این شجاعت منجر به بی احتیاطی نمی شد و احتیاطش از روی ترس نبود؛ از روی تدبیر بود. اگر لازم هم بود، آرپی جی را برمی داشت و به تانک می زد. من بارها در صحنه های مختلف دفاع مقدس و در سوریه این صحنه ها را از حاج قاسم دیده ام.

اخوی مایک موتور برمی داشت، قاسم را می نشانند ترک موتور و با هم می رفتند تا خط مقدم. در راه به حاجی التماس می کرد همین جا بس است، دیگر جلوتر از این نرویم. قاسم می گفت نمی شود. بچه های مردم می خواهند بروند امشب اینجا عمل کنند. من باید بروم و خودم محل عملیات را ببینم. بارها پیش می آمد عملیاتی را که طراحی کرده

منش و روش شان را دیدم و انصافاً هم همه شان شجاع بودند و در شجاعت چیزی کم نداشتند اما اگر بخواهیم به شجاعت فرماندهان نمره بدهیم، قاسم سرآمد همه اینهاست. کسی که به جای خطرناکی می رود، هم ممکن است جهل به خطر داشته باشد و هم ممکن است خطر را بشناسد. این دو نفر کارشان شبیه هم است اما آن کسی که خطرا را می شناسد، برای خطر تدبیر هم می کند ولی آن کسی که جاهل به خطر است، هیچ تدبیری برای خطر نمی کند.

خدا رحمت کند حضرت آیت الله حائری شیرازی را که فرمودند ترس از عقل است. کسی که شنا بلد نیست، اگر عقلش برسد که این آب آدم را می کشد، حاضر نیست پایش را بگذارد داخل آبی که عمقش معلوم نیست چقدر است. ولی جاهلی که عقلش درست کار نمی کند، می پرد داخل این آب و خفه هم می شود. حالا یک کسی داخل این آب می رود و می داند این آب خطرناک است اما تدبیر می کند. آن کسی که می رود شنا یاد بگیرد، می خواهد خطر آب را رفع بکند. بنابراین می شود شنا را یاد گرفت برای این که اگر یک اتفاقی افتاد، جان خود را نجات بدهد و

22

من با بسیاری از فرماندهان سروکار داشتم، با آنهادر جبهه جنگ مراد و داشتم و منش و روش شان را دیدم و انصافاً هم همه شان شجاع بودند و در شجاعت چیزی کم نداشتند اما اگر بخواهیم به شجاعت فرماندهان نمره بدهیم، قاسم سرآمد همه اینهاست



دوست می داشت همه بیابند زیر خیمه حضرت آقا. می گفت در این خیمه اشکالی ندارد سلیقه ها با هم فرق بکنند. برای قاسم سلیقه ها اصلاً مهم نبود. می گفت همه مان زیر یک خیمه باشیم، بر همین اساس هر کسی با هر منشی که داشت، برای قاسم تفاوتی نداشت و دعوتش می کرد که داخل این خیمه بیاید

من می روم داخل، شما هم بیاید. آن نامه را آوردم، خواند و گفت: این، توهین به حضرت آقا است. تا نزدیکی اذان صبح ایشان نشست یک نامه تنظیم کرد برای آن شخص که تو این سوابق درخشان را داری و نباید مقابل حضرت آقا بایستی. با این حال از ما خواست با او مراد داشته باشیم، برویم نامه را بدهیم و از ایشان سؤال کنیم و جواب بگیریم. خیلی تلاش کرد. هیچ جا هم خودش را مطرح نکرد اما خیلی تلاش کرد که ایشان را برگرداند. حالا آخر هم آن طوری که ایشان دلش می خواست نشد ولی دلش می سوخت یا مثلاً آن نامه ای که همه ما حدود چهار نفر از فرماندهان سپاه خطاب به آقای خاتمی امضا کردیم، ایشان تهیه کرده بود. دوست داشت همه بیابند زیر خیمه حضرت آقا. می گفت در این خیمه اشکالی ندارد که سلیقه ها با هم فرق بکنند. برای قاسم، سلیقه ها اصلاً مهم نبود. می گفت همه مان زیر یک خیمه باشیم. بر همین اساس هر کسی با هر منشی که داشت، برای قاسم تفاوتی نداشت و دعوتش می کرد داخل این خیمه بیاید.

من احساس کردم برای حاج قاسم هم خیلی گوارا بود، چرا که در یکی از سخنرانی هایش یک بیت از آن شعر را خواند و گریه هم کرد: «مرزها سهم زمین اند و تو اهل آسمان / آسمان شام یا ایران، چه فرقی می کند؟» اگر آدم روی زمین بود، مرزبندی دارد اما اگر بالا رفت و آسمانی شد، دیگر مرزی برایش نیست. قاسم بالا بود و این مرزبندی ها را اصلاً قبول نداشت. یک اصطلاح هست که می گویند فلانی خوش خیم است یا بدخیم است. او اصلاً به این چیزها اعتنا نمی کرد و این حرف ها را قبول نداشت. ایشان منش مخصوص خودش را داشت. کسی را که در جبهه دیده بود، تا آخر جانش را برای او می گذاشت. می گفت تا آن وقتی که حضرت آقا را قبول دارد، من نوکرش هستم؛ اگر رفت مقابل حضرت آقا ایستاد، تلاش می کنم دستش را بگیرم. اگر دستش را نداده، دیگر کاری به کارش ندارم.

شبی به منزلش رفتم. ساعت ۱۲ هم گذشته بود و از سفر برگشته بود. دم در خانه، ایشان را دیدم و گفتم شما نامه فلانی را خوانده اید؟ گفت نه. گفتم می آورم، نگاهی بکنید. گفت باشد،

مستقیم به فرودگاه رفت که از آنجا به سوریه برود. یعنی برایش این قدر مهم بود که خودش بالای سرنبرویش برود و با چشم اشک آلود از او دلجویی کند و به او بگوید: «ای کاش من جای تو بودم!» هر فرمانده ای این کار را نمی کند. یک نفر مجروح شده، نیاز به عمل جراحی دارد، خب می رود بیمارستان عمل می کند و بعد هم دیگران می روند ملاقاتش اما این که بروی داخل اتاق عمل، بالای سرش بایستی تا عمل بشود، بعد بیایی در ریکاوری بالای سرش تا به هوش بیاید. بنده فرمانده ای را سراغ ندارم که این گونه باشد. این خصوصیات، فقط مختص شخص قاسم سلیمانی بود. رفاقتش واقعاً بی نظیر بود. یا به کسی خیلی نزدیک نمی شد بنا به دلایلی که خودش داشت، یا آن قدر نزدیک می شد که در او ذوب می شد. من از نزدیک شاهد بودم با کسانی که نزدیک بود مثل آقای ابومهدی مهندس، واقعاً رفتارشان فرق می کرد.

چشم انتظار شهادت بود

وقتی قاسم به حلب یا حمص یا جبهه های مختلف سوریه می رفت، پیش می آمد جلسه اش مثلاً ساعت یک یا دو نیمه شب تمام می شد. شهید حسین پورجعفری می آمد سؤال می کرد که آیا اینجا حمام آب گرم دارد؟ چون قاسم هر روز صبح غسل شهادت می کرد. اگر شرایط آب گرم هم فراهم نبود، در یک کتری بزرگ، آب را گرم می کرد که قاسم حتماً صبح غسل شهادت بکند و بعد برود. موقعی بود که فقط یک ساعت می خوابید اما بعد که بلند می شد، می رفت زیر دوش و غسل شهادت می کرد و دوباره راه می افتاد و می رفت تا فردا شب.

این مرزها برای آسمان نیست

در یکی از دیدارهای شاعران با رهبر معظم انقلاب، شعری خوانده شد که حضرت آقا خیلی تحسین کردند.



مرورری بر ویژگی های

شهید سلیمانی در خاطرات

حجت الاسلام والمسلمین علی شیرازی

نماینده سابق ولی فقیه در نیروی قدس

حاج قاسم سلیمانی شاگرد مکتب امام بود

حجت الاسلام والمسلمین علی شیرازی، از دوران جنگ تحمیلی با سردار حاج قاسم آشنا می شود و پس از مدتی به عنوان مسؤل تبلیغات لشکر ثارالله در کنار ایشان خدمت می کند. در سالهای اخیر نیز در حدود یک دهه در نیروی قدس، در کنار سردار سلیمانی به عنوان نماینده ولی فقیه در سپاه قدس فعالیت می کند. در این گفت و گو به ابعاد غیرنظامی حاج قاسم پرداختیم؛ از ارتباط او با خانواده های شهدا گرفته تا نگاه فرهنگی و اخلاقی به مسائل و جنبه معنوی و اعتقادی این شهید عالی مقام.

عملیات او هم اهمیت می داد. مثلاً یادم هست در عملیات کربلای یک، هنگام عملیات، غذای گرم با میوه و نوشابه را به خط مقدم به دست نیروهای عملیاتی می رساند. این توجه به نیروها هم فقط محدود به زمان عملیات نبود، بعد از عملیات، مقتید بود به سرکشی در گردان ها، تفقد از فرماندهان و معاونت ها، سرکشی به خانه شهدا. در اینجا به یک مورد اشاره می کنم: عملیات کربلای ۵ از هجدهم دی ماه ۶۵ آغاز شد و تا فروردین ۶۶ ادامه داشت، یعنی حدود دو ماه و نیم طول کشید و فرمانده لشکر در عملیات کربلای ۵ حداقل دو ماه و نیم در عملیات بود. عملیات

بگوید «اگر من درسوریه نبودم، داعش شکست نمی خورد». او دنبال مطرح کردن خود نبود. نکته دیگر این که به نیروهای تحت امرش توجه داشت؛ از نیروها غفلت نمی کرد و در این مسئله، یک بعدی هم نبود. من بارها گفته ام سردار سلیمانی فکری طراح داشت و در این طراحی همه جوانب را هم می دید. اصلاً این طور نبود که بگویم همه هم و غمش نقشه نظامی است، طراحی عملیاتی است، آماده کردن نیروها ست، تجهیز لشکر از نظر مهمات است نه! به لباس نیرویش هم توجه می کرد، به کار فرهنگی برای او هم اهمیت می داد، به معنویت او هم توجه می کرد، به غذای هنگام

من در فروردین سال ۶۱ و در عملیات فتح المبین با سردار سلیمانی آشنا شدم. در این مدت، یعنی از دوران جنگ تحمیلی تا زمان شهادت شان، در دو مقطع ارتباط کاری با ایشان داشتم؛ یکی در همان دوران جنگ، یکی هم از سال ۹۰ در نیروی قدس سپاه، ایشان فرمانده آن بود. بین این دو مقطع هم ارتباط مان را حفظ کردیم. ارتباط خانوادگی داشتیم؛ اما در محیط کار بیشتر تماس بودیم. نکته اولی که می خواهم درباره ایشان بگویم این است که در طول این سی و هشت سال، حتی یک بار هم از زبان او نشنیدم «اگر من در فلان عملیات نبودم، در فلان جا نبودم، این اتفاق نمی افتاد.» یا

**به نیروهای
تحت امرش توجه
داشت. عملیات
کربلای ۵ حدود
دوماه ونیم طول
کشید و سردار
سلیمانی به عنوان
فرمانده لشکر،
حداقل دوماه ونیم
در عملیات
بود. عملیات
که تمام شد،
ششم فروردین
۶۶ من از منطقه
به محل اسکان
دراواز رفتم.
تقریباً ساعت دو
بعد از ظهر بود
که رسیدم اهواز؛
حاج قاسم به من
تلفن کرد و گفت
آماده شو با هم
برویم شمال.
جریان از این قرار
بود که یک نفر
از شهدا شمالی
بود و حاج قاسم
می خواست برای
شرکت در مراسم
او برویم. یعنی
می خواهم بگویم
او بعد از همه این
خستگی ها نیروها
را رها نمی کرد**

فقات ملک جلسه ختم بود. ایشان از نظر حفاظتی ردیف اول بود و بایست حفاظت می شد. در مراسم، دستگاه های حفاظتی گذاشته بودند. وقتی متوجه شد، عصبانی شد و بساط حفاظت را به هم ریخت. گفت مردم می خواهند بیایند من را ببینند یا به خاطر من بیایند در جلسه ختم مادر من. نباید اذیت بشوند.

در جلسات متعدد که با هم می رفتیم برای سخنرانی یا گاهی برای تشییع جنازه شهدای مدافع حرم، مردم می آمدند و می خواستند او را ببینند. او نمی گفت حالا شرایط حفاظت است، من هم که سوار ماشین شده ام و دارم می روم. نه آگاهی سوار ماشین بود، وقتی می دید مردم هجوم آورده اند، پایین می آمد و تحویل شان می گرفت و با آنها حرف می زد. اما به این ارتباط هم بسنده نمی کرد. در تمام جلسات به فرماندهان و مسئولان تأکید می کرد هر کاری می توانید برای حل مشکلات اقتصادی مردم بکنید، مردم تحت فشارند و مشکل دارند. این توجه به مشکلات مردم، خاص ایرانی ها هم نبود، در سوریه هم همین طور بود؛ وقتی می دید منطقه ای دارد از دست نیروهای داعش آزاد می شود و مردمی که در آن منطقه بوده اند، سختی دارند، مشکلات غذایی دارند و بعضی مشکلات دارویی دارند، به فکر این بود که مشکلات شان را کمتر کند.

توجه به چنین جزئیاتی به خاطر اخلاص ایشان بود. ما به خیلی از مسائل توجه نداریم. می گوئیم حالا سرمان شلوغ است، یادمان رفت، اما او به ریزترین موضوع هم توجه می کرد، دستور می داد. دنبال می کرد. همیشه هم به نیروهایش تذکر می داد رفتارشان باید برای مردم الگو باشد. می گفت ما با رفتارمان انقلاب را صادر می کنیم. بنابراین وقتی نگاه می کنیم به سیره مدافعان حرم، به سیره شهدای مدافع حرم، این خصوصیت را پررنگ می بینیم. به نظر من، این که رهبر معظم انقلاب فرمودند حاج قاسم شاگرد مکتب امام علیه السلام بود، در این مکتب تربیت شده بود و فرمودند مکتب سلیمانی، یعنی این شاگرد بیش از چهل سال در مکتب امام علیه السلام

حاج قاسم زیر دست و پا له بشود. وقتی آمدیم بیرون، حاج قاسم به شوخی می گفت شیرازی، خدا بکشتت، می خواستی من را خفه کنی زیر دست و پای بچه های شهدا. حاج قاسم در همه ابعاد برجسته بود؛ اخلاص، تعبد، ولایت مداری، شب زنده داری. حاج قاسم سال ۶۱ در این خصلت ها با حاج قاسم سال ۹۸ تفاوت نداشت؛ بلکه برجسته تر هم شده بود. اگر آن روز بچه های لشکر ثارالله او را روی دست بلند می کردند، در این دوره هم من بارها دیده ام رزمندگان مدافع حرم در سوریه و لبنان و عراق و فرزندان شهدای مدافع حرم هجوم می آوردند تا با او عکس بگیرند و ایشان را ببوسند. این عشق هم طرفینی بود. حتی می خواهم بگویم عشق او نسبت به ولایت هم طرفینی بود؛ یعنی عشقی که سردار سلیمانی به آقا داشت و همچنین علاقه ای که آقا به حاج قاسم داشتند. من مکرر این عشق و علاقه آقا به حاج قاسم را دیده ام. یک بار تعدادی از مسئولان حزب الله را آورده بودیم خدمت رهبر معظم انقلاب. شب بود، داخل حیاط حسینیه ایستاده بودیم. بنا شد اینها را منظم کنیم که وقتی آقا تشریف می آورند، بتوانند راحت همه را ببینند. من و حاج قاسم هم گوشه ای ایستاده بودیم. آقا که تشریف آوردند، اول فرمودند: آقای سلیمانی! اول شما بیا من شما را ببوسم. حاج قاسم رفت جلو. آقا او را در آغوش گرفتند و پيشانی اش را بوسیدند، با ایشان احوالپرسی گرم کردند، بعد آمدند به سمت جمعیت. این ماجراها محدود به یک بار و دو بار هم نبود. اینها برخاسته از همان اخلاص او بود چون او دنبال خودش نبود و دنبال خدا بود، برای همین در دل رزمندگان جا باز کرد، در دل مردم و رهبر معظم انقلاب اسلامی جا باز کرد.

بارها در فرودگاه، مردم از هرقشری، از جناح چپ و راست، اصولگرا و اصلاح طلب، خانم باحجاب و بدحجاب، همه می آمدند به ایشان اظهار ارادت بکنند. همه می خواستند با حاج قاسم عکس بگیرند و او هم حواسش بود که کسی ناراحت نشود.

مادرش که از دنیا رفت، در روستایشان

که تمام شد، ششم فروردین ۶۶ من از منطقه به محل اسکان در اهواز رفتم. تقریباً ساعت دو بعد از ظهر بود که رسیدم اهواز. حاج قاسم به من تلفن کرد و گفت آماده شو با هم برویم شمال. جریان از این قرار بود که یک نفر از شهدا شمالی بود و حاج قاسم می خواست برای شرکت در مراسم او برویم. یعنی می خواهم بگویم او بعد از همه این خستگی ها، کار را رها نمی کرد. آن عملیات به قدری طولانی شده بود که حاج قاسم در حین مصاحبه با سعید علامیان، خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی خوابش برد، چون هفتاد ساعت بود نخوابیده بود! ولی این آدم با این همه مشغله، با این همه خستگی توجه دارد به نیرویش که شهید شده، نمی گوید الان خسته ام، خستگی ام را رفع کنم، حالا عید است، برویم سری به اقوام و دوستان بزنیم، استراحتی بکنیم؛ نه! با هم رفتیم شمال، در مراسم شرکت کردیم و چند ساعت بعد برگشتیم. دوباره راه افتاد رفت منطقه برای ادامه کار. کرمان هم که می رفت، به خانه تک تک فرماندهان و شهدا سری می زد و به آنها رسیدگی می کرد.

این رفتارهای او تا کی استمرار دارد؟ تا روز دوازدهم دی ۱۳۹۸! یعنی تماس با خانواده های شهدا، با بچه های شهدا، حتی از سوریه و با تلفن هم ادامه داشت. خب، این فرمانده نگاهش به همه ابعاد قضیه هست. حاج قاسم در دل بچه ها نفوذ داشت. وقتی می خواست در مهدیه لشکر ثارالله سخنرانی کند، همه گردان ها می آمدند و آن قدر عشق داشتند به حاج قاسم به عنوان فرمانده لشکر که از در ورودی مهدیه تا جایگاه سخنرانی، او را روی دست بلند می کردند و می بردند. او کراحت داشت، فرار می کرد، اما دست خودش نبود.

در دوران بعد از جنگ هم همین طور بود و نیروها و خانواده هایشان به او محبت داشتند. یک بار در سال ۹۷، خانواده های شهدای نیروی قدس را جمع کردیم تهران تا دیداری با رهبر معظم انقلاب داشته باشند. بعد از آن هم حاج قاسم آمد در جلسه ای برایشان سخنرانی کرد. خانواده های شهدا و بچه هایشان ریختند سر او و نزدیک بود

در عین حال در صحنه نبرد، حقیقت وجودی سردار سلیمانی را و فرماندهان تربیت یافته در مکتب او را و سربازان تربیت شده در مکتب او را دارد می بیند و قضاوت می کند. مردم هم می بینند؛ مردم سوریه، لبنان و عراق می بینند.

شما ببینید، نگاه مردم عراق به ملت ایران نگاه متفاوتی است. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، هشت سال با عراق جنگیده ایم. این جنگ، جنگ تحمیلی بود؛ نه ملت مسلمان عراق از این جنگ راضی بود، نه ملت مسلمان ایران؛ اما بالاخره جنگیدیم و یک عده هم کشته شدند. آن فرد عراقی که در جنگ با ایران یتیم شده، بالاخره نگاه مثبتی به آن کسی که گلوله انداخته و پدرش را کشته ندارد، اما سردار سلیمانی حرکت و رفتاری را در عراق انجام داده که آنها فدایی حاج قاسم و عاشق ملت ایران شدند.

ساختار جمعیتی عراق، قبیله ای و عشیره ای است. مردم حتی در رأی دادن و انتخابات هم به سران قبیله و عشیره نگاه می کنند. شما می بینید در خانه سران این عشایر، عکس سردار سلیمانی است. در چه زمانی؟ زمانی که سردار سلیمانی با داعش در عراق جنگید. پس این مردم به سردار سلیمانی عشق می ورزند.

مردم عراق در آن زمان می دیدند داعش به سوریه آمد و شکست خورد؛ فرمانده نیروهای هم که داعش را در سوریه شکست دادند سردار سلیمانی است. حالا داعش حمله کرده به عراق، موصل را گرفته، می خواهد بیاید شهرهای دیگر را هم بگیرد، رسیده نزدیک کربلا و نجف، هدفش هم تخریب حرم ائمه علیهم السلام است. در این شرایط، مردم نجف و کربلا ساک هایشان را بسته اند و دارند می روند. زن و بچه که نمی توانند در میدان جنگ بمانند. صاحب یکی از هتل های عراق می گفت همین که شنیدیم هوایمای سردار سلیمانی در فرودگاه بغداد به زمین نشست، ما ساک هایمان را گذاشتیم زمین. این را چه کسی دارد می گوید، یک عراقی می گوید با آمدن سردار سلیمانی باور کردیم عراق سقوط نمی کند. حالا شما



می خواهد نیروهایش بر اساس حکم شرعی عمل کنند. این که الان این داعشی را که اسیر کرده اند، اسلام درباره روش برخورد با او چه می گوید، اسلام درباره جنگ با دشمن چه می گوید، آیا حق دارند در میدان جنگ به زن آسیب برسانند یا نه. حالا شما ببینید استکبار در این مواضع چگونه رفتار می کند. ما این آموزه ها را از مکتب امام حجّت مان امام خامنه ای می گیریم. او بر این اساس حرکت می کند که داعش فریب خورده است، پشت صحنه او استکبار است. پشت صحنه او رژیم صهیونیستی است. داعش از روی جهل به دام افتاده. باید ببینیم او را می توانیم نجات بدهیم یا نه. باید او را بکشیم؟ یا اگر او در محاصره ما قرار گرفت، مثلاً در نبل و الزهرا، ما او را بکشیم یا راهی باز کنیم تا فرار کند که شاید در آینده اصلاح بشود؟ ما که دنبال کشتن افراد نیستیم. ما دنبال انتقام گیری نیستیم. ما دنبال هدایت جامعه بشری به سمت خداییم.

با این نگاه، سردار سلیمانی می آید به فرماندهانش تعلیم می دهد که دقت کنید! این داعشی دارد از ما درس می گیرد و فردا می خواهد به دنیا بگوید ما چگونه با او برخورد کردیم. بنابراین همان دشمنی که بر اثر جنگ روانی دیگران، علیه ما حرف می زند،

درس خوانده است. او در مقطعی با رهبر معظم انقلاب است، در مقطعی این ارتباط نزدیک ترمی شود و در نیروی قدس حداقل بیست سال این ارتباط مستمر وجود دارد. من این طور تعبیر می کنم که حاج قاسم شاگرد مکتب امام علیه السلام بود و استاد این مکتب، رهبر معظم انقلاب هستند که ایشان تعلیم می دهند و او درس می گیرد و در کنار ولایت رشد می کند؛ او شاگرد است و آقا استاد.

پس از آن، سردار سلیمانی طبق مرام و اندیشه امام علیه السلام و مرام و اندیشه آقا شاگرد تربیت می کند. شاگردان مکتب سلیمانی چه کسانی هستند؟ رزمندگان مدافع حرم: فاطمیون، زینیون، حیدریون، سوری ها، ایرانی ها، فلسطینی ها، حزب الله، انصار الله. او همچنین عده ای را هم به عنوان استاد مشخص کرده که دائم به این شاگردان تأکید می کنند دقت کنید! اخلاق شما روی دیگران اثر می گذارد، شما الگوی دیگرانید، توجه داشته باشید یک بزرگ تر چگونه رفتار کند، زیردستان او یاد می گیرند. پس او به همه این نکات توجه می کند؛ مثلاً این که اگر در میدان جنگ وارد خانه ای شدید، این اجازه را داشته اید یا نه؟ حلال بود یا حرام؟

مکتب امام علیه السلام، مکتب اسلام است، مکتب سلیمانی هم مکتب اسلام است؛ بنابراین او

۲۲

گاهی که پدر و مادرش را می برد مشهد؛ خودش آنها را با ویلچر از هتل می برد حرم، اجازه نمی داد کسی دیگری ببرد. مثلاً پدر را می آورد می گذاشت توی حرم، برمی گشت مادرش را می آورد. گاهی که در عراق بود، می بردشان کربلا؛ گاهی که در سوریه بود، می بردشان حرم حضرت زینب علیها السلام



حساب کنید از آن ساعتی که حمله به عراق آغاز شد و خبر رسید به سردار سلیمانی و او نیروها را شبانه جمع و جور کرد و خودش راه افتاد آمد به بغداد، هفت هشت ساعت بیشتر نشد.

پس حاج قاسم فقط برای مردم ایران دل نمی سوزاند، برای عراقی هم دل می سوزاند. خدا می خواهد پرده برود کنار و حقایق برای مردم دنیا روشن بشود. ما و عراقی ها با هم این گونه هستیم. ما حاضریم جانمان را برای یک عراقی بدهیم. این پیام مکتب سلیمانی است: ما برای نام نیامده ایم. برای نشان نیامده ایم، برای زورگویی به شما نیامده ایم. آمده ایم برای شما عراقی ها جان بدهیم. آمده ایم برای شما مردم سوریه جان بدهیم. این پیام را آن سوری می فهمد، آن عراقی می فهمد، آن لبنانی می فهمد، آن افغانستانی می فهمد. می فهمد که چرا سردار سلیمانی بلند می شود می رود به سوریه و عراق و لبنان و افغانستان.

آن زمانی که دشمن دارد در افغانستان مبارزه می کند و تروریست ها وارد این کشور شده اند و دارند با مردم افغانستان می جنگند و بمب گذاری می کنند و مردم را می کشند، سردار سلیمانی می رود به افغانستان. سردار سلیمانی بارها در دل حادثه تا پای شهادت رفت. این فقط در افغانستان نبود. در جنگ تحمیلی هم همین طور بود. در سوریه، لبنان و عراق هم همین طور بود.

در جنگ ۳۳ روزه، چهل شبانه روز در لبنان ماند و ایران نیامد. جنگ هم که تمام شد، مدتی ماند تا اوضاع سرو سامان پیدا کند و تثبیت بشود. در ضاحیه بیروت که محله شیعه نشین لبنان است، بارها در تهدید اسرائیلی ها بود و مدام از این خانه به آن خانه می رفت. خدا نمی خواست آنجا شهید بشود. باید می ماند، چون رسالت های دیگری داشت.

در سوریه، از سال ۹۰ تا آخر مورد تهدید بود. آن روزی که داعش وارد سوریه شد، تمام طراحی سقوط دمشق انجام شده بود و نیروها آماده سقوط دمشق بودند. براساس معادلات نظامی، سقوط دمشق قطعی

شده بود؛ در حدی که پیش بینی کرده بود لاذقیه بشود پایتخت سوریه و برنامه ریزی و مقدمات هم مهیا شده بود که در صورت لزوم، نیروهای خودی را که در دمشق داریم جابه جا کنیم. فرودگاه دمشق در محاصره بود، ریف و روستاهای اطراف دمشق در محاصره بودند و حتی بعضی هایشان سقوط کرده و به دست داعش و تروریست ها افتاده بودند. تروریست ها تا پشت دیوار فرودگاه هم رسیده بودند. بعد از این که این منطقه آزاد شد، من رفتم دیدم که تروریست ها داخل سنگر بتون آمده ای بودند. سردار سلیمانی به دفعات با هواپیما وارد این فضای خطرناک می شد. یک روز و دو روز هم که نبود. بارها با هواپیما به این فرودگاه می آمد و از همین مسیر برمی گشت. در فرودگاه دمشق وقتی هواپیما به زمین می نشست، دشمن گاهی اوقات می فهمید سردار سلیمانی در این پرواز است و کنار هواپیما خمپاره می زد. حتی آمریکایی ها یک بار به او اعلام کردند ما می دانیم تو در کدام هواپیمایی و کجا داری می روی. یازمانی که فرودگاه حلب در محاصره دشمن بود، او با بالگرد به آن فرودگاه محاصره شده رفت و آنجا به نیروهایش روحیه داد. خب، اینها خطرکردن است.

سردار سلیمانی چه در دوران جنگ تحمیلی، چه در دوران جنگ با تروریست های عراق و سوریه، وقتی می خواست منطقه را شناسایی کند، خودش در خط مقدم و جلوتر از نیروها در نقطه خطر قرار می گرفت. او چهل سال این طور بود. در سیستان و بلوچستان این طور بود. آنجا هم نگفت من را می زنند و من فرمانده ام. پس با بی سیم از عقب فرماندهی کنم. در جنگ تحمیلی هم به همین گونه بود. بعد از قطعنامه، دشمن به سمت جاده اهواز - خرمشهر حمله کرد. من خودم دیدم که یک خاکریز بود که یک سمت آن عراقی ها بودند، یک سمتش ایرانی ها؛ لشکر ثارالله و لشکر المهدی - که فرمانده اش سردار اسدی بود - یک طرف خاکریز می جنگیدند. آن طرف خاکریز هم عراقی ها می جنگیدند. سردار سلیمانی می گفت در بعضی مواقع ما و عراقی ها قاطی بودیم. نمی فهمیدیم چه کسی ایرانی است و چه کسی عراقی است. او در این شرایط تا آخر ایستاد و این منطقه را آزاد کرد.

در دوران جنگ، ایشان کنار بازار اهواز در خانه ای مستقر شده بود. وقتی رزمنده ها از میدان جنگ خلاص می شدند، می آمدند اهواز در یکی از خانه های خالی استراحت

۳۳
در جنگ ۳۳ روزه،
چهل شبانه روز در
لبنان ماند و ایران
نیامد. جنگ هم
که تمام شد، مدتی
ماند تا اوضاع سر
و سامان پیدا کند
و تثبیت بشود. در
ضاحیه بیروت که
محله شیعه نشین
لبنان است،
بارها در تهدید
اسرائیلی ها بود و
مدام از این خانه به
آن خانه می رفت.
او را خدا حفظ کرد.
خدایم خواست
آنجا شهید بشود.
باید می ماند،
چون رسالت های
دیگری داشت



هشتم دی ۹۸ بود؛ در این جلسه از ایشان پرسیدم آقای سلیمانی، بچه‌ها خوبند؟ گفت اگر من بچه‌ها را دیدم، احوال‌شان را می‌گیرم.

خوب است این نکته را بگویم: یک بار سفرش شاید پانزده روز طول کشید. بعد از پانزده روز آمد ایران. در فرودگاه جلساتی داشت. بعد از جلسه می‌بایست برمی‌گشت. از همان فرودگاه فقط تلفن کرد به خانه و گفت من آمده‌ام فرودگاه اما دارم برمی‌گردم. بچه‌هایش گفتند چرانمی‌آیی خانه؟ گفت کار دارم و برگشت و رفت سوریه. اما به تربیت بچه‌ها توجه داشت. به بچه‌های شهدا توجه داشت. به خانواده شهدا سر می‌زد. حال برای این که موضوع خوب جا بیفتد، دو نکته را بگویم.

سردار سلیمانی با همه مشغله‌های کاری به زن و بچه‌اش توجه می‌کرد. به پدر و مادرش توجه می‌کرد. نمی‌شد ماه بگذرد و به پدر و مادرش سر نزنند. با پرواز می‌رفت کرمان. از کرمان هم تاروستای قنات ملک دو ساعت با ماشین می‌رفت. گاهی اوقات با پرواز ساعت یازده و نیم پنجشنبه شب می‌رفت کرمان. تا می‌رسید قنات ملک دیگر صبح بود. عصر جمعه هم با پرواز ساعت ۹ شب از کرمان برمی‌گشت. گاهی اوقات با پرواز ساعت پنج صبح شنبه می‌آمد تهران که به جلسات برسد. گاهی که پدر و مادرش را می‌برد مشهد خودش آنها را با ویلچر از هتل می‌برد حرم. اجازه نمی‌داد کس دیگری ببرد. مثلاً پدر را

هم حتماً به این مسائل توجه و دقت دارد. او با خانواده‌اش انس داشت. کلیپی از سردار سلیمانی پخش شده بود که ایشان داشت با فرزند یکی از بستگان بازی می‌کرد. همه کیف کرده بودند که سردار سلیمانی دارد با این کودک بازی می‌کند. سردار سلیمانی با بچه‌های شهدا هم این جور بود.

هر عصر جمعه توی خانه‌اش جلسه روضه داشت؛ خودش، خانمش و بچه‌هایش. من هم گاهی به این جلسات می‌رفتم. یک روحانی دعوت می‌کرد که مسائل دین و احکام شرعی را می‌گفت. یک مداح هم بود. در شب‌های زمستان اگر جلسه و برنامه‌ای نداشت، شب ساعت ۹ می‌خوابید. صبح اگر ساعت پنج و نیم اذان بود، او ساعت سه بیرون از خانه بود، می‌آمد ورزش، کوهنوردی و شنا و قبل از ساعت هفت هم در محل کارش بود و شب هم اگر جلسه داشت، ساعت یک و دو می‌رسید خانه. در زمان فرماندهی نیروی قدس این طور بود که مثلاً یک بار چهل روز در لبنان بود. بارها پانزده بیست روز در سوریه و عراق بود؛ اما می‌دیدید در مجموع ده ساعت هم نخوابیده بود. وقتی می‌آمد ایران دیگر رملق نداشت. می‌خواست با بچه‌هایش باشد ولی دیگر از خستگی و بی‌خوابی می‌افتاد. با این حال، حتی اگر با سختی و مشقت هم بود، به تفریح بچه‌هایش توجه می‌کرد. بعضی جمعه‌ها کنار هم بودند یا بچه‌ها را مشاهد می‌برد. آخرین جلسه‌ای که با ایشان داشتم، یکشنبه

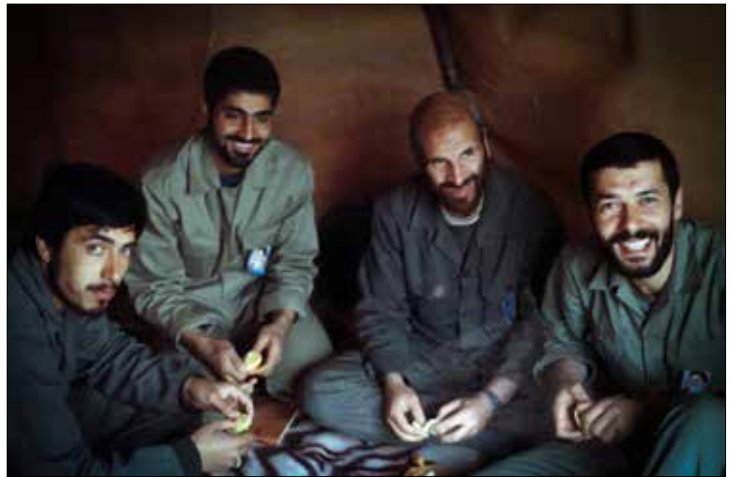
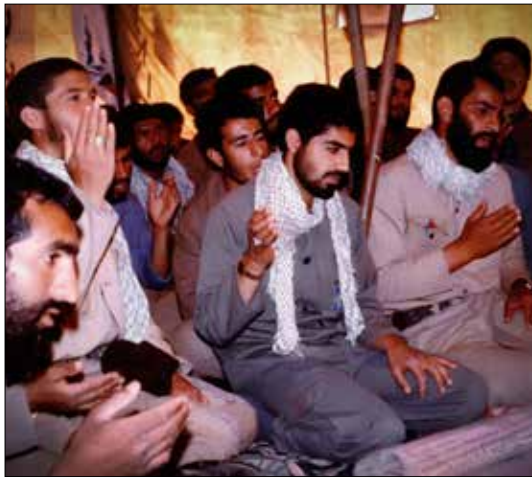


۲۲

از ایشان پرسیدم آقای سلیمانی، بچه‌ها خوبند؟ گفت اگر من بچه‌ها را دیدم، احوال‌شان را می‌گیرم. خوب است این نکته را بگویم. یک بار سفرش شاید پانزده روز طول کشید. بعد از پانزده روز آمد ایران. در فرودگاه جلساتی داشت. بعد از جلسه می‌بایست برمی‌گشت. از همان فرودگاه فقط تلفن کرد به خانه و گفت من آمده‌ام فرودگاه اما دارم برمی‌گردم. بچه‌هایش گفتند چرانمی‌آیی خانه؟ گفت کار دارم و برگشت و رفت سوریه

می‌کردند. فکر می‌کنم عید سال ۶۶ بود. سردار سلیمانی، فرماندهان لشکر ثارالله ﷺ را که خانواده‌هایشان در اهواز بودند به همراه خانواده دعوت کرد. گردان‌های ما در سدّ یز بودند؛ نزدیک دوکوهه، هوا هم در خوزستان گرم بود ولی نزدیک سدّ دز، غاری بود در دل کوه. آنجا آب می‌آمد و هوا نسبتاً خنک بود. دو کوه نزدیک هم بودند و سایه هم داشت. سردار سلیمانی خانواده‌ها را به آن محل دعوت کرد. خودش هم آستین‌ها را بالا زد، یک دیگ بزرگ هم گفته بود آورده بودند. آتش روشن کرد. گوسفند کشت. خودش قرمه درست کرد. خب، او بچه‌ها را شیر بود و این چیزها را بلد بود. خودش آشپز شد و قرمه درست کرد و از زن و بچه همه فرماندهان به خوبی پذیرایی کرد.

خاطره دیگری هم دارم. من قبل از سال ۶۵ به عنوان مسئول تبلیغات، در عملیات رفت و آمد می‌کردم. از سال ۶۵ دیگر آمدم مستقر شدم، اما خانواده را نیاورده بودم. خانواده در شهرستان بودند و من اهواز بودم. در لشکر، تلفن بود ولی نمی‌خواستم از آن استفاده کنم. می‌گفتم باید بیایم اهواز و مثلاً بروم مخابرات و توی صف بایستم و تلفن کنم به خانه. برای همین، پانزده بیست روز بود که با خانه تماس نگرفته بودم. نمی‌دانم چه کسی به سردار سلیمانی این موضوع را گفته بود که ایشان آمد، عصبانی هم بود و گفت چرا زنگ نمی‌زنی به خانواده‌ات؟ ببینید، وقتی او به من این‌گونه می‌گوید، خودش



می گذاشت و همه شان را با خانواده دعوت می کرد، گاهی می بردشان مشهد، یک بار هم همه شان را جمع کرد خوزستان برای بازدید از مقر لشکر ثارالله و محل های عملیات لشکر. چند روز آنجا جمع شان کرد که یاد آن دوران زنده بشود و آنها خاطرات دوران جنگ را بگویند. آن سفر، شد سفر خاطره گویی که همه دور هم جمع بشوند.

به ثبت خاطرات توجه می کرد. مرکزی را در کرمان راه انداخت به نام حماسه ثارالله که خاطرات پدر و مادرهای شهدای کرمانی را جمع آوری کرد. بعد این طرح را کشوری کرد. رفت با فرماندهان سپاه صحبت کرد. گفت پدر و مادر شهدا سن شان رفته بالا. بعضی ها از دنیا می روند. نکند این خاطرات خاک بشود. در کل کشور، همه این خاطرات را ثبت کردند. سال ۷۵ کنگره شهدای کرمان را دایر کرد. شاید بشود گفت بهترین کتاب های کنگره های شهدا، مربوط به کنگره شهدای کرمان است؛ چون کار را به دست کاردان داد. ما می گوئیم کار را به دست کسی بده که می فهمد؛ لذا ایشان کار را به نویسنده جنگ و به بچه های حوزه هنری داد که بنویسند. اولین موزه جنگ ایران، در کرمان بود که آن راه او تأسیس کرد.

کارهایش را هم مثل بچه های خودش می دانست؛ لشکر ثارالله را بچه خودش می دانست، موزه جنگ را بچه خودش می دانست، مرکز حماسه ثارالله را بچه خودش می دانست. می گفت باید از اینها

من کسی را مثل سردار سلیمانی سراغ ندارم که ارتباطش را با نیروهای جبهه از دوران جنگ تا آخر عمر حفظ کرده باشد. هر سال چند جلسه با آنها داشت. گاهی اوقات تهران برنامه می گذاشت و همه شان را با خانواده دعوت می کرد. گاهی می بردشان مشهد. یک بار هم همه شان را جمع کرد خوزستان برای بازدید از مقر لشکر ثارالله

یک ساعت و نیم فرق می کند. نصف شب هم کارش داشتند. یک جا را آرام می کرد، یک جای دیگر فتنه می شد. یک جا را آرام می کرد، یک جای دیگر جنگ می شد. باید همه را اداره می کرد؛ مثلاً دو تا گروه با هم به اختلاف می خوردند، باید اینها را آرام می کرد.

این ماجرابی که می خواهم بگویم مربوط به سال ۹۱ یا ۹۲ است؛ ما جلسه ای داشتیم که تا ساعت هشت شب طول کشید ولی تمام نشد. دیگر همه خسته بودند و قرار شد بقیه جلسه را فردا ساعت شش و نیم، هفت صبح ادامه بدهیم. معمولاً من قبل از جلساتی که داشتیم، می رفتم داخل اتاق می دیدمش و وقتی ساعت جلسه می رسید، او در را باز می کرد و همه می آمدند داخل. آن روز وقتی قبل از جلسه به اتاقش رفتم، به من گفت: دیشب ساعت هشت که از جلسه آمدم بیرون، رفتم اصفهان جانبازی از دوران جنگ، از جانبازان لشکر ثارالله در اصفهان است. دیشب رفتم خانه این جانباز. بهش سرزدم. صبح هم با پرواز آمدم که به جلسه برسم. همراهان ایشان در آن سفر بعداً گفتند وقتی سردار سلیمانی به خانه این جانباز قطع نخاع ویلچری می رود، به زن و بچه اش می گوید شما بروید بخوابید، من هستم، ترو خشکش می کنم. این جانباز سال ۹۴ شهید شد.

من کسی را مثل سردار سلیمانی سراغ ندارم که ارتباطش را با نیروهای جبهه از دوران جنگ تا آخر عمر حفظ کرده باشد. هر سال چند جلسه با آنها داشت. گاهی تهران برنامه

می آورد می گذاشت توی حرم، برمی گشت مادرش را می آورد. گاهی که در عراق بود، می بردشان کربلا؛ گاهی که در سوریه بود، می بردشان حرم حضرت زینب علیها السلام.

نکته دیگر، توجه او به خانواده شهداست که اشاراتی به آن کردم. ببینید، شما یک سردار سلیمانی می شنوید، یک زندگی هم از مردم می بینید؛ اما او استثنا بود. شبانه روز می دوید. من در این هشت سال و خرده ای که با ایشان بودم، نشد در جلسه ای راحت و خصوصی کنار هم بنشینیم درددل کنیم. همیشه مشغول رفت و آمد و این ور آن ور بود. در عین حال با همه مشغله ها به زوایای موضوع نگاه می کرد. مثلاً اگر قرار بود برویم قم خدمت علما، صبح سحر را می افتادیم که اول وقت آنجا باشیم. تا شب خانه هفت هشت نفر از علما و مراجع را می رفتیم. حالا در این سفر، مثلاً اگر بنا بود ساعت ۹ صبح جلسه شروع بشود، قبلش می رفت خانه یک فرزند شهید. جلسه تا ظهر طول می کشید. می خواستیم ناهار بخوریم. می رفتیم خانه یک فرزند شهید دیگر. در این برنامه فشرده، یک زیارت حضرت معصومه علیها السلام هم می رفت. گاهی اوقات سخنرانی هم داشت. این برنامه یک سفرش بود. تازه تهران هم که می آمد، خلاص نمی شد که بگوئیم خب می رود به خانه، می گیرد می خوابد تا صبح. نه، دیگران شبانه روز با ایشان کار داشتند. ساعت ها هم در کشورهای مختلف فرق می کند. ساعت لبنان و سوریه با ساعت ایران



۲۲

در بحبوحه کارهای نیروی قدس و جنگ‌های منطقه و این همه مشغله کاری، این گونه بود. توجه داشت که باید آن بچه شهید را ببرد مشهد. باید به آن یکی تلفن کند ببیند مشکلی ندارد. می‌گفت بابای این بچه زیر دست من بوده و شهید شده. خود می‌دانست که آن یکی بچه شهید را ببرد مشهد. باید به آن یکی تلفن کند ببیند مشکلی ندارد. می‌گفت بابای این بچه زیر دست من بوده و شهید شده. توجه کن

مراقبت کنم. در بحبوحه کارهای نیروی قدس و جنگ‌های منطقه و این همه مشغله کاری، این گونه بود. توجه داشت باید آن بچه شهید لشکر ثارالله را ببرد خدمت آقا. وظیفه خود می‌دانست که آن یکی بچه شهید را ببرد مشهد. باید به آن یکی تلفن کند ببیند مشکلی ندارد. می‌گفت بابای این بچه زیر دست من بوده و شهید شده؛ من به وسیله او آمده‌ام بالا. حالا باید به همسرش و به بچه‌هایش توجه کنم.

سال گذشته چند نفر از این بچه‌ها را بردیم خدمت رهبر معظم انقلاب، بعد هم قرار بود بروند حاج قاسم را ببینند. او فردایش به من گفت: اینها آمدند خانه من. من هم دیشب بدون محافظ و بدون راننده، پیاده با این بچه‌ها راه افتادم رفتیم امامزاده. نزدیک خانه‌شان امامزاده پنج تن است. زیارت کردیم و با هم برگشتیم تا این بچه‌ها احساس یتمی نکنند. در اتاق کارش هم همین طور بود. بچه‌های شهدا می‌آمدند تا او را ببینند و اگر وقت نداشت، زمان ناهار می‌گفت بچه شهید آمده، بیاید کنار من بنشیند تا با هم ناهار بخوریم.

در خانه‌شان عکس همه فرماندهان شهید لشکر ثارالله را به دیوار زده بود. این او آخر در اتاق کارش تابلویی نصب کرده بود که عکس شهدای لشکر ثارالله، حزب الله، شهدای سوریه و عراق و شهدای مدافع حرم در آن بود. می‌خواست اینها جلوی چشمش باشند. با اینها زندگی می‌کرد.

سیزدهم دی ماه که شهید شد، خیلی‌ها آمدند منزل ایشان. من هم آنجا بودم. به آنها گفتم نگاه کنید، اینجا موزه نیست، اینجا مهمانخانه سردار سلیمانی است؛ دیوارش را نگاه کن، عکس شهدای لشکر ثارالله را زده، عکس عماد مغنیه را زده، عکس احمد کاظمی را زده.

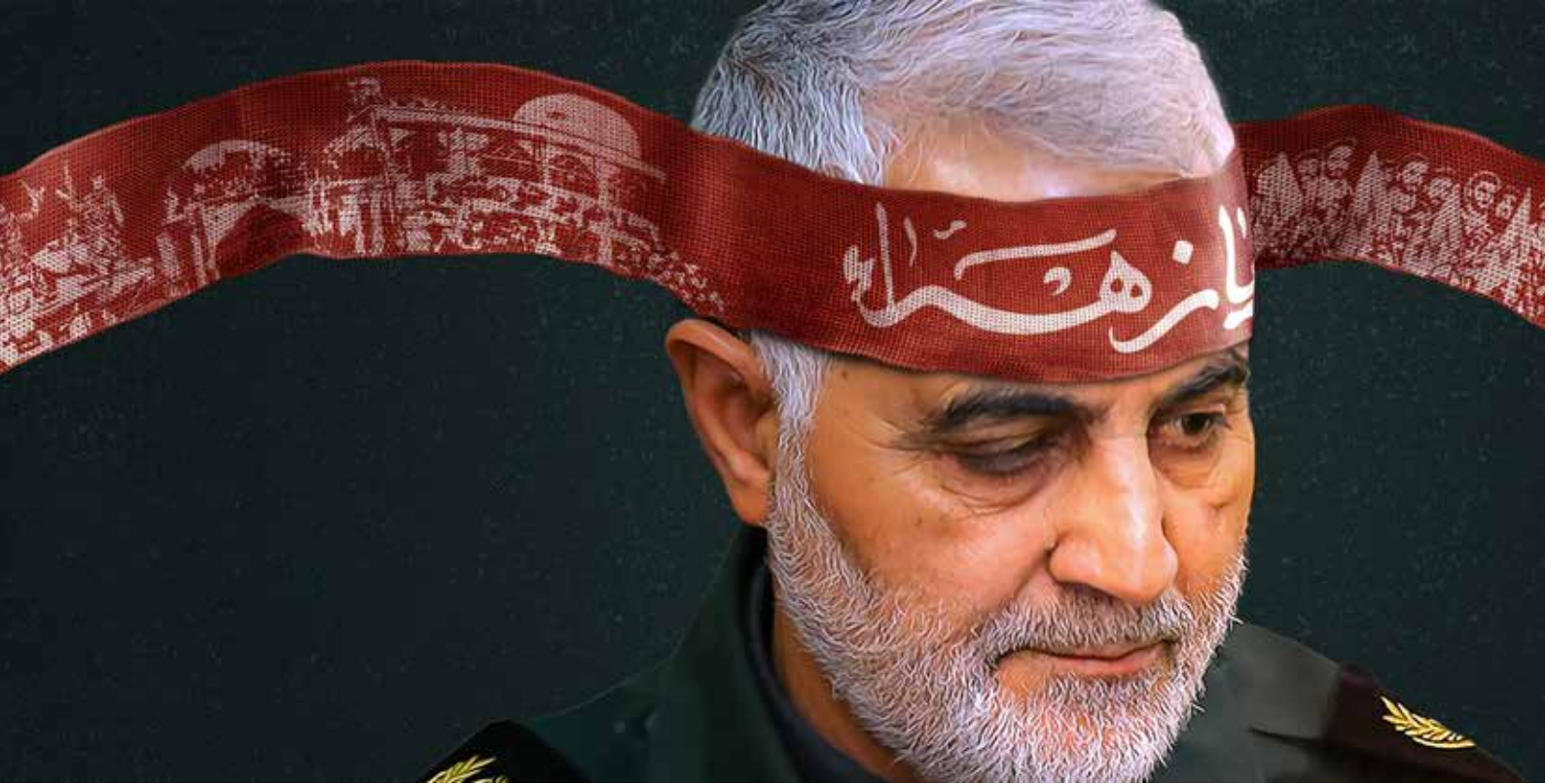
موضوع بعدی، ارتباط ایشان با علماست. ایشان با علمای ایران و جهان مرتب جلسه داشت. علمای مصری، لبنانی، سوری، عراقی، یمنی، کویتی، بحرینی و هر جایی که شما حساب کنید. حتی با علمای مسیحی. خودش در سخنرانی سال ۸۹ قسم می‌خورد می‌گفت والله من همه علمای شیعه را می‌شناسم، با همه‌شان جلسه داشته‌ام و بعد گفت والله من هیچ کس را میان روحانیت بهتر از آیت الله العظمی خامنه‌ای نمی‌دانم.

در دیدار با علما معمولاً گزارشی از وضعیت منطقه می‌داد تا آنها در جریان باشند که در سوریه و عراق چه خبر است و مباحث کاری خودمان در منطقه را مطرح می‌کرد؛ اما یک نکته را بدون رودربایستی می‌گفت که در وصیت‌نامه هم به آن اشاره کرده. این که ما باید جمهوری اسلامی را حمایت کنیم. شما باید بیایید به میدان، ما هیچ کس را بهتر از آقا نداریم. ایشان ملاحظه هم نمی‌کرد حالا مادر محضریک مرجع تقلید هستیم و خوب نیست آقا را تبلیغ کنیم و از آقا مایه بگذاریم، نه! بنا داشت رک و پوست‌کنده بگوید اگر

امروز ولج فقیه تضعیف بشود، اسلام از بین می‌رود و ما باید پشت سر ولایت حرکت کنیم. بنا داشت آنها را به این مسیر دعوت کند و حقایق امروز جهان اسلام و عظمت ولایت فقیه را برای آنها تبیین کند. مراجع هم اگر نکاتی داشتند علناً مطرح می‌کردند و او جواب می‌داد. مثلاً سؤال می‌کردند در سوریه چه خبر است و شما آنجا چه کار می‌کنید.

در دو سفری که ما به قم رفتیم، شاید به خانه ده دوازده یا چهارده عالم و مرجع رفتیم. ایشان در هیچ کدام از این جلسات، از خودش نگفت. علما به او عشق می‌ورزیدند. من می‌دیدم بعضی از مراجع حتی با پای برهنه به استقبال او می‌آمدند و تا دم در او را بدرقه می‌کردند. خوب، این مهم است. آنها احترام قائل بودند برای سردار سلیمانی. ایشان هم اهل مماشات و تقیه نبود؛ حرفش را می‌زد که ما باید پای انقلاب بایستیم و از انقلاب و آقا حمایت کنیم.

سردار سلیمانی می‌گفت من از آقا چیزهایی دیده‌ام که نمی‌توانم ایشان را رها کنم. ذوب در ولایت بود. اگر آقا تدبیری داشت، این تدبیر باید اجرایی می‌شد؛ مثلاً می‌گفت حرف آقا است که باید برویم سوریه. چه کسی حاضر است این گونه مثل سردار سلیمانی برای انقلاب کار کند؟ چه کسی حاضر است در طول چهل سال بیست روز، بیست روز سراغ زن و بچه‌اش را نگیرد؟ من به خانواده سردار سلیمانی گفتم شما هیچ زمانی



جوانی نامه نوشته بود به ایشان که بیا کاندیدای ریاست جمهوری بشو؛ من اگر جای ایشان بودم و نمی خواستم کاندیدا بشوم، نامه را می انداختم توی خردکن و می گفتم این چیست که نوشته؛ اما او این طور نبود، نمی گفت حالا یک نفر چیزی نوشته، بلکه جواب نامه اش را داد. این عین عبارات سردار سلیمانی است؛ «افتخار من این است که سرباز صفر بر سر پست دفاع از ملتی هستم که امام (رحمة الله علیه) می فرمود جانم فدای آنها باد. من سرباز صفرم؛ روی قبرم بنویسید سرباز ننویسید سردار، سپهبد، فرمانده نیروی قدس، نه. بنویسید سرباز، هیچ چیز دیگری ننویسید.»

استاد های دیگری هم داشت که هیچ وقت از آنها جدا نشد: فرماندهان شهید لشکر ثارالله. او از سال ۶۵ تا لحظه شهادتش با مهدی زندی زندگی می کرد، با جانشین لشکر ثارالله حاج قاسم میرحسینی زندگی می کرد، با حاج یونس زنگی آبادی، فرمانده تیپ امام حسین علیه السلام زندگی می کرد، با مهدی مغفوری، فرمانده بسیج کرمان زندگی می کرد.

این یک نکته است؛ اما نکته مهم تر این که حاج قاسم از اول زندگی اش می خواهد پشت سر یک نفر مخفی بشود تا خودش را نبیند. در کرمان هم وقتی می خواهد بگوید من کی ام، می خواهد یوسف اللهی مطرح بشود، یوسف اللهی بزرگ بشود. چگونه؟ چون همه سؤال می کنند این یوسف اللهی کیست که حاج قاسم می خواهد کنار او دفن بشود. خب، معمولاً هر آدمی می گوید آقا من را ببرید کنار قبر فلان شخصیت بزرگ دفن کنید، مثلاً اگر من بگویم مرا ببرید کنار قبر امام علیه السلام دفن کنید، دلیلش این است که می خواهم از پرتو امام علیه السلام نور بگیرم. حالا حاج قاسمی که خودش خورشید است، اگر می خواهد برود کنار قبر یوسف اللهی دفن بشود، پس این نشان می دهد یوسف اللهی کیست. و حاج قاسم حتی بعد از شهادتش هم می خواست دیده نشود.

نبودم، ولی یک روز به خودش گفتم که آقای سلیمانی! حاضری رئیس جمهور بشوی؟ گفتم من مخالفم، ولی می خواهم نظر خودت را بدانم. گفت اگر آقا به من تکلیف کنند که بیار رئیس جمهور بشو، آن قدر پیش آقا گریه می کنم تا دست از سرم بردارند. همه قدرت را با چنگ و دندان می گیرند. همه تا احساس می کنند که می توانند چهار تا رأی جمع کنند، می پرند تا قدرت را بگیرند اما او دنبال قدرت نبود. جوانی نامه نوشته بود به ایشان که بیا کاندیدای ریاست جمهوری بشو. من اگر جای ایشان بودم و نمی خواستم کاندیدا بشوم، نامه را می انداختم توی خردکن و می گفتم این چیست که نوشته؛ اما او این طور نبود. نمی گفت حالا یک نفر چیزی نوشته، بلکه جواب نامه اش را داد. این عین عبارات سردار سلیمانی است؛ «افتخار من این است که سرباز صفر بر سر پست دفاع از ملتی هستم که امام (رحمة الله علیه) می فرمود جانم فدای آنها باد. من سرباز صفرم. روی قبرم بنویسید سرباز؛ ننویسید سردار، سپهبد، فرمانده نیروی قدس، نه. بنویسید سرباز. هیچ چیز دیگری ننویسید.» این حرف های او شعار نبود.

حالا درباره این که چطور سردار سلیمانی این گونه شد، هر کسی چیزی می گوید. بعضی ها می گویند او استاد داشت و استادش که بود و چه بود؛ اما من نگاهم این است که استادش ولی فقیه بود. البته

آرامش نداشتید. از آن روزی که خانم ایشان «بله» را به سردار سلیمانی گفته، ایشان فرمانده جنگ بوده، آن روزی هم که شهید شده فرمانده جنگ بوده. دامنه این جنگ گسترده تر هم شده. هر بار که ایشان از خانه می آمده بیرون، معلوم نبوده برمی گردد یا بر نمی گردد. خودش می آید یا جنازه اش را می آورند. نزدیک چهل سال این جور زندگی کردن خیلی سخت است دیگر. ایشان، هم خودش خستگی را نمی شناخت و خانواده ایشان محکم بودند و هستند.

من الان وقتی نگاه می کنم، می بینم ایشان در دوره اخیر حتی از دوران جنگ هم بیشتر می دوید. سحر از خواب بلند می شد، می رفت ورزش می کرد. جسمش را آموزش می داد تا بتواند مثل دوران جنگ از کوه برود بالا و هیچ کس به پای او نمی رسید. خب شوخی نیست. کسی بیست و دو سال در نیروی قدس دارد شبانه روز می دود و خستگی هم ندارد. یک بار به ایشان گفتم سردار سلیمانی! تو هنوز از جوان های الان جوان تری. گفت بعضی از جوان ها سه روز با من می آیند، می برزند. از جوان ها بهتر می دوید. یک بار هم نبرید، یک بار هم شک نکرد در راهش که حالا من بروم سوریه یا نرم، ادامه بدهم یا ندهم.

سال ۹۶ به ایشان فشار آوردند کاندیدای ریاست جمهوری بشود. بارها افراد به من گفتند برو و سلطنت کن که ایشان بیایند رئیس جمهور بشوند. من البته موافق

بررسی ابعاد شخصیتی و سبک مدیریتی شهید سلیمانی در گفت و گو با سردار حجازی

هم در رزم فرمانده بود و هم در تقوا

سردار سرتیپ پاسدار سید محمد حجازی، جانشین فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سال ها همکار سردار شهید حاج قاسم سلیمانی بوده و تا آخرین ساعات زندگی این بزرگمرد مجاهد، پیش از عزیمت ایشان از لبنان به عراق، توفیق داشته در کنارشان باشد. به دلیل همراهی نزدیک، خاطرات او از آخرین دیدار با حاج قاسم شنیدنی است. گفت و گو با سردار حجازی برای ما فرصتی مغتنم بود تا بتوانیم گوشه ای از ویژگی های شخصیتی و مدیریتی شهید سلیمانی را منعکس کنیم و تحلیل او را از چرایی اقدام جنایت کارانه آمریکا در ترور حاج قاسم بشنویم.

بین المللی و نیروی سراسری برای حضور در خلیج فارس به وجود بیاورند، ولی نتوانستند. از برجام خارج شدند و خواستند کشورهای اروپایی را با خودشان همراه کنند، ولی نتوانستند؛ در همین معامله قرن خیلی تلاش می کنند کشورهای مختلف را با خودشان همراه کنند، ولی نتوانسته اند و نمی توانند؛ بنابراین از نظر سیاسی و دیپلماسی هم شکست خورده اند. شاید تنها چیزی که برای آمریکا باقی مانده، قدرت اقتصادی است که آن هم به چالش کشیده خواهد شد.

آنها چون ابزار دیگری در اختیار ندارند، به سلاح تحریم اقتصادی و مجازات های اقتصادی رو آورده اند؛ وگرنه از نظر نظامی، دیپلماسی، تکنولوژیکی و از بسیاری جهات، ناتوانی های آنها بر ملا و آشکار شده و در یک جمله، هیمنه آمریکا، سلطه آنها و وجهه ابر قدرتی شان فرو ریخته است. البته این عرض من به این معنا نیست که آمریکا پایان یافته و تمام شده و هیچ قدرتی ندارد. نه، نمی خواهم شعاری صحبت کنم و غیر واقعی حرف بزنم، ولی اگر بخواهیم ارزیابی واقعی بکنیم، باید بگوییم قدرت بازدارندگی، قدرت تکنولوژیکی و قدرت سیاسی آمریکا رو به افول و نمودار آن نزولی است و این تلقی و جمع بندی در منطقه به وجود آمده که آمریکا نمی تواند از خودش و از هم پیمانان خودش دفاع کند و در نتیجه دیگر قدرتی نیست که باید از او ترسید.

با در نظر گرفتن این موارد، آمریکایی ها به این نتیجه رسیدند که باید شوکی وارد کنند تا با این شوک به زعم خودشان مثبت، بتوانند مسیر را عوض کنند، بنابراین دست به این اقدام زدند.

به نظر تان چرا آمریکا حاج قاسم را برای ترور انتخاب کرد؟

می شد هر فرمانده دیگری غیر از حاج قاسم سلیمانی را هدف قرار دهند و دست به اقدام دیگری بزنند، به عنوان مثال نقطه ای را بمباران کنند، اما این گزینه ها چنین بازتاب گسترده ای به همراه نداشت. آنها

22

قدرت بازدارندگی، قدرت تکنولوژیکی و قدرت سیاسی آمریکا رو به افول و نمودار آن نزولی است و این تلقی و جمع بندی در منطقه به وجود آمده که آمریکا نمی تواند از خودش و از هم پیمانان خودش دفاع کند و در نتیجه دیگر قدرتی نیست که باید از او ترسید

ندادند و این پیامی منفی به همه کشورهای در محور آمریکا بود؛ این که آمریکا از خودش نمی تواند دفاع کند، چه برسد به این که بخواهد از دوستان و هم پیمان خود دفاع کند. بنابراین قدرت بازدارندگی آمریکا ضربه خورده و دیگر هیمنه و سلطه و قدرت سابق را ندارد.

نکته دوم، شکست تکنولوژیکی آمریکایی هاست. وقتی پهپاد بسیار پیشرفته آنها با پدافند هوایی و بومی ایرانی ساقط می شود، این یک شکست تکنولوژیکی است؛ وقتی انصارالله یمن به پالایشگاه آرامکو و تأسیسات نفتی عربستان حمله می کند و سامانه های پدافندی پیشرفته ای که آمریکا در اختیار دولت سعودی گذاشته، نمی تواند حمله را کشف و با آن مقابله کند، این بیانگر شکست تکنولوژیکی آمریکاست. وقتی اسرائیلی ها دائم از پیشرفت های تسلیحاتی و سلاح های دقیق حزب الله جزع و فزع می کنند، این یعنی پیشرفت تکنولوژیکی جبهه مقاومت و شکست تکنولوژیکی آنها.

بعد دیگر، شکست ها و ناکامی های سیاسی است که آمریکایی ها با آن مواجه شده اند. در سال های اخیر، آمریکایی ها در قضایای متعددی در مجامع بین المللی تنها ماندند و بارها تلاش کردند یک اجماع

یکی از مهم ترین مسائلی که درباره شهادت سردار سلیمانی، فارغ از نحوه شهادت ایشان باید به آن پرداخته شود، چرایی تصمیم آمریکا برای انجام این جنایت تروریستی است. می دانیم در دنیا، پروتکل های امنیتی برای افراد و شخصیت های برجسته وجود دارد که معمولاً تمام کشورها خود را ملزم به رعایت آن می دانند. چرا آمریکا دست به این جنایت زد؟

آمریکایی ها در سال های اخیر با شکست های بزرگ و متعدد سیاسی مواجه شده و در چند بعد، شکست های جدی خورده اند. یکی از این شکست ها در حوزه بازدارندگی آنهاست. بازدارندگی آمریکا به شکل بسیار قابل ملاحظه ای خدشه دار شده و دیگر آن قدرت گذشته را ندارد. در سال های گذشته، اگر آمریکا چشم غره ای می رفت و تشری می زد یا پیغامی برای یک طرفی می فرستاد، همه حساب کار دست شان می آمد و از این جهت که ابر قدرت بود از آن تبعیت می کردند؛ اما امروزه قدرت آمریکا در دنیا به چالش کشیده شده و دیگر این توانمندی در آمریکا وجود ندارد. ملاحظه کردید، در ماجرای ساقط شدن پهپاد پیشرفته آمریکایی توسط ایران، آمریکایی ها هیچ عکس العملی نشان



حضور مردم در تشییع سردار سلیمانی فقط حمایت و دفاع برای یک بزرگداشت برای یک شخص نبوده، این حضور، دفاع از یک خط تفکر است، دفاع از یک مکتب است

حضور مردم در تشییع سردار سلیمانی فقط حمایت و دفاع و یک بزرگداشت برای یک شخص نبود؛ اگرچه انصافاً سردار سلیمانی یک فرمانده بی بدیل و یک فرد بسیار خودساخته و متعالی بود، اما بسیاری از کسانی که در این اجتماعات شرکت کردند او را از نزدیک نمی شناختند. به عنوان مثال، کسانی که در هند به خیابان ها آمدند و تظاهرات کردند، شاید اولین بار بود که اسم قاسم سلیمانی را می شنیدند، ولی همین که فهمیدند او کسی است که با تروریسم مبارزه کرده، با اسرائیل مبارزه کرده و به دست آمریکایی ها به شهادت رسیده، برای شان کافی بود بیایند و فریاد اعتراض خودشان را علیه آمریکایی ها بلند کنند. این حضور، دفاع از یک خط است، دفاع از یک تفکر است، دفاع از یک مکتب است. همان طور که مقام معظم رهبری فرمودند، شهید سلیمانی در حقیقت حامل پیام یک مکتب است، رساله یک مکتب است و او با فکر و عمل خودش تجسم دهنده این تفکر و اعتقاد بود.

می خواهیم به بررسی ابعاد شخصیتی حاج قاسم بپردازیم. بالاخره شما سال ها با ایشان همکار و هم رزم بوده اید و بیان برخی ویژگی ها و خاطرات از زبان شما شنیدنی است.

برگزار شد، بزرگ ترین پاسخ بود؛ یعنی یک «نه» بزرگ و بی سابقه سراسری در جهان اسلام و میان آزادی خواهان جهان به آمریکا بود و آنها قطعاً انتظار نداشتند که با چنین واکنشی مواجه بشوند. پاسخ نظامی ایران و حمله به پایگاه عین الاسد هم بار دیگر به آنها ثابت کرد قدرت بازدارندگی آمریکایی ها و تسلط و سلطه تکنولوژیکی آنها پایان یافته است. نشان داد آنها دیگر قدرت بلامنازع و تعیین کننده مسیرها و سرنوشت جهان نیستند.

اینها گمان می کردند با ترور سردار سلیمانی نفس ها در سینه ها حبس خواهد شد و همه سر تعظیم در برابر آمریکا فرود خواهند آورد، اما نتیجه عکس این بود. امروز آمریکایی ها برای این که کسی در عراق یا دیگر مناطق به آنها حمله نکنند، به التماس افتاده اند و در وحشت و خوف سراسری به سر می برند و آن شوک مثبتی که مدنظرشان بود به یک شوک منفی تبدیل شد.

به تشییع باشکوه شهید سلیمانی و شهدای مقاومت اشاره کردید. عجیب بود که در برخی کشورها مانند هند مردم به سوگواری و بزرگداشت شهید سلیمانی پرداختند. دلیل این حضور چه بود؟

می خواستند یک کار بزرگ در ابعاد جهانی انجام بدهند؛ کاری که بازتاب های گسترده و بین المللی داشته باشد. البته شرایط داخلی آمریکا هم روی این تصمیم و اقدام مؤثر بوده و آنها را هم نمی شود نادیده گرفت؛ مثلاً همین که آمریکا در آستانه انتخابات بود و زرمه های استیضاح آقای ترامپ هم به گوش می رسید و قطعاً اینها هم در این تصمیم بی تأثیر نبوده. حتی فشارهایی که رژیم صهیونیستی بر آمریکا وارد کرده و مطالباتی که از آمریکا برای حمایت از خودش داشته است و این که رژیم صهیونیستی به این جمع بندی رسیده بود که حاج قاسم سلیمانی جایگزین ندارد، در این تصمیم بی تأثیر نبوده است.

اسرائیلی ها در تحلیل های خودشان می گویند گاهی ترورهایی که انجام داده اند به ضررشان تمام شده است. مثلاً می گویند دبیرکل قبلی حزب الله را ترور کردیم، فردی خطرناک تر از او روی کار آمد و او سید حسن نصرالله است. بنابراین می گویند گاهی این ترورها نه تنها به نفع ما نیست بلکه به ضرر ماست. اما در جاهایی افراد و عناصری هستند که جایگزین ندارند، اینها منحصر به فردند و کسی نمی تواند جای آنها را پر کند. در مورد حاج قاسم سلیمانی هم به همین جمع بندی رسیده بودند و لذا فشار صهیونیست ها بر آمریکایی ها برای چنین اقدامی را هم نباید از نظر دور داشت. اگرچه صهیونیست ها بعد از این ترور، پشت سر آقای ترامپ پنهان شدند و کمتر اظهار نظر کردند و حتی نخست وزیر رژیم صهیونیستی به وزیران خودش ابلاغ کرد که کسی اظهار نظر نکند، ولی این دلیل نمی شود که ما دست جنایتکار اسرائیلی ها و نقش آنها را در این حادثه نادیده بگیریم. بنابراین آنها به دنبال یک شوک تغییر دهنده بودند تا جو سنگینی را که علیه آمریکایی ها به وجود آمده بود، بشکنند و معادلات را تغییر بدهند. البته به چنین دستاوردی نرسیدند و نخواهند رسید. همین حضور میلیونی مردم در مراسم تشییع و اجتماعی که برای حاج قاسم سلیمانی در ایران و جهان

۲۲

حاج قاسم
این طور نبود که
فقط به گزارش
سلسله مراتب
فرماندهی اکتفا
کند. به جای این که
منتظر بنشیند که
گزارش مشکلات
از سلسله مراتب
به او برسد و به او
بگویند در جبهه چه
می گذرد، خودش
می رفت و می دید در
جبهه چه اتفاقاتی
افتاده، به خط مقدم
می رفت و کسب
اطلاع می کرد

در باره شهید سردار سلیمانی، شاید دقیق ترین، بلندترین، زیباترین و رساترین بیان را رهبر معظم انقلاب داشتند و همه بزرگانی که در این زمینه صحبت کردند و گفتند، اینها همه در جای خودش محفوظ است؛ اما آنچه بنده از شهید سلیمانی می توانم بیان بکنم این است که ایشان انصافاً یک شخصیت منحصر به فرد بود؛ یعنی دفاع از انقلاب و نظام اسلامی و پایبندی به مکتب امام خمینی (ع) را از نوجوانی و جوانی شروع کرده بود، اقدام عملی را به عنوان یک رزمنده و به عنوان یک مجاهد در جبهه های نبرد شروع کرده و در این جبهه ها بزرگ شده بود. سردار سلیمانی چهل سال در جبهه بود؛ فقط این نبود که در دوران داعش و این چند ساله در جبهه باشد. او چهل سال در جبهه بود. حتی در سال های بین پایان دفاع مقدس و حضور ایشان در نیروی قدس، ایشان به عنوان فرمانده قرارگاه قدس جنوب شرق کشور وارد عمل شد و مبارزه بزرگی را علیه اشراک و قاچاقچیان مواد مخدر که امنیت مردم را در سیستان و بلوچستان، کرمان و هرمزگان به خطر انداخته بودند، شروع کرد. در آن سال ها وضع امنیتی در مناطق جنوب شرق خیلی نامناسب بود. ایشان امنیت را به آنجا برگرداند و به مردم هدیه کرد و بعد هم در نیروی قدس حضور یافت. این کارنامه درخشان و سراسر نوری است که سردار سلیمانی از خود برجای گذاشته است.

بسیار پرکار بود. همه می دانند کارهایش را صبح بسیار زود آغاز می کرد و می گفت عادت ندارم در بین روز بخوابم و تا آخر شب هم کار می کرد. بعضی از دوستان می گفتند او نیروی خارق العاده ای دارد. عادی نیست که یک انسان این همه قدرت کار و تلاش و فعالیت داشته باشد، از این جلسه به آن جلسه، از این جبهه به آن جبهه، از این شهر به آن شهر، و بتواند همه اینها را به سرانجام برساند.

شاید برای شما جالب باشد که سردار سلیمانی با آن همه تلاش و مشغله و حضور دائمی در میدان جنگ، بسیار اهل مطالعه بود. همیشه کتاب هایی در کیفش بود و در

جابه جایی ها و مسافرت ها مطالعه می کرد. مثلاً در هواپیما به محض نشستن روی صندلی، کتابی درمی آورد و مطالعه می کرد. کتاب های مختلف هم می خواند؛ رمان، کتاب هایی با موضوع تاریخ اسلام و حتی مربوط به فروپاشی سوسیالیسم و نظام های کمونیستی در جهان. بخش هایی از کتاب ها را هم علامت گذاری که بعداً برگردد و بیشتر روی آنها دقت کند.

در عبادت هم وقت می گذاشت، بعد از نماز مدت زیادی سر سجاده می نشست و ذکر می گفت. بعضی از دوستان گفته اند وقتی ورزش می کرد و وقت هایی که در استخر راه می رفت یا کوه پیمایی می کرد ذکر هم می گفت. یکی از برادران می گفت یک بار رفتم در حین ورزش کردن با ایشان صحبت کنم که گفت خواهش می کنم کمی اجازه بده ذکرهایم تمام بشود، بعد صحبت کنیم؛ یعنی اهل ذکر بود، اهل عبادت بود.

در سال های مبارزه با داعش، بعضی از دوستان می گفتند در گرمای بالای ۵۰ درجه در بیابان های عراق، امکان روزه گرفتن نیست و بعضی از رزمندگان استناد می کردند که روزه گرفتن واجب نیست، ولی ایشان در آن شرایط بسیار سخت روزه می گرفت و به اعمال عبادی خودش پایبند بود؛ طبق آنچه حضرت آقا فرمودند: متشرع بود و مراعات حدود شرعی را می کرد. در فعالیت هایی که علیه ضد انقلاب داشت، مراقب بود خدای ناکرده به کسی به ناحق آسیبی نرسد.

ایشان ضمن این که در میدان و در کار، بسیار جدی، قاطع و سختگیر بود - اهل تعارف نبود و اگر کسی خطا می کرد با او برخورد می کرد و گاهی خیلی صریح و تند اخطار می داد که این کار شما اشتباه بوده - در عین حال بسیار مهربان بود. گاهی بوسه به دست یک رزمنده می زد و او را در آغوش می کشید. بسیاری از خانواده های شهدا او را واقعاً به عنوان پدر خودشان می دانستند و یک بار دیگر با شهادت حاج قاسم یتیم شدند. او با آنها ارتباط عاطفی بسیار عمیقی داشت. بعد از جلسات کاری، خیلی صمیمی می شد و حتی شوخی می کرد.

گرم می گرفت. محبت داشت. به مشکلات افراد و فرماندهان زیر نظر خودش توجه می کرد که آیا کسی مشکلی دارد که به آن رسیدگی کند؟ سفارش او را می کرد و خلاصه این که ایشان در اوج قاطعیت، محبت و رأفت داشت.

حضرت آقا در دیدار خود با فرماندهان گفتند ایشان یک فرمانده جنگاور مسلط بر عرصه نظامی بود. لطفاً در این باره توضیح دهید.

حاج قاسم سلیمانی از میدان نبرد بالا آمد. از رزم انفرادی تا فرماندهی لشکر ۴۱ ثارالله و بعد فرماندهی نیروی قدس، رشد بسیار سریع و قابل ملاحظه ای داشت و در ابعاد مختلف از یک فرمانده میدانی به یک فرمانده راهبردی و با دیدگاه های بلند تبدیل شد، اما وقتی به این مرتبه رسید - یعنی مدیریت راهبردی در سطح بسیار عالی و کلان - ارتباطش با میدان قطع نبود و این یعنی حضور هم زمان در میدان و مدیریت راهبردی. این طور نبود که بنشیند در اتاق خودش و فقط به کلیات بسنده کند. نه! می رفت در میدان، میدان را می دید، در جریان شرایط و اوضاع بود و جمع این دو سخت است. اگر کسی بخواهد هم کار راهبردی بکند و به موضوعات کلان بپردازد و هم ارتباطش را با میدان قطع نکند، با عناصر میدانی ارتباط داشته باشد، اطلاعات موردی از میدان داشته باشد، با هم قابل جمع نیست ولی حاج قاسم وقت می گذاشت و با صرف انرژی مضاعف، این دو را کنار هم حفظ می کرد. این طور نبود که فقط به گزارش سلسله مراتب فرماندهی اکتفا کند. به جای این که منتظر بنشیند که گزارش مشکلات از سلسله مراتب به او برسد و به او بگویند در جبهه چه می گذرد، خودش می رفت و می دید در جبهه چه اتفاقاتی افتاده. به خط مقدم می رفت و کسب اطلاع می کرد. می رفت از زبان فرماندهان میدانی می شنید و همان جادستورات لازم را می داد. این کار شاید جمع بین اعداد باشد ولی او اعداد را با هم جمع کرده بود؛ هم



نیروها و رزمندگان خود ندارند.

این طور نبود. حاج قاسم به جان تک تک افراد خودش اهتمام داشت، توجه داشت. این خیلی برای او مهم بود. وقتی یک نفر از رزمندگان به شهادت می رسید، ایشان به شدت متأثر می شد و برای بعضی گریه های طولانی و شدید می کرد.

یک بار به ایشان عرض کردم حاجی، ما باید از اوضاع میدان در سوریه مطلع باشیم، باید بدانیم اینجا چه می گذرد. این برای کسب تجربه و ارزیابی ها و ادوات ما مؤثر است. گفت درست می گویند. پس من بیایم آنجا گشتی بزنیم و ببینم را بررسی کنیم؟ گفت خیلی خوب نیست. موضوع نه یک بار، که چند بار اتفاق افتاد. ما می رسیدیم به منطقه حلب. ایشان یکی از برادرها را مأمور می کرد دو بار به حلب فلانی، با ایشان (یعنی من) بیایم ببینیم بزنید، آخرین وضعیت را به ایشان بگویم. توضیح بده. ما هم می رفتیم و یک بار برمی گشتیم. عصر که می شد ایشان می گفت کار تمام شد، برگرد بروم. من، من آمده ام اینجا چند روز بعد می گفت نه. برای چه بمانی؟ من خب شما اینجا هستی، من هم هستم. دیگر می گفت نه. من اینجا هستم. من این است که اینجا باشم. تو کاره نیست. کار دیگری داری. دلیلی ندارد که بمانی. یک وقت اتفاقی برایت بیفتد برو! یعنی این قدر توجه داشت. می گفت دلیلی ندارد تو اینجا بمانی، ولی من باید بمانم؛ آن کسی که باید بماند و مبارزه کند، اگر خسارتی هم پیش بیاید، شهادتی هم پیش بیاید طبیعی است، مسریه جنگ است، ولی افرادی که ضروری برای ماندن شان نیست چرا بمانند؟ خیلی با ما می رفتند از ایشان درخواست می کردند ما می خواهیم بیاییم به جبهه سر بزنیم، می گفت برای چه می خواهید بیایید؟ اینجا خطر است، جواب خون شما را چه کسی می خواهد بدهد؟

در عملیات به حفظ جان مردم بسیار توجه داشت. گاهی وقت ها با یک فشار و با یک عملیات می توانستیم به موفقیت های بزرگی برسیم ولی این کار مستلزم آن بود که مردم

قاطعیت و محبت، هم مدیریت راهبردی و حضور میدانی، هم مطالعه و رسیدگی به امور معنوی و شخصی.

من خودم از ایشان شنیدم... شاید سال دوم ظهور داعش و حضور نیروهای آمریکایی در عراق به بهانه مبارزه با داعش بود. ایشان گفت آمریکایی ها می خواهند منطقه شرق فرات و مثلث معروف به منطقه جزیره که بین فرات و مرز عراق و منطقه بوکمال و دیرالزور قرار دارد را بگیرند و اینجا بمانند. پرسیدم آیا اطلاعاتی در این زمینه دارید؟ اخباری به شما رسیده است؟ گفت: نه، اما آمریکایی ها اگر بخواهند در این منطقه حضور طولانی مدت داشته باشند، این کار را خواهند کرد. یعنی ایشان این نگاه راهبردی را داشت و می دانست دشمن چه کار خواهد کرد و بعد هم گفت برنامه آنها این است که کل مرز بین عراق و سوریه را در اختیار بگیرند، بنابراین ما باید به سرعت به مرزهای عراق و سوریه برسیم و عملیات را به سمت منطقه دیرالزور و بوکمال ببریم.

بعضی از دوستان می گفتند آماده سازی عملیات زمان می برد، کار دارد، باید جاده بکشیم. باید کار کنیم. ایشان نمی پذیرفت. می گفت نه. باید این کار به سرعت انجام بشود و واقعاً با حضور شبانه روزی خودش، با پیگیری جزء به جزء کارها، به سرعت به مرزهای دو کشور رسید. این یک نمونه از عمق نفوذ نگاه ایشان است.

ساختارهایی که ایجاد کرد نمونه دیگری از عمق نفوذ نگاه ایشان است. شاید خیلی ها این ساختارها را باور نمی کردند، باور نداشتند شدنی باشد که یگان هایی از نیروهای رزمنده کشورهای مختلف درست بشود برای مبارزه با داعش؛ مانند فاطمیون و زینبیون و دیگر گروه ها؛ ولی همت بلند و نگاه راهبردی و گام های بلندی که برمی داشت، موجب شد اینها محقق شود.

ممکن است بعضی ها تصور کنند فرماندهان سپاه، یا افرادی مثل حاج قاسم سلیمانی با این روحیه شهادت طلبی، توجه چندانی به جان

در معرض خطر قرار بگیرند و ایشان زیر بار نمی رفت و قبول نمی کرد. می گفت نه، ما از این منطقه عمل نمی کنیم، از آن منطقه وارد می شویم که خسارتی به کسی نرسد و جان مردم به خطر نیفتد. حتماً شنیده اید که ایشان مدتی در منطقه بوکمال در خانه ای



چیزی که ما از حاج قاسم سراغ داریم این است که وقتی آمریکایی‌ها برای ایشان پیام فرستادند و حداقل دو بارش را من اطلاع دارم که با واسطه نامه فرستادند اما ایشان نامه را نگرفت. گفت من نامه آمریکایی‌ها را نمی‌گیرم و حاضر نیستم نامه آنها را بخوانم. نگاهش به آمریکایی‌ها این بود که اینها دشمن سرسخت ما هستند.

ایشان اعتقاد داشت باید جذب حداکثری داشته باشیم، باید با همه ارتباط بگیریم، باید از همه امکانات استفاده بکنیم. در طول این بیست و چند سالی که ایشان فرمانده نیروی قدس بود، با دولت‌های مختلف کار کرده، با همه این دولت‌ها هم ارتباط داشته، از اینها کمک گرفته، در کشورهای که کار می‌کرده، ارتباط سیاسی

داشته و پشتیبانی هم دریافت کرده. یعنی این طور نبوده که با یک طرف باشد، با یک طرف نباشد؛ کارش ایجاب می‌کرده با همه این دولت‌ها کار بکند و با همه ارتباط داشته باشد؛ با دولت‌هایی که می‌گویند اصولگرا بودند، اصلاح طلب بودند یا نمی‌دانم اعتدالی بودند، حاج قاسم با همه اینها کار کرده، ولی روحیه ایشان عبارت بود از ضد آمریکایی بودن، اطاعت از رهبری و ولایت و پایبندی به فرمایش حضرت آقا. من بارها از زبان ایشان شنیدم که می‌گفت: من تجربه کرده‌ام، در بعضی از مواقع که ما نظری داشتیم و حضرت آقا نظر دیگری داشتند. ما به نظر حضرت آقا عمل کردیم و فهمیدیم این درست است. خوب، این ولایت‌پذیری است، این اطاعت از رهبری است. اگر ایشان راتکه‌تکه می‌کردند، حاضر نبود یک کلمه غیر واقعی گزارش بدهد و به حضرت آقا کم و زیاد بگوید. این ولایت‌پذیری است. اطاعت از رهبری در این است که گزارش واقعی بدهی، نظر خودت را هم ارائه کنی و هر فرمایشی هم رهبری داشتند اجرا کنی. ایشان به گفته حضرت آقا پرورش یافته مکتب امام خمینی بود؛ فرزند امام خمینی بود، فرزند حضرت آقا بود. روحیه ضد ظلم و ضد استکباری داشت. برخوردش با آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها معلوم است. بارها و بارها او را تهدید کردند، اما به خاطر

خودمان در تعارض است؛ ثانیاً این که صورت مسئله برای خودمان هم مشخص نیست و اطلاعات دقیق و گسترده و میدانی نداریم. ویژگی ایشان این بود که اطلاعات قوی و گسترده داشت. خیلی‌ها تحلیلی ارائه می‌دهند، راه‌حلی پیشنهاد می‌کنند که مبتنی بر واقعیات و حقایق نیست؛ حدس و گمان است، ولی ایشان هر کجا برای مذاکره و تصمیم‌گیری می‌رفت، آخرین وضعیت و دقیق‌ترین حوادث را تبیین و تشریح می‌کرد و می‌گفت به این دلایل و بر اساس این مبانی، باید این کار را کرد. ملاحظه شخصی و سیاسی و مانند اینها را هم نداشت. این طور نبود که به چیزی فکر کند اما چیز دیگری به زبان بیاورد. صداقت و عدم سیاسی‌کاری باعث می‌شد قدرت قانع‌سازی در او ایجاد بشود. گاهی که ایشان با فرماندهان و مسئولان سوریه جلسه می‌گذاشت، اطلاعات او بیشتر و دقیق‌تر از آنها بود. خوب، در چنین شرایطی می‌توانی بهترین راه حل را ارائه بدهی و طرف را قانع کنی.

یکی دیگر از ویژگی‌های شخصیتی حاج قاسم که رهبر انقلاب اسلامی به آن اشاره کردند، انقلاب‌پذیری ایشان بود. درباره این ویژگی شهید هم توضیح دهید.

زندگی می‌کرد و محل استقرارش بود. روز آخر یادداشتی نوشت با این مضمون: صاحبخانه محترم، من چند روزی اینجا بودم. سعی کردیم خسارتی به خانه شما وارد نکنیم، حلال کنید، این هم شماره تلفن، اگر خواستی تماس بگیر، ما حاضریم هزینه شما را بپردازیم. خوب، این التزام به مسائل شرعی، اخلاقی و دینی واقعاً بسیار درس آموز است.

با توجه به مأموریت‌های حاج قاسم در صحنه نبرد، عموم مردم، ایشان را به شجاعت و تدبیر جنگی می‌شناسند، اما وجهی از شخصیت مغفول مانده که قدرت ایشان در مذاکره است. حضرت آقا هم فرمودند سخن ایشان اثرگذار و قانع‌کننده بود. لطفاً در این باره توضیح دهید.

کسی که می‌خواهد دیگران را قانع کند، اول باید خودش صورت واضحی از مسئله در اختیار داشته باشد، یعنی تا یک برداشت روشن و واضح از مسئله در ذهن شخص نباشد، نمی‌تواند دیگران را هم قانع و مجاب کند. دوم این که مبانی‌اش باید درست باشد؛ مبانی قوی و متعین. وقتی تعارض در فکر و در عمل نباشد می‌شود دیگران را قانع کرد. این که گاهی نمی‌توانیم طرف مقابل را قانع کنیم به خاطر این است که اولاً مبانی

۲۲

چیزی که از حاج قاسم سراغ داریم این است که وقتی آمریکایی‌ها برای ایشان پیام فرستادند و حداقل دو بارش را من اطلاع دارم که با واسطه نامه فرستادند اما ایشان نامه را نگرفت. گفت من نامه آمریکایی‌ها را نمی‌گیرم و حاضر نیستم نامه آنها را بخوانم. نگاهش هم به آمریکایی‌ها این بود که دشمن سرسخت ما هستند

تهدید و تشر آنها کوتاه نیامد، عقب ننشست و کم نگذاشت.

✦ برای ایشان پیام تهدید می فرستادند؟

بله، پیدا کردن حاج قاسم برای آمریکایی ها در جبهه عراق و سوریه کار بسیار ساده ای بود. بعضی فکر می کنند که مثلاً یک نفوذی صورت گرفته و اتفاق خاصی افتاده؛ نه! این هنر نبوده که آمریکایی ها ایشان را پیدا کردند چون ایشان تقریباً علنی به آنجا رفته بود و این دفعه اولی هم نبوده که ایشان را پیدا کردند. در گذشته و سال های قبل، بارها و بارها پهپادهای آمریکایی بالای سر ایشان حاضر شدند. ایشان بارها آمریکایی ها را بالای سر خودش دیده و به کارش ادامه داده؛ نترسیده، جانزده، کوتاه نیامده، کم نگذاشته. روحیه انقلابی این است دیگر.

✦ سردار، شما در آخرین سفر حاج قاسم در لبنان با ایشان بودید. از آخرین ساعات زندگی شان برای ما بگویید.

من یک روز قبل از شهادت حاج قاسم، ایشان را ملاقات کردم. واقعاً معنویت خاص و آرامش عجیبی در ایشان بود. البته این حالت را بارها در این سال های اخیر دیده بودم. در ضمن هر بار جوری با هم خدا حافظی می کردیم که شاید آخرین دیدار باشد، اما هیچ وقت فکر نمی کردم بمانیم و شهادت ایشان را ببینیم. حالت عجیبی است. نمی دانم چه حالتی است که هم منتظر شهادت ایشان بودیم، هم شهادت شان غیرمنتظره بود. آن روز آخری هم که ایشان را زیارت کردم، حال و هوای دیگری داشت. این رانه این که فقط من بگویم، همه عزیزانی که در آن سفر با ایشان ملاقات داشتند، می گفتند، ضمن این که خیلی عجله داشت برگردد. می خواست کارها را زود انجام بدهد. می گفت من در این سفر زیاد نمی توانم بمانم، باید زود برگردم. در عین حال اضطراب و دستپاچگی نداشت. خیلی آرام بود و طمأنینه عجیبی داشت. ما که کورباطن هستیم ولی واقعاً نوری در چهره

ایشان می دیدم و احساس می کردم خیلی نورانی شده.

در آن سفر و در یکی از جلسات صحبتی شد و به ایشان گفتیم اخیراً آمریکایی ها و اسرائیلی ها خیلی تهدید می کنند، مراقب باشید. گفتیم شما این برنامه را حالا انجام ندهید، این کار را نکنید. ایشان گفت من آماده ام. مشکلی نیست. گفتیم نه حاجی، بالاخره نقش شما در این جبهه منحصربه فرد است، اگر شما به شهادت برسید این جبهه ضربه می خورد و کار زمین می ماند. ایشان گفت همه این کارهایی که شده و موفقیت هایی که در منطقه به دست آمده، کار خداست، کارگردان اوست، ما با زیگریم، ما مهم نیستیم، اینها از ما نیست و با آمدن و رفتن ما هم چیزی عوض نمی شود.

انصافاً انسان دوست داشتنی و بزرگی بود. اگر هم گاهی اوقات تلخی می کرد، آن هم برای مان شیرین بود. خیلی از دوستانی که به هر دلیل حاجی به آنها تشری زده و برخوردی کرده بود چون ایشان را خیلی دوست می داشتند، به دل نمی گرفتند و من خیلی وقت ها می دیدم با خنده می گویند حاجی به ما تشر زد.

✦ ایشان عشق و علاقه خاصی هم به سید حسن نصرالله داشتند. از آخرین دیدار شهید سلیمانی با جناب نصرالله بگویید.

بله، ایشان به آقای سید حسن نصرالله بسیار علاقه داشت و گاهی می رفت لبنان. می گفت کار خاصی در لبنان نداشتم، صرفاً سید را ببینم و دوست داشتم با ایشان بنشینم. ارتباط مستمری با ایشان داشت و به نظرات ایشان هم خیلی توجه می کرد. واقعاً مثل دو برادر خیلی صمیمی و نزدیک بودند. البته این دو، عقد اخوت هم بسته بودند. در یک روز عید غدیر با هم عقد اخوت بستند و برادر شرعی بودند. پیشنهاد عقد اخوت هم از سوی آقای سید حسن بود که گفتند امروز عید غدیر است، می خواهیم عقد اخوت بخوانیم.

در این ملاقات آخر هم به شکل تقریباً بی سابقه ای عکس یادگاری گرفتند. ظاهراً متداول نبود در جلسات دونفره یا سه نفره

عکسی بگیرند، معمولاً در جلسات بزرگ تری که مهمان های دیگری بودند عکس می گرفتند. ولی این دفعه، هم در حال نماز، هم بعد از جلسه با هم عکس گرفتند. همه این اتفاقات یک جورهایی غیرعادی بود، خیلی خاص بود. یک وقت از حاج قاسم سؤال کردند اگر بخواهی به سید حسن هدیه بدهی، چه چیزی می دهی؟ گفت حاضرم قلمی را برای سید بدهم و واقعاً علاقه شدیدی بین آنها بود. متقابل هم بود، سید هم انصافاً علاقه خاصی به حاجی داشت. قبل از خروج از لبنان، هم به دختر حاج عماد گفته بودی می روم به مقتلم.

✦ هم رهبر معظم انقلاب و هم سایر مسئولان بارها تأکید کرده اند انتقام خون حاج قاسم، خروج آمریکا از منطقه است. با توجه به تجربه خروج آمریکا از عراق در سال ۲۰۱۱، شهید سلیمانی در این باره چه برنامه ای داشت؟

شاید ایشان خیلی دنبال مصوبه ای بود که مجلس عراق بعد از این حادثه داد؛ ولی چیزی که با حیات ایشان محقق نشد، با شهادت شان محقق شد. ایشان دنبال این بود که نفوذ و حضور آمریکایی ها در منطقه پایان یابد. البته این مستلزم یک مبارزه طولانی مدت است، ولی قطعاً اگر اقدامات حاج قاسم و نیروی قدس نبود، امروز بخش های بزرگی از سوریه در تصرف آمریکایی ها بود. این که آنها در بخش کوچکی حضور دارند و نیروی محدودی در آنجا دارند، به این علت است. آنها نیامده بودند که به این مقدار اکتفا کنند؛ خیلی بیشتر از این می خواستند. در عراق هم نتوانستند چنین توسعه ای پیدا کنند. اگرچه سردار سلیمانی نتوانست آنها را به طور کامل از منطقه اخراج کند، ولی به شدت محدودشان کرد و در حقیقت جلوی نفوذ و گسترش آنها را گرفت. البته اخراج آمریکایی ها از منطقه در گرو یک مبارزه طولانی است که ان شاء الله به دست آزادگان و احرار جهان محقق خواهد شد.



به ایشان گفتیم اخیراً آمریکایی ها و اسرائیلی ها خیلی تهدید می کنند، مراقب باشید. گفتیم شما این برنامه را حالا انجام ندهید، این کار را نکنید. ایشان گفت که من آماده ام، مشکلی نیست. گفتیم نه حاجی، بالاخره نقش شما در این جبهه منحصربه فرد است، اگر شما به شهادت برسید این جبهه ضربه می خورد، کار زمین می ماند. ایشان گفت همه این کارهایی که شده و موفقیت هایی که در منطقه به دست آمده، کار خداست، کارگردان اوست، ما با زیگریم، ما مهم نیستیم، اینها از ما نیست و با آمدن و رفتن ما هم چیزی عوض نمی شود

پیش از آن که وارد موضوع اصلی این گفت و گو شویم مختصری از نحوه آشنایی تان با حاج قاسم بگویید.

من در عملیات والفجر ۳ در مهران با حاج قاسم آشنا شدم. آن زمان فرمانده گردان توپخانه بودم و مأمور شدم برای پشتیبانی آتش به لشکر ۴۱ ثارالله به فرماندهی حاج قاسم سلیمانی بروم. آنجا ابتدای آشنایی مان بود و بعد از آن تا پایان هشت سال دفاع مقدس با ایشان مرادیه کاری داشتم. بعد از دفاع مقدس، من فرمانده توپخانه نیروی زمینی سپاه پاسداران شدم. وقتی حاج قاسم فرمانده نیروی قدس شد من به واسطه شغلی که داشتم بارها برای سازماندهی واحدهای توپخانه و راکتی حزب الله به لبنان رفت و آمد و با ایشان همکاری داشتم. بچه های حزب الله را برای آموزش به ایران می آوردیم و آنها را آموزش عملی می دادیم. آموزش های خیلی خوبی به بچه های حزب الله - هم در لبنان و هم در ایران - دادیم و با هدایت های حاج قاسم روز به روز به قدرت آنها اضافه شد.



گفت و گو با سردار محمود چهارباغی

روس ها از فتوحات بدون تیراندازی ما متعجب بودند

چه شده به سوریه رفتید؟
سال ۹۲ از جانب حاج قاسم به من خبر دادند باید به سوریه و نزد ایشان بروم. من به سوریه رفتم تا بفهمم با من چه کاری دارد. آن روز شهید حسین همدانی فرمانده جبهه سوریه بود. غروب به فرودگاه دمشق رسیدیم. آن زمان دشمن فرودگاه دمشق را محاصره کرده بود و قصد تصرف آن را داشت. به من گفته بودند حاج قاسم دمشق است و ما باید به دمشق می رفتیم. فاصله فرودگاه تا دمشق ۲۵ کیلومتر است. سوار یک ون شدیم. در همین فاصله چندین بار مورد حمله قرار گرفتیم. ماشین ما سوراخ سوراخ شد، ولی به لاستیک ها و به خود ما

سردار سرتیپ پاسدار محمود چهارباغی از فرماندهان نسل اول توپخانه سپاه و از همزمان سرداران شهید حسن طهرانی مقدم و حسن شفیق زاده است که پس از جنگ فرماندهی توپخانه نیروی زمینی سپاه را برعهده داشته است. او در طول بحران سوریه از روزهای نخست در این کشور و در کنار سردار سپهبد حاج قاسم سلیمانی حضور پیدا کرد و در بخش توپخانه به انجام عملیات مستشاری پرداخت. از سردار چهارباغی درباره شیوه فرماندهی شهید سلیمانی، از دفاع مقدس هشت ساله تا نبرد با داعش پرسیدیم.

گلوله‌ای نخورد.

با هر مصیبتی بود از این مهلکه رد شدیم و به دمشق رسیدیم. به من گفتند حاج قاسم گفته است که صبح به حرم حضرت رقیه علیها السلام بیا و من هم فردای همان روز برای دیدن ایشان به حرم رفتم. حاج قاسم در نهایت آرامش در حرم حضرت رقیه علیها السلام نشسته بود و با آقای همدانی و چند نفر دیگر جلسه فرماندهی گذاشته بود. به من گفت شما را برای بررسی وضعیت توپخانه به اینجا آورده‌ام که گزارشی به ما بدهید و به ایران برگردید. اولین بار بود که من برای مدت محدودی به سوریه می‌رفتم؛ آن هم موقعی که هشتاد درصد سوریه در دست دشمن بود و تا پشت کاخ ریاست جمهوری و صد متری حرم حضرت زینب علیها السلام رسیده بود و خیلی راحت می‌توانست با کلاشینکف سخن و گنبد را بزند. اما حاج قاسم آرامش عجیبی داشت و در آن شرایط دخترش را هم آورده بود و زیارت می‌کردند. من تعجب کرده بودم که در این شرایط هیچ کس حاضر نیست به دمشق بیاید، ولی ایشان در نهایت آرامش، خانواده را هم آورده بود.

پس شما تقریباً از ابتدای کارزار سوریه در این جبهه حضور داشته‌اید؛ هم در مقابل با نیروهای مسلح ضد دولت و هم در جنگ با داعش. ارزیابی‌تان را از شرایط آن روز سوریه و چرایی حضور نیروهای مستشاری جمهوری اسلامی در سوریه برای حل این بحران همه‌جانبه و بین‌المللی بفرمایید و اقداماتی که به دفع تجاوز منجر شد.

در آن شرایطی که همه از جمله آمریکایی‌ها، اروپایی‌ها، عرب‌های مترجع منطقه و ترکیه می‌خواستند بشار اسد برود، حضرت آقا به حاج قاسم امر فرمودند به سوریه

برود تا امنیت را حفظ کند. در ایران هم برخی می‌گفتند بشار اسد ماندنی نیست. در این شرایط حاج قاسم در نقش مستشاری با قطره‌ای از دریای بیکران نیروهای سپاهی به سوریه رفت و آن را حفظ کرد.

من طبق دستور حاج قاسم از توپخانه‌های سوریه در منطقه گزارشی تهیه کردم، اما هنگام بررسی به موارد عجیبی برخوردم. از جمله مواردی مثل توپ، کاتیوشا، تجهیزات و نفرات ارتش سوریه که به دشمن ملحق شده بود که این موارد خیلی عجیب بود. حاج قاسم به من گفت ما می‌خواهیم این توپ‌ها را سازماندهی کنیم.

من به ایران برگشتم و تعدادی نیرو برای ایشان فرستادم. و بعد از آن فرمانده دانشگاه امیرالمؤمنین علیه السلام شدم. زمانی که شهید همدانی از سوریه به ایران آمد، آقای اسدی معروف به ابوحامد فرمانده سوریه شد. ایشان از سوریه به من زنگ زد و درخواست کرد برای راه اندازی توپخانه به سوریه بروم. من هم به خاطر این که هم حاج قاسم و هم ابوحامد را خیلی دوست داشتم، نتوانستم جواب منفی بدهم و در نهایت به سوریه رفتم.

اوضاع آنجا خیلی خراب بود. ارتش سوریه هم هیچ آمیدی به آینده حکومت نداشت و هر لحظه احتمال سقوط دولت بود. حاج قاسم در جلسه به ما گفت باید کاری کنیم تا ارتش سوریه روحیه بگیرد، چون اولین چیزی که ارتش سوریه از دست داده روحیه است. درست هم می‌گفت. چند شب جلسه گذاشت و نهایتاً گفت ما باید در جنوب دمشق یک عملیات انجام بدهیم.

جنوب دمشق زیر نظر رژیم صهیونیستی بود و باید عملیاتی را در منطقه قنطره و درعا انجام می‌دادیم.

حاج قاسم کارهای توپخانه‌ای را به من سپرد و گفت حاج محمود، خودت برو از ارتش سوریه توپ بگیر و تعدادی نیروی ایرانی هم بیاور. به نیروهای بسیجی سوریه هم آموزش بده و تعدادی نیروهای افغانستانی تحت عنوان فاطمیون هم به تو می‌دهیم. راهبرد خودش را برای ما معلوم کرد و کار را به دست ما سپرد. من هم ابتدای کار تعدادی از بچه‌های توپخانه لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام اصفهان و لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب علیه السلام قم و گروه توپخانه ۱۵ خرداد را به سوریه آوردم. بعد از آن تعدادی توپ از ارتش سوریه گرفتیم و آنها را سازماندهی کردیم و کارهای آموزشی‌مان را انجام دادیم.

ما قرار بود مناطق دیرالعدس، حباریه و تل قرین را آزاد کنیم. فرمانده عملیات میدانی حاج قاسم، آقای رحیم نوعی اقدم معروف به ابوحسین بود. و فرمانده توپخانه میدان هم من بودم. کل کارها را هم حاج قاسم هدایت می‌کرد. وقتی شب شد به منطقه‌ای به اسم تل قرابه رفتیم و حاج قاسم دستور شروع عملیات را داد. زمانی که عملیات شروع شد، من آتش سنگینی بر سر مواضع تروریست‌ها ریختم و حاج قاسم هم در دیدگاه به کنار من آمد و آتش‌ها را می‌دید و هدایت می‌کرد. آتش خیلی خوبی ریختم و حاج قاسم هم خیلی راضی بود، اما نیروهای پیاده نتوانستند به شهر دیرالعدس بروند و ایشان خیلی ناراحت شد. اما از سمت شمال منطقه، بچه‌های حزب الله جلو آمده بودند. من در دیدگاه نشسته بودم که حاج قاسم با آقای اسدی از پله‌ها بالا آمدند. این عملیات در دید اسرائیلی‌ها و پهپادها و هواپیماهای رژیم صهیونیستی بود. به آقای اسدی گفتم کجا می‌روید؟ ایشان هم گفت دشمن از دیرالعدس فرار



در آن شرایطی که همه از جمله آمریکایی‌ها، اروپایی‌ها، عرب‌های مترجع منطقه و ترکیه می‌گفتند که بشار اسد باید برود، حضرت آقا به حاج قاسم امر فرمودند که به سوریه برود تا بشار را حفظ کند

۲۲

در جلسه‌ای که با پوتین داشت به او گفته بود ما منافع در سوریه داریم، اما منافع شما بیش تر از ما است. منافع شما، ابرقدرتی شماست. اگر سوریه از دست برود و یک حکومت آمریکایی آنجا مستقر بشود برای شما بد می‌شود

کرده و ما هم داریم از این طرف فرار می‌کنیم و این شهر هم بی‌صاحب مانده است. حاج قاسم گفت آقای ابواحمد جوسازی نکن! ما کجا داریم فرار می‌کنیم؟! فقط نتوانستید اینجا را بگیرید.

در حال بحث بودیم که با بی‌سیم تماس گرفتند و ابواحمد جواب آنها را داد. تماس که تمام شد، ابواحمد به حاج قاسم گفت نیروهای مسلح از دیرالعدس فرار کرده‌اند. حاج قاسم به من گفت سوار موتور شویم برویم. گفتم حاجی کجا؟ نیروهای مسلح هنوز در شهر هستند، کجا می‌خواهید بروید؟ به ابواحمد گفت بیاب برویم، و سوار ماشین شد. گفتم آنها در این ارتفاع هستند و ماشین را با موشک کورنت می‌زنند. گفت ما به آن دیدگاه می‌رویم، تو هم بیا. با ماشین به آن دیدگاه رفت و من هم با موتور به دنبالش رفتم. شهر هنوز پاک‌سازی نشده بود. نیروهای مسلح حضور داشتند و بچه‌ها در حال ورود به شهر بودند. حاج قاسم به همراه آقای پورجعفری و محافظانش سوار موتور شدند و جلورفتند. آقای پورجعفری پیوست حاج قاسم بود. امکان نداشت حاج قاسم جایی برود و آقای پورجعفری همراه ایشان نباشد. به حاج قاسم گفتیم به شهر نرو، چون پاک‌سازی کامل نشده بود، اما خودش می‌دانست اگر بچه‌های منطقه اسم حاج قاسم را بشنوند، انرژی‌شان چند برابر می‌شود. حاج قاسم به دیرالعدس رفت و من هم رفتم و جای گلوله‌های توپی را که زده بودیم به حاج قاسم نشان دادم. چند شب بعد هم در حبابیه عملیات کردند و تل‌قرین را گرفتند و منطقه وسیعی در جنوب دمشق با همکاری نیروهای ایرانی و حزب‌الله لبنان و فاطمیون افغانستان آزاد شد. رسانه‌های سوریه چند بار این منطقه را نمایش دادند و غنیمت

و اسیر و کشته زیادی گرفته شد. تدبیر حاج قاسم این بود که بگویند ارتش سوریه کاملاً این کار را کرده است و ایرانی‌ها این کار را نکرده‌اند. با این تدبیر هم ارتش سوریه در این عملیات روحیه گرفت و هم اولین عملیات موفق ما بود که با این گستردگی انجام می‌شد و باعث تثبیت مواضع و آزادی منطقه وسیعی شد. بعد از آن عملیات مختلفی در اطراف دمشق انجام صورت گرفت و به منطقه درعا و سویدا گسترش پیدا کرد.

با توجه به گسترش جنگ به دیگر مناطق، نیاز بود که نیروهای جدیدی سازماندهی شوند. برای همین حاج قاسم به ایران برگشت و از حضرت آقا برای اعزام نیروی بیشتر اجازه گرفت. حتی بعضی مواقع به حاج قاسم می‌گفتم حاجی، اجازه بدهید من تعداد بیش‌تری نیرو از توپخانه به سوریه بیاورم. ولی به می‌گفت حاج محمود، حضرت آقا به من این تعداد نیرو را اجازه داده‌اند و بیشتر از این نمی‌توانم به سوریه بیاورم و سهم تو هم این تعداد نیروست. چون زمانی که ما به ایران می‌آمدیم واقعاً بچه‌ها به ما التماس می‌کردند که ما هم می‌خواهیم در جهاد سوریه شرکت کنیم. التماس و گریه می‌کردند. به خانه من می‌آمدند و التماس می‌کردند که ما می‌خواهیم به سوریه بیاییم.

بعضی‌ها شایعه درست کرده بودند که این‌ها برای پول می‌روند! ببینید! به من مسئول در آنجا ماهی دو میلیون تومان می‌دادند. اگر کسی یک ریال بیش‌تر از این گرفته است بیاید به من بگوید. به خیلی از نیروها موقع برگشت یک هدیه محدود برای خریدن سوغاتی می‌دادیم که این پول را هم به ما برمی‌گرداندند. می‌گفتند ما به زیارت حضرت

رقيه علیها السلام و حضرت زینب علیها السلام آمده و در جهاد هم شرکت کرده‌ایم و هدیه نمی‌خواهیم. به اندازه‌ای هم که هدیه برای خانواده‌مان بخریم پول داریم. این نکته را برای این عرض کردم که خیلی از این حرف‌هایی که می‌زدند شایعه بود و این‌ها برای پول نرفتند.

علی‌ای حال حاج قاسم برای نفرات بیش‌تر در سوریه از حضرت آقا اجازه گرفت و هماهنگی‌هایی کرد. در این شرایط، برخی از مردم نبل الزهراء، فوعه و کفریا و چهارشهر شیعه نشین که خارج از محاصره بودند هم به حضرت آقا پیغام دادند که سال‌هاست در محاصره‌اند و درخواست کمک کرده بودند. حضرت آقا هم با حاج قاسم این موضوع را مطرح کرده بودند که اهالی این چهارشهر چنین درخواستی دارند. حاج قاسم هم در جنوب حلب عملیاتی را تحت عنوان عملیات محرم برای آزادسازی مناطق فوعه و کفریا طراحی کرد. این بار ارتش سوریه روحیه پیدا کرده و سازمان‌دهی شده بود، اما خیلی سخت است در کشوری بجنکید که هم باید حکومتش را حفظ کنید و هم امکاناتی از خودش نداشته باشد. خیلی هزینه‌براست. وقتی حاج قاسم متوجه شد هزینه‌های این کار زیاد است و امکانات دیگری باید آنجا مصرف بشود با هماهنگی حضرت آقا به روسیه رفت. در جلسه‌ای که با پوتین داشت به او گفته بود که ما منفعی در سوریه داریم اما منافع شما بیش‌تر از ما است. منافع شما، ابرقدرتی شماست. اگر سوریه از دست برود و یک حکومت آمریکایی آنجا مستقر بشود برای شما بد می‌شود. پوتین هم بعد از بررسی این ماجرا با مشاورانش، ابتدا نیروهای شناسایی خود را به سوریه فرستاد و بعد هم در زمینه‌های مختلف مهمات، تجهیزات، هلی‌کوپتر

و هوایما آورد و انصافاً هم از عملیات حمایت می کرد.

ک کمک های نیروهای خارجی، از جمله همین روسیه که به آن اشاره کردید، در مقایسه با اقداماتی که ایران در آنجا داشت چگونه ارزیابی می کنید؟

زمانی ما ارتش روسیه را به یک ارتش تهاجمی، دلیر و حمله کننده می شناختیم اما در آنجا می دیدیم مثلاً وقتی مسلحین، انتحاری می زدند، روس ها سی کیلومتر عقب نشینی می کردند. به ما می گفتند شما چگونه این روستاها را می گیرید. شیوه آنها به این صورت بود که ابتدا با هوایما، هلی کوپتر و توپخانه آن قدر بمباران می کردند که آن منطقه کاملاً زیرورو می شد و وقتی اطمینان می یافتند که هیچ کس دیگری آنجا نیست مستقر می شدند. ولی نیروهای ما با همان سبک و سیاق هشت سال دفاع مقدس و تجربیاتی که از آن دوران داشتند، روستا را محاصره می کردند، راه را می بستند و روستا را تصرف می کردند. روس ها از کار ما تعجب می کردند که بدون این که تیراندازی زیادی بکنیم روستاها را می گیریم. زمانی که روس ها به جنوب حلب آمدند، ما عملیات بزرگی را برای تصرف روستاها و شهرهای جنوب حلب طراحی کردیم. حاج قاسم هم به دفعات زیاد تا نیمه های شب جلسه برگزار می کرد تا راهکاری مناسب برای آزادسازی فوعه و کفریاب به سمت اتوبان حما و حلب پیدا کند که چند روز قبل آزاد شده بود. حاج قاسم به من می گفت حاج محمود، تو باید اکثر مناطق را با آتش توپخانه بگیری.

از روایات شهید سلیمانی

برای ما بگوئید.

در مدت زمانی که من با حاج قاسم در حلب بودم، خاطرات خیلی زیبایی با ایشان دارم. اکثر مواقع من ناهار و شام را با ایشان می خوردم و هر جایی هم که می رفت همراه ایشان بودم. یادم هست یک روز روستایی به اسم خلصه در حال آزاد شدن بود. آقای پورجعفری به من گفت حاج قاسم با شما کار دارد. تازه نماز صبح را خوانده بودم که گفت حاج محمود، باید با هم برویم. گفتم کجا؟ گفت می خواهم با هم به خلصه برویم. گفتم حاج آقا، خلصه هنوز دست دشمن است. گفت الکی نگو، آزاد شده! گفتم آزاد شده ولی هنوز پاک سازی نشده است. گفت من می خواهم بروم. من هم اخلاق ایشان را می دانستم و نمی توانستم بیش از این سماجت کنم. خیلی سریع به حمام رفت، غسل شهادت کرد و آمد سوار ماشین شد که به سمت روستای خلصه برویم. به ایشان گفتم خلصه نصفش دست دشمن و نصفش دست ماست و خطر دارد. گفت می ترسی؟ گفتم والله نمی ترسم ولی نمی خواهم آسیبی به شما برسد. خلاصه به خلصه رفتیم و در پشت بام یک ساختمان بلند، یکی از فرماندهان آمد و توضیحاتی به حاج قاسم داد. در زمانی که ایشان داشت نکات لازم را می گفت و راهنمایی می کرد، در این درگیری و وضعیت خطرناک، عراقی ها تا حاج قاسم را دیدند برای گرفتن عکس به سمت ایشان آمدند. هر قدر به محافظان ایشان می گفتم خطرناک است و دارند تیراندازی می کنند ولی فایده ای نداشت. از این نمونه ها زیاد اتفاق می افتاد.

اما در جنوب حلب عملیات خیلی خوبی صورت گرفت و آتش توپخانه ای خوبی ریخته شد. انصافاً هم ما با حداقل تلفات توانستیم

مناطق وسیعی را آزاد کنیم. اما در حین این که در جنوب حلب عملیات می کردیم، به ما پیغام رسید که داعش جاده خناصر به اثری را گرفته است. ما در حلب با گروه های جبهه النصره و مخالفان بشار اسد درگیر بودیم. این گروه ها با داعش میانه خوبی هم نداشتند، ولی در اینجا با داعش هماهنگ کرده بودند که جاده خناصر به اثری را که پشت سرما بود ببندند. معنی این کار محاصره کل حلب بود و فقط هلیکوپتر می توانست بیاید و برگردد و حاج قاسم می توانست به بهانه های مختلف از محاصره به دمشق برود، ولی هیچ وقت این کار را نکرد. در تمام مدتی که ما در محاصره بودیم ایشان هم در کنار ما بود، از محاصره بیرون نرفت و نقشه ای را طراحی کرد و راه بسته شده را باز کرد. آقای ابوالاحمد را به حما فرستاد و خودش هم از داخل حلب عملیاتی را طراحی کرد که بعد از ۱۸ روز توانست جاده را باز کند. وقتی جاده باز شد، به تهران برگشت و به حضرت آقا گزارش داد. منطقه وسیعی هم آزاد شد. حاج قاسم بخش عمده ای را از اتوبان تا شمال حلب آزاد کرد و نیروها را به سمت شمال حلب و نبل الزهرا کشانید. دوباره عملیاتی را طراحی کرد و قرارگاهی به اسم قرارگاه نصر ۲ ایجاد کرد. یگان ها را برای شناسایی آورد و عملیات شمال حلب شروع شد.

حاج قاسم از اولین نفراتی بود که وارد مناطق آزاد شده می شد. نمی خواست بچه ها را به خطر بیندازد و تا وقتی از امنیت منطقه ای مطمئن نمی شد، بچه ها را نمی فرستاد. می گفت من باید بچه ها را به جایی برای عملیات ببرم که خودم قبلاً به آنجا رفته باشم. این سبک و سیاق شهید باکری، شهید کاظمی و شهید خرازی بود.



حاج قاسم از اولین نفراتی بود که وارد مناطق آزاد شده می شد. نمی خواست بچه ها را به خطر بیندازد و تا زمانی که از امنیت منطقه ای مطمئن نمی شد، بچه ها را نمی فرستاد

۲۲

زمانی که ما ۱۸ روز در حلب محاصره بودیم حاج قاسم نه تنها پایش را از منطقه محاصره بیرون نگذاشت، بلکه با آرامش، قرآن و نماز شبش را می خواند و مطالعه اش را هم داشت و عملیاتی را طراحی کرد که باعث شکست محاصره و باز شدن راه شد

اینها همیشه نوک پیکان بودند و به بچه ها می گفتند به سمت ما بیاوید، نه این که بگویند شما جلو بروید و خودشان عقب بایستند. یک خاطره از عملیات نصر برایتان بگویم. در منطقه نصر قرار شد عملیاتی برای آزادسازی نبل الزهرا انجام بدهیم. قرار بود من آتش تهیه برای جلورفتن بچه ها بریزم. نیم ساعت قبل از شروع عملیات، حاج قاسم به سنگر فرماندهی آمد در حالی که چشم هایش از بی خوابی قرمز شده بود، چون تمام مناطق را بررسی کرده بود. گفتم حاجی، اگر امکان دارد نیم ساعت بخوابید. گفت باشد، ولی قبل از شروع آتش تهیه بیارم عملیات را به من بگو تا خودم اعلام کنم. و رفت خوابید. ما کارها را آماده کردیم. موقع آتش تهیه بالای سرش رفتم ولی وقتی دیدم خیلی قشنگ خوابیده، دلم نیامد صدایش کنم. به ابواحمد گفتم شما رمز عملیات را بگویید؛ اما ایشان گفت برو به حاج قاسم بگویید. به ابواحمد گفتم خواب است و دلم نیامد صدایش کنم. شما بگویید، نیم ساعت دیگر که بیدار شد خودش عملیات را هدایت می کند. ما الان می خواهیم آتش تهیه بریزیم. ابواحمد هم با رمز یازینب عملیات را شروع کرد. حاج قاسم با غرش توپ ها و موشک ها بیدار شد. من را بیدار کرد و گفت حاج محمود، مگر به تو نگفتم من را بیدار کن. گفتم خوابیده بودی، دلم نیامد صدایت کنم. ابواحمد رمز را گفت و آتش تهیه هم شروع شده

و خوب هم دارد ریخته می شود. گفت حاج محمود، باید صدای من را بچه ها بشنوند که روحیه بگیرند. واقعاً هم همین طور بود. چون صدای حاج قاسم را دشمن استراق سمع می کرد. بچه های خودمان می شنیدند و روحیه می گرفتند و دشمن هم روحیه اش تضعیف می شد. به هر جهت تشری به ما زد و عملیات را هدایت کرد؛ عملیات بسیار بزرگی که شب انجام شد و نتیجه اش آزادی نبل الزهرا بود. مثل همیشه حاج قاسم از اولین نفراتی بود که وارد منطقه آزاده شده عملیاتی شد. از راه هایی که هنوز پاک سازی نشده بود به آنجا رفت و جلسه گذاشت که نیروها چه کاری انجام دهند. بر سر بچه های کوچک نبل الزهرا دست می کشید و شیرینی و شکلات به آنها می داد. حاج قاسم یک چهره بین المللی است و همه، حتی مردم روستای نبل الزهرا ایشان را می شناختند.

وقتی مردم روستا فهمیدند که حاج قاسم آمده دورش حلقه زدند و عکس یادگاری گرفتند و مردم شیعه آنجا واقعاً فهمیدند پیغام هایی که به حضرت آقا داده اند اثر گذار

بوده است. شما در آزادسازی حلب بودید. می گفتند حلب از نظر اهمیت، مثل خرمشهر است. این را تأیید می کنید؟ حاج قاسم آزادسازی حلب را طراحی کرد. واقعاً آزاد کردن حلب خیلی سخت بود. چون حلب شهر بسیار بزرگی است. از نظر اهمیت هم، اهمیت حلب بیشتر است. البته ویرانی هایی که تروریست ها در این شهر به وجود آورده بودند با خرمشهر شباهت هایی داشت، اما حلب را باید با مشهد یا اصفهان مقایسه کرد؛ چون بزرگ ترین شهر صنعتی سوریه یا به عبارتی پایتخت اقتصادی این کشور است و آن موقع مردم و نیروهای مسلح با خانواده هایشان در آن زندگی می کردند. به خاطر همین شرایط بود که حاج قاسم جنگ شهری را در حلب پیاده کرد. حاج قاسم که می آمد، به همه انرژی می داد. حتی وقتی روس ها حاج قاسم را می دیدند افتخار می کردند با او عکس بگیرند. کار همه را هم راه می انداخت. هر کجا حاج قاسم بود، آنجا مرکز فرماندهی بود. همه هم خواهان این بودند که با او عکس

بگیرند. حاج قاسم هم دست رد به سینه هیچ کدام نمی زد. بارها در حلب اتفاق افتاد که من به حاج قاسم می گفتم مهمات کم داریم و ایشان هم همان لحظه کاری به وقت و ساعت نداشت؛ در روز بعد این مهمات دست ما بود. من در مدتی که افتخار داشتم با ایشان باشم یک شب ندیدم نماز شبش ترک شود. مادر زمان دفاع مقدس به چنین افرادی شیران روز و زاهدان شب می گفتیم و مصداق واقعی آن هم حاج قاسم بود. در روز مثل شیر در خط مقدم با مدیریت قوی حضور پیدا می کرد. اما بعضی ها می گفتند کار حاج قاسم اشتباه است. در صورتی که این طور نبود. اگر این گونه حرکات حاج قاسم نبود ما نمی توانستیم این پیروزی ها را در

منطقه مقاومت به دست بیاوریم. این را قبلاً هم گفته ام، دمشق در محاصره بود و دولتی ها احساس خطر می کردند، اما همان طور که گفتم، حاج قاسم با خانواده اش به دمشق آمده بود و کار را هدایت می کرد. زمانی که ما ۱۸ روز در حلب محاصره بودیم حاج قاسم نه تنها پایش را از منطقه محاصره بیرون نگذاشت، بلکه با آرامش، قرآن و نماز شبش را می خواند و مطالعه اش را هم داشت و عملیاتی را طراحی کرد که باعث شکست محاصره و باز شدن راه شد. به دلیل همین ویژگی هاست که باید حاج قاسم را به عنوان الگوبه فرماندهان و جوانان معرفی کرد. اینها از حاج قاسم، حاج قاسم می سازد، وگرنه حاج قاسم هم یک انسان معمولی مثل بقیه انسان ها بود.

ولی پایش را روی نفسش گذاشت. خیلی ها در زمان جنگ از نظر اسام و قدرت و بزرگی از حاج قاسم بالاتر بودند، ولی بعضی مواقع لغزیدند. اما حاج قاسم هیچ موقع نلغزید و با تدبیر، با درایت و با هوشمندی خاص خودش کارها را انجام می داد.

یک ارتفاع مهم به اسم العیس در دست دشمن بود. آزادی این ارتفاع آرزوی ما بود. به حاج قاسم گفتم اگر اجازه می دهید من با آتش توپخانه این ارتفاع را بگیرم. گفت تو بگیری؟ گفتم نه، آتشی می ریزیم که هر جنبه ای که آنجا باشد فرار کند. بعد به نیروها بیت بگو جلو بروند. حاج قاسم هم جلسه ای گذاشت و فرماندهان را توجیه کرد. یک آتش بی نظیر و بسیار پر قدرت روی العیس ریختم و بعد از آن نیروها به سمت العیس رفتند و با دوشهید این ارتفاع بزرگ را گرفتیم. حاج قاسم هم در ارتفاعات اذان داشت عملیات را می دید و خیلی خوشحال بود. من وقتی برگشتم حاج قاسم گفت بیا باهم یک عکس خوشگل بگیریم و دستش را به گردن من انداخت و چند عکس خوب باهم گرفتیم. بعد به ایشان گفتم حاج قاسم بچه ها برای راه اندازی توپخانه و اجرای آتش خیلی زحمت کشیدند، یک تشویقی برای آنها در نظر بگیرد. گفت چه تشویقی باشد؟ گفتم هر جور خودتان صلاح می دانید. گفت خودت بگو. گفتم پنج نفر از آنها را با خانم هایشان

۵۵
مادیربه
جلورفتن های
حاج قاسم عادت
کرده بودیم و
دیگر مانع ایشان
نمی شدیم چون
فایده ای نداشت و
واقعاً خود را برای
شهادت حاج قاسم
آمده کرده بودیم

حاج قاسم از ایران برای نیروها مهمات و امکانات تهیه می کرد و از راه های سخت به دمشق می آورد. کار بسیار سختی بود. برای مثال یک روز در حلب به حاج قاسم گفتم این توپ های ۱۰۵ خیلی خوب شلیک می کنند، شما هم امتحان کنید. به دیدگاه رفتیم و ایشان یک گلوله شلیک کرد و به هدف هم خورد. به من گفت چه تعدادی از این توپ ها داریم؟ گفتم این تعداد. گفت پس فردا به ایران می روم و شما هم با من بیا، ولی نگفت در ایران چه کاری دارد. پس فردا به فرودگاه دمشق رفتیم و نصف شب به تهران رسیدیم.

صبح در دفتر کارش به من گفت همسر آقای صالحی، فرمانده کل ارتش فوت کرده است، بیا با هم برای عرض تسلیت برویم و شما هم ماجرای عملکرد خوب توپ ها در سوریه را به آقای صالحی بگو تا تعداد دیگری توپ از ایشان بگیریم. بعد از عرض تسلیت، حاج قاسم به آقای صالحی گفت در سوریه تعدادی توپ ۱۰۵ لازم است. آقای صالحی هم به حاج قاسم گفت چشم، هر چه بخواهید به شما می دهیم اما من هم خواهشی از شما دارم. به همان تعداد تویی که به شما می دهم بچه های توپخانه ارتش را هم به سوریه ببرید. حاج قاسم هم بلافاصله گفت چشم. آقای صالحی به ما تجهیزات را داد و نماینده خودش آقای امیرنعمتی را که آن روز فرمانده تیپ ۶۵ بود به ما معرفی کرد.

هرسری تعدادی از نیروهای ارتش به سوریه می آمدند و جای خودشان را با نفرات قبلی عوض می کردند. یعنی این قدر علاقه مند بودند که به سوریه بیایند و آنجا کار نکنند. این خیلی ارزشمند است و بارها هم حاج قاسم به من می گفت بچه های ارتش از شما راضی اند. نیروهای توپخانه ارتش هیچ تبلیغاتی هم نکردند و بی سروصدا آمدند، کار کردند و کار یاد دادند و کار یاد گرفتند و ورزیده شدند.



۲۲

حاج قاسم از ایران برای نیروها مهمات و امکانات تهیه می کرد و از راه های سخت به دمشق می آورد. کار بسیار سختی بود. قدرتی می خواهد که بتواند سیستم هواپیمایی، وزارت دفاع، ارتش و سپاه را سر خط کند

وقتی منطقه العیس آزاد شد، عملیات آزادسازی حلب را با سخت ترین شرایط طراحی کرد. خودش هم خانه به خانه با نیروها جلو می رفت. ما دیگر به جلو رفتن های حاج قاسم عادت کرده بودیم و دیگر مانع ایشان نمی شدیم چون فایده ای نداشت و واقعاً خود را برای شهادت حاج قاسم آماده کرده بودیم. بارها تا مرز شهادت پیش رفت. برای نمونه عرض کنم در یکی از روستاهای آزاد شده برای استقرار دیده بان ها خودش می رفت و آنها را مستقر می کرد. به ما اجازه این کار را نمی داد و نمی گذاشت جلو برویم. به من گفت حاج محمود، شما حق جلو آمدن را ندارید و خودش تا جایی که تیراندازی می شد جلو می رفت و دیده بان ها و آرپی جی زن ها و کورنت زن ها را مستقر می کرد و به عقب برمی گشت.

🔪 سلاح های سنگین را چگونه تأمین می کردید و به سوریه می رساندید؟

با هواپیما به کربلا بفرست. گفت به جای پنج نفر، اسم ده نفر را به حسین بده. بعد گفت بچه های توپخانه را جمع کن. می خواهم برایشان در الحاضر سخنرانی کنم. موقعیت الحاضر در چهار کیلومتری العیس در خط مقدم بود. بچه های توپخانه را جمع کردم و حاج قاسم آمد و سخنرانی بسیار خوبی برای آنها کرد. گفت من به عنوان عبادت دست و پای بچه های توپخانه را که در این فتوحات بسیار بزرگ به خوبی عمل کردند می بوسم. گفت به شما مدافعان حرم می گویند. می دانید حرم یعنی چه؟ کل نظام جمهوری اسلامی حرم است و شما مدافع جمهوری اسلامی هستید. کلیت نظام جمهوری اسلامی حرم است. تفکر را ببینید. ما مدافع حرم را مدافع حرم حضرت زینب علیها السلام و حضرت رقیه علیها السلام و اماکن متبرکه معنا می کردیم. ولی حاج قاسم می گفت کل نظام جمهوری اسلامی حرم است.



از حلب بیشتر برایمان بگویید.

یک روز مسلحین اعلام کردند ما می‌خواهیم حلب را بگیریم. شیوه جدیدی به کار بردند و به همه دنیا اعلام کردند ما چند روز دیگر حلب را می‌گیریم. حالا نصف بیشتر حلب دست ما و بخشی هم دست آنها بود که در محاصره بودند و اینها می‌خواستند از خارج از حلب راه را باز کنند و به نیروهای خودشان برسند و کل حلب را بگیرند. همه رسانه‌ها را هم برای بخش مستقیم پای کار آورده بودند تا به همه دنیا نشان بدهند می‌خواهند حلب را بگیرند. با کامیون، وانت و موتورانتحاری می‌زدند و هرچه توان داشتند به کار بردند، اما نتوانستند. حاج قاسم هم در منطقه نصر فرماندهی می‌کرد و ما پدافند را انجام می‌دادیم. شرایط خیلی سختی بود و مادر سخت‌ترین شرایط روحی بودیم و پشت سرهم عملیات داشتیم. نیروهای مخالف به همه دنیا فراخوان داده بودند و طرفداران خود را جمع کردند تا حلب را بگیرند، چون به همه دنیا قول داده بودند و آنها هم کمک‌شان می‌کردند. اما هر کاری کردند، نتوانستند حلب را بگیرند. نهایتاً هم عقب‌نشینی کردند و در موضع پدافندی رفتند و رسماً گفتند ما از ایرانی‌ها شکست خوردیم.

حاج قاسم که خیالش راحت شد می‌خواست به ایران برگردد که به ایشان گفتم الان اوضاع چگونه می‌شود؟ گفت حاج محمود، چند روز دیگر گروه‌های مختلف مسلحین به جان هم می‌افتند و شکستی را که خورده‌اند به گردن هم می‌اندازند. من گفتم اینها با هم خیلی متحدند و ممکن نیست چنین اتفاقی بیفتد. دو روز بعد از رفتن حاج قاسم، مسلحین سوریه به جان هم افتادند و به همدیگر حمله کردند. پیش‌بینی‌های حاج قاسم این‌طوری بود. خیلی قشنگ بر اوضاع و منطقه تسلط داشت

۵۵

در هشت سال دفاع مقدس، ما هرچه می‌خواستیم پیش‌روی کنیم و جلو برویم، عراق مانع می‌شد. چقدر نیروهای ما کربلا و نجف و سامرا را ندیدند و شهید شدند. اما الان مرزهای ما کجاست؟ عراق، سوریه و لبنان به جمهوری اسلامی وصل است و مرز ما تا دریای مدیترانه است

و همه مسائل را از قبل پیش‌بینی می‌کرد.

روزی که آمریکایی‌ها در خلیج فارس به دست نیروهای ما دستگیر شدند، من و حاج قاسم در نصر بودیم و خبر را از تلویزیون دیدیم. به حاج قاسم گفتم خیلی خوب شد که آمریکایی‌ها را گرفتند ولی به نظر شما با آنها چه می‌کنند؟ گفت چند روز دیگر آنها را آزاد می‌کنند. من قبول نکردم و گفتم چرا آزادشان کنند، اینها را باز حمت گرفته‌اند. دو روز بعد تلویزیون اعلام کرد اینها آزاد شدند. یعنی مسائلی را که حتی ما به ذهن ما نمی‌آمد به خوبی پیش‌بینی می‌کرد و همان هم می‌شد که ایشان می‌گفت. در مناطق عملیاتی هم از جایی عملیات انجام می‌داد که نقطه ضعف دشمن بود.

این پیش‌بینی‌ها ناشی از شناسایی قوی ایشان بود یا از نبوغ بیش از حدشان؟

ببینید، حاج قاسم تجربیات خوبی از هشت سال دفاع مقدس و فهم خوب عملیاتی داشت و می‌فهمید چه اتفاقی می‌افتد. احاطه کامل به کردها داشت و فرماندهان‌شان را می‌شناخت و می‌دانست واکنش آنها چگونه است و اگر ما در فلان منطقه چنین عملیاتی بکنیم، دشمن چه کار می‌کند. به نظر من اینها خدادادی و از نبوغ بود و تسلط بسیار کاملی که در همه حوزه‌ها داشت. درباره مسائل سیاسی سوریه از ایشان پرسیدم که چه می‌شود؟ گفت همه چیز بستگی به میدان دارد. ما اگر در میدان موفق باشیم، در مسائل سیاسی هم موفقیم. عملکرد حاج قاسم باعث شد ما الان کنار دریای مدیترانه مستقر باشیم. در هشت سال دفاع مقدس، ما هرچه می‌خواستیم پیش‌روی کنیم و جلو برویم، عراق مانع می‌شد. چقدر نیروهای ما کربلا و نجف و سامرا را ندیدند و شهید شدند. اما الان مرزهای ما کجاست؟ عراق، سوریه و لبنان به

بدهید ما نیروهای باقی مانده خود را سوار اتوبوس کنیم و برویم. آنها را سوار چندتا اتوبوس کردند و از جاده راموسه به ادلب رفتند و کلاً حلب پاک سازی و آزاد شد. حلب که آزاد شد، حاج قاسم بلافاصله به سمت شرق سوریه یعنی تدمر، بوکمال و میادین رفت.

تدمر که آزاد شد ما به منطقه تنف رفتیم و حاج قاسم هم آمد و عملیاتی طراحی کردیم که شروع آن از فرودگاه سین بود که به آن وادیات شامات می گویند. عرب ها به بیابان های لم یزرع که سنگ های تیز و برنده دارد وادیات شامات می گویند. ما که به سمت منطقه تنف آمدیم، آمریکایی ها هم در این منطقه نیرو پیاده کردند. چون این منطقه بزرگراهی از دمشق به بغداد دارد و آمریکایی ها به خوبی تشخیص دادند تنف را باید نگه دارند. آمریکایی ها توسط روس ها به ما پیغام دادند که اگر به سمت تنف بیایید، مورد هدف قرار می گیرید. یک دایره به شعاع ۵۵ کیلومتر کشیده بودند و اجازه ورود نمی دادند. حاج قاسم هم قصد درگیری مستقیم با آمریکایی ها را نداشت و به ما گفت از مسیر دیگری بروید. ببینید، دوتا جاده بیشتر نبود؛ یکی از دمشق شروع می شود و از تنف می گذرد و به بغداد می رود و دیگری از دیرالزور شروع می شود، از بوکمال و میادین می گذرد و به سمت عراق می رود. از شمال تنف و در داخل بیابان های لم یزرع عملیات را هدایت کرد و جاده بوکمال را آزاد کرد و در حقیقت جاده تهران تا مرز سرزمین های اشغالی را باز کرد.

اسرائیلی ها خیلی سخت شان بود و من هم مخالف بودم که در رسانه ها اعلام بکنند. چون راه باز شده بود و ما از تهران امکانات به بغداد و از بغداد به بوکمال و از بوکمال به دمشق می بردیم. باز شدن این راه را در رسانه ها اعلام کردند و گفتند مرز بوکمال آزاد شد. اینها را مردم بدانند خوب است،



وقتی که حلب کاملاً آزاد شد، زمستان بود و شرایط خیلی سختی داشتیم. مردم حلب هم با این که آب و برق و امکانات نداشتند در سخت ترین شرایط آنجا زندگی می کردند. زمانی که به حلب حمله کردیم نیروهای مخالف سوریه به مردم اجازه نمی دادند به طرف ما بیایند و آنها را مورد هدف قرار می دادند. برای این که مردم حائل بودند و می دانستند ما مردم را مورد هدف قرار نمی دهیم. ولی وقتی حمله ما همه جانبه شد، مردم از راه های مختلف به سمت ما آمدند. حاج قاسم به من گفت مردم را سوار توپکش ها و کامیون ها کن و به اردوگاه ببر. اردوگاه های مختلف تشکیل دادند و ما هم با هروسپله ای که در اختیار داشتیم مردم را سوار کردیم و به اردوگاه بردیم. ارتش سوریه هم اینها را ثبت نام کرد و کارهایش را انجام داد. ما لحظه به لحظه محله های مختلف حلب را می گرفتیم و جلو می رفتیم. حاج قاسم هم دنبال مان می آمد، تا این که به جایی رسیدیم که نیروهای مخالف تاب مقاومت نداشتند و حلب را تمام شده می دیدند. در این شرایط بود که به ما پیشنهاد دادند اجازه

جمهوری اسلامی وصل است و مرز ما تا دریای مدیترانه است. این عظمت جمهوری اسلامی و عظمت حضرت آقا است. اگر حاج قاسم و رزمندگان و جبهه های مدافع حرم نبودند چه بسا الان باید در همدان و کرمانشاه با داعش می جنگیدیم. ولی الان حکومتی به نام داعش دیگر وجود ندارد. ممکن است هسته های کوچکی از آنها وجود داشته باشد و حمله ای هم بکنند، اما دیگر تشکیلاتی از آنها وجود ندارد.

حاج قاسم فرماندهی جبهه مقاومت را به وجود آورد. ما روزی که به سوریه رفتیم، از جوانان سوری درست استفاده نمی شد. حاج قاسم بسیج را به اسم دفاع وطنی به وجود آورد، نیرو آورد و به جوانان سوری آموزش داد و آنها را به ارتش سوریه ملحق کرد. زینبیون و فاطمیون و حشد الشعبی عراق را به وجود آورد. عظمت و اقتداری که جمهوری اسلامی و جبهه مقاومت دارد، مدیون حاج قاسم است.

درباره مرحله نهایی آزادسازی حلب برایمان بگویند؛ تأثیر آزادسازی حلب بر روند جنگ و پیامدها و نتایج آن.

۲۲

**شهادت حاج قاسم
عظمتی را در منطقه
به وجود آورد که
در هیچ جای تاریخ
چنین چیزی نبوده
است. در اهواز مردم
با آن همه مشکل
اقتصادی چه تشییع
باشکوهی کردند و
در قم، تهران، مشهد
و کرمان هم تشییع
بی نظیری رقم زدند**



کاری که شهادت حاج قاسم کرد خود حاج قاسم نمی توانست بکند. وقتی حاج قاسم بود انسجام از حشدالشعبی گرفته شده بود. در عراق به حشدالشعبی بدبین شده بودند. در ایران مشکلاتی به وجود آمده بود

حضرت آقا بود. ما هیمنه آمریکا را فروریختیم. شهادت حاج قاسم هیچ دستاوردی برای آمریکایی ها نداشت. اگر اشراف و تسلط اطلاعاتی داشتند این کار را نمی کردند. آمریکایی ها اگر می دانستند چنین عظمتی برای تشییع حاج قاسم و یارانش به وجود می آید حتماً این کار را نمی کردند. پس معلوم می شود اشراف نداشتند. اصلاً این تشییع باعث شکست آمریکا در منطقه شد و عظمت تشییع و زدن عین الاسد در تاریخ ماندگار خواهد شد و اینها هم هر دو با تدبیر حضرت آقا بود.

🔥 **درباره نشان نصر یک که حضرت آقا به شما دادند هم قدری برای ما بفرمایید.**

حضرت آقا به پاس زحماتی که حاج قاسم در جبهه مقاومت کشیده بود در اسفند سال ۹۷ مدال ذوالفقار را که بالاترین مدال کشور بود به ایشان دادند. یک هماهنگی هم بین سرلشکر باقری و سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی انجام شده بود که تعدادی از نیروهای جبهه مقاومت هم که همراه حاج قاسم بودند مدال بگیرند. مدال ها دو نوع است. مدال فتح برای فرماندهان یگان های پیاده و مانوری است و مدال نصر مال فرماندهان یگان های پشتیبانی رزم است. من طبیعتاً در پشتیبانی رزم بودم و بالاترین مدال پشتیبانی رزم هم نصر یک است. یک روز من در قرارگاه خاتم ﷺ بودم که حاج قاسم من را دید. گفت حاج محمود، چه کاری کنی؟ چند روز پیش به فکر بودم. من متوجه منظورش نشدم تا این که چند روز بعد پیغام دادند که حاج قاسم اسم مرا برای اهدای مدال نصر یک به آقا داده و آقا هم موافقت کرده اند و آقای سلیمانی و آقای باقری از طرف حضرت آقا این مدال را به بنده اهدا کردند.

حاج قاسم کرد خود حاج قاسم نمی توانست بکند. وقتی حاج قاسم بود انسجام از حشدالشعبی گرفته شده بود. در عراق به حشدالشعبی بدبین شده بودند. در ایران مشکلاتی به وجود آمده بود. اما ببینید شهادت حاج قاسم چه عظمتی را در منطقه به وجود آورد. در جای تاریخ چنین چیزی بوده است؟ در اهواز مردم با آن همه مشکل اقتصادی چه تشییع باشکوهی کردند و در قم، تهران، مشهد و کرمان هم تشییع بی نظیری رقم زدند. این یعنی اثر خون حاج قاسم و یارانش بیشتر از وجودشان است و حضرت آقا هم تشییع و موشکیاران پایگاه آمریکایی ها در عین الاسد را «یوم الله» نامیدند.

🔥 **اگر ممکن است از منظر نظامی و تخصصی خودتان درباره حمله به پایگاه عین الاسد توضیح بدهید.**

اولین چیزی که در زدن عین الاسد به ذهن آدمی خطور می کند، قدرت فرمان این کار است. کسی باید فرمان این کار را بدهد که ترسی از آن نداشته باشد. حضرت آقا دل شیر دارند که این دستور را دادند. البته ایران هم پیش بینی های زیادی کرده بود که اگر عین الاسد را زدیم و آمریکا واکنش نشان داد، ما دوباره اقدام می کنیم. به نظر من بزرگترین اقدام حضرت آقا این بود که در حداقل زمان تصمیم گیری کرد و در این جنگ پیروزمندانه وارد شد و پیروزمندانه از آن خارج شد. این خارج شدن پیروزمندانه از جنگ، مهم تر از شروع جنگ با آمریکایی ها و زدن عین الاسد بود. ما هشت سال با رژیم بعث پیروزمندانه جنگیدیم و پیروزمندانه از آن خارج شدیم، اما در عین الاسد در حداقل زمان جنگیدیم و پیروزمندانه خارج شدیم. این خیلی مهم است. تحلیل من این است. این قدرت

اما اسرائیلی ها به آمریکایی ها گفتند شما قرار بود حکومت بشار اسد را سرنگون و حکومت آمریکایی جایگزین آن بکنید ولی نه تنها این کار را نکردید، بلکه ایران توانست برای اولین بار راه زمینی خود را از عراق به دمشق باز کند. حاج قاسم روی باز شدن این راه خیلی زحمت کشید و الان هم این راه باز است و آمریکایی ها به شدت دنبال این هستند که راه قائلن به بوکمال را ببندند و بمباران می کنند، اما این راه برای ما مهم و استراتژیک است و حاج قاسم تمام هم و غمش این بود که این راه باز شود.

بعد از این که عملیات تمام شد، اسرائیلی ها می گفتند ایرانی ها توانستند حکومت بشار اسد را نگه دارند و هدف بعدی شان ما هستیم. الان جبهه مقاومت خیلی قوی شده است. ما علی رغم میل باطنی اسرائیلی ها در سوریه هستیم. روزی همه می گفتند که بشار اسد باید برود. اما نه تنها حرف آمریکایی ها، اروپایی ها، اعراب و ترکیه تحقق پیدا نکرد، بلکه حرف حضرت آقا به کرسی نشست و حکومت بشار اسد حفظ شد. به این اقدام، تحمیل اراده به دشمن می گویند. یعنی اراده جمهوری اسلامی بر آمریکایی ها غلبه کرد و فرمانده این نبرد هم حاج قاسم بود. این اواخر حاج قاسم با این که از نظر جسمی خیلی خسته شده بود، ولی مأموریتش را به نحو احسن انجام می داد و به هر آنچه می خواست، رسید.

🔥 **دقیقاً همان تعبیر حُسَینین که رهبر انقلاب برای شهید سلیمانی به کار بردند و فرمودند: «خدای متعال در قرآن از زبان مسلمان ها می گوید: بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَینِینَ، ما یکی از دو حُسَینی را داریم؛ حُسَینی یعنی بهترین؛ یکی از دو بهترین را ما داریم.»**

بله؛ دقیقاً. ببینید، کاری که شهادت



غروب هژمونی آمریکا در غرب آسیا

دکتر سید جلال دهقانی فیروزآبادی، استاد و نظریه پرداز روابط بین الملل

ارزیابی وضعیت و جایگاه کنونی آمریکا در منطقه غرب آسیا مستلزم شناخت برنامه‌ها و طرح‌های منطقه‌ای این کشور در طول حداقل سه دهه گذشته است. ابتدا باید ایده‌ها، طرح‌ها و برنامه‌های راهبردی آمریکا برای حضور در منطقه را در این سه دهه مورد بررسی قرار داد. دکتر دهقانی فیروزآبادی در این یادداشت به بررسی اوضاع منطقه پرداخته است.

به رهبری آمریکا بود؛ یعنی نظم بین المللی که بر پایه ارزش‌ها، اهداف و رهبری آمریکا شکل بگیرد و سازمان ملل نیز به عنوان نهاد مشروعیت بخش به آن عمل کند. در این بین اما غرب آسیا، نقطه آغازین این تغییر الگو نظم بین المللی یا (Paradigm Shift) بود. به این ترتیب طرح و ایده نظم نوین جهانی جورج بوش پدر در این منطقه کلید خورد. بهانه اشغال نظامی کویت از سوی

شوروی و پیروزی آمریکا در جنگ سرد، این باور برای سردمداران این کشور به وجود آمد که قدرت بلامنازع نظام بین الملل شده‌اند، از این رودرصد برآمدند سلطه خود را به عنوان یک هژمون و رهبر بین المللی بر جهان اعمال کنند. اعتقاد آمریکایی‌ها بر این بود که یک فرصت تاریخی برای تثبیت و تأیید هژمونی این کشور به وجود آمده است. در آن زمان، کلیدواژه این هژمونی «نظم نوین جهانی»

نظم نوین جهانی

اگرچه سابقه حضور آمریکا در منطقه غرب آسیا به بعد از جنگ جهانی دوم و قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی برمی‌گردد، اما این تحول استراتژیک را می‌توان نقطه عطفی برای حضور پررنگ آمریکا در منطقه دانست. به همین دلیل از سال ۹۱ میلادی، طرح‌ها و برنامه‌های راهبردی مختلفی در غرب آسیا از سوی آمریکا اجرا شده است. با فروپاشی

۵۵
ناکامی های
متعدد آمریکا در
رویارویی های
نظامی در منطقه
و به بن بست
رسیدن طرح
خاورمیانه بزرگ و
خاورمیانه جدید،
نه تنها به تثبیت و
افزایش هژمونی
آمریکا کمک نکرد،
بلکه به تعبیر
دموکرات ها،
سیاست های بوش
و نومحافظه کاران
باعث افول
هژمونی آمریکا
و خدشه دار شدن
اعتبار این کشور در
نظام بین الملل
شد

گفتمان انقلاب اسلامی. ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ در تأمین اهداف آمریکا باعث شد تا نومحافظه کاران از طرح خاورمیانه جدید در منطقه رونمایی کنند که آن هم با شکست مواجه شد. جالب اینجاست که در آمریکا برنامه هایی با هدف توسعه دموکراسی معمولاً از سوی دموکرات ها تهیه و اجرا می شد اما این بار نومحافظه کاران تصمیم گرفتند از قدرت نظامی برای رسیدن به اهداف لیبرالی استفاده کنند، چون جمهوری خواهان رویکردهای نظامی گری دارند و این گونه شعارهای دموکراتیک و لیبرالی، بیشتر از سوی دموکرات ها ارائه و اجرا شده است. به همین دلیل این مسئله موجب طرح مباحث نظری جدیدی شد که به واقع گرایی لیبرال مشهور است.

۴ موازنه آشوب

ناکامی های متعدد آمریکا در رویارویی های نظامی در منطقه و به بن بست رسیدن طرح خاورمیانه بزرگ و جدید، نه تنها به تثبیت و افزایش هژمونی آمریکا کمک نکرد، بلکه به تعبیر دموکرات ها، سیاست های بوش و نومحافظه کاران باعث افول هژمونی آمریکا و خدشه دار شدن اعتبار این کشور در نظام بین الملل شد. از این رو، هدف اوپاما و دموکرات هایی که با شعار تغییر به جای بوش در کاخ سفید نشستند، بازسازی، تقویت و تثبیت چهره، اعتبار و هژمونی یا به تعبیر خودشان رهبری آمریکا در جهان بود. دموکرات ها در دولت اوپاما راهبرد قدرت نرم جوزف نای را در پیش گرفتند. به این معنا که رسیدن به اهداف مورد نظر، لزوماً نیاز به استفاده از قدرت سخت ندارد و آمریکا از طریق قدرت نرم می تواند اهدافش را تأمین کند. بنابراین دموکرات ها نیز مانند جمهوری خواهان نه تنها مخالف سلطه و هژمونی آمریکا نبودند بلکه به زعم خود می خواستند با کم هزینه ترین وسایل و ابزار به این هدف برسند.

اگرچه در دوره اوپاما خروج نیروهای آمریکایی از عراق آغاز شد اما آنها مجدد به بهانه مبارزه با داعش که به گفته ترامپ در سال ۲۰۱۶ ساخته

شوروی برای آمریکا به وجود آمده، نتوانستند به خوبی استفاده کنند؛ به گونه ای که با اتخاذ یک سیاست خارجی لیبرال منشانه، از قدرت فائده آمریکا به نفع این کشور استفاده نکردند. بنابراین حادثه یازدهم سپتامبر، شرایطی به وجود آورد تا نومحافظه کاران آمریکایی متوسل به قدرت نظامی و زور بشوند و حمله مستقیم به افغانستان و عراق را طراحی و اجرا کردند. به این ترتیب در صحنه عمل، نومحافظه کاران دچار لجام گسیختگی نظامی در منطقه شدند. از طرف دیگر، به دلیل شرایط بین المللی پس از واقعه یازدهم سپتامبر، کشورهای مثل روسیه و چین در وضعیتی نبودند که بتوانند در مقابل آمریکا موازنه ایجاد کنند و این باور که خاورمیانه می تواند قلب هژمونی آمریکا باشد، در کاخ سفید بیش از پیش تقویت شد.

در همین زمان است که طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا کلید می خورد؛ طرحی که بنا بود برای سازگاری بیشتر منطقه با سیاست ها و منافع آمریکا، آمایش فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و دینی جوامع غرب آسیا را دستخوش تغییرات عمده بکند. بنا بر ادعای آنها، ایدئولوژی اسلامی یا اسلام گرایی و ظهور جنبش های اسلامی مانعی جدی بر سر راه امنیت رژیم صهیونیستی و حفظ منافع اقتصادی و ژئوپلیتیکی آمریکا بود.

اولویت های آمریکا برای اجرای این طرح عبارت بودند از: توسعه سیاسی از طریق تشویق و هدایت کشورهای به سوی لیبرال دموکراسی آمریکایی و حکومت های شایسته و مشروع، توسعه علمی و آموزشی با ایجاد جامعه فرهیخته و پیشرفته لیبرال، توسعه اقتصادی از طریق ایجاد فرصت های اقتصادی، آزادسازی و خصوصی سازی اقتصاد در جهت اقتصاد نولیبرال. اما اهداف اصلی که ایالات متحده آمریکا به دنبال تحقق آن بود عبارت بودند از: برقراری نظم امنیتی آمریکا محور در منطقه، اعمال هژمونی منطقه ای، تضمین امنیت و سیانت از بقای رژیم صهیونیستی، انتقال آزاد انرژی از خاورمیانه به غرب و کنترل منابع انرژی، جلوگیری از ظهور هژمون منطقه ای چالشگر با آمریکا، مهار جمهوری اسلامی ایران و مقابله با

رژیم صدام حسین، حضور نظامی مستقیم آمریکا در منطقه را فراهم کرد؛ به طوری که آنها نتوانستند پایگاه های نظامی خود را در منطقه افزایش دهند و تثبیت کنند.

۵ موازنه ضعف

در زمان بیل کلینتون اما راهبرد و دکتربین جدیدی برای منطقه غرب آسیا تعریف و تعقیب شد: مهار دوجانبه (Dual Containment). هدف از اعلام و اعمال این راهبرد، مهار هم زمان و توأمان جمهوری اسلامی ایران و عراق صدام حسین بود. البته با توجه به حمله آمریکا به عراق در جنگ اول خلیج فارس در سال ۹۱ میلادی، رژیم صدام حسین کاملاً تضعیف شده بود و ظرفیت و امکان بازیگری در منطقه را نداشت، بنابراین هدف اصلی این راهبرد، جمهوری اسلامی ایران بود. مهار دوجانبه به معنای ایجاد وضعیت موازنه ضعف بود که جمهوری اسلامی ایران را هم وزن و هم پای رژیم عراق تضعیف کنند. در زمان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، راهبرد آمریکا در منطقه، موازنه قوا بود؛ یعنی تلاش می کردند با تقویت همه جانبه صدام حسین، موازنه بین ایران و عراق حفظ بشود. اما پس از این که آمریکایی ها به عراق حمله کردند و ماشین نظامی صدام حسین ضعیف شد، بر آن شدند تا جمهوری اسلامی ایران را به همان میزان ضعیف کنند. مهار دوجانبه به دلیل عدم استقبال بسیاری از کشورها - حتی اروپا - و نیز تلاش های دیپلماتیک جمهوری اسلامی به نتیجه نرسید.

۳ طرح خاورمیانه بزرگ

طراحی سوم آمریکا پس از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و در پی حمله به برج های دوقلوی تجارت جهانی در نیویورک شکل گرفت. اعتقاد نومحافظه کاران بر این بود که آمریکا می تواند و باید نظام بین الملل را یک جانبه مدیریت کند. از مهم ترین انتقادات نومحافظه کاران آمریکایی و جورج بوش پسر به سیاست های خاورمیانه ای بیل کلینتون و دموکرات ها این بود که آنها از این به اصطلاح لحظه و فرصت تاریخی که پس از فروپاشی

خود آمریکا بود، مجدد وارد عراق شدند. مبارزه با داعش توجیهی برای حضور مجدد آمریکا در عراق و منطقه و همچنین مشروعیت بخشی به آن بود. هدف اصلی آمریکا در واقع تضعیف و از هم پاشیدن جبهه مقاومت به رهبری ایران بود. در این شرایط بود که سیاست آمریکا در قبال منطقه، به سمت موازنه آشوب سوق پیدا کرد. آمریکایی‌ها که نتوانسته بودند نظم منطقه‌ای مطلوب و تأمین‌کننده منافع خود را ایجاد کنند، منطقه غرب آسیا را درگیر یک آشوب مدیریت شده کردند. واقعیت راهبردی حائز اهمیت آن است که تمام طرح و برنامه‌ها و راهبردهای منطقه‌ای آمریکا در غرب آسیا در طول سه دهه گذشته در دستیابی به اهداف خود ناموفق و ناکام مانده، به گونه‌ای که قدرت و هژمونی آمریکا در منطقه رو به افول بوده است.

این ارزیابی نیازمند وجود مؤلفه‌ها و شاخص‌هایی است تا طبق آن، میزان کامیابی یا افول قدرت و هژمونی آمریکا در منطقه را مشخص کند. مهم‌ترین این شاخص‌ها عبارتند از:

۱- حضور نظامی مستقیم و انحصاری

ایالات متحده آمریکا بعد از خروج بریتانیا از شرق سوئز و منطقه خلیج فارس، از قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در صدد بود تا یک حضور نظامی مستقیم و انحصاری در منطقه داشته باشد. اکنون می‌توان بررسی کرد این وضعیت نسبت به گذشته در چه شرایطی است. آمریکایی‌ها به رغم این که هنوز در منطقه حضور دارند، ولی در جهت کاهش حضور نظامی مستقیم و انحصاری شان در منطقه برنامه‌ریزی می‌کنند. ممکن است گفته شود خود آمریکایی‌ها دیگر نمی‌خواهند حضور نظامی و مستقیم در منطقه داشته باشند. بر فرض صحت این گزاره، دلیل اتخاذ این تصمیم چیست؟ افزایش هزینه‌های مالی، سیاسی و اعتباری آمریکا در منطقه این امکان را از آنها گرفته است؛ بنابراین آمریکایی‌ها علی‌رغم مشکلات و مسائل فراوانی که در منطقه دارند، به خصوص پس از تحولات اخیر، نمی‌توانند مانند گذشته حضور مستقیم نظامی در منطقه داشته باشند و باید به تدریج

حضور فیزیکی نظامی خود را کاهش دهند، کم‌این که هم اوباما و هم ترامپ به ضرورت کاهش تعهدات نظامی آمریکا اذعان کرده‌اند، مگر در اهداف اقتصادی. آنها دیگر نمی‌توانند به همه متحدان خود در دنیا و از جمله منطقه غرب آسیا تعهدات نظامی بدهند؛ این شاخص رو به افول است.

۲- سلطه بلامنازع منطقه‌ای

در طول دهه‌های مختلف و از زمانی که آمریکایی‌ها وارد منطقه شدند، همه تلاش آنها معطوف به این مسئله بود که به بیان علم روابط بین الملل، هژمون منطقه باشند و سلطه و تسلط بلامنازع خود را حفظ کنند. در این که سلطه بلامنازع آمریکا در منطقه کاهش پیدا کرده، هیچ کس تردیدی ندارد. یکی از مهم‌ترین شاخص‌هایی که در تعریف قدرت بازیگران بین المللی به کار برده می‌شود، میزان تعیین‌کنندگی دستورکارهای منطقه‌ای است. آمریکا در گذشته خود را تنها قدرت تعیین‌کننده دستورکارهای منطقه‌ای می‌دانست و در عمل هم سال‌ها این گونه بود که آمریکا تعیین می‌کرد چه اتفاقی باید در منطقه بیفتد و چه اتفاقی نباید رخ دهد. همان‌طور که مشاهده می‌کنیم، اکنون بسیاری از مسائل مهم منطقه‌ای بدون حضور و حتی مشورت با آمریکا اتفاق می‌افتد. تحولات سوریه و عراق نمونه‌هایی هستند که آمریکا یا نمی‌تواند یا دیگر انحصاراً به آنها شکل نمی‌دهد؛ چرا که اساساً این امکان برای آمریکا وجود ندارد تا دستورکار منطقه‌ای تعیین کند. شاخص دیگر برای سنجش میزان قدرت آمریکا در غرب آسیا، مدیریت بحران‌های منطقه‌ای است. این که آمریکا تا چه میزان توانسته یا می‌تواند بحران‌های منطقه‌ای را مدیریت کند. با مرور وقایع دهه‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران یا حتی تا دهه هشتاد میلادی، اگر نگوییم آمریکا به تنهایی مسائل منطقه‌ای را مدیریت می‌کرد، اما این‌طور وانمود می‌کرد که هیچ بحرانی در منطقه، بدون حضور مستقیم آنها قابل مدیریت نیست و آمریکایی‌ها تنها حافظ امنیت منطقه هستند. برای نمونه، بوش پسر تصور می‌کرد به تنهایی می‌تواند اوضاع

خاورمیانه را تغییر بدهد و مدیریت کند؛ اما بعد از هشت سال، نه تنها نتوانست پروژه مدیریت تهران تا دمشق خود را پیش ببرد، بلکه حتی در عراق هم موفق نشد به اهداف خود برسد. به این ترتیب حتی نظریه پردازان و صاحب نظران آمریکایی اذعان می‌کردند آمریکا ممکن است بتواند جنگ را به تنهایی صلح آغاز کند اما نخواهد توانست به تنهایی صلح را برقرار کند.

اکنون اما بیش از گذشته این واقعیت عیان شده است که آمریکا در شرایطی نیست که بتواند به تنهایی بحران‌های منطقه‌ای را مدیریت کند. حتی در مدیریت‌های چندجانبه برخی پرونده‌های منطقه‌ای هم نمی‌تواند حضور داشته باشد و با این که منطقه را به سمت یک آشوب مدیریت شده برده اما توانایی مدیریت آن را نداشته است.

اگر بخواهیم وضعیت منطقه را بر اساس تحولات اخیر پیش بینی کنیم، باید گفت برآیند این تحولات، تغییر و تحول نظم امنیتی منطقه‌ای به معنای الگوی مدیریت منازعه در منطقه خواهد بود؛ به گونه‌ای که نظم امنیتی هژمونیک برون زاد منطقه‌ای مبتنی بر برتری نظامی آمریکا در منطقه تضعیف شده و نظم امنیتی درون زاد منطقه‌ای شکل خواهد گرفت.

شاخص دیگر برای سنجش افول قدرت منطقه‌ای آمریکا، توان این کشور در جلوگیری از نقش آفرینی رقبای بین المللی اش در غرب آسیاست. از جنگ جهانی دوم به این سو، یکی از اهداف همیشگی آمریکا برای حفظ هژمونی خود، کنترل و تحدید حضور و نفوذ سایر قدرت‌های بین المللی در منطقه بوده است. این مسئله از آن جهت اهمیت بیشتری می‌یابد که اعمال هژمونی جهانی نیز مستلزم اعمال هژمونی منطقه‌ای در خاورمیانه است. امروز شاهد حضور پررنگ منطقه‌ای روسیه، چین و حتی کشورهای اروپایی در منطقه هستیم که تا سال‌ها پس از فروپاشی شوروی، چنین امکانی متصور نبود.

شاخص دیگر برای سنجش میزان قدرت آمریکا در منطقه، مهندسی روابط منطقه‌ای است که سال‌ها توسط آمریکا انجام می‌شد. یکی از اهداف منطقه‌ای آمریکا، دنباله‌روی



بلامنازع کشورهای منطقه از سیاست‌های کاخ سفید بوده است. آمریکایی‌ها همیشه در صدد بوده‌اند که کشورهای منطقه دنبال‌روی اهداف و منافع آنها باشند و حتی برای نیل به این هدف، تقسیم‌کار منطقه‌ای هم بین کشورهای منطقه انجام دادند. برای مثال، ترکیه عضو کشورهای ناتو و متحد سنتی آمریکا در منطقه است اما این کشور نیز اکنون به دنبال روابط مستقل با روسیه و چین است. از این رو، سیاست دنبال‌روی محض از آمریکا دیگر الگوی غالب روابط منطقه‌ای در غرب آسیا نیست.

۴ تأمین و حفظ امنیت رژیم صهیونیستی

در همه طراحی‌های منطقه‌ای آمریکا اعم از مهار دو جانبه، طرح خاورمیانه بزرگ، طرح خاورمیانه جدید و موازنه آشوب، اگر نگوییم هدف اصلی، اما یقیناً یکی از اهداف مهم و حیاتی آنها حفظ و تأمین امنیت رژیم صهیونیستی بوده است. با بررسی وضعیت امنیتی و سیاسی منطقه، تنزل جایگاه راهبردی اسرائیل در منطقه و افول هژمونی نظامی این رژیم نیز در خاورمیانه مشهود است - جنگ ۳۳ روزه لبنان و جنگ ۲۲ روزه غزه؛ مؤید این واقعیت است - از این رو، یکی از اهداف به اصطلاح معامله قرن، تأمین و تضمین امنیت دائمی این رژیم است. خاورمیانه از گذشته تا قبل از شکل‌گیری محور مقاومت بر اساس محور اسرائیل دو قطبی بوده است؛ یعنی یک جریان اسلام‌گرا و یک جریان محافظه‌کار سکولار در آن وجود داشت. اما در چند سال اخیر، به دوازدوگاه محور مقاومت و محور سازش و سلطه تقسیم شده است. در محور مقاومت ایران، سوریه، عراق، حزب الله، حماس و

۲۲

**هدف آمریکا از
مهار و تحدید
ایران، حفظ موازنه
منطقه‌ای به نفع
خود و متحدانش
و نیز جلوگیری از
شکل‌گیری و تکثیر
الگوی است که با
فرهنگ، راهبردها
و اهداف آمریکا
همخوانی ندارد**

انصارالله قرار می‌گیرند و در محور سازش برخی کشورهای عربی از جمله عربستان و آمریکا و اسرائیل به عنوان کشورهای حلقه مرکزی این اردوگاه قرار دارند و نوعی موازنه قوای جدید منطقه‌ای در حال شکل‌گیری است. بسیاری از تحرکاتی که به تازگی علیه جمهوری اسلامی شکل گرفته، برای بازگرداندن موازنه قبلی یا شکل دادن به موازنه جدیدی است که از تقویت جایگاه ایران و تضعیف جایگاه اسرائیل جلوگیری کند.

۱۴ | مهار و تحدید جمهوری اسلامی ایران

تضعیف، مهار و محدودسازی قدرت ایران یکی دیگر از اهداف راهبردی در طراحی‌های منطقه‌ای آمریکا بوده است. هدف آمریکا از مهار و تحدید ایران، حفظ موازنه منطقه‌ای به نفع خود و متحدانش و نیز جلوگیری از شکل‌گیری و تکثیر الگویی است که با فرهنگ، راهبردها و اهداف آمریکا همخوانی ندارد.

اما علی‌رغم همه فشارهای امنیتی، سیاسی و اقتصادی، جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای، در اوج نقش‌آفرینی قرار دارد. قدرت منطقه‌ای مختص کشوری است که اقتدار و قدرت لازم برای نفوذ و تأثیرگذاری بر یک منطقه داشته باشد یا این‌که قدرت و منافع آن در سراسر منطقه غالب شود. بر اساس این تعریف، جمهوری اسلامی ایران یک قدرت منطقه‌ای است. دوست و دشمن نیز به این جایگاه منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران اذعان دارند. دست‌یابی به این قدرت نیز نتیجه مطلوب‌ترین دفاعی امنیتی ایران است که توانست امنیت جمهوری اسلامی ایران را تأمین و به تبع آن به سمت ایجاد یک شرایط منطقه‌ای مطلوب حرکت کند. تمام تلاش دشمنان و رقبای بین‌المللی و منطقه‌ای ایران به ویژه ایالات متحده آمریکا این است این جایگاه که بر اساس این تفکر استراتژیک به وجود آمده، از جمهوری اسلامی ایران گرفته شود.

در طول تاریخ معاصر، هیچ وقت آرایش

سیاسی در
جهان و منطقه
این‌گونه نبوده
است. اکنون

جمهوری اسلامی ایران

نقش بسیار مهمی در تعیین دستورکارهای منطقه‌ای دارد. ایران به هر میزان که نقش تعیین‌کنندگی بیشتری در منطقه ایفا کند، نفوذ و قدرت آمریکا در منطقه افول کرده است. آنها در اوایل بحران سوریه نمی‌خواستند نقش جمهوری اسلامی ایران را ببینند و تلاش‌های فراوانی هم در این زمینه صورت گرفت، اما در نهایت مجبور شدند نقش ایران را ببینند. در عراق هم همین اتفاق افتاده است. برخی استدلال می‌کنند که جایگاه منطقه‌ای ایران بر اثر راهبردهای اشتباه آمریکا ارتقا یافته، در پاسخ باید گفت درست است که اشتباه‌های راهبردی و محاسباتی آمریکا در این زمینه اثرگذار بوده است، اما اگر یک بازیگر عرصه سیاست، توان و قدرت لازم برای ایفای نقش مؤثر در این بازی پیچیده نداشته باشد، آیا می‌تواند از این وضعیت به نفع منافع خود استفاده کند؟ این امکان را سایر کشورها هم داشته‌اند اما چرنا نتوانستند از آن در راستای منافع خود

بهره‌برند؟ بنابراین اثرگذاری و قدرتمندی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی بیانگر افول قدرت آمریکا در این منطقه است. امروز حتی کشورهای متحد آمریکا هم دیگر دنباله‌روی بلامنازع آن نیستند و به نوعی روابط سیاسی، نظامی و اقتصادی خود را با کشورهایی نظیر روسیه و چین افزایش داده‌اند. ممکن است گفته شود این کشورها از دیپلماسی پلی‌آف استفاده می‌کنند؛ یعنی با یک قدرتی تعامل می‌کنند تا بر قدرت دیگر برای کسب منافع بیشتر فشار وارد کنند. بر فرض درستی این گزاره، همین‌که این امکان برای کشورهای منطقه ایجاد شده، عیان می‌کند آن قدرت بلامنازع افول کرده است. به گونه‌ای که این کشور دیگر توانایی ندارد مانع روابط کشورهای منطقه با رقبای فرامنطقه‌ای خود باشد.

۵۵
زمانی در نظام
بین الملل، آمریکا
سیاست‌های
خود را تحمیل
می‌کرد، چون
چنین جایگاهی
برای خود قائل
بود و دیگران نیز
می‌پذیرفتند، اما
شواهد و قرائن
نظری و عملی
نشان می‌دهد
وضعیت نظام
بین الملل تغییر
کرده و رقبات
بین المللی
و منطقه‌ای
آمریکا اجازه
چنین رفتارهای
انحصارطلبانه‌ای
را به آمریکا
نمی‌دهند

واقعیت است که تغییراتی عمده در صحنه و عرصه عمل رخ داده است. برای نمونه، ارائه نظریه قدرت نرم نشان می‌دهد با قدرت نظامی نمی‌توان همه اهداف را تأمین کرد. زمانی عنوان می‌شد قدرت نظامی مانند پول است که هرچه می‌خواهید، می‌توانید با پول بخرید و هر نیازی را با آن برطرف کنید. اما امروز می‌گویند قدرت نظامی و سخت، تبدیل پذیری اش را از دست داده و برای تأمین منافع ملی، به انواع دیگر قدرت مانند قدرت نرم نیاز است.

بحث افول هژمونی آمریکا اولین بار اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد میلادی مطرح شد؛ به گونه‌ای که رابرت کوهین، نظریه پرداز نولیبرال آمریکایی در کتاب خود با عنوان «پس از هژمونی» به این مسئله پرداخت. این کتاب سال ۸۴ میلادی انتشار یافت. کوهین در این کتاب، بیشتر، از زاویه نظم اقتصادی و رژیم‌های بین المللی به مقوله افول آمریکا می‌پردازد. او می‌گوید پس از جنگ جهانی دوم تا دهه هشتاد میلادی، آمریکا یک قدرت اقتصادی بلامنازع بوده که توانسته رژیم‌ها و نهادهای بین المللی را طبق چارچوب‌های نظم لیبرال ایجاد کند؛ اما این قدرت هژمون در حال افول است. همان طور که اشاره شد، این مباحث در دهه هفتاد و هشتاد میلادی مطرح شده است. اگرچه در این سال‌ها بودجه نظامی و تولید ناخالص ملی آمریکا افزایش یافته، اما از آنجا که قدرت رقیبانش چند برابر شده، مشخص می‌شود قدرت هژمونیک آمریکا افول کرده است.

زمانی در نظام بین الملل، آمریکا سیاست‌های خود را تحمیل می‌کرد، چون چنین جایگاهی برای خود قائل بود و دیگران نیز می‌پذیرفتند، اما شواهد و قرائن نظری و عملی نشان می‌دهد وضعیت نظام بین الملل تغییر کرده و رقبات بین المللی و منطقه‌ای آمریکا اجازه چنین رفتارهای انحصارطلبانه‌ای را به آمریکا نمی‌دهند. ترامپ و تیم او نیز به این نتیجه رسیدند که آمریکا نمی‌تواند کل دنیا را کنترل و رهبری کند؛ چرا که بازیگران دیگری هم برای خود منافع مستقلی تعریف کردند؛ و لوا این‌که

از اهداف آمریکا
در ایجاد آشوب‌ها
و بحران‌های
منطقه‌ای نیز

فروش تسلیحات به کشورهای منطقه بوده است. ترامپ برخلاف رؤسای قبلی کاخ سفید که در لفافه سخن می‌گفتند، به صراحت خطاب به برخی از کشورهای منطقه اعلام کرد برای حفظ امنیت تان باید هزینه‌های آن را بپردازید. امروز اما جدول فروش تسلیحاتی در منطقه بیانگر این حقیقت است که رقبای جدی آمریکا درصددند تا از انحصار آمریکا بکاهند.

پیامدهای نظری افول هژمونی آمریکا

بی تردید واقعیت‌های بین المللی منجر به شکل‌گیری نظریه‌های جدید یا تعدیل نظریه‌های موجود می‌شود. برای مثال نظریه رئالیستی مبتنی بر قدرت سخت نظامی به گونه‌ای تغییر می‌کند که قدرت اقتصادی اهمیت می‌یابد یا قدرت گفتمانی و ایدئولوژیک برجسته می‌شود که در پی آن، نظریه قدرت نرم متولد خواهد شد. از این رو تغییر و تحولات نظری بیانگر این

کنترل منابع انرژی و مبادلات تجاری منطقه

یکی از مهم‌ترین دلایل حضور آمریکا در منطقه، منافع اقتصادی این کشور بوده؛ به طوری که کنترل و سلطه بر جریان نفت و انرژی منطقه، بسیاری از اولویت‌های استراتژیک آمریکا را تعیین کرده است. آمریکا همیشه درصدد بوده بر استخراج، خرید و فروش و حمل و نقل انرژی در منطقه سلطه داشته باشد، اما به تدریج و با افزایش نقش دیگر بازیگران منطقه‌ای و بین المللی، نقش و نفوذ آمریکا هم کمتر شده است. از طرف دیگر، آمریکا درصدد بوده بیشترین حجم مبادلات تجاری را با کشورهای منطقه داشته باشد. بخشی از این مبادلات تجاری، به فروش تسلیحات نظامی برمی‌گردد که درآمد و سود هنگفتی برای کارخانه‌های تسلیحاتی آمریکا در پی داشته است. یکی

متحد آمریکا باشند و این یعنی افول هژمونی. بسیاری از اندیشمندان و سیاستمداران آمریکایی، کتاب‌ها و مقالات زیادی با رویکرد جهان‌پس‌آمریکا نوشتند و یا برخی دیگر، نظرات خود را تعدیل کرده‌اند. برای مثال، پس از فروپاشی شوروی، بحث نظام تک قطبی مطرح شد یا فرانسویس فوکویاما از اصطلاح «پایان تاریخ» استفاده کرد، اما تحولات نظام بین الملل به سمتی پیش رفت که فوکویاما مجبور شد از حرف و ایده خود برگردد.

علاوه بر فوکویاما، اندیشمندان دیگری در آمریکا دریافتند نظریه نظام تک قطبی با واقعیات بین المللی منطبق نیست. یکی از مهم‌ترین نمونه‌های آن، حمله آمریکا به عراق بود. این تجربیات در عرصه عمل، به نظریه «نظام یک چند قطبی» تبدیل شد که آن را ساموئل هانتینگتون ارائه کرد. بر اساس این نظریه، آمریکا دیگر قدرت بلامنازع جهان نیست و حتماً نیاز دارد برای مدیریت بین المللی با سایر قدرت‌های بزرگ مشورت و همکاری کند. نظام یک چند قطبی مانند یک سیستم هیئت مدیره‌ای است که آمریکا ممکن است رئیس آن باشد، اما نیاز دارد با هماهنگی دیگر اعضای هیئت مدیره عمل کند.

جالب است که در همان نظریه نظام یک چند قطبی، هانتینگتون معتقد است آمریکا قدرت درجه یک است و چند قدرت درجه دوم در مناطق مختلف حضور دارند. برای مثال روسیه را در اوراسیا، درجه اول و اوکراین را درجه دوم می‌داند. در خاورمیانه، ایران را قدرت درجه اول و عربستان را درجه دوم معرفی می‌کند. این خود نشان می‌دهد آمریکا از سر تفنن با ما مقابله نمی‌کند. وقتی یک ابرقدرت با جمهوری اسلامی ایران مقابله می‌کند به این معناست که اومی خواهد قدرتی را در سطح بین المللی یا منطقه‌ای مهار کند. هانتینگتون در نظریه برخورد تمدن‌ها معتقد بود نزاع بین المللی در آینده بین آمریکا، چین و ایران به عنوان رهبران سه تمدن مسیحی، کنفوسیوسی و اسلامی خواهد بود. این مباحث بیانگر

۲۲

وضعیت آمریکا در منطقه نسبت به سه دهه گذشته بسیار متفاوت است. تردیدی نیست که بخش بزرگی از ناکامی‌های منطقه‌ای آمریکا بر اثر بازیگری هوشمندانه و شجاعانه جمهوری اسلامی ایران و زحمات شهید سلیمانی بوده است

وجود واقعیت‌های جدیدی است که در صحنه بین المللی به وجود آمده، بنابراین ناکامی‌هایی که آمریکایی‌ها در عرصه عمل کسب کردند، موجب شد این ایده که «نظام سیاسی، اقتصادی، امنیتی که بر پایه رهبری و هژمونی آمریکا ایجاد شده است، تضعیف خواهد شد یا افول خواهد کرد»، بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد.

مواجهه آمریکایی‌ها با واقعیات میدانی در روی زمین، موجب تعدیل نظریه‌های هژمونی شد تا توجیهی برای عقب‌نشینی آمریکا باشد. برای مثال، هژمونی مستقیم به نظریه هژمونی نیابتی تبدیل شد؛ یعنی خواست آمریکا اعمال سلطه از طریق هژمونی مستقیم بوده، اما وقتی در صحنه عمل هزینه این کار بالا می‌رود، با یک توجیه نظری به سمت اعمال یک هژمونی نیابتی می‌رود. وقتی در عمل، هژمونی نیابتی هم امکان‌پذیر نیست، به سمت موازنه‌سازی ساحلی یا «موازنه‌سازی از ساحل» می‌رود؛ به این معنا که نیروی دریایی آمریکا از دور و با استفاده از ناوهای هواپیمابر در کنار سواحل منطقه‌ای و آب‌های بین المللی، موازنه منطقه‌ای را کنترل می‌کند.

وقتی موازنه‌سازی از طریق ساحل هم کارایی لازم را نداشته باشد، هزینه بالا می‌رود و طرح احاله مسئولیت مطرح می‌شود. به این معنا که آمریکا برای مثال، مسئولیت موازنه‌سازی در برابر ایران را به عربستان یا رژیم صهیونیستی احاله می‌دهد. امروز یکی از دغدغه‌های آمریکا همین نکته است که نه خود می‌تواند در منطقه موازنه‌سازی کند و نه با احاله این مسئولیت به برخی کشورهای منطقه، آنها توانایی چنین کاری را خواهند داشت. راهبرد چرخش به شرق هم از توجیهاتی است که آمریکا برای خروج از منطقه استفاده می‌کند. البته این حرف به این معنا نیست که چین در مرکز توجه آمریکا قرار ندارد، بلکه آمریکا همین مسئله را هم توجیهی برای پوشاندن ناتوانی خود در مدیریت منطقه و کم‌کردن نقش خود در خاورمیانه قرار داده است.

۱ چراترور؟

همان‌طور که توضیح داده شد، وضعیت آمریکا در منطقه نسبت به سه دهه گذشته بسیار متفاوت است. تردیدی نیست که بخش بزرگی از ناکامی‌های منطقه‌ای آمریکا بر اثر بازیگری هوشمندانه و شجاعانه جمهوری اسلامی ایران و زحمات شهید سلیمانی بوده است. ترور سردار سلیمانی به محاسبات استراتژیک آمریکا در منطقه برمی‌گردد. مبنای محاسبات استراتژیک، هزینه - فایده کردن است؛ به این معنا که یک بازیگر عاقل، هزینه و فایده تصمیم خود را می‌سنجد و بعد دست به اقدام می‌زند. گاهی هم برخی تصمیم‌ها در شرایط نامطلوب و غیرعقلانی اتخاذ می‌شود. به نظر می‌رسد ایالات متحده آمریکا چند دلیل عمده برای این کار تروریستی داشته است.

۱ منطق بازدارندگی

اعتبارزدایی از قدرت بازدارندگی آمریکا پس از ساقط شدن پهباد آمریکایی توسط ایران شروع شد. آمریکایی‌ها علی‌رغم تهدیدات مختلف اما، واکنش عملی نشان ندادند. پس از آن، حمله انصارالله یمن به آرامکوی عربستان بود که این اتفاق، هم برای آمریکا و هم برای متحد منطقه‌ای درجه اولش یعنی عربستان سعودی تبعات سنگینی به همراه داشت. پس از این دو اتفاق، این پرسش در میان متحدان آمریکا شکل گرفت که آمریکایی که از پس امنیت خود بر نمی‌آید، چگونه می‌توان به آن اعتماد کرد؟ از طرفی، سامانه‌هایی که آمریکا برای بازدارندگی به متحدان خود فروخته بود، کارایی لازم را از خود نشان نداد، بنابراین اعتبار قدرت بازدارندگی آمریکا در منطقه زیر سؤال رفت، به این ترتیب آنها به زعم خود با ترور سردار سلیمانی، درصد بازسازی اعتبار خود و آرام کردن متحدان شان برآمدند.

۱۲ آزمون قدرت بازدارندگی ایران

آمریکایی‌ها بر اساس تحلیلی که از شرایط ایران پس از اعمال فشار حداکثری و همچنین حوادث آبان ۹۸ داشتند، به این نتیجه رسیدند که جمهوری اسلامی ایران در موضع ضعف قرار گرفته است. طبق محاسبات آمریکایی‌ها، ترور سردار سلیمانی چند منفعت برای آنها می‌توانست در پی داشته باشد. اول این که با بالابردن هزینه، ایران دست و پای منطقه‌ای خود را جمع می‌کند و در این موضع ضعف، نمی‌تواند عکس‌العمل نشان بدهد.

راهبرد فشار حداکثری آمریکا علیه ملت ایران شامل دو بخش داخلی و خارجی بود. در سطح داخلی، آنها به دنبال شورش مردم علیه نظام بودند. مهم‌ترین ابزار هم در این راستا، ناامید شدن مردم از ساختار نظام (و نه دولت یا افراد) است. این مسئله راهم از فروپاشی شوروی درس گرفتند که باید مردم را از کل سیستم حکمرانی ناامید کنند. وقتی فشار داخلی جواب نداد، شروع به تضعیف یا حذف بازوهای و اهرم‌های امنیتی ایران در لبنان، سوریه و عراق کردند. در این مقطع، برآورد آمریکایی‌ها این بود که اگر فرمانده میدانی ایران ترور شود، شرایط منطقه‌ای ایران به نفع آمریکا و متحدان منطقه‌ایش تغییر خواهد کرد. اتخاذ این تصمیم با توجه به این که آنها اعتقاد داشتند ایران در شرایطی نیست که پاسخ بدهد، تقویت شد.

۱۳ افزایش هزینه منطقه‌ای ایران

همان‌طور که ترامپ پیش از این گفته بود، ایران باید برای حضور منطقه‌ای خود هزینه بپردازد. به زعم آمریکا، بالاترین هزینه‌ای که می‌توانست بر ایران تحمیل شود، ترور سردار سلیمانی بود؛ بنابراین آمریکا با محاسبات فوق، در پی آن بود که با یک اقدام، به چند هدف راهبردی مهم در منطقه و در قبال ایران دست یابد.

۱۱ تکرار اشتباه محاسباتی آمریکا

۱ تغییر توازن استراتژیک به نفع ایران

اگرچه آمریکا برای انصراف ایران از پاسخ به ترور سردار سلیمانی، تهدیدهای رسمی و غیررسمی کرده بود، اما حمله موشکی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به پایگاه عین‌الاسد آمریکا در عراق، محاسبات این کشور را درباره تضعیف قدرت بازدارندگی جمهوری اسلامی برهم زد؛ به طوری که مجدد توازن استراتژیک منطقه را به نفع جمهوری اسلامی ایران و جبهه مقاومت تغییر داد؛ به خصوص این که این اقدام توسط ایران و نه بازوهای منطقه‌ایش انجام شد.

۲ تقویت گفتمان سردار سلیمانی

سردار سلیمانی یک گفتمان و مکتب است که به آرزوی دیرینه‌اش رسید. شکی نیست که سردار سلیمانی منحصر به فرد بود اما مکتب و گفتمان شهید سلیمانی، قدرت بازتولید دارد و توسط افراد و گروه‌های بسیاری ادامه می‌یابد. نکته بسیار مهم دیگر این است که این گفتمان برآمده از مکتب امام خمینی علیه‌السلام فقط در ایران بازتولید نمی‌شود؛ در عراق، یمن، لبنان، سوریه و کشورهای دیگر بازتولید می‌شود، بنابراین درست است که ایران کانون محور مقاومت است، اما محور مقاومت دیگر مساوی با ایران نیست. نسبت «این همانی» بین این دو وجود ندارد و محور مقاومت بسیار گسترده‌تر از آن است.

۳ تقویت پایگاه مردمی جمهوری اسلامی

شرکت گسترده مردم داخل و خارج کشور در تشییع پیکر شهید سلیمانی و مراسم عزاداری او موجب تقویت ایران شد. مهم‌ترین مؤلفه قدرت دفاعی و بازدارندگی ایران، «مردم‌پایه» بودن آن است. آمریکایی‌ها به هیچ وجه در محاسبات خود تصور چنین جمعیت عظیمی را نمی‌کردند.



شکی نیست که سردار سلیمانی منحصر به فرد بود اما مکتب و گفتمان شهید سلیمانی، قدرت بازتولید دارد و توسط افراد و گروه‌های بسیاری ادامه می‌یابد

به نظر بنده، حتی اگر ایران به این ترور، پاسخ نظامی هم نمی‌داد، خود این حضور مردم مهم‌ترین دستاورد بود.

۴ تقویت نفوذ و حضور منطقه‌ای جمهوری اسلامی

از جمله اهداف آمریکا از ترور سردار سلیمانی، تضعیف نفوذ منطقه‌ای ایران بود، اما این اقدام به ضد خود تبدیل شد و شهادت شهید سلیمانی، تجلی نفوذ منطقه‌ای ایران بود و سیاست خارجی منطقه‌ای ما را فعال تر کرد. برخلاف انتظار آمریکا، عملیات ترور سردار سلیمانی و به تبع آن عملیات تلافی جویانه ایران، نه تنها قدرت منطقه‌ای ایران را تضعیف نکرد، بلکه باعث تقویت و تثبیت آن شد. بر اثر این تحول، محور مقاومت نیز در منطقه تقویت شده و محور ضد مقاومت در موضع انفعال و ضعف قرار گرفته است.

۵ تقویت و تثبیت قدرت بازدارندگی جمهوری اسلامی

بازدارندگی عبارت است از مأیوس کردن دشمن از اقدام خصمانه از طریق ایجاد شک و تردید یا ترس از عواقب آن اقدام و مقاومت فعال و همه‌جانبه در برابر فشارهای او. مهم‌ترین هدف بازدارندگی، سلب امکان بسیج نیرو و استفاده دشمن از زور و منابع قدرت نظامی است. جلوگیری از ورود دشمن به محیط امنیتی و سلب آزادی عمل تهاجمی دشمن، دوسازوکار بازدارندگی است. بر این اساس، هدف راهبردی بازدارندگی، تقویت قدرت و توان دفاعی کشور به منظور فرسودن یا فرسایش قدرت دشمن و تحمیل هزینه حداکثری به نیروی مهاجم است. امکان عملی شدن تهدید و معتبر بودن آن برای بازداشتن اقدامات خصومت‌آمیز نظامی دشمن در کانون بازدارندگی قرار دارد. افزایش شرایط ناامنی برای آمریکا در منطقه، و از آنجا که ابتکار عمل می‌اندازد، یکی از آثار اقدام ایران در پاسخ به اقدام تروریستی آمریکا، تقویت قدرت بازدارندگی ایران است. روی دیگر این سکه، افزایش هزینه اقدام و حضور نظامی آمریکا در منطقه است، به همین دلیل پیش‌بینی می‌شود حضور نظامی آمریکا در منطقه کاهش پیدا کند.



در مورد آقا تعبیر جالبی داشت: در این بیست سالی که در محضر آقا بودم، نتیجه تقوا و ثمره آن را که حکمت می شود و بر زبان و دل و عقل جاری می شود، در آقا به طور کامل دیدم.

گزیده‌ای از تصاویر کتاب عکس انتشارات انقلاب اسلامی؛

شهید سلیمانی در کنار رهبر انقلاب

هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود

((بنده شب و روز به یاد شهید سلیمانی عزیز هستم)) ۲۹/۲/۹۹ و ((یاد او را هرگز فراموش نمیکنم)) ۲۶/۹/۹۹ این جملاتی از میان دهها عبارتی است که رهبر انقلاب در یک سال اخیر درباره شهید سلیمانی به کار برده است. تعابیر کم سابقه و کم نظیری که به چهل سال مجاهدت و فعالیت این شهید و مرادده و همنشینی او با رهبر انقلاب برمی گردد. در ادامه گزیده‌هایی از تصاویر این مرادودات را مرور می‌کنیم که به زودی در کتاب عکسی توسط انتشارات انقلاب اسلامی منتشر خواهد شد:

«مالک افتاد زمین قیمت حسرت چند است؛ خوش به حالش که علی از دل او خرسند است» یک بیت از سروده بلندبالای یکی از شاعران خوش ذوق که بلافاصله بعد از شهادت سردار سروده است. انگار که شاعر آن بیت را برای این قاب سروده است.



همراه خانواده رفته بود برای دیدار خصوصی. با اشتیاق مشغول معرفی کسانی است که سالها در جهاد در راه خدا همراهی اش کرده اند.





بعد از شهادت سردار مراسمی نبوده که آقا یا
خیال روی تو در هر طریق همزه ماست

کتاب تاریخ ایران و عراق هر چه بود هست قاسم سا
گرفتند آنقدر که... برادران مادر عراق هم مثل مادر ما



مهرماه ۹۳ بود که جهاد اسلامی فلسطین را برده بود دیدار رهبری. احتمالاً برای
رمضان عبدالله و هیات همراهش هم دیدن رابطه سرباز و فرمانده جالب بوده. از
معرکه های خطر سلامت که می آمد، لابد فرمانده محض خاطر سرسلامتی می گفت
الحمد لله و سر را میبوسید. هر بار همین قصه بود تا آنکه «سر» آن نیمه شب غریب،
شد حکایتی جدا.

آمریکایی‌ها میلیاردها دلار خرج کردند برای تغییر منطقه. همه آن دلارها اما حریف این جلسات خالصانه در قلب تهران نشد.



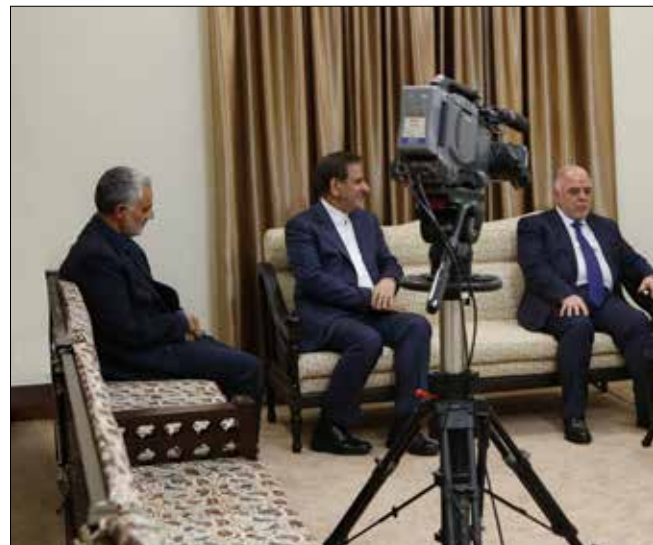
دی از او نکرده باشند. به تعبیر جناب حافظ:



لیمانی از نقاط عطف آن است. صفحه‌ها بعد از او بیشتر بوی برادری
بگ حاج قاسم هستند. در کوچه‌های بغض کرده آنها همانقدر پرچم
سرخ انتقام هست که در کوچه‌های ما و در بغض‌های ما.



می‌گفت باید به این بلوغ برسیم که نباید دیده شویم. خدا هم برکت
اخلاصش را داد. شهادتش به دست شقی‌ترین انسان‌های زمان رقم
خورد و بدرقه پیکرش هم میلیونی شد.



«شهید سلیمانی به هر دو حُسنین رسید؛ هم پیروز شد - چند سال است که در منطقه، پیروز میدان شهید سلیمانی است - هم به شهادت رسید.» ۹۸/۱۱/۲۹
«شهید سلیمانی، هم در زمان زنده بودنش استکبار را شکست داد، هم با شهادتش شکست داد... همه‌ی دنیا قبول کردند که آمریکا در عراق و سوریه به مقاصد خودش نرسیده. قهرمان این کار سلیمانی بود. پس از شهادت هم دشمنان را شکست داد. این تشییعی که در ایران و عراق شد... ژنرال‌های جنگ نرم استکبار را متحیر کرد... این چه حرکت عظیمی بود که آنها را شکست داد.» ۹۹/۹/۲۶



مؤسسه پژوهشی فرهنگی
دفتر مطبوعاتی و نشریات مرکز آیت‌الله العظمی خامنه‌ای

KHAMENEI.IR